

غاية الشعور في حجب الحج المبهور

ليتمتعون بالشعائر وعباداتهم
الاحل اذوة اذوات العلم والعمل مهول دارگاه
احد مولانا

السيد قهر الدين احمد المتدري الكهنوي
مد ظاه العالي
در مطبع

مظهر العجايب

مملوكة مولوي كبير الدين احمد صاحب
داع

شهر كاشفته

در ۱۲۷۳ شمسي

حاله انطباع وحاله قبول طباع پوشيد *

فهرست

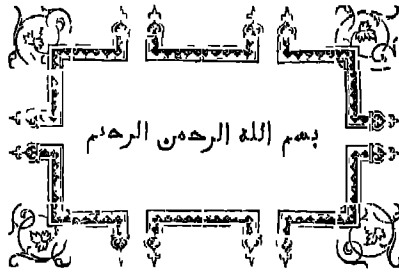
- باب اول در بیان احوال معترضان در مذاکرات حج
 و تقریر جوابش بوجوه عقلیه و این باب
 مشتمل است بر مباحث ادله اعجاز قرآن
 و مباحث فوائد دیگر *
- باب دوم در بیان بعضی مقدمات که دانشمندان قبل
 از شرح علل و نکات و دلائل و توضیحات
 مذاکرات حج میباشد *
- باب سوم در بیان وجوه و اسرار مرصیت حج *
- باب چهارم در بیان وجوه اسرار و تعیین زمانی
 و تخصیص مکانی برای حج *
- باب پنجم در بیان علل کلیه مذاکرات حج *
- باب ششم در بیان علل و اسرار خصوصیات مذاکرات
 بطریق اجمال *
- باب هفتم در بیان تعصیل وجوه و اسرار مذاکرات
 مشتمل بر پانزده فصل *
- فصل اول در وجوه و اسرار مواقیب *

مستوی است بر بهیاری از فئاتق و
اسرار دیگر ۰

خاتمه کتاب
در ذکر اینکه شکایت و طعن که نسبت
بجای اکثر بر زبان غوام میگردد سبب
آن چیست و اینکه هیچ هر کس مرجع
حصول فضائل و بامه دفع زنا مثل
میگردان یانه *



در وجوه و اسرار تلبیة *	فصل دوم
در وجوه و اسرار احرام *	فصل سیوم
در وجوه و اسرار طواف *	فصل چهارم
در وجوه و اسرار اضطباع و رمل *	فصل پنجم
در وجوه و اسرار تقبیل حجر *	فصل ششم
در وجوه و اسرار مصلی یعنی مقسام ابراهیم *	فصل هفتم
در وجوه و اسرار شرب زمزم *	فصل هشتم
در وجوه و اسرار سعی بین الصفا و المروة *	فصل نهم
در وجوه و اسرار وضو و تیمم بموادف معینه *	فصل دهم
در وجوه و اسرار رمی *	فصل یازدهم
در وجوه و اسرار اصحبه *	فصل دوازدهم
در وجوه و اسرار حلق و قصر *	فصل سیزدهم
در نکات متفرقه *	فصل چهاردهم
در وجوه و اسرار عمرة *	فصل پانزدهم
در بیان بعضی اسوئه و اجونه متعلقه وجوه و اسرار مذکوره ابواب سابقه *	باب هشتم
در بیان صورت و حقیقت کعبه ربانی و دقائق و اسرار متعلقه آن و این باب	باب نهم



الحمد لله الذي فرض علينا حج نذته الحرام * و علمنا
 جزائل وصائل المشاعر والمعاني * و اهتم المحصنين من
 عباده دنائهم حقائق الاحكام * و ابداهم لاسرار الازمان
 و الدواهي و سرائر سعاثر الاسلام * و الصلوة و السلام على
 قديمه اعيان الوجود * و كعبته اركان الوجود * مدينه علم
 الاسرار * مدينت حرم الاقبحار * رسولنا الذي خصصت
 مكة بظهوره بالعصل على سائر الاماكن و الديار * و شرف
 طبعه الطبعه بدوره تشرىنا نحيث حبه ادراكه العقول و
 الانظار * و على آلد الاطهار و اصحابه الكبار *

رابعہ فی حق

ہدایہ فی حق

مجموعہ فی حق

وہجہ فی حق

دانشنامہ فی حق

و فاق تعرف سجدته المسك و العزاز * قطب سماء السموات
و المعاهر * مدار ملك العرر الماثر * الكرم اذن الكريم *
الجهنم العجتم * حائرا انواع السعادة و السعادة * مولانا
السلطان رحيم الدين شاهزاده * لزال ناله العالی مستلما
لالولي الالباب * و حيايه المتعالي قذلة للرحال و الركاب *
رالنوح و حوثة الشریف ناخدر فریدا * و اللدین معیدنا *
و برحم الله عددا فال آمیدا * اللهم اجعل هذه الاوراو *
معدولة الامماع و الاحداف * و ادم بها ذکر من اتقونها
هدية * الى نذوته الدونة * وادک عو کریم * ملک لر رؤف
رحیم *

الباب الاول

دانستني من كه كماله ان لبحر از معر حقیقت
اعدواها در نسك حج دارند و اعمال و افعال مخصوصه
اش را لمعومات نسكا و مطنونك نازوا بر كعمل سوء ورود
آرد و گویند كه متبعان طریقه اسلامیه كه مدعی كمال عقل
و نوحند بوده حمله دیدهبان خود را از سوائب اشراك
و معائب كمالعت عمل و ادراك منزه و پاك تصور نموده
اند در نسك حج اعمال انشان سراسر خلاف دعاری و ادوال
ایشان مدماند و هرگز منرا از سوائب معائب نظر در

اما بعد مهدة رسالة عمالة * مهذوة من سنها السهالة
 و الصلاة * في نداء حكم احكام الحج و نكاه * و اتقان
 بعض الحجج و بدائنه * سمئنها بعاية الشعور * الحجج الحجج
 المبرور * و رندنها على تسعة ابواب * مستمسكا بعصل الله
 الملك الوهاب * والله ولي التوفيق * و بدنه ازمة التهجيب
 ثم اني اهديتها الى حصرة الرئيس الاحمر * و الهمام
 الاسهر * ذي الحصائل الرصينة * و السؤائل المرضية *
 الكليل هامة الاعالي * حاصع المعاهر والمعالي * عمدة
 الاماخذ والانتاج * خلاصة الاباحم و الاطمان * حسب
 العلوم و اربابها * معر العصائل واصحابها * زكى الدان *
 ملكى الصغات * معدن الكمالات * مهين السهالات * امر
 الحسب * امر النسيب * اوفر العلم * اوفر الحكيم * اصبح
 الخلق * اعدب الخلق * اذر الذنبي * اعص الملتدى *
 بملده محسو معن بالجوون * و حنلده معسر معنى سدا
 هم في وجوههم من اثر السجون * راحته لراحة كل نال *
 وكفه لكف كل ونال * سمس فضل لا يعتدبها الاول * و
 ندر تم لدس الانحاق الله وصرل * العائص في نهار
 العلوم كلها * و العاصي في لبح الكمالات كلها * علت
 مدارحة العظيمة على هام الذرنا * وسمت احلافة الكريمة
 بالخواص المددعة العاطرة الربا * ازرى ندر خاعة الازهار *

قرآن درین و ابطال آن نکردند و کدام مرتبه حد و جهلست
 که اندرین مکر و تدبیر از ممکن بوده لیکن نه آوردند تا آنکه
 درین جنس و لیکن صدها کتب و اسعار طیار شده و
 هزاران بارها گامه چنگ و پیکار گرم گردیده و دولت رسول
 در آن هزاران رسیده پس چون هوادار است که مکران
 در آنست از معارضه قرآن ندانند اند و درین ابطال
 دودعه از دقائق سعی و تدبیر نگراشته هرگز در سائر
 مکران از اندان مثل قرآن دلالت صریح دارد بر اینکه آوردن
 مثل قرآن هرگز مقرر بشود کار عمل در نظر نیست و الا
 ممکن نبود که از هزاران مصححی بگذرد نام و بلعای ماک
 الکلام و مصابح و ادبای بگانه و عرب عربی و غیره زمانه
 که در آن بعد قرن در مکران گذشته و کمال طلالت و ذلت
 و زوال دانی و حاکم دانی ها سپهر افاق گشته اند عرفانی
 و فطرتی بسازی بک نین هم اندرین کار کارگر نه اندانی و
 عده این دعای ممتنع سهل نما ندانند تدبیر احادیث
 ازین جمع کثیر و جم عظیم نکشاید علاوه برین از جمله
 مکران قرآن مدعیان کمال من ادب و متوعلان تصدق
 و صائد و خطیب زمانه تر مواع این کار بوده اند و نفس از
 همه داعیای سودا پس بدل حسرت مدبرل خود جمع نموده
 اند چندانچه شاهدست قرآن بسیاری از ذرای لازم

دمی آید عرصه که امدراضات مشعر ابطال و اسدقناح نمک
 حجج را که زکمی است از ازل اربعه اسلامه دعناوی دان
 سازند که بسیاری از عوام اهل اسلام در توحده جوات ان
 موهانت نا تمام عربق لکنه حبرف هانده اند و کشتی و کمرت
 را جز در بحر سیاه رساوش و ارهام برانده هرچند ادل
 داندلی که جهت دریافت حدیب و اسدکسان حج کافی
 و برای رفع عشاره شکوک و شبهات از حواطر حق پسندان
 دسند و واقعی تواند شد از طرف اهل اسلام بهمدن دو سه
 حرف نام است که چون اصل مسئله حج حرثی است از
 احرای قرآن اندرند صورت ادله و براهدنی که مثبت حدیب
 و اسدکسان قراندست ادله و براهین اثبات حدیب و
 اسدکسان حج ندر همان است و هوند است که اداه تدوب
 حدیب و اسدکسان قرآن حدیب ندر است از احصای تحریر
 و مستحویست بدان هزاران کتب و دواتر و طوایر از جمله
 انست عدم و در احادیثی بر آوردن مثل وی کما قال الله
 تعالی [قل لو احدمع الحسن و الانس طلی ان یاتو بدئل
 هدا القران لانا تور بمثله ولو کل اعصم لعص طهنرا] و
 این معجزه قرآن شریف انچندان طهر و ناهر است که عائله
 شک و سائیه شده را بدان راهی نیست نبایدش بلکه از
 عهد سزلی قرآن تا این رسا کد نام و کمر و اندبیر است که مدبران

گزار خود کردن - دوازدهم ناز داشتن حلقی از طرفی که
 درجه منکران محض عوانت و هراسر خلاف هدایت است -
 سیزدهم حراست جان و مال و اهلی و عیال بلکه رها نداشتن
 جمله نوم خود از ودال و نکال پر چه طاهر است که اینهمه
 جنگ و کارزارها که از رهگذر زد و انگار فراس بظهور آمده و
 موحسا وقوع مثل و اسیر و نهیب و دیگر انواع اذات و عاهات
 و منن و مسادات شده بنگ آوردن مثل سوره ناهدنی
 ازین کلام تلاعب نظام مددفع سلس منذواست زبیرا که
 بمقتضای عرای [و ان کذب فی رب ما براما علی عدوذا
 واثو بسوره من مثله] و فحواوی صدق انتمای [ولبنا ثوا
 لحدیث مثله] تذبذب فزان و ابطال جمله دعاری اثر
 معلق نائمان مثل درموده گویا منکران را در اختیار احد
 الشفقت که ایمان و ائیناست محیر نموده بودند پس چون
 بحکم انهمه ذراعی موحد و له و انهماک مدعیان ادبی
 تعاعد ایشان در مرتبه از مراتب امکانی جهت این کار
 مخالف عقل و اعتبارست تا کام بودن این مرتعیان معارج
 کمالات من سخن را از عروج بذروه علمای درک این مدعا
 همانا بکه برای محر وقت انسانی و اعجاز قرآنی علمتی
 دیگر معقول و مقبول عقل و نظر نمی تواند شد و نیز علم
 حرات در معرکه تدع و سدا ادراحتن و سپهر همت نه مغالده

نشانه ایشان و دعای مذکوره این است - اول امباح
 صدق و کذب دعوی مخالفان و تحقیق حقیقت آن - دوم
 تکذیب ایشان زیرا که نفس انسانی هم در شوق تعصب و
 محبول محبول افتاده است و هم تکذیب اهل خلاف و
 تقبیر ارباب انحراف از مقصدات و طریقه اوست - سوم
 حواصص معارضه با افران و امثال و معاصران همون و
 همکمال - چهارم طلب سعادت و مرید بر ایشان زیرا که
 حصول این مقاصد و سعادت نمنز از عمده مرادات نفس
 است - پنجم کمال شوق مقاصد و مسانقت با تخصیص
 در حالیکه فصب السدی بدست مخالفان افتاده باشد لاسیما
 حیدریکه نانگ تندی نیز از طرف ایشان نگوش در آید
 بلکه بار بار فرج صماح کرده حکالنها و ملالنها اوراید - ششم
 یعنی تمنع لسیار از امرا و سلاطین اهل انکار که در رد و
 انکار فران صدها حرائث و دوائن صرف کرده بلکه بذل
 نعوس خود را اندرین راه واجب و لازم و فرص و مستحکم
 شمرده اند - هفتم رفع ثدامت عجز از خود - هشتم
 دفع شماتت اعدا و ملامت آنها از خود و از ایشان -
 نهم نصرت دین خود و دین انانی خود - دهم تحصیل
 عایب شهرت و ناموری در حلق - یازدهم دل سائر
 مخالفان اسلام بدست آوردن و ایشان را صحت کس و سکر

چه جریان و بقای آن بدانعامی مران بطور استمرار بسبب پس
 مران شریف هر روز و هر زمان و هر ساعت و هر آن هم
 بذات خود طلب مثل از منکران میسر میاید و هم هزاران
 هزار مسلمانان که از زمان شروع اسلام و طلوع بدر نبوت
 علی صاحبها الصلوة والسلام بهر وقتی مران خوانند بلاوت
 آنان طلب مثل هر دم مدعی اعجاز قران و طالب مثل
 آن منکران هستند هر یکی از ایشان بطور ورد تذکر و
 تذکیر این معجزه فاعله می نماید هر یکی سندن طالب
 و تقاضای مثل را پر منکران روز بروز بلکه دم بدم زیاده تر
 می ابرایند و منکران دم از جواب فرو نرسیده [نچنان نکمچ سکوت
 و زارنده صموت نهشته اند که با وصف فرط اشد بهار و رفوع
 بار بار مدالعه و اصرار و بحمت و تکرار و نایک زدن
 منادان دین اسلام بهر حوار و دیار و بهر کوچه و بازار نو
 گوئی تا این زمان حرمی ازین همه شور و فوعا و علمیه و
 حریس نگوش هوس این بلخمران تحاهل گوش نرمدده
 است و هرگز احدی از ایشان آیت [فآ تو نسورة] یا [وادعو
 شهداءکم] و امثال نایک را ندانده و نشدده در دیگر امور
 بحثها کند و ازین باب گاهی حرف نزنند پس این سکوت
 و صموت منکران در اثبات مثل قران نه بخصوص احتیاری
 ایشانست چه پیدا است که ایشان اندرین باب حد را ندانند

علم و زبان انداختن دلیل فاطح سم بر آنکه آوردن مؤن
 اصر مورق اکندر حدیثی از قرآن مشکل ترست بر منکران
 از بلعی اصاعت نعوس و اموال و امر و هم اهل و عدال
 و دیگر انواع و آل و نکال و ناید دانست که اینهم معجزات
 قرآن باعتبار کمال فصاحت و بلاغ آن بنا بر آنچه ماضی
 عناصر عله الرحمة در سها آورده هفت هزار و هفتصد
 ست چه تمام قرآن هفت هزار و هفت صد مثل سن
 سرهوره کوثر را که اصر مور سم و آوردن مؤن هر مثلی
 از آن خارج است از حیر امکان پس محالغان قرآن که از
 یگم هزار و دویست و بود و بیست سال کمر معارضا و رن و ابطال
 بر سینه اند طاهر سم که از سن هفت هزار و هفتصد آفات
 و معجزات حوات یکی هم تا این دم آوردن نتوانسته اند
 و بدر مخفی نمائد که ذکر این معجزه فاهره و ندیده طاهره
 داهره در قرآن شردع ها بجا تکرار بلکه تمام اصرار واقع
 شده تا هیچ منکری عقلمت از ائیان مؤن نماید و از
 تصدی اصرار و تکدی بار بار عرو حمت و مانه غدرت
 انهمه مدعنان فصاحت و ماغان مصما در اع نبی الخدیار
 سحرکب و هنجان در آپک و چون ابد معنی را ندکو در پناه تی
 اکنون بدانکه اصرار و مبالغه قرآن در طلب مؤن چند فکه در
 عهد انحصرت بود تا امروز ندر همچنان باقی و حار دست

ایام گاهی از ایشان معارضه المثل مسموع نگرییده و نه
 در کتب ایشان بنظر احدی از ارباب استقرا و اصحاب تنوع
 و استقصا رسیده اگر درین عرصه مدتی از اهل عباد
 مقدار دو سه آیت هم ندرتند مدد آن لا محاله معاندان
 آنرا بکمال ادعا و افتخار رواج و اشتها مبدانند و متداول
 میکنند و در معارضه المثل هر جا سادس می آوردند و بلکه
 سرام اینکه چنانکه کمال تصاحب و براءت فران چار و
 ناچار از مسلمانان جمله بلعای روزگار است هیچ یکی از
 ایشان اینکار را ندارد همچنان چاره نیست عفا را از آنکه
 ادیان مثل فران را از جمله ممانعت مسلم دارند و اینکار
 را خلاف عمل و انصاف اینکارند پس اگر کسی از ایشان
 اینکار این معجزه فران پندش آید نابد که مثل اصر سورتی
 با کمتر حدیثی ازان ندارد و ندماید و اگر گفته آید که
 طلب مثل از مدبران خلاف ذات مناظره است زیرا که
 حکمت آوردن بر مدعی لازم بود نه بر مدکر خوانش آنکه
 هر که مدکر اعجاز و انصاف گویا مدعی دین بر اندان مثل
 آنست پس درین ادعای صمدی طلب حکمت از مدعی
 مدکور ضرور افتاد * و از جمله دلائل قرانست صمدتس
 از بندیل و تحریف و تعدیر و تصحیف که بموجب وعده
 صادمه [انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحاظرون] حاوہ گر شده

حد رسانیده 'ا'ک و عایمت فوق بشری را در انطال و رد صرف گردانیده کدام عهد است که منکران در آن بتالدیف کتب صحیحه اعتراضات امران و مباحث مستوسطه رد و انطال آن بپذیرد احدیک و از هر جنس ایرادات را متوجه بآن تساختند اگر چه در نظر تحقیق آنهمه اعتراضات معترضان دمقابلت در آن مابند دام مگس است که نراه عذفا گسترند یا نمفاده چشم حوائس احمیت که با تئیده داری پنس مهر در حسان بود اما منکران بر عم خود کمال فوت و هم در معارضه و رد و انطال قران مصروف دانسته و چهی از و حوه عقلیة رد و قدح نگذاشته اند لهذا هیچ و چهی از و حوه احتمالیة و طرق ممکنه احتمالیة رد و انطال نیست که نکتب معترضان یاوتنه بشوند الا و حه معارضه بالمثل که چشم ان ندیده نا همه دم و داعبته زمان آوری ها سرمه نگاو کشیده اند و طروه تر اندکه نا وصف ظهور کمال تصهیل و عایمت تمهیل از طرف حصرت رب حلیل که از سبکانه مقدار طلب مؤل را همه آیه محذود در رسوده و تالدیف انرا انحصیص از بعضی اشخاص یا بدعن در زمانی خاص طلب نموده یعنی تا هیامت منکران را مهامت ان کار و احدبار باحتماع و اتفاق حمله اعوان و انصار داده است تمام منکران درین امر اخنیاری آنچنان عاجز آمدند و محذود شدند که تا

اصل منقول شده و طی سبیل الاحماع و التوائنر پدایهٔ ثدوب
 در آمده همانقدر در جمله مصاحف موجودست درین
 مدت صدها سال تعدد در کسر و در آن نه ادتانه و هلیچگونه
 در فی زودتانه است * و در نسخا شهبان چند وارک میگردن -
 اول آنکه صدانت از تعددیر و تکریف که از معجزات قران
 شریف سمرده شده حود ار حصایص قران شریف نمی
 نماید بلکه نسا کتب در سده و غیر در سده در جهان موجود
 و متداولست که نسخ ان تعددیر و تکالیف و زبانت و بعضا
 ندارد و ادبی تفاوتی که از تبدل بعضی حروف و الفاظ
 مندرجده در بعضی جاها دردن کتب بدطر میسرند مثلا
 کاهی بالله تالاه و لعل زری آده هکی آده و اعمام
 حسر حاب و موقع ثمت صح نوشته باشد ار بقدر لغات
 حکم تکالیف کرده نمی شرد و کسی نمیگوید که نسخه های
 فانون یا سها مثلا بسند این قسم تکالیف و لغات ا هم
 متعاند است بلکه انکمله نسخ را فانون و سها خوانند و شیعی
 واحد دانند و ظاهر همینست که در تعددیر تفاوت و تکالیف
 دمای ثدوبت تکریف و عدم اعتماد نداید بهاد چه احتمالی
 که معنی و مریل اصل مصحون کلام ناسد ما بعد از ده بود -
 درم آنکه در نسخ فرآن هم ار سهو ناسخان بعضی اعلاط راه
 می یاند و تا وقتیکه سعی تلایع در تصحیح نکا نبود ان اعلاط

نا انکه از معاندان قرآن هزاران هزار مردم بمرتبه علم و
 حکمت و زور و حکومت و قوت امارت و ریاست و کمال
 دینیه و سیاست رسیدند و تکذیب و تحریف قرآن کمال
 متمنای ایشان بود و غیر نا انکه برل آیه صدانست در وقت
 دین اسلام و کمال فطرت و ضعف اهل اسلام شده بود و
 مخالفان درانوقت هرگونه زور و قوت و ملک و دولت و
 کثرت و جمعیت حاصل داشتند و طبع نظر از انکه کمر عمان
 و مسکن چسب بر رسیده هر دم در کمین نشسته بودند
 دعوی جمعیت صدانست قرآن شریف مرید تحریف و کمال
 ترعدت ایشان بود در تعذر و تحریف اما تعذیر و تحریف
 یک لعظی هم نوعی از مدکران صورت نه هست و به ترند
 و تدعیص ادنی حرف و حرکت نقیض مراد ایشان هرگز در
 کرسی نه نشسته و از عدم امکان تعذیر و تحریف نا انکه امر
 احتیاری ایشان میدماید و اصلاً محال بلکه متضمن هیچگونه
 دین و اشکال بطردمی آید صدق و عدت حصرت ملک علام
 رحمت و اعجاز این کلام بوجه تمام ظاهر و پاهر شد در تمام
 روی زمین اگر نگردند متن قرآن را حاوی یک نسخه نمایند
 و صد هزاران نسخه های قدیمه و حدیده قرآن را اگر جمع
 نمایند تعارت حرفی از حروف عاطفه و تبدل لعظی از
 الفاظ مترادفه هم در هیچیکمی ندوانند بدین هر قدر که از

بود همچنان دیگر آئینی هم صادره باشد لهذا ظهور بعض نک
 آیه رابع طبع میانست تمام قرآن میتواند شد * اکنون
 حواص این شبهات می باید شدند - اما شده اول پس حواص
 بدانکه آنچه گفته شده که در دیگر کتب مداوله که در رای و
 لایحه‌ها نه بعضی الفاظ مترادفه دیگر هج تعابیر و نکال و
 زیادت و نقصان یافته به مشود لهذا ترجمه قرآن ایران کتب
 در بعض مباحث ثابت نباشد علی الخصوص است زیرا که در
 کتب مداوله و رای تفاوت الفاظ مترادفه که از حد مد در گذشته
 است دیگر انواع اختلافات موحد تعابیر معانی و نکال
 معانی و زیادت و نقصان بدو حالها موجود است چنانچه
 سراج آن کتب اختلاف نهج متعابره و زیادت و نقصان
 آنرا و ندر اختلاف مطالب آن نهج متعابره را اکثر حا
 در شرح بیان نموده اند قرآن سریع القاء ازین معاد
 و تکلف تندز تام داشته است از هر ازان تفاسیر قرآن در
 یکی هم اختلاف نسخه در هیچ حا مذکور نیست علاوه
 برین از قرآن تا کتب مداوله دیگر فرق بسیار است
 زیرا که اکثر کتب مداوله مبتنی بر قواعد کلیه و وحده
 ردائل عقیده است و ظاهر است که در عبارات اینقسم مسائل
 اغلاط را کمتر راه بود و نادبی تعحص و شامل ادواع آن
 ممکن می باشد و نیز در هر من صدها کتب مولف شده

اولام باسکین مکتوب و مندرج بمشهور پس در دسا نسخ عذر
 مصححہ الاعلاط قرآن شریف تعارف اعلاط تصحیف مرهون
 صفت درین صورت دعوی کمال صدائت قرآن و عدم وقوع
 ادنی تفاوت دران باتمام و مورد حروف و کلام مینماید -
 سیوم آنکه قرآن شریف را و متبککه صحائف کرام رسی الله
 عنهم اجمعین جمع فرمودند چند با نسخ ترتیب هاس
 مختلفه جمع شده بود و آخر با نعلان حمله ازان همه ترتیب
 های مختلفه فقط یک ترتیب باقی داشتند و نیز مرودست
 که در وقت جمع کردن آیتی از ناک حصرات جامعان قرآن
 روده بود بعد اتمام جمع آنرا نزد بعضی اصحاب دیگر یادند
 و از پس مندرج کردند قال ابن شهاب باخبرنی خارجه
 بن ثابت انه سمع زید بن العائب وقال وقدمت آیه من
 الاحراب حين نسجها المصحف وقد كنت اسمع رسول الله
 صلي الله عليه وسلم يقرء بها فالتمسدها ووجدناها مع
 حريمه ابن قباب الانصاري [من المومنين رجال صدقوا ما
 عاهدوا الله عليه] بالجمعها في المصحف رواه البخاري پس
 اگر قرآن شریف مبعوض از تغذیر و تحریف است این مخالف
 ترتیبات در آموختن چرا در قرآن راه ناهت و ظهور بعض نك
 آیه دران چنانکه مذکور شد مشابه احتمال است که ساید
 چنانکه آن یک آیه وقت جمع کردن از اندراج نامی مانده

کتب مزداوله از وقوع تعارض و کماله لفظی و معدوی
 هرگز مصون و مامون نمائده اند و قرآن شریف با وصف
 ایدام ایدهمه اسباب الجذبان مصون و مامون است که
 هیچ کنایی در جهان مثل آن بنظر ناظران نگشته و رای
 ایدهمه کلام ما در صدمات کتب دیده است که حفظ آن
 از جهت تحریف و تحریف محالان محال و دسوار می
 باشد بخلاف کتب دیگر چه نامسائل و احکام آن کتب
 مردم را معذرات نمیدانند تا صرف اوقات تحریف و تصحیف
 آن سازند و تصدیع بی ما حاصل پردازند و از بدعا است که
 هیچ کتاب دیدنی مانند قرآن مدین منزه از اختلاف و تغییر
 و تحریف اهل حلال نمائده است پس این حفظ و صیانت
 از تصحیف و تحریف خاصه قرآن شریف است و پس آری
 اناها گردیده ام مهر نشان ورزیده ام
 بسنار خونا دیده ام لیکن تو چندی دیگری
 و اگر ازین هم نرفی نمائیم توانیم گفت که بعضی محال اگر
 تمام کتب ادیان مانند قرآن منزه از تحریف و اختلاف
 ثابت کرده شوند تا هم عدم تعذر و تحریف قرآن از معجزات
 ندیده آن شمرده خواهد شد زیرا که فعل از وقوع واقعه دعوی
 حفظ و صیانت از حصایص همین کتاب مستطاب است
 دیگر کنایی این دعوی نموده تا محالان خواه محواه

است مسایل یک و یک کتاب در صد کتاب موجود است
 و معین بودن هر یکی از آن در رفع و ازاله اعلاط لهظیه و تعابیر و
 اختلافات معنویه بکنگر بالذکر طاهر و دبیر مطالعات و مستغلات
 کتب متداوله دیگر نیست مطالعات و مستغلات قرآن زیاده از
 صد چند و هزار چند هستند زیرا که کتب دیگر تخصص
 دهنده ای از مباحث ندارد جمله طایفه علوم از هر مذهب
 و ملت که دانش روی توجه بان آردند و با علم و تعلم و
 تصحیح و تفسیر آن کوششها بکار بردن کلاف قرآن شریف
 که در قواعد کلیه عقلیه است و نه کتبی دیگر نظیر
 خود دارد معینا حاری و مشتمل است بر احکام مختصه
 شرعیه که دست عمل ظاهر از درک اکثری از آن کوتاه
 افتاده است یا در بعضی فصوص و حکایات فزون بوده
 مناقیه که کتب حلالش در جهان کمتر توان یافت و
 اگر توان یافت حالی از اختلافات بتوان یافت و مطالعات
 قرآن فقط مسلمانانند که نسبت جمله فرق دیگر حدایی
 کمتر هستند پس چون عقلا اسباب صیانت کتب دیگر
 نیست از نیست موجود است و قرآن شریف اینقسم اسباب
 صیانت ندارد در آنصورت اگر در کتب متداوله دیگر ظهور
 صیانت زیاده تر از قرآن صورت منگروست هیچ عیب ندون
 عیب تر است که با وجود اینچنین اسباب صیانت دیگر

اگر صد هزاران نسخه ها نوشته شوند و در هر نسخه حال حا
 میقتضای شریب اعلاط بودند و از فلم بر آند و موع اندهه
 اعلاط ان نسخه صحیح را در ادنی حرف و حرکت هم
 علط نگرداند و اصل آن نسخه صحیح با وصف مرور
 از مده و دهور و توالی نقول و انغلابات نا محصور بلا تعارض
 هر مود بر صورت اولی وحد حقیقی خود نانی مانند سواهی
 قران شریف در دیگر کتاب محال و خارج از دائره وهم و
 خیالست دران شریف الیده نادمه پوالعبدی ها انصاف
 دارند و طریقه تر آنکه نظم قران مشتمل بر اوزان شعریه هم
 نیست و ظاهر است که دائره تحریر و تعذیر العاط در کلام
 عذر منطوم نیست منطوم واسع تر می باشد معینا در
 عهد ان سرر صنعت طبع هم بر نه آمده بود تا انصیح
 و تذیح تمام و کمال هزاران هزار نسخ قران را بکار طبع
 می فرمودند و همچنین بکاتب طبع در ادعای آن
 نسخه صحیح فرما بعد در کوششها می نمودند بلکه
 در عهد خود صنعت کاتب هم عهد انحصار درین
 است امید بطور ندرت بود و اراصحاب اولو الالباب که در
 کسی بان اشتغال مرسومون پس با وجود اندهه موانع و
 اتعداد مواک و اسباب ظهور انقسام صیانب سحت عرب
 راز احسب اعاجیب و بالمداهه ظاهر است که این حفظ

در حادّه اِطالاس و زید و آمادهٔ احلاس سُودن کُلاف ابن
 کتاب مستطاب که داعیه اِطال ابن دعوی صحائفرا
 باعث فوی در تعذیر و تحریف و تلخیص و تزئید وی
 فئاده سب و با اندوه احدبرا کمال ارنکاس دست
 نداده بالکمال حمله کتب دینده بیرون کجوا هتک بود
 لایذکه دعوی حعط و صنائت ناحون دازند با نه و اعذیر
 اول صدانفتان دعوی درانها ظاهر شده است یانه پس از دهمه
 اقسام متصعب داعجاز مذکور کجوا هتک شد الا قسم واحد
 یعنی انچه صنائت آن مسدوق لدعوی گردنده و دعوی
 آن مقرون بصیانت بطهور رسیده داشت دیگر انکه انقسم
 صنائت تامه و حعط کامله که شانان شان حضرت حادط
 حقیقی سب و موحب رعنهٔ صادقهٔ اوس کائنه در قران سریع
 طهور نموده در هیچ کدله از کتب متداوله و غیر متداوله
 و عدله و شریعه و دینده و غیر دینده یافته نه بشود بلکه
 ممکن هم نیست ترکرا که عدم وقوع اعلاط و اختلاط
 در نسخ کتاب بدو عینکه تعارض نک حرف و حرکت هم
 در هزار سال واقع نگردن و بالعرض اگر بسهو کتاب تعارض
 قلدل با کُتر واقع هم گردن مادد حرکات اتعاده غیر طبعده
 که وقوع آن طبععت را از اصل معتصای حون هرگز بیرون
 نمی آرد ضرری لحعط و صحت اصل کتاب نرساند بلکه

ترتیب آیات هر یک سورة دلاجماع نافع دفع واقع شده
ست درین ترتیب اصلا اختلاف نسبت چندتاچه در اشعه
اللمعات و دیگر کتب مذکور است که چون حدیث علده السلام
آندی از آیت لکوات سوالی و امتصاصی واقعه و خالی
می آرد و دیگر کتب که این را در علان سورة و بعد علان آیه
نمهد و دیگر قرآن سور در نماز و تعلم آنها بصحابة کرام از
انحصرت علیه الصلوة و السلام از روایات کثرت ثابت است و
حدیث علده السلام هر سال در رمضان یکبار تمام قرآن
بهمین ترتیب می آرد و بنا آنحضرت صلی الله علیه و
سلم نظریں مدار است مکتوباند و در سالی که آنحضرت
حایة الصلوة و السلام ازس عالم رحلت فرمودند دوبار آرد
کذا فی ترجمه المشکو و اما اختلافی که هست در ترتیب
مابین نهمس سور است که واقع شده است هاشمی صحیح
مکتوبه مثل اینکه لحاظ وضع سور من حساب التدرج عمل
بعصی ازان گردیده و بعضی للحاظ اندک در است اوج محفوظ
مثلا ظهور رسیده و ظاهر است که اختلاف ترتیب نهمس
سور مبنای صیانت قرآن از بعدد و تجرد و زیادت و
بعضان هرگز بیست معینا چون آنهمه ترتیب است معر کرده
حصرت حامع قرآن بود دفع تعارض و تخالف در میان آنها
تعارض و تخالف در نهمس عمل انسان نوا نه در نظم قرآن

و مبداءت مخالف امداد محض از اعجازات حضرت رب
الارباب است * و اما شبه دوم یعنی آنچه گفته شده که در نسخ
عذر مصحح قرآن نیز بعضی حائض کیفها دیده میشوند
حوادث آنست که از وقوع چندین اغلاط بهر کثابت تعار
و مخالف در نسخه اصلیه قرآن هرگز ثابت نمي تواند شد
و مراد ما از عدم وقوع تعار و مخالف بدست اصلیه
قرآن آنست که نسخه صحیح قرآن و مصحح الاغلاط ان
در جهات حفاظ و قرا و علما آنرا خواندند و عوام تعلیم کردند
و اعلمان و اعیان قرآن دارند جز یک نسخه نیست و آن
که در صدر حفاظ کرام و علمای عظام و قرآنی عالمه عام
و دیگر رانده خوانان قرآن از حواص و عوام اهل اسلام و هم
در هزاران مصاحف مصححه الاغلاط و هم در صدها کتب
تفسیر و قرآن و رسم و رموز و غیره کتب علوم قرآنی
مکتب و موعود و معلوم و مشهور است و از سده نصف
النهاریان در طهران و اشتهار دارد و اتقان تدوینش نوعیست
که هر هر حرف و حرکت آن تحت تواتر و اجماع رسیده است
پس سواي قرآن شریف هیچ کتاب عالم نیست که هر هر
حرف و حرکت آن متواتر و متفق علیه بوده و تعبیر سرمو
از آن رسیده باشد * (ما شده معلوم یعنی وقوع مخالف
بر تبادات و ظهور نقص یک آیه پس حواص آنست که

کرام رضوان الله تعالى عليهم اجمعين آن آيات و سوره را
 در الواح محفوظ و مسطور کردند تا آنکه ۱۱۰ ششدر در تسمه و
 لثاف و رفاع جا نما سوره سوره را بغير کتابت هم در او را بد
 چنانچه قول ربك من ثابتي رضى الله عنه نكوه دلالت ميكند
 در عدم معنی چنانكه بيان فرموده است جمع كردن و ران
 را از عصب و لثاف و رفاع و سنده های سردان و ندر حارت
 محاسنی رحمة الله علیه در مهم الصلوات گفته است كه كتابت
 قرآن مستحب است و بود آنكه صرف كه امر ميكردن نكتات
 او وليكن منصرف بوده در رفاع یعنی باره های پوست با
 كلكه ما بعد انقراض زمان نديون طی صاحبها الصلوة والسلام
 صحابه كرام رضى الله عنهم اجمعين ناهم مشورت فرموده
 آن جمله سوره منقره را در يك جلد جمع فرمودند پس آن
 جمع و ترتیب بسبب نواتر زجاج و اشتهار يادگار از زمان
 تا اين وقت باقیست نهارت سرمو در آن حادث شده و
 چون ابن جمع و ترتیب و فعل و كتابت فعل شريفست
 و نوع تعابیر و تكالیف در الحايي ان با ظهور نقص آنتی
 دران مبادی با صیانت اصل قرآن ندارد چه اصل
 قرآن بلكه فعل از اراده ترتیب محفوظ و معصوم بوده
 در وقت ترتیب و رفت ظهور نقص این آیه نیز همچنان
 محفوظ و معصوم بوده غایب ما فی الداء انكه آیه مذكوره

و همچنین ظهور نعصان یک آده و سپس حدر و تکمیل ان
 بیدر در همین ترتیب دشری رو داده نه انکه در اصل نظم
 مرانی انفاق اذتاده باشد نعصل ان اجمال انکه او سخنانه
 که وعده صیانت درایه راجی الهذا انا له لجاوطن فرموده
 صت معنیس نه است که ما مران را مرنس و صحهوع
 در یک جلد مرستانیم و متکمل صیانت هیئت وحدانی جمع
 و ترتیب مغزله خود هستیم چه خود ظاهر صت که مران؟
 شریف جمع و ترتیب خاص دوعه واحده نازل شده بلکه
 شطر شطر بتدریج و مرار در چند سال بمعصای هر رافعه
 و حواب هر سوال مررد آمده و از انجا صت که او سخنانه
 درین ایه لعط برلنا فرمود نه انرلنا چه تدریل و لغت عرب
 دلالت در مرور و تدریج می کند چون حفظ و صیانت
 عبارات و کلماتی که منتشر پاره پاره بطالمان داده شود و
 مجموع و مدرن بطور کتاب بدون مشکل و دشوار میباشد
 حاصه و بلکه حاسدان و مخالفان بصدن اذلاف و کبرندس
 باشند لهذا فرمود [انا له لجاوطن] یعنی ما حفاظت این کلام
 که پاره پاره منتشر و مرستانه ایم خواهیم فرمود و از دست
 مخالفان آفرای صانع سدن نتوانم دان و هیچگونه ترتیب و
 تدقیص و تدکیل دران نخواهد اذک پس ایعای این
 وعده صادق آهیه بدین وجه پرتو ظهور انگذ که ارا سخنانه

نسختم منقوله پردازد و نقصانها را در مع سازد لهذا در بعضی
 تاهم و تقصیر که فعل بسیار از آن گیرند نماند متوجه
 شدن بعضی نقصان منقوله منقول هرگز معقول و ندوعی
 میروارند فعلی تواند شد الحاصل حضرت حافظ جنبه
 کلام معدهس خود را بموجب وعده صادره بهر اسبابی و
 بخواهی که خواست حراست فرمود اول به دور حرات
 اصحاب الوالیک مضمون و مکتوبی نامی بعد از آن سندی
 دیگر که حفظ و حراستش را نگذاشت و بدع آوری جمله
 مورد آفاتش را بیکجا در دل صحائف کرام ریح نامده
 اگر بگذرد و تاصل نگریسته شود در آن شریف تا این
 زمان بهمین حفاظت مشهور مضمون و محصور مانده است
 و معر اصلیش درین جهان همین الواج مشهور موهب
 است از زمان صحائف کرام الی یومنا هذا هزاران هزار
 حفاظ دران و عالمان علوم ان فرنا بعد درن پیدا کردند
 و سائل و معونات سلسله حفظ و نقل دران و بقا و احیای
 ان بعد از توالی و تواتر واقع شدند و آنچه مابین الدول
 مرموم و مستور است ندر برای اعانت دران محفوظی
 الصدور است تا در وقت اشتباه و التباس تطدین محفوظ
 با مضمون نموده نغس درول و اشتباه را که احبانا در عالم
 نشر است حادث میگردند از صحیفه خاطر زوده نماند و

در ادوخت از ناد حصرات جامعان فرانسوی رفته بود بلکه اگر
 دیدگو نامل انکار کرد آن صیانت مانده از ناد ایشان هم
 رفته بود چنانچه عمارت و عهد آن من الاحزاب حسن
 نسختا المصحف و کتب اجمع رحول الله صلی الله
 علیه و سلم یقرءونها و التمسها صریح دلائل درازد در اینکه
 از یاد رفتنش بسند زهرل دوده نه نظریین بسیار عرصه
 ظهور بعضی آنه نسخته بود مگر در بعضی جمع و
 ترتیب حصرات جامعان فرانسوی و بعد اتمام ترتیب هرگاه
 مابین این نسخته جامعته منعوالمه و الواح ناطقه منقول عنها
 که صدور صحابه کرام بود تطبیق و نویسی نگار و نظر
 مگر بعضی تصحیح و تدقیق کرده اند آن بعضی از بعضی
 ترتیب ایشان هم مدفع شد و دیگر درین نسخته مرتبه
 که بدر آسا ندرتجا نمراتبا استکمال خود رسیده است
 نعضائی و مصوری نامی همانند پس ادبدر تا حدی که در
 اندراج اید من کوزه ریخته در صورت نضریه حصرات جامعان
 قران بود نه بدقتاصل اصل فرانسوی و وقوع این تهران و تاجیک
 و تکمیل بعد التدقیق از حصرات جامعان فرانسوی نموده
 بود که در وقت نقل و کتاتب صفحه یا سطر از علم
 کتب نامی مانند و کاتب در وقت مقاله و تصحیح آن
 صفحه یا سطر نامنداده را از پس ندرت و تدقیق

هرگز رسیده و همت و مصر و فیتی که صحابه کرام را
 رضی الله عنهم اجمعین در اعانت دین و اعلاى کلمه الحق
 بود بعد ايشان عشر عشیران در دیگران نماز عیاده ترین
 نسخه های قرآن شریف در دیگر بلاد و امصار و اطراف
 و افطار که موطن و مسکن هزاران اهل عبادت و انکار
 بود روح و اشتیاق و انعام و انتشار یاب و طاهرست که
 در آن بلاد مکران را نصیب کثرت و جمعیت حیل و
 تدابیر نکرده و نعتیر دس سیر و غیر و صب پذیر بوده
 پس ناراضف هجرت ایستخمله امداد نرهی و حرانی دریدند
 زمان کثرت بلکه اکثر که نهمزار و دویست و هشتاد و در سال
 از عهد هجرت حضرت حدر الانام علیه الصلوٰة و السلام
 منقصی شده است نقصان ادنی حرف و حرکت ندر در قرآن
 نه امداد اگر نسخه امام نادگر نسخ انعهد و در انعهد درخ
 و رحام را با نسخ ایدونف تطدین دهند یا حماه مصاحف
 موجوده را در اصل نسخه قرآن که بموجب روایات متواتره
 صحیحه منسب گردیده است عرصه نماید تعارض ادنی
 حرف و حرکت هم نتوانند نامت پس اتمل و حوه صداقت
 قرآن که اهل اسلام نازند و بطریق افتخار مذکور سازند
 صیانت در وقت نده اسلام بوده یا صیانت بعد انعراض
 عهد صحابه کرام و تابعین عظام و جمعه تابعین عالمه عام

ندر قرآن مکذوب را در تعلیم و تلاوت مبتدیان و عوام دفع
 تمام است پس قرآن منزل هم بسلسله الواح ناطقه صدر و هم
 بسبیل تواتر و توالی نسخ مامده یعنی کلمات مکتوبه
 نامحصور محفوظ و محروس از هرگونه قصور و فتنه بوده است
 نقصان یک حرفی یا حرکتی در هیچ زمانی قبول نکرده
 و اگر امکان و فوج زیادت و نقصان هر قرآن بودی احتمال
 و فویش بعد جمع و ترتیب نسبت بغفل آن زیاده تر بود
 زیرا که عرصه عدم جمع و ترتیب نسبت قرآن جمع و ترتیب
 اول دلیل است معینا زور و ترقی اسلام بهیچ حرکت صحت
 صحابه کرام حکمی رسیده بود که در حرمین شریفین نامی
 از مشرکین و اهل خلاف نامی نموده و جمله اهل یقین
 دل زاده اعانت اسلام بودند و دردی کار هودم کنار کوشش
 می نمودند پس صیانت این کلام معنی در عرصه اول
 دلیل لاسیما با همه ارتعاع موانع و اجتماع هرگونه موانع
 و اسباب دران ملک چندین دشوار نبود بخلاف ازمنه
 دیگر یعنی بعد جمع و ترتیب قرآن و انعراض زمان صحابه
 که منبذمان و اهل هوا و اصحاب خلاف و ارباب بغاوت
 روز بروز زیاده تر شدند و مقابله های صعب که در عهد
 صحابه کرام با اهل فارس و مصر و روم و غیره بلاد دور نسبت
 واقع گردیده تعداد معاندان این دین متدین از یک نیک

و ناصران و ترفندخواهان دین اسلام و به عهد نواب
و نایب مملکت این معشر عالممقام که خود نفس ترقی
دادن اهل اسلام موهبت صیانت این کلام اعجاز نظام سب
و نفس پس اصل انعامی و عده صیانت در عهد نوب
معاندان و ایام علقه و کثرت و جمعیت ایشان بود که
بعد جمع و تزیین قرآن را اعراض زمان صحابه و تابعین و
بعده تا مدتی ظهور نمود این بود تعریف حواصی هر سه سبها
مذکور اما اعراض نسخ و انسانی تحصی آیات و ظهور
اختلاف قراءات و لغات پس نه فایده صیانت سب زیرا که
صیانت عذار سب از حفظ عدی الی که نسبت آن
معاندان دست بر تحریر قرآن نیافتند و ظاهر سب
که نسخ و انسانی آیات چنانکه در قرآن شریف را از
سب نبودن آن خود از حد کلام این کلام صرف ملک سلام
سب نه از معاندان ناکام و همچنین قراءات صحابه معاندان
همه متواتر ثابت است که می شده و در همه این کلام قرائت
از صحب صلوة و حرمت مس محبت و حد و اذال
ان معترف سب و شک نیست که نظریه که نقل و
روایت قرآن بوقوع آمده است بهمان طریق اختلاف
قراءات ذکر نموده شده لهذا در موده است آنحضرت ابرل
القرآن علی سب احرف رواه ابن مسعود رضی الله عنه

زیرا که در بدء عهد اسلام دین اسلام صغیفی تمام دانست
 بعد لحکم داده بود که در زمینش کاشته باشند و اصاحت
 و تخریبش نماندنی هندی ممکن باشد و اما بعد زمینی
 چون آن دانه شطاء بر آورد و بمقتضای کربح احرچ شطاء
 وازره فاسطعلط فاستری طی هرفه بحمت الارراع* و رفنه رفنه
 سر بلندی و تدموندی بها یافت صدائت و حدامت آن
 در حمت دفارر بسند بصداقت دانه و حراسب اول زمانه
 اسهل و اهون تر گردید و چندان وقت طلب نمائند و بعد
 زمینی چون عهد اصحاب و تابعین و تدعی تابعین مدغرض
 شد و حارسان آن در حمت از باع جهان نریسند و
 داعصای موسم بهار اسلام زاع و زمین کجای زمزمه سخنان
 این چمن نشسند و فاطعان ابن شکر باروز هزاران هزار
 بلکه زمانه از شمار از چار سو هجوم آوردند و در بدیج کنی
 و پیشه زنی بها قصوری نکردند تا وضع وزدن ابن
 همه بان هاسه تند حوادث از صدها سال نشد و
 طعیانی کمال نمانی نرگی هم از ان شجر آسیدی در سنده
 صبت این صنایع الهده مومدان را سرمایه نار و ناپیل
 کامل استعازت بلکه اگر تصور دیگرند او سبکانه و عده
 صدائت این کلام در موده صبت مگر از دهم مخالفان و
 داز مده و امکده کثرت و حمت سنان نه از دهم معتقدان

روزی چند تکوین در مودت بودند بعد از آنکه ضرورت مودت
 نمودند گویا این اجازت دادن و نیاز مدح و ملامت مانای
 آن بوده که اعتقاد شعیق در ابتدای تعلیم مدندان دینار
 بنادانی یا کم شوعی ایشان فرموده زانکه نرسد گدیری
 نسبت بحال ایشان روا ندارد و نار مشفق زانکه از
 طاقت و لیاقت ایشان برایشان نماند و نادانی حق
 تلفات بعضی لغات مشکله ایشان را معذور دانسه در تکرار
 از زبان ایشان در اندک فرماید و نصیحت آن لغات
 از ایشان جز تسهیل و تدریج نخواهد تا آنکه بعد زمانه
 چون استعداد و شوق ایشان کامل گردد و بدان ایشان
 چاشنی العاظم و معانی دریاند انوقت توسعه در سهل
 گدیری را از ایشان نیاز دارد و بعد از آن ایشان را معذور
 درین امره انکار حاصل حایر فرمودن و مدح نمودن
 توسعه هر دو نادر ضرورت و مندی در کمال صلاحیت
 بوده بلکه اگر معور بدگرند ابدقسم توسعه و تسهیل تا
 ایدوم هم هنوز درین خصوص جاری است بکلی
 موقوف نشده لهذا کسانیکه درین امر تمیز مباحث و
 ادای آن ندارند و در صاف و سین دخال و را و دال و
 صاف و حا و ها امتیاز نه نموده بتلاوت فرغان شریف لغات
 مغائر از لغات اصل قرأت کنند حکم سریع شریف از

و نذر همچوین حوادید و نوشته شدن مران شریف از عهد
 آنحضرت علیه السلام تا زمان عثمان رضی الله عنه در
 لغات سعدی عرب بعدی لغت قرطبی و هو ازن و اهل
 یمن و تعبف و هاندل و مدی تهنم که مشهور به صاحب اند
 داسر الهی و اذن آنحضرت بود نه تا حریف محرفی و سبب
 ان بوده که اول چون قرآن نازل شد لغت فریش بود که
 لغت آنحضرت است صلی الله علیه و سلم و هرگاه در سایر عرب
 تکلم کنان شاق آمد آنحضرت صلی الله علیه و سلم توسعه درین
 امر از حضرت رف العزت در حواصی بموجب التماس ان
 حضرت امر شد که هر کس لغت خود بخواند پس منکوبند
 همچوین تا زمان عثمان رضی الله عنه و چون وی رضی الله
 عنه مصاحف متعدده تدوین کردند و بدان اسلام فرستاد و عطف
 بر همان یک لغت اصله فرار داد و رواج دیگر لغات را
 موقوف بر مودت لغت مشاهده اختلاف مردم نا بکنگر
 حتی که تکمیل بعضی بر بعضی دیگر را از پی چون جمله
 کارهای ایدعالم متضمن بر مصالح و اعیاب است در اندازی
 عهد اسلام توسعه درین امر مناسب است بوده و هرگاه
 ترویج دین متین و کثرت جمعیت مسلمانان بخوبی
 تمام صورت نسبت و زواج قرآن شریف بوده کامل ظهور
 پیوسته ان توسعه را که محض بنا بر ضرورت و مصالح

في درجات العصاة بل في اصل العصاة حتى
يشتمل على العف و السمين ولا تتساوي رسالان ولا
مصدتان بل تشتمل قصيدة على ابدان وصفحة و
ابدان سبعة و كذلك تشتمل القصائد و الاسعار على
اغراض مختلفة من الشعر و العصاة في كل واحد يهدمون
وتارة يمدحون الدنيا وتارة يمدحونها وتارة يمدحون الجن
و يمدحونه حزماً وتارة يمدحونه و يمدحونه صعباً وتارة
يمدحون الشجاعة و يمدحونها عرامة و تارة يمدحونها و
يمدحونها تهورا ولا يدعك كلام ادمي عن هذه الاختلافات
لان منشاها اختلاف الاغراض و الاحوال و الانسان تختلف
احواله و تتساعده العصاة عند انبساط الطبع و درجه و
تتعدر عليه عند الانعقاد و لذلك تختلف اغراضه و يميل
الى الشقى مرة و يميل عنه اخرى فيوجب ذلك اختلافها
في كلامه بالضرورة فلا يصادف انسان يتكلم في ثلاث و
عشرين سنة و هي مدة نزول القرآن و يتكلم على عرض واحد
و مدهاج واحد و لقد كان النبي صلى الله عليه و سلم يشر
تختلف احواله فلو كان هذا كلامه او كلام غيره من البشر لوحد
فيه اختلاف كثير انهمى * و از جمله دلائل فرانسيت حكيمة
امام زاري عليه الرحمة در تفسير كندر بن قيس آيه و اى
الهداية] و ماكل هذا القرآن ان يعزري من دون الله و

انسان در همان تلعظ قدر امکانی کفایت فرموده
 سر ایشان را صاع از تلاوت قرآن یا قرأت آن در نماز
 ده نموده و از جمله دلایل مراتب است آنچه صاحب اشعار
 فی علوم القرآن رحمه الله علیه در بیان معنی آیه [ولو
 کان من عند غیر الله لوجدوا معه احتلافا کثیرا] از اسام
 عزالی علیه الرحمة آورده است فوله و لو کان من عند
 غیر الله لوجدوا معه احتلافا کثیرا و احاب الاحتلاف لفظ
 مشترک بین معان و لیس المراد بعی اختلاف التام و نه
 دل بعی الاحتلاف عن ذات القرآن یقال هذا کلام مختلف
 ای لاشبهه اوله اخره فی الفصاحة اوهو مختلف ای
 بعضه یدعوا الی الدن و بعضه یدعوا الی الدنیا اوهو
 مختلف النظم کبعضه علی وزن الشعر و بعضه منزه و
 بعضه علی اسلوب مخصوص فی الحزله و بعضه علی اسلوب
 کماله و کلام الله منزه عن هذه الاختلافات و نه علی
 منهاج واحد فی النظم مناسب اوله او اخره و علی درجه
 واحده فی غایه الفصاحة بلیس بشتمل علی العب و
 السمین و مسوق بمعنی واحد و هو دعوه الخلق الی الله
 تعالی و صرورهم عن الدنیا الی الدین و کلام الاممین
 ینظر الیه هذه الاختلافات ان کلام السعراء و المترسلین ان
 یمس علیه و نه احتلاف فی منهاج النظم ثم احتلاف

القرآن عن العيوب الكثيرة في المستعمل وروعب مطاعه لذللك
 الحكيم كقوله تعالى [اَلَمْ عَلِمْتَ اَنْ يَرْسُلَ فِي الْاَرْضِ]
 و كقوله تعالى [لقد صدق الله رسوله الرؤيا بالحق]
 و كقوله [وعد الله الذين امنوا منهم و عملوا الصالحات
 لندخلنهم في الارض] و ذلك يدل على ان الاخبار عن
 هذه العيوب المستقبلة انما حصل بالوحي من الله تعالى
 فكان ذلك عذارة من تصديق الذي يدعي بدهة والوحيان
 الاولان اخبار عن العيوب الماصية * والوحي الثالث اخبار عن
 العيوب المستقبلة و مجموعها عذارة عن تصديق الذي يدعي
 بديه * النوع الثاني من الدلائل المذكورة هي هذه الآتية قوله
 تعالى و تفصل كلشي و اعلم ان العاس اخذوا في ان
 العرا من معسر من اي الوحوة وفعال بعضهم انه معسر لاشتماله
 على الاخبار عن العيوب الماصية و المستقبلة و هذا هو المراد
 من قوله [تصديق الذي يدعي بديه] و منهم من قال
 انه معسر لاشتماله على العلوم الكفيرة و الله الاشارة بقوله
 و تفصل كلشي و تحقيق الكلام في هذا الباب ان
 العلوم اما ان تكون دينية اريهت دينية ولاشك ان القسم
 الاول ارفع حالا و اعظم شاننا و اكمل درجة من القسم الثاني
 و اما العلوم الدنيوية فاما ان تكون علم العوائد و الاديان و اما
 ان تكون علم الاعمال و اما علم العوائد و الاديان فهو عذارة عن

لكن تصدق الذي يدعي و تعصيل الكفاح لا ريب فيه
 من رب العالمين [ايمان ثموده من قوله و تقرير هذه الحجة
 من وجوه * احدها ان محمد عليه السلام كان رجلا اميا ما سافر
 الى بلدة لاجل التعلم و ما كانت مكة للذة العلماء و ما كان
 فيها شيء من كتب العلم ثم انه علمه السلام انى بهذا
 القرآن فكل هذا العراى مشتتلا على افاصدى الاولين و
 القوم كانوا فى غابة العداوة له ولو لم تكن هذه الافاصيص
 مرافقه لما مى التوراة والانجيل لعدهوا فيه ولداعوا الى الطعن
 فيه و لعالوا له انك حئت بهذه الافاصيص لا كما يدعى فلما
 لم يقل احد ذلك مع شدة حرصهم على الطعن وده و على
 تقديم صورته علمنا انه انى لتلك الافاصيص مطابقة لما فى
 التوراة و الانجيل مع انه ما طالعهما و لا ثلمن لاحد فيهما
 و ذلك يدل على انه عليه السلام انما اخبر عن هذه الاشياء
 نوحى من قبل الله تعالى * الحجة الثالثة ان كتب الله المبرله
 دلت على مقدم محمد عليه السلام على ما استعصينا فى
 تعريفة فى سورة البقرة فى تفسير ذوله نعالى [و ارموا
 بعهدى ارب بعهدكم و اذا كان الامر كذلك كان صحفى
 محمد عليه السلام نصديقا لما فى تلك الكذب من البشارة
 لمحيته صلى الله عليه وسلم وكل هذا عبارة عن تصديق
 الذى بين يديه * الحجة الثالثة انه عليه السلام اخبر فى

انتہائی * وار حملہ دلائل فراہمست براہدینی کہ صاحب
 مدیح العزیز دلس مرہ العزیز در ۳۳ من بدان ایہ وافی الہدایۃ
 [و ان کہتم فی رسم مما نزلنا علی عبدنا] امدادہ مرصودست
 دولہ و این ہم بعدی طاسب مثل اصر سورتی از سور این
 قرآن در نہایت فصاحت و بلاغت نادر ارجای عدان و
 وسہل گیریمت والا این کلام چندہائی دیگر ہم دارن سوای
 فصاحت و بلاغت کہ اگر تندع ان چیزها از شما در حواسدہ
 شود کار بر شما پسندار دشوار اوند ازل انکہ اسلوب این کلام
 مخالف اسلوب کلام بشریست خصوصاً در مطالع و مقاطع
 سور درم انکہ از تناقض و اختلاف مدرا و مابزہ سب معلوم
 انکہ مشتمل بر احذار عیب سب قصص ماصیہ فروع
 گذشتہ دران ہی مطالعہ کتاب و مراجعت تواریح نہ تعصیل
 تمام مذکور ست و فوائد آیدہ بئر حائنی لنصرتج و حائنی
 ینلویتج ازوی معلوم میشون و ان وقائع مطالعی انچہ دران
 مذکور ست می اوند بار چون درین کلام شامل کایم درین
 کلام وجوہ بسیار مفتضی نقصان فصاحت سب و معہدا در
 فصاحت نہ نہایت رسیدہ ست از لیکچائی توارن درد کہ غیر
 از قادر توانا کسی نیست کہ باوجود این موابع این قسم
 کلامی را کہ در فصاحت و بلاغت بہدینس رسیدہ تالیف
 تواند نمود و از حملہ موابع آنست کہ فصاحت عرب و دیگر

معرفة الله تعالى وملائكته وكتبه ورسوله واليوم الآخر إما معرفة
 الله تعالى فهو عبارة عن معرفة ذاته ومعرفة صفات حاله و
 معرفة صفات اكرامه ومعرفة افعاله ومعرفة احكامه ومعرفة
 اسمائه والقرآن مشتمل على دلائل هذه المسائل وتفاريعها
 وتعاضيلها على وجه لا يسهل شئ من الكذب بل لا يقرب منه
 شئ من المصنعات واما علم الاعمال فهو اما ان يكون عبارة
 عن علم الكاليف المتعلقة بالظواهر وهو علم الفقه ومعلوم ان
 جميع الفقهاء انما استندوا بمباحثهم من القرآن واما ان يكون
 علم تصديقه الداطن ورياضة الغلوب وقد حصل في القرآن
 من مباحث هذا العلم ما لا يمكن توحيد في غيره كقوله [حد العلم
 وأمر بالمعروف وارض عن الجاهل] وقوله [ان الله يأمر
 بالعدل والاحسان وابداء ذي القربى ويهدي عن العكاشاء
 والمنكر والدمى] وثبت ان القرآن مشتمل على تعاضيل
 جميع العلوم الشرعية عقليها ونقلها اشتمالا يمنع حصوله
 في سائر الكتب فكان ذلك معجرا ولبه الاسارة دعواه [و
 تعصل الكتاب اما قوله لا ريب منه من رب العالمين] فغيره
 ان الكتاب اطويل المشتمل على هذه العلوم الكثيرة لانه ان
 يشتمل على نوع من انواع التناقض وحيث حل في هذه الكتب
 عنه علمنا انه من عند الله ووحده و تنزله و نظيره قوله
 تعالى [ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافًا كثيرًا]

کردن عبادات شاهه همت و حرام کردن لذائذ و مشتبهات
 نفس و تحریص مردم بر زهد در دنیا و بدل مال و مدر در
 مصائب و یاد کردن صرف و توحه باحرک و ظاهر سمت
 که در بیان این امور دائره بلاغت حیلای ننگ می شود و
 از آن جمله آنست که ۱۵ شاعر و اثر نویس دست الا که
 سائقه ادابی یک مصمون در کلام او غالب میدشود بعضی
 در بیان حسن معشوقان قدرت تمام دارند و بعضی در نرم
 و بعضی در رزم و بعضی در هجو و لہذا اسنادان عرب
 گفته اند که امرء العیض در بیان حسن زبان و صفت
 امپان بے نظیر است و نابعه رزم را خوب می ورزد و
 و اعشی محاسن شراب و طرب و رقص و تماشا را خوب بیان
 می کند و زهد در عرض مطلب و اظهار طمع قدرت خوب
 دارد و این کلام را چون دیک نگرییم در هر من بی بطیرت
 در ترمیم این یک آینه کافیهت [فلا تعلم نفس ما
 احیی لهم من قره اعین] و در ترمیم این آیه [و حاب
 کل حمار عیدک من ورائه جهنم و یسقی من ماء صدید
 یبجرعه ولا یکان یسیرة و نأتیة الموت من کل مکان و ما هو
 لیس] و در زهر و تزییح این آیه [مکلا احذنا بئذنه و منهم
 من ارسلنا علیه حاصبا و منهم من احذته الصلحۃ و منهم
 من حسدنا له الارض و منهم من اعرفنا] و در وعظ و قدرت

مرفه های انام بیشتر در وصف چیزهایی که دیده و سنده
 باشند مثل سُنُر و اَسب و عَلام و کَنَدِزک و مَرزَنک و پادشاهب
 و حَنگ و عَارت و امثال ذلک پیس نمیرون و درین کلام
 ازین چیزها غیر از قدر قلیل مذکور نیست بیشتر درین
 کلام مذکور چیزهاست که کسی آنها را ندیده و نَسَدیده
 و در بیان آنچهها رعایت تشبیهات و بیعه و استعارات
 لایعه مقدر هیچ مرفه نیست و از آنجمله است که درین
 کلام رعایت طریقی صدق و اجتناب از کذب و نهان واقع
 شده و باره رعایت این طرفه و احتیاط از کذب و مبالغه
 نظم و نثر را کتب و ههاسست پیدا میکند و لهذا گفته اند
 احسن الشعر اکنده یعنی هر قدر در شعر مبالغه بسیار شود
 همانقدر لطف پیدا میکند و از آنجمله است که ناظم شعر
 و همچنین نثر نویس چون کلام را در بیان فصه و دستن
 مصمون مکرر میکنند کلام او در بار درم (در رتبه علو می افتد و
 نقصان می پذیرد و درین کلام هر جا تکرار مرموده اند لطف
 زائد بهمراهانیده را از آنجمله است که کلام چون طویل میشوند
 رعایت مصاحب و بلاغت دران خیلی دشوار می افتد
 و لاند در نعصی مواضع از درجه علیا ساقط میگردد و
 این کلام ناهو این طول در هدج حا از درجه علیا ساقط
 شده و از آنجمله آنست که مصامین این کلام واجب

ستاخمه ائداب نبوت معصومه قرآن است بلکه این معصومه و اهوره
 اعظم اند که آنست لهذا بمقتضای مرع مرع الشی مرع اه
 خصوصیات اعمال و جرئبات اعمال حج را نیز در رنگ اصل
 مسئله حج مرع نبوت قرآن توان گفت و سودای و اهدیه
 شرک درین اعمال و اعمال که بسر معترض پسچیده مدووع
 است چه بنامی شرک در دینت و اعتقاد است نه در صورت
 اعمال عباد و هرگاه در تمامی مناسک حر تعظیم معدود
 تحقیقی مدوی نیست پس توهم شرک که در تعظیم بالذات
 غیر خدا انما دارن مرتفع باشد عایب اینکه در بعضی
 مواضع نظائر تعظیم احجار و غیره منووم میگردند اما اگر
 مدعئی بگردند و اصول مسئله حج را بران خصوصیات تطبیق
 دهند خواهند دانست که عبادت غیر حق اصلا شرعی
 نبوده و این اعمال و اعمال را ادنی شائده شرک هم مس
 نلموده است باقی مانند وحوه و اسرار اعمال و اعمال مذکوره
 پس ظاهر است که حاصل کردن علم آن همه وجوه و اسرار
 لازم در ضرور نیست زیرا که بمعنوی غرامی لا یكلف الله عبدا
 الا ممعنا [هر مرد بشر پدری است ذماتق حقائق مکلف و
 مامور نیست علاوه برین ارباب خبیرت و کداسب دیگو
 دانند که سلاطین دنیویه که باتفاق و مشاورت عفا قواعد و
 احکام ملکیه را نمانند مسا است که فعل ارباط الناس

این آیه امر است ان متعلمناهم سدن ثم حادهم ما كانوا یوعدون
 ما اعدی عنهم ما كانوا یذعون [و در الهدایة ابن ابی عمیر]
 یعلم ما تحمل كل إنشی و ما نعص الارحام و ما تردان
 و كل شیء عدده بمقدار عالم العدم و الشهادة [الكبیر المآل]
 و از جمله آنست که این کلام اصل علوم دقیقه است مثل
 علم عقائد و مظاهر باهل ادیان ناطقه و علم اصول العقده
 و علم العده و علم احوال و علم احلاق و دیگر علوم باریک
 و در بیان این قسم مواضع راه نلاحظت را پندم و من مقدر در نشر
 نیست اگر نثار نافع را در مایش کفایت کند که یکنو مسئله
 منطوق را عبارت رنگین ننویسد یا یکنو مسئله فرائض را
 کلام نافع ادا نماید هرگز اینها ممکن نخواهند شد پس ازین
 چیزها بالیقین خواهند دریاورد که این کلام کلام نشری
 نیست کلام الهی است انتهای * الحاصل نوعیکه حقیقت و
 استحسنان قران نادل قاطعه و حیح ساطعه نالنداده ثابت
 همچنان حقیقت و استحسنان حیح و ما یعلمونی نه نیز لامحاله
 متحقق دان ثبوت الکل مستلزم ثبوت کل جزء مدتها و اگر
 گفته آید که متکفل بیان جزئیات حیح نگردیده است مگر
 احادیث نبویه علی صاحبها الالف الصلوات و التسلیمات پس
 خصوصیات مبنیه ان متفرع بر ادله ثبوت ثبوت است نه بر
 ادله ثبوت قران گویم هم یکی از حیح واطعه و براهین

و الحلال محتاج مصالح نیست لهذا فایس احکامش در
 احکام ملوک دنیا فایس مع الفارق باشد گویم آری از
 سخنان محتاج مصالح هرگز نیست و اما بندگان محتاج
 اند بمصالح از سخنان مصالح ماکنده برای نفع ذاتی
 ملوک و دیگر بنی نوع خود سانسب و مصالح الهیه
 برای بندگان است آن دنانر احتیاج و ضرورت است و این
 از رهبر محض فضل و اظهار صنعت حکمت انبیا *
 لیکن چون بعضی ناین دلیل بسند خاطر بسند اکتفا
 نکنند و نحوایش حکم و نکت و حجت و بیانات مناسک
 حج نیست استنداد بامن طلب زندگ ناچار سطره
 چاک اندرین باب مناسک سلک تحریر و ماخرط سلسله
 تطییر نمودن لازم آمده بعضی نماد که حاصل اعتراض
 معترضان نسبت مسلمان زعم ثنوب شرک است در
 معرفت عالیه اسلامیة یا اثبات مجرد اعمال و افعال حلال
 فبول عقول در صورت اول نسبت شرک باعمال و عبادات
 اهل اسلام سراسر حلال و ناشی از کمال ناطق و
 اعتساب چه هر کس که تعقاید و احوال و احکام و اعمال
 معرفت عالیه اسلامیة الهیه و الهیه دارند ناک میداند
 که در احتیاج از حمله اقسام شرک و تجرید توجه ده
 معبود حقیقی کم بود این طائفه عالیه معبر و راه الوداد

نادراک رجوع بعضی ازان در سرمد الکه عقلائی کامل بسبب
 عدم رافعیت از رموز و مصالح ملکیه ندریادت وجه
 و اشکات گده بعضی امور معدور و معترف مقصور
 باشد لیکن این قدر نه یعین دانند که چون تفرز این
 همه احکام و قواعد ناتفیق آزایی مدبران سلطنت و
 تجویز دانیای مذون تمدن و سیاست بعمل آمده است
 همانا که هیچ حکمی و فاعده ازان خالی از اعراض و
 مصالح و حووه و منافع نذواند بود لهذا حکم خطا بر
 قواعد و احکام مذکوره در صورت عدم انکشاف وجه و
 انتفای ظهور گنه هم مسلم ندارند و بداعت نقدان اطلاع
 بر مصالح ملکیه خود را درک حقیقتش معدور انکارند
 و لذعم ما مال بعض اولی الالباب فی هذا الجاب
 رموز مصلحت ملک حسروان دانند
 گدای گوشه نشینی تو عاوظا مخرویش
 این است گمان عقلا نسبت با حکام و فوائین
 عامصه سلاطین دنیا با آنکه احکام و میاسات بشری از
 احتمال خطای نظری هرگز مصون و نری نمیتواند شد
 فما طن الناس ناصر ربهم العلیم الحکیم الذی خلق العقل
 والعقلاء والحکمة والحکماء فانه اعلم بمصالح العباد و
 احکم بطرق الرشاد و اگر کسی گوید که خداوند ذوالقدره

نابع انکارند پس اصرار است نسبت نظر به او تعالی محض
 بداند شرارت است و الا ذللت او سبحانه منزله است از
 بهمت طرفین و مطروفت است؛ مخالفتی جملا از منته و امکانه
 و جهات و تشخیصات است و بیست و یکم خورد مانند
 دیگر امکانه و آشنا مخلوق و محاط داد است از بهمت تعالی
 شاد، علوا کبیرا * و در اینجا دو ایراد است * تقریر اول آنکه
 حوس عدالت در اصل عبارت از تعظیم است و مناط مطلق
 تعظیم حاکمه تعظیم او سبحانه که علام العیون و خدع و
 دصتر بما فی القلوب است بر دامن بود نه بر ظاهر و اگر
 ظاهر را در تعظیم امتدادی بودی محض شارع عدالت
 محاکمین و مرئیین و مستهزئین را لغو محض و بی ما حاصل
 نسبت نعمت و معبودا * دار تکلیف نیز در حقیقت بر
 ناطن بهمت که مدرك معقولات است چه تکالیف بی واسطه
 احتیاج که بدون ادراک معقولات محال است ممکن نمی
 تواند شد پس بر مجرد عدالت قلدی که خضوع و خشوع
 و ذکر و فکر و معرفت است کذا نفرموده نگذارد جسمانی
 را چرا بر ندگان امروده اند ضرورت تزئید این قسم عدالت
 جسمانی بیان کردن می نباید تا ضرورت قلدی برای
 جنبیت که اثباتش مبتدی برانست مسلم نموده آید و جواب
 این ایراد آن است که اگرچه در حقیقت تکلیف و مأمور

اسم را از ادراک عقول و ادبام و دخل طوون و قیاسات
 و اوعام منزه و مبرا است هیچ مرتبه چون اهل اسلام ندان
 همت و اهتمام نکرده است اعمال و حرکاتیکه مخصوص
 عبادت است از الهی این معشر عالی سوای ذات خدای
 احدیت نسبت احدی از ملائکه و انبیا صرف آنرا حایز
 ندارند و اشراک ما سوا الله را در عبادتی از عبادات کفر
 محص و زندقه صرف شمارند و احص ترین اعمال عبادت نبرد
 این مرتبه عالیة سجده است نسبت کمال تدلل و فروتنی
 که در ادب و ولهدا سجده را سوای خدایند حل و علی
 اشقی من الاسترا را ندارند و اما سجده که بطرف کعبه
 کند و کعبه را بپا الله فرار دهد ذات کعبه صرف
 مسجود الیه این سجده رافع است و مسجود له نیست
 مگر ذات حضرت احد مطلق بر حق چون
 اظهار تدلل و فروتنی در سجده بیشتر و علامت اخلاص
 کامل تر بود لهذا حضرت حق سبحانه این سجده را از
 بندگان مختص برای ذات خاص خود فرمود و از آنجا که
 سجده بی جهت هرگز نماند آید و ذات حضرت حق مبرا
 از جهات است کعبه معظم را بپا مکرر خود فرار داد تا
 تمامی بندگان از خواص و عوام ضعیفی در عبادت نسبت
 آنرا را احتیاج قلوب را بر صورت چنانکه در هندستیا

در همین مدار اجتهاد شریک دواخت و اسند مصنون از حرمان و هلاکت و اما خواص پس اخلاص باطن بتطبیق ظاهر از نشان هر لحظه مطلوب است اگر دعوی به عبادت گزارند مورد عتاب شوند این است سر عدم ادبها بر عبادت قلبی و وجه ترویج عبادات ظاهری کسی است که نگردد که برای مطهریت آثار بواطن اخلاق ظاهره و حسن معاملات با مخلوقات چه کم بود که دیگر تکلیفات جسمانی در آن افزود بر آنچه حسن اخلاق و معاملات از عبادات است نه از عبادات هان باعتبار العمل بها تعدا لکمه و رضائه تعالی الله این عبادات از قبیل عبادات شمرده می شود اما ائمان ان اقتضای انسانیت باشد نه عبودیت و نیز مخصوص مملتی از ملل و دینی از ادیان نبود بلکه تخصیص به مذهب نیست هم ندارد چه از لوازم انسانیت است مذهب نیست پس مومنان را آن مزید خصوصیت و تضمینات چگونه حاصل شدن توانستی و برهان اخلاص و عبودیت بدان جهان فایم گشتی و نیز کلام در امامت برهان اخلاص بود و چون حسن معامله با مخلوق چنانچه از انفعال دنیوی است بطرف عامل لهذا برهان اخلاص نمی تواند شده ایران دوم متوجه است بر آنچه گفته شده از تخصیص مجده بذات او تعالی تقریرش آنکه اگر مجده از عبادات مختصه به

بواطن سب که معبر بود بقلوب و ارواح و نفوس اما چون
 دلوب و ارواح و نفوس عبر محسوس سب و باطن را مظهر
 آثار جز ظاهر بود لهذا اتمام حکمت در مکلفین خواسته
 تکالیفات طواهر را برای دلالت بر اخلاص و انقیاد بواطن
 مقرر فرموده اند و در محرک عبادت قائمی اکتفا ده نموده
 پس ظاهر اعصای جسمانی که مصدر ظهور و مظهر صدور
 اوامر و احکام است حرالیه داطن بود لکن نموده الظاهر الی
 الداطن کدسبه حرکت الممتاح الی البدن لهذا برای هر فعلی
 از طواهر مدلولی و برای هر حرکتی معنوی مقرر شد
 مثلا نهادن پیشانی را بر زمین تعظیم مسجودله مدلولست
 و پیام دست بسته را نشاندن فائمه پیش من قام هوله و طی
 هذا القیاس دیگر جمله حرکات و سکات را معانی و مدلولات
 سب علاوه برین چون ذکر و فکر و معرفت تامه و تطبیق
 ظاهر بداطن طی رحة الکمال و اتمام در عوام قاصرة العول
 و الایهام دشوار و خدلی مشکل و گرانبار بود از عوام بر همین
 قدر اکتفا رمت که ترحیح حضرت حق بر غیر او سبحانه
 را نمایند و اراده را بهمین قدر ترجیح دادن توأم سازند
 پس خصوصیت این نیازهای پنجگانه در روز و صیام یک
 ماه در سال و حج یکمرتبه در عمر مقرر شده تا فی الجملة
 برهان اخلاص قایم گردند و عوام نا تمام با حواص عالمقام

چون درای ادای شکر او نه لئی بود مقصود و مسجود ان
 حر ذات حضرت خداوند در الحوک و الاحسان نباشد و درین
 نوع در ذات آدم و یوسف علی ندینا و علیهما السلام در هر دو
 سجده عذر از مسجود الیه ندون پس آدم و یوسف علی ندینا
 و علیهما السلام گوناگون حکم کعبه مکرمه مسجود الیه واقع شده
 بودند نه مسجود لیه و کلمه لام در هر دو معام درین تقدیر امعدی
 الی ناسد یا آکه بمعنی لاجله گرفته شون کما قال الیه اصی
 المتصوی رحمه الله تعالی فی تفسیره و خوراله سجدا
 ای حر و لاجله سجده الله تعالی شکر حاصل آنکه در ندون
 و اختصاص سجده عبادت بذات او سبحانه نزاهت اسلام هدیه
 مسجل کلام نه بوده است و شک نیست که بمعنای ادما
 الاعمال بالذات مدار اجره اعمال عبادت در نندست
 و مقصود و مسجود این سجده که نظرب کعبه گزارده میشود
 ذات جناب احدیت است لیکن در حیح و احتیاط حسب کعبه
 درای ادای سجده محض بداعت است امر است حالت حکمه
 عطف امر او سبحانه مخصص و مخرج واقع شده لهذا سجده
 ناین حسب حایز و درست آمده و ندیس اعتبار التخصیص
 هبنا الا ناصح عمر اسمی کما یدل علیه جواز الصلوة بالذکر
 حتی انه لایلزم اعدائها بعد ما تطهر جهة القبلة و قد روی
 عن ابن عمر رضی الله عنهما فی تفسیر قوله تعالی [ما یذما

در حضرت مهدی - میفرمود چگونگی رزق ابویوسف سجده ملائکه
 هر حضرت آدم علی نبی و علیه السلام را و سجده ابویوسف
 حضرت یوسف هر حضرت یوسف را علی نبی و علیه السلام
 (الصاوات) و (الاسلیمات) قال الله تعالی [و ان قالوا لله لئلا نکه
 اسجدوا لامم وسجدوا لالاندیس] و ایضا قال [و روع ابویوسف
 علی العرش و هر روزه سجده] و جوابش از احوال معجزین در
 کتبه معتبره بسمه رحه ثانی اول آنکه گاهی سجده بمعنی
 رکوع هم آمده که ما فی قوله تعالی [و ان سلوا المات سجدا]
 ای زکعات و آنکه سجده منقسم ده بوده اند بسجده تکبیر
 و سجده عنایت و گویند که سجده نحمدت در امم سالعه
 برای عبد خدا روزی نوبت ما در ملت اسلام مشروحیت سلام
 منسوخ گردیده است و تهازی ما بدین سجده تکبیر و
 سجده عنایت نرود بعضی صورت باعتبار دیدن است و نرود
 بعضی سجده انجیمت عنایت از سخن خدا باشد و همین
 صند سخن بعضی معجزین در سجده ملائکه و سجده ابویوسف
 حضرت یوسف علی نبی و علیه السلام میفرماید آنکه گویند
 که سجده ملائکه و سجده ابویوسف حضرت یوسف علی نبی و
 علیه السلام هم برای خدا بود نه برای آدم و یوسف زبیرا که
 سجده اول بدون مگو با امر الهی پس در حقیقت برای
 امر یعنی خداوند توانای فایز بوده اما سجده دوم پس

گزاردن سجده معرر شده نه معف و جدار و لیس و احر و
 احکار و نه هیئت عارضه لیتیه که نترکتب معف و
 و حداران حاصل گردیده است چه اگر این همه مسجود الیه
 می بود در صورت انهدام یا درداشته شدن کعبه از محل
 خود شرع شریف سجده نهمت اصلیه اش چگونه تجویز
 مرسودی و نیز تعبیر بنا و تبدیل مواک و صورتهایش
 چنانکه از کتب معتبره چند بار ثابت است هرگز حائز
 ندودی و نیز در محلیکه عن کعبه را مسجود الیه گفته اند
 مواک ازان همان حلاء معین و مصاب معین است نه عین
 ان چه اگر عین کعبه مسجود الیه ندودی نماز گزاردن در
 تهنانه ها و اندرون چاه ها و بالای حلال و اطلال بلند و بر
 دام کعبه مکرمه هرگز درست نمی شد لیکن چون حک فله
 از زمین هعتم نا عرش است لهذا نماز گزاردن بجای
 مذکوره درست آمد کذا فی عالمگیری و قد ذکر ما حتم
 کشاب اصطلاحات العنون نافلا عن الکتاب الفقهیه ان
 العنله لعة السبه و عروا ما یصلی الی نحوها من الارض
 الساعه الی السماء الساعه مما لجانی الکعبه انتهی * و
 بروایتی جهت قبله تمام مسجد حرم است و بروایتی
 کعبه قبله است برای اهل حرم و حرم برای اهل مکه و
 مکه برای افاضان و نیز وارد شده که عین المشرفین قبله

تلو و فثم وحه الله ان الله واسع عليم [انها نزلت في صلوة
 المسافرین طی الراحلة و فیل فی قوم عمیب علیهم القبله
 وصلوا الی الحاء مکداهة ولما صدحوا تندبوا خطاهم و فیل
 هی توطئة لمسح الغباهة و تذیبه للمعدود الحفندقی من ان
 یکون فی حیرار جهه و چون این همه دانستی پس بدانکه
 حائیکه بعس کعبه مسجون الیه سمک در آنجا هبج حاجزی
 کعبه را از مسجون الیه بودن در نمی آرن زیراچه مسجون
 الیه در حقیقت همانست که ساجد در ذهن خود گرفته
 سمک لاعترة همچندن مسجون الیه بودن کعبه مباح و منافی
 نیست انراکه مسجون له و مقصود اصل رب کعبه باشد پس
 اگرچه مسجون الیه کعبه مکرمه سمک اما مسجون له در
 حقیقت رب کعبه سمک که معصیت اصلی و مدظور و مدوی
 ساجدان بود و قال فی عمدة العداوی ان الکعبه اذا رعب
 عن مکانها لزیارة اصحاب الکرامه و فی تلک الحال جارت
 صلوة التوجهین الی ارضها کذا فی البحر الرائق یعنی
 بالعرض اگر کعبه مکرمه از حای خود برای زیارت بعضی
 اولیا در دسته شود و بجای دیگر رود در آنکالت جائز باشد
 نماز متوجهان بطرف ارض کعبه ای بطرف سمک اصلی
 کعبه پس ازین حکم ظاهر و باهر که قدسه در حقیقت
 خلای کعبه و زمین اوسم که بحکم شرع سمک سمک سمک

کرونیان نبت المعمور و قبله ملائکه ارضی حسد ادم و قبله
 ارواح سدرة المنتهی و قبله اقبیای نبی اسرائیل نبت
 المعدس و قبله آدم و ابراهیم و محمد صلی الله علیه وعلیهم
 اجمعین کعبه معظمه زادها الله شرفا و تعظیما و کرامه
 و بحکمها نیز نباید دانست که چنانکه قبله رکوع و سکون
 و بنام و قیوم و کعبه مکرمه ست همچنان قبله دعا
 آسمانست کما ورد فی الحدیث لعل مرفعه و نیت و قبله
 الدعاء السماء و ازین ست که در حالت دعا کردن دست
 برداشتن نسوی اسمان مستنون آمد و در وقت نماز فجر و عصر
 اسام را تحول وجه از قبله بطرف یمن یا سار در وقت
 دعا کردن مستحب است تا دلیل باشد بر آنکه سجده بطرف
 کعبه صرف اتعابا لاسر کرده اند و الا معدود و مقصود
 بالسجود ساحدان ارفع و اعلی تر است از کعبه و دیگر سائر
 ممکنات و تخصیص فجر و عصر برای استجاب تحول
 وجه ارادتست که این هر دو نماز دیگر درهای سخن
 و نوافل پس هود ندارند تا بصورت ادای آن سخن و نوافل
 متوجه مآذن مصلیان بطرف قبله که از شرایط نماز است
 ضروری باشد بخلاف نمازهای طهر و معرب و عشا که
 خواندن سخن و نوافل معرب آنها لازم نبود و سخن و نوافل
 مذکوره بحکم حر و منعم آن هر سه نماز واقع گردیده است

سب برای اهل معرفت و بالعکس و نیت استعمال کعبه را
 اگرچه در بعضی روایات فرض گفته اند اما صحیح و
 معتدلی نه آنست که فرض نیت است بلکه در بدایع و عدیه
 بعضی کتب فقهیه آورده اند که اصل آنست که نیت
 استعمال کعبه نیک است از ممر آنکه اگر مکانی واقع نه شود
 نه از جائز نه باشد چراکه نماز را مشروط نه مکانی
 کرده بود و حال آن واقع گردید پس بدانرا این روايات
 نخصاص عین کعبه در جهتت برای سجده هم ثابت
 نگشت و ندکو واضح گردید که مقصود از سجده تعظیم ذات
 حضرت معبود است که لهر جای و مکانی حاضر و موحود
 است و این همه یعنی کعبه و مسجد حرم و غیر هما
 پس از جهات برای سجده نیتست که با اختلاف مواقع
 و مکانات مختلف میگردد لیکن یکی ازین جهات جبهه
 است و دیگر حکمی جهت حقیقی مفسرست نما سجای
 الكعبه من الارض الساعه الى السماء الساعه و جهات
 حکمیه و رای آنست بدانکه دلاله مذکور گشت بلکه بعضی
 مفسران معنی و لکل و جهة هو مواجها را در جمله های
 حقه مقبوله حمل نموده فائل نتجود جهات حقیقه
 قیده نه حسب تعداد انواع مستقبلین بوده اند و گفته اند
 که دلاله مقربان عرش است و دلاله روحانندان کرسی و قبله

حق تعظم خالق و معدود خود پرورداز پس رجوع
 ظاهر بطرف کعبه که زمین آن بقعه مبارکه منشاء
 جسمیت انسانست چه تمام زمین از همان بقعه منبسط
 شده است دلیل باشد بر آنکه باطن را بپیر رجوعی بطرف
 حصر حق که منشاء روحانیست انسانیست پس بدین
 تکانی عوالم طاهره و ناطقه و تطایق مستقیم عدب
 و شهادت می ناید الحاصل مفهوم فدیله نه صرف در ذات
 کعبه معطه منحصراست بلکه اگر نیکو ملاحظه کرده شود
 هر آنچه بان برای ادای عبادت و تحصیل وجهی از
 حیره سعادت روانه شود فدیله باشد مثلا فدیله ادای
 زکوة و دیگر صدقات و خود فقرا و مساکین است و از بیگانهست
 که حاصلان خدا و ارباب همب و سجا مساکین را دوست و
 معطم دارند و نا عطا مندی بر آنها نه نهنگ بلکه صدق آنها
 در خود شمارند همچنان فدیله پیدا کردن دوستی نا خدا
 دوستی دوستان اوست بلکه خود وجود مرد کامل مکمل فدیله
 است هر لا یومن احدکم حتی اکون احس الله من نفسه
 و ولده و والدته و معنی اللهم از وقتی حدیک و حس من
 احدک و رمز من احبهم یعنی احبهم از شما ناید طلبید
 و بیز همچنان فدیله های اکتساب صیلت جمعه مسجد
 جامع تمام شهر و فدیله های ممالک حج مسجد حرم و دیگر

و ارتکاب است که ادای آن سدن و توأمیل دلا تاخیر و احوال
دیگر اعمال و اشغال می باید و مراع تام از صلوة مکتونه
بدون ادای ایدها حاصل نه آید اما سبب دست برداشتن
بطرف سما و قبله بودن سما در حق دعای است که اوصاف
اسمانی و اعمال ملائکه علویة حکم و فصای الهی بحسب
ظاهر موثر در حقیقت هر کارخانه از کارخانه های این
عالم است اسباب ارضیه مافله که در باریدن باران و روانیدن
زمین و پیدا کردن دگر حمله حوائج نوع انسانی بطور ظاهر
دخل تمام دارد همه دانسته ان اوصاف و اعمال است و ان اوصاف
اعمال حکم و تقدیر حضرت انزل در الحلال است که در قدرت
و مرتب بالا تر است از همه پس چون آسمانها مظهر
موثره و محالی ماعله کارخانه عنایست حضرت رب العزت
است لهذا جهت قبله برای درخواست مطالب و مرادات
مقرر شده و کعبه از آنجا که بنا بر روایات فایده اصل معطه
کره ارضی و آن کره ارضی اصل مدد ترائی و مادی حسد
انسانی است لهذا برای عنایت ذات رکوع و سجود که
مددنی در کمال تدلل خود و تعظیم حضرت خلاق حقیقی باشد
جهت قبله آمده بعدی انسان را می باید که هرگاه جسد
خود را مصروف بعبادت پروردگار خود کند حاصل حاجت
راحت سازد و بدین طریق انبیا ناظمان تدلل خود و ادای

که برای دیگر معددی هم ثبوت نص قطعی در شرائع مذمومه
 آمده بود باز هم فرق در میان نیست الله و معاند دیگر طاهر
 است زیرا که تعبد دران معابد منسوخ شده و حکم منسوخ
 را تعدیست کردن مخالفت صریحاً خداست و سرش اوست
 که مدار فتنه ساختن بر فلول عداوت است و چون فلول
 عداوت را منکسر در مکانی یا سهمتی گردانند نیکو در
 غیر آن مکان عداوت نجا آوردن سعی خود را بیجا گردان
 ست بلا تشبیه مازند آنکه پادشاهی در مکانی از مملکت
 خود دارای خلافت فرار دهد و در رعایا مرض گرداند که حوایج
 خود را بسوی همان مکان رفع کند و بنور هدایا را در همان
 مگن نرساند و باز بعد چندی مگن دیگر را دارای خلافت فرار
 سازد بنور و هدایا که در آنجا نرساند معقول نمی آید
 بلکه اگر کسی از رعایا اصرار کند بگوید که در دارای خلافت
 همان مکان اول است نه این مکان نیم البته سواران نندیده
 و عقوبت میگردند که مخالفت حکم پادشاه نموده اند * و
 از اینجا است عدم جواز مکه در طرف بیدالقدس نیز ظاهر
 گردید این است بیان جمله بودن کعبه معصومه بر وفق ادله
 ظاهره عقلیه و بقده تعصیبش با ندائی که متعلق بحقیقت
 کعبه مکرمه و دقائق و اسرار معصیه است در باب مهم
 ازین کتاب تعاد انشاء الله تعالی و چون دسر معددی فتنه

مواضع محترم است (۱) تخصص کعبه معناه و صحرة
 مکرمه درین لغت پس برای است که کعبه الله و صحرة الله
 جمله عبادان خاصه اوست سبحانه و جدا کرده شده است حکم
 از نه الی محص برای عبادان و قصای شرف طلب او و هیچگونه
 علاوه معلومات ندان و همین سب معنی اصابت است
 و صحرة نسوی از سبحانه و محصل آنچه صاحب فتح العزیز
 قدس سره در اینجا افاده فرموده است است است که برای
 عبادان خاصه از سبحانه جمله گرفتار را دو چیز لازم است
 اول آنکه حکم ارتعالی باشد زیرا که نسبت ظهور الی
 در هر حالت لیکن این ظهور عام مصحح درجه عبادان
 خاصه وی سبحانه نمی شود باجماع عباد پس لابد درین
 امر ظهوری خاص می باید و مدران معروف آن ظهور
 از حد عقل بشری خارج است بطور توفیق سرعتی میده
 نمیشود * در آنکه آن مکمل را علاوه باشد محسوس بوجه
 من الوحوه ببرد و الا در ذات توحه بان مکمل شائسته شرک
 لازم خواهد آمد و لهذا از جمله گرفتار اندنا و اولنا و سناره
 و آنس و آب و درخت منع شدید آمده و این قسم مکانی
 که محص برای توحه الی الله معدوم و معروض باشد در اقطار
 زمین غیر از خانه کعبه و صحرة بیت المقدس بانه
 نمی شود و بالعرض اگر یابده هم شود و معلوم گردد که

صورت خطبه اش بران بر کوه مسلمانان واجب و لازم و
 مرض و متکتم می باشد و الا سواى حجر اسود و معام
 ابراهیم تخصیص هیچ حجری از احجار کعبه و غیره از
 شارع منقول نگردیده است اما معام ابراهیم پس بجهت
 آن در شرع شریف سجده یا تقدیلی یا دیگر دعای بجاوت
 نه پیوسته حجر اسود البته نه تقدیل مخصوص است و عمل
 تقدیل اگرچه منتهی بر محبت و تعظیم بود و اما نه از اعمال
 مخصوصه عبادت است تا تطرق مذهب شرک در تقدیل
 حجر اسود لازم آید و ظاهر است که اگر تقدیل از حصائص
 عبادت بودی عقل و شرع تقدیل اولاد و ازواج و احباب و
 اصحاب را هرگز مجاز نمرودى و روئى المسلم من عبد الله
 بن سرجهس قال رأيت الاصلح یعنی عمر رضی الله عنه
 بغل الحمر و يقول و الله انى اعلم انک لا تصرو ولا تدع
 ولولا انى رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم قبلک ما
 فعلتک پس ثابت شد که این تقدیل مخصوص باذنای حکم
 شارع است علیه السلام نه تکریم ذاتی این حجر و خیال
 مؤثر بودنش در دفع و ضرر اما سر اینکه شارع علیه السلام چرا
 امر به تقدیل فرموده و سران و معاد ازین تقدیل چه بوده
 پس در باب تفصیل اصرار مذکور و مسطور گردید انشاء الله
 تعالی و با تعرض اگر عمل تقدیل از حصائص عبادت هم

بدون مخلوقی برای مخلوقی دیگر را رسیدنی پس بدانکه
 از قبله بودن چیزی نفس اصل است آن چیز بدتر در مستقبل
 لازم نمی آید تکلیف المعبودین و المسکونین در راکه طعام
 ثابت و متحقق است که کعبه مکرمه از ذات حضرت سرور
 کائنات علیه اصل الصلوات و اکمل التکلیفات اصل و اکمل
 نه بود و با وصف عدم فصیلت جهت سجده آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم واقع شد بلکه در حدیث وارد شده است که در مورد
 آن حضرت کعبه را که حق تعالی ترا چه قدر حرمت داده
 است لیکن حرمت مسلمانان مانند حرمت حور او و مال
 او و آردی او از تو زیاده تر است و بی حدیب الاعرابی روی من
 انس رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه و سلم ان الله
 تعالی شرف الکعبه و عظمها و لو ان عددا هدمها حجرا حجرا
 ثم احرقها ما بلغ جرم من استخف بولی من اولیاء الله تعالی
 قال الاعرابی و من اولیاء الله تعالی قال المؤمنون کلهم اولیاء
 الله تعالی اما سهم قول الله عز و جل ان الله ولی الذین
 امنوا یخرحهم من الظلمات و ایضا وود فی بعض الاحبار
 المؤمن افضل من الکعبه و یدر بدانکه تعظیم و تکریم نفس
 حذر و احجار کعبه مکرمه صرف بجهت دخول و شمول
 آنهاست در چیزین بنای مکرم و حای معظم مثل تعظیم
 اوزان و قراطیس قرآن مجید که بهشت ارتسام و انقلاص

متعلق درین وی خواهد بود که ترجمان ولب صفت یعنی
 برای تحقق ایمان و کفر هر مرتبه و هر کسبیکه داشت نظر کرده
 نخواهد شد مگر در بعضی اوقات سابقه وی * و از اینجا است
 که بعضی افعال لسانی را جزء حقیقت ایمانی گفته اند
 و نیز بعضی اگر چه افعال لسانی بشر حقیقت ایمانی
 نیست و لیکن لامحاله شرط تصدیق حدایی اذکاره است
 و اما دیگر افعال حسدی پس اگر چه ان افعال را در
 جهت آنکه منتهی در اراده و اراده از افعال اولیه بود برای
 دلالت بر احلاص و اعتقادان ملیده فاعل اعتبار نموده اند
 لیکن چون در اعتبار فعل از افعال مختار منتهی بر عاقل
 و وجوه و مباح و مضار بود و تحقق حقیقت حسن
 و بدیع فعل و دلالت وی بر احلاص و اعتقادان فاعل
 موجود ناست بر انکشاف ان عاقل و وجوه و مباح و مضار
 که محسوسان هدیه فاعل مختار اند لهذا هم برای
 دریافت دلالت افعال فاعل احتیاج نمی آید به وجوه طرف
 اقوال و افعال یعنی بدون شرح لسانس که ترجمان حدائق
 آمده دلالت صور افعال نا تمام و غیر موصول بر طرف مرام
 است پس اصل اعتبار درین دلالت صورت نطق و مقال
 راست نه صور افعال و افعال را از وی است که سلطان عالم
 چند است زبان او را مانند د برون و دیگر اعضا و حوارج

مسلم نموده آید و چنانکه مقصود بالسخون عبادت
 حصرت معبود است همچنان مراد بالتعبدل نیز تعدد
 خداوند حلیل داشته شود هیچ نباحثی نبود چه ظاهر است
 که چنانکه سخنه عبارت از نهادن حده در زمین است
 برای چیزی بقصد تعظیم همچنان تعبدل عبارت است از
 رسانیدن لب و دهان چیزی از سر سخنه و تکریم و چنانکه
 موقع نهادن حده بنظر ساجد هیچ مکرم و معصوم بالسخون نبود
 همچنان موقع رسانیدن لب و دهان مرور نیست که معصوم
 بالتعبدل یا مراد بالتعبدل بوده باشد زیرا که هر دو است
 که انعام حرامه و لباس و مرکوب و دیگر آشیهای مخصوصه
 معشوق و سخوت را نوسه دهد و مقصود وی ازین تغذیل
 همان سخوت مطلوب باشد نه جامه و لباس و مرکوب
 با آنکه مثلا حجام و رعایا بانه سرور پادشاه را بوسه دهند
 معصوم این ازان تعظیم پادشاه بود نه تکریم پایه گاه پس
 اگر مومنان حکمی یا رکعی را از کعبه معظمه نوسه دهند یا
 سر سخون نراچ استانه بدهند مقصود از تغذیل و سخوت تعظیم
 خداوند معبود است نه تکریم موقع تغذیل و موقع سخون *

فائده

باید دانست که ایمان عبارتست از تصدیق قلبی نه
 از فعال جسمانی پس ظهور حقیقت ایمان و کفر هر کسی

درم غیر از تعذیب نبود* دزم آنکه عرض و عانت هر فاعلی
 و را حوزر حوصله علم و فهم و مفاصل اقتصادی طبع و حال
 و لیامت و کمال او بود مثلا امر طبعیست نغم خوردن
 مبتدی بر حرف پیدا شدن فتور هضم و دساد احلاط و سوء
 مزاج باشد و غرض و عهده و محدث ازان اتباع سنت و
 عدم حدوث کسب در عبادت بود و زاهد ازیں امر کسر
 قوی و شهوات نفسانی اراده دارک و مرد صوفی پیدا شدن
 مفاصل با ملائکه سعلی تا استعداد علوی حاصل آید
 و نیز قابلیت اوار و اسرار و علوم و مکاشفات حقه و
 ترک اعدمانا سوا زائد از حکم ضرورت و ضرورت حکم بحاطر
 در آرد پس برای دریامت اعراض و مصالح فعل و قوت
 بر مرتبه علم و فهم و اقتصادی طبع و حال و لیامت کمال
 فاعل مختار نیز در اکثر جا در کار است و چون علم ان از
 بعض صور افعال فاعل حاصل نه آید لاجرم رجوع بصورت
 نطق و معال فاعل می باید * سدوم ایچ صور افعال و اعمال
 چنانکه اچار و دوال مغزوات و ارادات بلبیه است همچنان
 مغزوات و ارادات قلبیه حقایق است مرصور افعال و اعمال
 را و چون وجود صور متعدده برای حقیقت واحده و
 بالعکس آن خلاف امکان ندوده است بلکه واقع است مثلا
 در بعضی اقوام علامت نخبیت و سلام الحنا و دست بر

در رنگ حدم و عساکر فرمان پذیر آنچه سلطان قلب بمشاررت
 در بر عقل باندیشد و امر فرماید و جمله حدم و عساکر
 بدان کارند شوند در بر لسان و جوه و مصالح آن را بدقت
 ندیای درنگارد و معروض اظهار ندارد پس حویلی و زشتی
 و حکم و مصالح افعال و اعمال جسمیه معلوم نگردد
 مگر از معتقدات و لایحه و منویات علقه که در لسان مبین
 آن بود چنانکه حویلی و زشتی و حکم و مصالح کارهایی
 که سلطان و وزیر حدم و عساکر را فرمایند معلوم نگردد مگر
 از مکدوبات و مطلوبات سلطان و وزیر که دفتر دبیران
 و در امین جاری کرده ایشان مبین آن بود * و ندر مخفی
 نماد که کپی نمودن صور افعال در دلالت بر منویات
 قلبیه و افعال بچند سبب * اول آنکه دلالت صورت فعل
 در ملل و وجوه و معادع و مضار اشکار خواهد بود یا غیر
 اشکار پس اگر غیر اشکار است ظاهر است که مهم آن
 دشوار است و اگر اشکار است نیز پی بردن بعقل و وجوه
 و معادع و مضار مخصوصه منویه و افعال از بعض صور
 افعال خالی از اشکال نیست زیرا که فعل واحد را
 اعراض متعدده بلکه غایب منصافه هم باشد مانند صرب
 که از هر جهت و رهگذر عداوت هر دو موقوف آید و
 مقصود در صورت اول جز نادیدنی و مطابقت در حالت

روند در درک و تعیین حسن و قبح آن محتاج به استماع
 توحیدها و اعلیٰ نمیشوند پس آنچه گفته شده که در درک
 حسن و قبح جمله افعال اکتیفاً نطق و مقال را بود، صحیح
 نباشد گوئیم محتاج بودن جمله عیلا و اهل اسلام در درک
 حسن و قبح این افعال بطریق شرح و معال از آن است
 است که سر و سر و بنادف حسن و قبح این افعال دعوت
 در حدیث رسیده و نادره و بطور و انواع حدیث حسن و قبح
 اینها ثابت گردیده است و دیگر احتیاج استفسار نموده
 تعیین میداند که هیچ و اعلیٰ حسن و قبح این افعال را خلاف
 آنچه مثبت و متفق علیه است ثابت نمیتواند کرد و اگر چیزی
 خلاف مثبت و متفق خواهد گفت هرگز قابل قبول
 نخواهد بود لهذا استفسار از فاعل در چنین مسامات
 عیب و تحصیل حاصل نماند و در گروه آن نمائند بلکه اگر
 ازین هم نرفی نمائیم توایم گفت که افعال متحقق الحسن و
 العین نیز هنوز احتیاج استفسار داشته اند و ازین است
 که حکام عادل و عاتل هنگام حکمرانی سوال از وحدت و عمل
 اینچنین افعال نیز از فاعل اینها سرور سازند و اول نه
 تحقیق دلائل و توحیدها پس بردارند پس اگر و اعلیٰ و حد
 وحدت ارتکاب آن میان نماید البته از حد صحیحی و محدودی
 مدبرین می این مثلا اگر کسی وقوع کذب را در ضروری شدن

سر بهادن بود و در بعضی صرف سر را کسبت میباید
 تکریمی دادن و در بعضی دست تا سیده کردن و در
 بعضی هر دو کف دست صم نموده تا نسر بلند کردن و
 همچو این تکریم سرگامی و اذمه عام نعم گفتن آید معنی
 قبول و اقرار مراد بود و گاهی از همین تکریم معنی
 طلب کسی یا چیزی مستعان پس تعین مرادات درون
 تحقیق ارادات در اکثری از افعال و اثار عسیر و دشوار
 آمد و محتاج شرح و بیان فاعل آن افعال و اثار شد و
 قطع نظر ازین جمله و حوه اینقدر حود ظاهر است که فاعل
 فعل مقصود فعل حود را آنچه در بیان حود شرح دهد
 لامحاله از آنچه بقرائن عقلیه از صورت معلیه می در آمدند
 معتدتر خواهد بود و نیز گمانهای مخالف شرح و بیان فاعل
 را که حرکت حکم توحید الفعل وما لایرعی فاعله بدون چگونه
 تسلیم توان نمود پس اگر کسی گوید که سناری از افعال
 است که ظهور حسن و قبح آن دانسته نشود و بیان فاعل
 درود چنانچه صدق و احسان ناخلاق و رعایب حقوق
 حسن ناطع و کذب و مدل نفس و ظلم و غفوق در فاعل
 متفق علیه مقلای ادب اتد یا مثلا مسجد اصنام و دیگر
 مخلوقات که شرک و شفاعت آن مجمع علیه جمله اهل
 اسلام است لهذا لا تأمل و تحقیق نظر نگردد مرتکبش

را چون انشان ندهانت با رای بشری نه رانده و کسبعتان
 رائعه و تدفقات مانعۀ ایشان از احتیاج تو سوسط و داز
 مانند از امراط و تعریط و قطع حدائل اشراک و اصلاال و تعلیق
 هر حشر و شر و نفع و ضرر بر دوزخ و اختیار حضرت
 خداوند در الحلال و هر بقیر و قطمدر را وادسته بقدیر
 خداوند قدیر انسنن و نا اندهیه ارات خود از حرائم و تعاصیر
 ندوانسنن و ایدگه هرگاه اصل عهدۀ انشان انسب که تمام
 عالم را پیش امر حلایل الفدرش بیس از حمادی نه اکارند
 و اسمان و سدراگان را که از اعظم مخلوقات اند تا وصف ظهور
 و معاهده بسیاری از تاثیرات آنها بر روی اعتبار قدرنس
 کمتر از ذره شمارند حمادی را نرد ایشان چه معنادار و کدام
 اعتبار تواند بود و چگونه شریک عباد واحد لا شریک
 تواند نمود و اینکه ارباب این طایفه عالیه شوائب و نوههات
 شرک را در عباد هم حائر ندارند تا عبادات چه رسد
 و نیز اعتقاد انشان آن بود که از سخانه در چندی حلول
 نکند و نه چندی در وی حالست و محالست معوات و سخانه
 که در رنگ ذات او سخانه لیسچون و لیسچون بود تا صفات
 هیچیک از مخلوقات ممتنع و محالست مع دگر مراتب
 خصوصیات این معشر عالی در دهن این عاقل نوصاحب
 تمام حالی گردند آن وقت این عاقل را بقین کامل نردن

مؤهل نار داشتن نفس خود یا نفس غیر خود از قتل و وقوع
 سخته را ناگراه و محدودی یا در حالت سکر و خاوند
 ندان کند و نائمان رساند لا محاله از حرا و سرا و سقوط
 مادی پس در حقیقت مصدق و مکذب و مدین رشارح برای
 حمله افعال قلب و افعال حوارج زبان و افعال دست و پا
 و قبول افعال دانسته برد و قبول افعال اعم و نس * الحاصل
 چون ایمان و عبادت هر دو در حقیقت متعلق به قلب است
 و تحقیق حقیقت هر دو دانسته بشرح و بیان اهل ان
 باشد عاقل را باید که حقیقت عقائد و معتقدات اهل
 اسلام را که کذب و راسته ایشان همین آنست در یاد است مانند
 و انهم عقائد و معتقدات ایشان را با عقائد و معتقدات
 اهل مذاهبت دیگر موازنه کند و در میزان عقل و انصاف
 تسلیم و معلوم سازد که آیا در معرفت ذات و صفات حضرت
 حق یعنی در اثبات حمله صفات کمالات و نفی همگی
 شوائب تجرب و نقصانات از جمله ارداد مذاهبت فصب
 السدی ربنده اند یا آنکه نا دیگر از ان اندرین باب بر او را از
 ایشان کمتر ندیده پس هر گاه معلوم کند که در معرفت ذات
 و صفات حضرت حق هیچ موقه را تعویق و پیشه عدسی در اهل
 اسلام دست نداده است بلکه درین راهی نا پیدا که حمله ادوام
 بمقابلت اهل سلام برای در مانده اند و مرکب تحقیق و تدقیق

علم و مخصوص است هر قدری از آن به معنی از اصناف این
 عمل و هر صدعی لطیفه از طبقات نوع انسانی مثلا من طب
 که علمی است مشتمل بر قواعد مخصوصه و مسائل و احکام
 جداگانه متمایز از دیگر فنون سداحتن رهبر و دوائیس کار اطا
 بهن از دیگری این کار نه آید علمای منو دیگر هر چند که
 در علم خود متمثل و یکا باشند و فاسق و عراض طایفه و
 رحوه و علل امرا هنج بشناسند و در خواجج متعلمه طب
 گزیری نبود ایشان را از رحوه نه پرسکن و ان ناشناسائی
 و نارسانئی غیر پرسکن در نکات و معدومات طایفه اگر چه
 بعضی از ایشان را صرف بسبب عدم تعلم و تحصیل
 مشق و مهارت این فن بود اما تجربی از ایشان بسبب
 و بدان نوع ماده و استعداد و مناسبت آن من از ادراک
 و قانعس عاجر مانده اند پس در حقیقت ارباب هر قدری
 از بدون طاهر به طایفه بسبب علاحده که رسدن ترموز و
 حقایق و علل و دقایق ان فن کار از بود گویدا حضرت مولوی
 معزوی همین معنی را بدان نموده است خائیکه فرموده است

* هر یکی را بهر کاری ساختند *

* بیلی ان اهر دلش انداختند *

و هرگاه حال عجز و نارسانئی عمل معلس چیدن باشد که
 صاحب یک صدعی از ان دوائیق و دواکات صنف دیگر

معنی حاصل آید که در دین اسلام حامی گنج‌هاست ادنی
 حرف و کلام نسبت چه حامی نسبت شرک و کفر و دگر
 طعن و سلام و تبریک‌ها معلوم نماید که مدار جمله اعتقادات
 و عبادات ایشان در معرفت حدای است که اعمال نعدیس
 و نذریه شناخته شده است و پندس هستی او هیچ موجودی
 را بودی و وجودی ندانسته اند اما وجوه و مصالح بعضی
 اعمال و اعمال خاصه مدهنده ایشان پس حقیقت آن از
 السده و کتب علمای اعلام و محققین عالی مقام ایشان واضح
 زبان گردید به از صور ظاهره اعمال و حیالات نادی انظر به
 دانشمان حقیقت حال * اما الصورة اذائده یعنی
 اسناد و اثبات اعمال و اعمال خلاف قبول عقول پس اول
 می ناید پرسید که مراد از فعل در اینجا فعل معاس است
 یا عقل معاد اگر عقل معاس یعنی فعل دنیوی مراد باشد
 چون عقل معاش بشناختن موانع و مصالح ظاهریه و ندایج
 و موانع و علیله دنیویه حصر و امتصار دارد و موانع و
 مصار احرییه را غیر از حدود ذهنی و حقیقت فرضی نمی
 شمارد ظاهر است که این عقل به درک وجوه و مصالح
 و موانع و مصار اعمال مخصوصه هیچ چگونه گاهی تواند بود
 و چنانکه تحریر و رسم و عادت بوده مرامیر عامه عبادت
 را چنان ادراک تواند نمود معاد بدون عقل معاش بسیار

ثواب نعل که یکی از اصحاب یقین سمیت درم موند بودن
 لمعجزه و این هر دو امر با حسن وجه در اینجا ثابت و
 محقق است چه ثبوت مسئله حج و دیگر جمله خصوصیات
 افعال و مناسک نشده است مگر بخصوص قطبینه فرادیه و
 دیگر روایات صحیح متواتره و مؤید بود من اعجاب
 باهیره و آنست طاهره بیدر بدکوروشن و مابین است علاوه
 از این همه اعمال و افعال مخالف عمل آن باشد که عالی
 و توحیدهاست و وحوه و نکندس بدرک در نه آید و هرگاه عمل
 را بعلل و توحیدهاست و مصالح و نکات افعال حج راهی
 داده اند و نرسداری از اهل حق طریق رفتی دانای و
 اسرارش بر کساده باز این اعمال و افعال را مخالف عقل
 گفتن الله موافق عمل نبود و اگر کسی گویند که و رای
 عقلای اهل اسلام عمل کسی از عقلای مروت دیگر این
 اعمال و افعال را متعلق بقول ندارد پس چون قبول این
 اعمال و افعال مخصوص نیک مرفه است چگونه از عقایدات
 توان سمود پس جوازش انصاف که عدم تخصیص قبول
 بعقلای یک مومنه شرط سمیت برای عقلی بودن بلکه انعانی
 جمعی از عقلاهی نایندعام از اینکه از موم واحد باشند یا از
 مروت و افعال متعدده و پذیر خاص بودن قبول این اعمال
 و افعال نیک مرفه نه از این سمیت که معترض بهمدده است

رشدن نمی تواند با آنکه ماده اضماعس چندان معدی
و زیاده تر ته اوتی نبوده است عواءص رموز معادیه که
بمراحل بعد ازین مدارک عادیه است و تعابر بالدوع
ازان دارد حل عقدهش به بیان درک و تلاش عقل
رسمی معاش نظریق اولی دشوار و خارج از حد عقل
و اعتدال مولوی معدوی مدغم مایک رحمه الله علیه

- * عمل جبری همچون برق سب و درخس *
- * در درخششی کی توان سانسوی درخس *
- * نیست نور برق نهر رهدری *
- * بلکه امر سب انرا که می گری *
- * برق عمل مابرای گریه است *
- * تا بگر بد نیستی در سر هس *
- * عقل نو و ک گفت در کتاب ن *
- * لیک نتواند بدون آموختن *
- * عقل زحور آردس سوی طیب *
- * لیک بدون در دوا علس مصیب *

و اگر عقل معاد مراد داشته شود این خود غیر مسلم است
که عقل معاد افعال مخصوصه حج و نمی پسندد و
بمیزان قبول نمی سلجک زیرا که مدار پذیردن عقل
معاد مرا حکام معادیه را در در چیر بود اول صحت و

کمتر مسئله علمیه و عقاید است که اختلاف عقلا در آن ثابت
 باشد اما در نوع چنین اختلاف آن مسائل و احکام عقلا از
 حد عقاید بر آنه آید و حکم و اطلاق محکم است عمل کسی
 بر آن ننماید احتمالی که انواع نظمیوس و غیره را
 در احکام عقلیه است از آن اختلاف احکام^{۱۵} چنانکه از ایشان
 از پایه علم و حکمت هادط و هادط نگردیده است همان
 درین چندین اختلاف خطای عقلی احد الدارین تمدن را
 بلا تعین اندک ثابت توان کرد احکامی که مرتبه
 روحیه و نکت و دلایل و توجیهات عقاید بود بطبع نظر از
 تحقیق اینکه آیا عمل در درک و حوه و نکت و دلایل و
 توجیهات راه صواب پیونده است یا حوه مادی جاده
 خطا بوده نرد عقلا داخل شمار عقاید باشد و نسبت
 اختلاف مخالفان خارج از دایره عقاید نگردد و اما بعد
 تحقیق و تعین اینکه عقل عقلا در درک و حوه و دلایل از
 طرفین خطا و صواب یکدم یک طرف رفته است احکام
 مذکوره البته باحد الرصعین منصف نموده آید پس احکام
 حج نسبت آنکه حلی از حوه و نکت عقاید است و
 حوه و دلایل بر بسیاری از اهل حق منکشف شده اند
 مخالف عمل گفته نخواهد شد لکن در صورتی که حوه بود
 بتوجیهات عقلیه احتمال صواب و خطا هر دو دارند زیرا که

یعنی و رای عقلی اهل اسلام دیگر هیچ عاملی اس اعمال
 و اعمال را قبول نمیکند بلکه اصل وجه آنست که هر عاملی
 که این اعمال و اعمال را می پسندند و پذیرا قبول می نمایند
 فی الفور قبول اسلام می نمایند و بعد پسندیدن و گزینیدن
 تعدادی ورق دیگر شمار کرده ای آید پس ظاهر است که درین
 عرض مدت کمتر و دو صد و هشتاد و دو سال هزاران عقلا
 ندویندی ارادی داخل اسلام شده و این اعمال و اعمال را
 قبول نموده اند لکن چون بعد قبول داخل در سهار ورق
 دیگر بودن و در حالت انکار و مخالفت قبول نمودن در دو
 مخالفت معترضی را که فهم عامر نداشته پسند چگونگی
 معلوم شود که قبول این اعمال و اعمال عام و عمیر مخصوص
 بعقلی اهل اسلام است باز اگر کسی گوید که ظاهر است تسلیم
 عقلی اهل اسلام بر این اعمال و اعمال را ندانند است
 که این اعمال و اعمال از معتقدات و دنیای ایشانست
 و لحکم اعتقاد مسلمانی داشته و هم بر موجه ساختند
 و موجه عقیده در گذشته اند گویم چنانکه معترض اعتقاد
 مسلمانان را وجه تسلیم و نوحه شان نشان میکند همچنان
 ما نیز انکار مدبران را علم عدم تسلیم و قبول شان میکند و نیز
 و اگر موجه احتمالی که عقلی دیگر ندانست را با عقلی اهل
 اسلام در قبول این اعمال واقع است مخالفت عمل گشته شود

درصفت نمودن الا و اینکه مستلزم گردن بالذبح شری و شاعنی
 را * قسم دوم قبیح است بالذات مانند کذب که بعکس
 قسم اول است * قسم سوم ان اعمال و افعال است که نه
 حسن بالذات بود و نه قبیح فی حد ذاته موصوف نگردن
 بهیچ یکی از حسن و قبح پس در جمیع گونا انقسام اعمال
 و افعال درین سه مائاتی انقسام جمله است بحیثیه و انشائیة
 كما هو مذکور فی کتب النحو و چنانکه جمله حدیثیه
 موصوف منگردد صدق و کذب هر دو همچنان قسمی از
 افعال است که متصرف می باشد بحسن و قبح و قسمی دیگر
 است که مانند جمله انشائیة که نه صدق محمول میگردد
 دران و نه کذب حسن و قبح را در نفس ذوات آن مدحلی
 نبود مثلاًش رفتن و گشتن و گرویدن و دانن و نشستن و
 استندان و دیگر افعال طبیعی و حرکات عادیة انسان است که فی
 حد الذات مع قطع النظر عن المذایع و العیایات موصوف
 نداشتند نفسی و قبحی مگر ادکه مدار خوبی و رشتنی چنین
 افعال بحسن و قبح علی و مذایع و مضارعات بود پس
 خوبی و رشتنی آن همین است که اگر بر موقع و محل
 مناسب افتد و بحیث امری بهتر مصروف گردد حسن
 باشد و عکس آن قبیح و برای دریافت حسن و قبح
 چنین افعال نظر کرده نخواهد شد الا در اصل علل و عیایات

تطرق خطا در احکام عقلیه ممکن بلکه کثیر الوجود است
چنانچه تصاد اکثر احکام عقلیه و رد هر یکی از عقلا سر
دیگر را بر این معنی دلالت مینماید و اما چون مؤید
بودن نتواند معجزات باهیه و آیات طاهره معلوم و متفهوم
شد نکایش احتمال خطا نیز نماید و ثابت شد که اعمال
حج مانند دیگر اعمال شرعیة از سبب ان احکام عقلیه است
که خطا را بدان راهی و محل استثنای نسبت و چون معلل
و مدلل بودن معاسک و احکام خاصه حج معلوم کردی اکنون
شروع در بیان علل و نکات و دلائل و توجیهات ان معاسک
و احکام خاصه نموده می آید *

الباب الثانی

این باب مبتنی است بر شرح معنی مائیکه دانستیم
مدل از بیان علل و نکات و دلائل و توجیهات احکام مخصوصه
حج ضرور است *

المقدمة الاولى

باید دانست که جمله اعمال و افعال شرعا و عقلا معصوم
ست نه دهم * فهم اول ازان حسن است با ادان که حکم
و دین بران کرده نمی شود مگر بعضی اوقات نسبت عوارض
مانند صدق که حسن ذاتی دارد و اطلاق قبیح بران هیچگاه

که وارد شده در مصداق ذکر موت یعنی در مورد آنکه صورت
 که هر که موت را بپای کرده باشد در هر شب و روز دست بار
 چون نمیزد در حدیث شهادت یاد در ظاهر نظر ذکر موت
 ها چگونه مناسبی با تحصیل مرتبه شهادت و دریافتن
 اینچنان نکر و سعادت ندارد و لیکن چون لازم گرفتن
 اکتار تذکر موت موجب و منتج از طاع از همه علائق دنده
 هندونه و رسیدگی از سیئات و سرور و شمردن نفس خود
 از حمله اهل قنور بود و این هر سه مصداق است مرتبه
 شهادت را زیرا که هر که طالب سعادت شهادت بود حاصل
 نمودن همین سه چیز و سوا می ناید و ظاهر است که
 مرتبه شهادت عظمی بدون احتیاط این سه چیز حاصل
 نه آید لهذا حکمت ایمانی مریضان عوارض نقصانی
 را نداری بامع اکتار ذکر موت معالجه نموده و نصحت
 ادی که عذارت از وصول مرتبه شهادت یعنی حصول
 ثواب و سعادت است مبشر و موعود فرموده بان لازم
 لازم الشی لازم له *

المقدمة الثالثة

معنی همانند که بار تکذبات شرعی که در بشر
 نهاده اند و حکم طاعات و عبادات حسدی بوی دانه
 علقش نه انسا که حضرت حق را سبحانه حلت

و مداخل و مضرات آن و چور این همه دانستی پس بدانکه
 اکثر اعمال و افعال حجج از همین قسم است که حکم بر
 حسن و بیح آن بتوان نمود الا بعد در بابت علل و عیبات
 و مداخل و مضرات آن و بدون در بابت علل و عیبات و مداخل
 و مضرات اعتراض بران خلاف صواب است و عکس رای
 اولولایات *

المقدمة الدائبة

بدانکه از حکمت شرعده و عملیه هر دو ثابت و متحقق
 چنانست که مقصود از بعضی افعال و اعمال در بعضی
 احوال چیز بیعی داشت که لازم یا لازم آن اعمال و افعال
 بود نه بعضی آن اعمال و اعمال اما مثالش از حکمت عقلیه
 پس بدانکه بعضی اوقات اطبا جهت ازاله مرضی تدعیه
 بالقوی سجویز نمایند و اینچنان ادویه معتدله بخوردن دهند
 که طبع و مزاج و افعال و حواص آن ادویه بازالت و دفع
 و امانه و رفع آن مرض خاص هدیگونه اثر و اخذصاص
 ندانسته باشد و ازین طاهر است که مقصود آن اطبا از
 دادن اینچنین ادویه که نامرض مناسبه ما هم ندارند فقط
 احداث عثمان و تهوع بود که مستلزم میگردد فی را و آن
 موجب سبب دفع ماده را که مستلزم میگردد بران رفع
 مرض و حصول صحت و از حکمت شرعده حدیثی است

تفسیر قوله سبحانه [وَاِذَا اِنْتَلَىٰ اِبْرَاهِيْمَ رَاٰ] یعنی یان
 گذرید آن دم را که بطریق آزمائش مرمودیم ابراهیم-م
 علیه السلام را نه کلمات یعنی نسجی چند که نه سبب
 لها آوردن آن سخنان نژد ملائکه علوی و سفلی هریدا
 گردد که این شخص لایق این مرتبه بود و درشان حکمت
 درش این منصب باین شخص واجب و لازم می نمود
 و همین سبب عادات مستمرة الهیة که لمخص علم خود
 در دکان میراث و مناصب و احریة و اجور اکتفا نمی
 فرماید تا و فقیه زبان استحقاق و استعداد او را گویا نکند
 بوجهی که جمیع ممالک و ملک و ملکوت ان فصای
 حتمی را نالسنه قالد و حالد برای او تقاضا کند و این
 معامله از سنه مشابهت دارد با امتحان و آزمایس
 تسمیه ان یاسن لفظ بسیار چسپان و مناصت امتان و الا
 او تعالی را که علام العدوب سب و ممنتقلات در علم از
 حکم ماصی دارد چه حاجت امتحان و آزمایس است تم
 کلامه قدس سره *

المقدمة الرابعة

في تحقيق احصاء المقنصيات الي النفس بدانکه
 احصاء مقنصيات نعمس بموجب قول بعضی حکما انتعام
 است و نرس بعضی شهرة و نام گروهی نران رفقة که احصاء

حکمته و تعالی شانه اخنداجی باین همه افعال و اعمال
 دوده است یا انکه فائده ازین همه افعال و اعمال نار
 منجازه میرسد و نه است که او سبحانه اعمام و اکرام
 یا تعذیب و ایلام بدنگال بدون صدور و ظهور اینهمه اعمال
 و افعال ازیشان نمی تواند بلکه نهانست مغاد و اصل
 مراد ابتلا و امتحان عباد است زیراچه او تعالی در نده
 حواشهای گوناگون آوریده است و سلسله انواع حوائج
 و مقصیبات و اصداف مرعونات و مستنانات مستوس و
 مسلسلش گردانیده بعد از آن نارامرو و نواهی که مقصود
 اران ناز داشتن نهی از مرعونات و بعضی مقصیبات
 است مکلفش در موده تا به ترجیح انبیا مقصیبات الهیه
 بر مقصیبات طبعیه کمال نمودن و اخلاص او ثابت
 و متحقق گردد پس حال نده درین مقام گویا مصداق
 این کلام است *

* در میان قعر دریا تخته بدیم کرده *

* ناز میگوئی که دامن ترمن هشیار ناس *

و چون تمهید این معنیست احتمالاً بواسطه سطره چند از
 عبارت فیض اشارت صاحب مدح العزیز رحمه الله علیه
 میبینیم این نمودن لازم است تا اعتراضی که بر لفظ
 امتحان وارد میگردد با آن مندرج شود حین فال بی

و اضرار و آثار هر دو موسم عیادات که علاحدۀ علاحدۀ ستم در آن
 موسم غالب تکلیف و راهم آمده بصدمت دندان گردن و ایشان
 را باطف و لدنی نازۀ و فائده و مدعیهی نو اندازۀ مستحقه ص
 گرداند و آن حکم المجموعه اعیان حکم کل جزء مدنها اینها
 حجج را فرض فرمودند که تکلیف دینی و مالی هر دو در هم
 و مدغم است در آن * و چه نوم آنکه هر چند عیادت مالیه
 بر ارباب قدمت بصاعدا اموار یون و همچنین متاعدان را
 عیادات اندکدۀ حالمی مشکل و بار گران می نمود با ما اعیان
 گذرت دولت از ستمی موسم اول بی حدر و حفا کشتن
 مستقیم پدیده از صعوبت موسم ذاتی غیر و ال الاثر بود که اینها
 حکمت شریعه همگنان را بعد از بی مایور و فرمود که مخصوص
 ندست در لث صعوبات آن مدغض دون بعض و آن عیادت
 حجج است که تمایز هدایات دینی و مالی در کشدن بار
 مستغنی همگنان نکسانند و هر گز مکروم از چشیدن لذت
 تکلیف و تعب نمانند * رجه سدوم و چهارم آنچه فرموده
 صاحب دلیج العربی فندس سره در تفسیر آیه [اذ جعلنا الایم
 مقابۀ للناس] فواء مؤانۀ للناس بعدی حالی اجتماع
 برای مردم آن نا در هر سال برای ادای حج و طواف برد
 امکان جمع شوند و درین اجتماع اینها را فوائد دینی و دنیوی
 و روحانی و جسمانی حاصل آند زیرا که حق نه لی نوع

مقتضات رژیم است و طائفة گعنه که حوسرورثی است
 و حمال بعضی گویند که آن چندری معین نمود بلکه در
 هر دم و حالت حد گانه باشد چنانچه در حالت عاده
 چوع احب مقتضات اکل و ماکولات بود و در حین سذب
 عطش شرب و مشروبات و همچنین در دیگر حالات ایمن
 قول معقول است که اگرچه هر یکی از مقتضات مذکوره
 احب اصافی نعس واقع شده و اما احب حقایق نعس
 استعلای است زیرا که نعس اشاره علو خود را زبانه تر
 در دست دارد در حمله ارض و حالات از جمله چیزهای که
 مذکور شد و از آنکه اصل همه خواهشهای نام و انتقام و
 زرد مال رعیره طلب وی باشد مرعلو خود را *

الباب الثالث

فی بیان حال فرضیه الحج

بدانکه چون حدس عبادت منقسم بود نهالیه صوفیه و
 بدنه صوفیه حکمت شرعیة منقاصی شد یک مدعی
 دیگر را که مجموع و مرکب بود ازس هر دو نادم ثالث
 علی که تدکیب ثانی از قسمین مذکورین برمی آید
 تیر داخل اقسام عبادت و برای بدنگان مؤمن و منتج مرید
 کرامت و سعادت باشد و لذت و سرگرمی و کیف و ثمرات

سختی عمل هر قدر که زیاده نرود موجب کثرت ثواب
 و بدیل مشروبات لبتحیات باشد و ترمیمی مدارج اخربیه بدنگال
 را جر در اصطلاح مصدقت و بلا و تحمل صعوبات امکنان
 و انلا دست بدهد فال تعالی [و لذلوکم شیعی من
 الکوف و الحوع و بغض من الاموال و الانفس و الثمرات]
 و اصعب اعمال که دران کمال تحمل و اصطلاح در کارست
 احتیاج بهر اسم کمالا بحقی طی اولی الالباب و لذا فال
 صلی الله علیه و سلم السعیر فطعه من العذاب پس سعیر حج را
 که اعظم اشکای اندنای بدنگالست 'رایشان و رص گرد آیدند
 زیرا چه طاهرست که مسافر انرا در انواع صحاب گذر می
 افتد و در عالم عرب و ای سر و سامانی رنج گریخته و تشنه
 لبی هم اکثر بایشان لا حقی میگردد و حصول آب و نان
 در وقت حواهد و عادت و موافق رعیت مشکل می باشد
 و زبان مال انچنان لا حقی حال میشود که خاها نجاتی پول
 سببه زر سعید در حالت نادانی و پریشانی صرف میدماید
 و از وقتیکه صدقات معارف از راج و مرزندان و دوسنان
 و خویشارندان بر خود گوارا سازند و روی توجه خود براه
 سعیر که مجمع انواع حروف و صر است اندازند گویا صبر
 بر نقصان انفس و ثمرات از همان زمان حصه ایشان بود
 لهذا جمله اطوار انلا که در آیه حکمت مانده و لذلوکم

انسان را توصیفی بدهد و فرموده است که علوم و کمالات انسانیها
 ازها باحاطا و هم صحبتی ندی نوع خود می افزاید و لهذا
 نادیه بشندان و صحرا نوردان از اکثر کمالات انسانیها عاری
 می باشند پس عین حکمت است که همه جهان را حکم
 اجتماع در یک مکان و یک زمان بفرماید تا هر یک کمال
 دیگر را استعداده نماید و آنچه سگان یک اولیم از صدمها
 و حرمها و علمها و مهارتها بفرموده خود یا نالهام الهی بر آورده
 باشند سگان اولدم دیگر نسبت اجتماع دران مکان نران مطلع
 شوند و حسن و قبح آن بکرات تازه باخته اند ارا و عیول مشص
 گردن اگر قابل احسان همه ه' ارا بنا موزدک و دیر ازواج
 انسانیها مثل ائیده های متعادل اند که عکس یکی
 در دیگری می افتد و اتمه اند یکی در دیگری سرایب
 میکند پس عادات و کیندات مکسونه هر کس را دیگران
 نیز بحکم اجتماع حامل شده نورانندی نهایت عظیم
 بهم رسانند مانند چراغان سینار که نهایت اجتماعه
 کیفیت نور هر یک را اصناف مصاعف می سازند و برای
 همین نکته جمعه و جماعات مشروع گردیده اما جماعات
 پلنگانی جامع اهل یک محله می باشند و جمعه جامع
 اهل یک شهر و این جماعت جامع همه اولیم است انبی *
 وجه پنجم آنکه از احکامه بخواهی احسن الاعمال احمصها

تخفیف شرایط و مواد و اسباب دوری و احداث واجب
 و لازم می نمود لهذا بمقتضای رهنم عامه برای زبان
 و معیماں تکالیف ساده حج را نایب مناب عمل عرا تحویب
 و رموده اند تا زبان و معیماں نیز محروم از ان نمایند - و قد
 روی عن عائشة رضی الله عنہا قالت اسئلت النبی صلی
 الله علیه وسلم فی الجهاد فقال جهاد کس الحج متعنی علیه
 و ایضا روی عن ام سلمه رضی الله تعالی عنہا قالت قال
 رسول الله صلی الله علیه وسلم الجهاد حج کل معبد -
 این است وجوه نهی فرست حج اما اسباب تعین
 زمانی و تخصیص مکانی حج پس اکنون شروع نموده
 می آید در آن *

الباب الرابع

ندایکه در باب ثالث استحا که از قبل عمارت و بیض
 اشارت صاحب فتح العریز رحمه الله علیه عدده مفاد و
 عیانت حج جمع آمدن مردم تمام جهار در رفدی و مکانی
 خاص معلوم شده و تعیین زمانی و مکانی حج نیز
 در ضمن آن نیکو مفهوم شده و دیگر وجه تعین زمانی
 و مکانی آنست که چون اصل مقصود از جمله عنایات
 پیدا شدن توحه قلبی خاص بنده نظری او تعالی بود

مذکور است قاصدان حج را با اختیار سفر و قطع مسافت
 نحر و نریس آید و در هر دو می طرفه عمی و در هر دو می
 تازه المی استعمال ایشان نماید از بی ترک تعلق حوار و
 دیار و اختیار معارف حوس و تدار وحدان ائذادن از مال
 و مدال و دل نهادن بر انقطاع از اهل و عدال و گذشتن از
 مرزها و آرام رگذاشتن جمله ساز و درگ امارت و اخذشام
 و دور شدن از امید و اطاعتیان و مسکور آمدن از اکثر
 لادید مرعوبات این جهان بر انسان صعب اندک رسا
 و گران است که تو گوئی سفر مجموعه جامعه و مسافت
 و تکلیفات این جهان است * وجه ششم آنکه از آنجا که نهایت
 سعی بندگان در راه خداوند هالقی جسم و جان آن باشد که
 جان عمر خود را فدای امرش کنند و سرحد را لجاک
 و خون مدلب انگند و غالباً حصول این مدعا موقوف بر
 عدا می باشد و اما چون صلب زبان را بسند و حوت تسترو
 عا و حسن و تراکت حلیت و همچنین اکثر افراد مردان را
 بداعت صعب یعنی بعد از آن ماده شجاعت نامیده شد
 جسمانی و عدم تحقق شرائط و اسباب تدع رایی حصول
 سعادت عرا بدو می ممکن نبود بلکه نه مقصدی و [لا داعوا
 دادندکم الی التهلكة] چون صالحان این کار و سخاوت تهور
 شعار را ازین عمل در اکثر اوقات بسند عدم بدست

جواب

بسه وجه حساب قمری را بر حساب شمسی ترحیح داده ندای تعین زمانی حمله عدادات بران نهاده اند *
 اول آنکه حساب اذوار شمسیه مبتدی بر تأثیرات مختلفه گواک بود لهذا تعنیرات و انقلابات وصول و عاره ازان ظهور گیرد پس اگر در تعین اوقات اعمال شرعیه حساب اذوار شمسیه را معتبر مکن اشد و اهمه انتساب اعمال و عدادات بطرف گواک چنانکه مذکور بعضی اهل طلائع پندار میکنند لهذا حساب اذوار شمسیه را معتبر نداشته اند *
 دوم آنکه حساب قمری بسبب تعدیل در تکلیفات شرعیه بود بحال حساب شمسی که به سبب تعدیل سب ازی پندارند که زمان حج و میام و دیگر عدادات دعوت قنندر وصول گاهی در شدت زمستان و فصلی در عاده و تابستان خیلی در موسم اعتدال و زمانی در فصل در سگال آید و مخصر در یک فصلی از وصول ندر * سیدوم آنکه تا تفاوتی باشد در میان عدادات اهل اسلام و عدادات فرق دیگر که بحساب شمسی معین بود * تا اینجا بیان تعین زمانی و مکانی حج بود باقی مائد بیان تخصیص این مکان خاص پس آنچه در تعهد فتح العربیه مذکور است ایدست آمدم بر آنکه در تخصیص این مکان ده ندای

و عوام را چندان توحه در عبادات بمشکل دست می دهد
 لهذا ایندعسم تعئینات و تخصیصات را برای حصول
 توحه تام نایشان معرور درموده اند چه ظاهر است که
 تعئینات و تخصیصات را در پیدا کردن توحه تام عوام
 دخل تمام است کما لا یحکم علی ذوی الالهام و همین
 سراسر در دیگر اکثر تعئینات و تخصیصات شعائر حج
 و عمره من العبادات بلکه توان گفت که سبب پیدا آمدن
 توحه خاص از سبب آنست که درین اوقات و حالات
 خاصه چنانکه از روایات ثابت است نیز همین است یعنی
 چون زندگی را بسبب خصوصیات و تعئینات خاصه
 توجهی خاص دران اوقات و حالات بطرف حضرت عالی
 کائنات پدید می آید از سبب آنست که سبب توحه و
 خصوصیت نظری بطرف ایشان طاهر شود و در
 فی الخبر من النبی الصادق الاثر صلی الله علیه و سلم
 اذا تقرب العبد الی بشمر تقرب الیه بذراع و اذا تقرب
 بذراع تعرت ذراع *

سوال

در تعئین زمان حج و دیگر عبادات و کارهای که متعلق
 بشرع شریف بود علی اعتبار حساب فمیری و عدم اعتبار
 حساب شمس چه بوده است *

شدطان و عبادت گاه ملائکه در آسمان بپسب المعمور سمت
و این معام در زمزم من سخانی لقب المعمور چنانچه
آرزوی ار حسن نصری رومی الله عنه و بیکر تابعین بسیار
روایت آورده که - الدیث لکناء المدب المعمور و ما بینهما
بجذائنه الی السماء السابعة وما اسفل منه لکنائنه الی الارض
السابعة حرم کله - و نظریق دیگر همین مضمون را روایت
ابن عباس رومی الله عنه از آنحضرت روایت کرده * سوم
آنکه درین مکان عظیم الشان ظهور ربوبیت الهی حضرت
اسمعیل علیه السلام را که اکثر اولاد حضرت ابراهیم علیه
السلام و مدینه نسبت حاتم المرسلین بودند در تنگی عظیم
ظهور نمود و متصل آنمکان اب عیسی که مسمی بزمر
سب ده پرزدن حیدرل خوشبخت را الی الان حارسب پس
هرگاه اولاد حضرت ابراهیم و ه هرت اسمعیل و تابعان
ایشان حواهدند که لخصرت رب العزت متوجه شود امکان
را درای توحه اختدار کنند که ربوبیت او تعالی در آنجا
بی پرده اسباب در حق اسلاف کرام ایشان که نانتساب
دانشا معتخر و مدعی اند حلوه نمود و آثار ان ربوبیت
الی الان طاهر و هوید است و در حق حضرت ابراهیم
و حضرت اسماعیل علیهما السلام ندر ادای شکر این نعمت
اقتضای فرمود که در آنجا برای عبادت خدا مکانی معین

خانه که مدون است و در حداد روی نشاند و فعله عبادان
 و شرح حال او را با یک چه حکمت است زیرا که شارع حکیم
 صلی الاطلاق علیه السلام بی حکمتی اختصاص چهری نمدعمران
 گویم در حکمت این نوع منصف سه رحمة و حاکم سه که بخاطر
 بعضی امراک بشر رسیده است * اول آنکه اصل نوع انسان
 از خاکست و اصل امره خاک همین نقطه است چنانچه
 در روایات سابق گذشت که دلی از خلعت زمین این
 مکان بر روی آب میماند کف حرمی ندان کرده بود و من
 بعد زمین نامه آنها از زیر همین کف منسبط و راجع گردید
 پس اصل جسم انسانی راجع این نقطه گشت او را میماند
 که چون جسم خون را مشغول بعبادت پروردگار خود سازد
 باصل ترائی او رجوع آرد چنانچه امر اصل فرست خود
 که هر جا میسر است سجده میکند نسوی اصل نعت خود
 در وقت عبادت متوجه شود و در عمر یکبار نرسارت آنعام
 معنی توجه الی الله و اشتیاق لعاء الله را جاوه دهد و
 فضایی حق شود نماید و گردانگرد آن نگردد و برای رضای
 مولی خود برسان نجا آرد * دوم آنکه در وقت عبادت
 آدمی حلیقه ملائکه است که در اصل این شغل شریف
 کار ایشانست چنانچه در وقت عصا حلیقه سداغ است
 و در وقت شهنوت خلیقه بهابیم و در وقت مکر و کذب حلیقه

حانه تحديق نظر مديکند سکندنی و رفاري و عطمنی مفرور
 سجال در می یابد حواہ زکی میداشد حواہ دليد و می فهمد
 که در نیکا شادست عظم که در هیچ مکان آن شان نمودار
 نیست و محراب بودن آن حانه در دلها و انکشاف و بلور
 نسوی آن از آثار همان تکی است زینا الله العورنمشاهدنه
 طاهر و باطنا رهراکه در حق تحلیات حاصه الهیة که در بلور
 اولنا واقع میشود و هدرز شان معدودیب و مسعودیب بهم
 دمی رساند مردم چیزهاگفتند باشد مثل فول خنپعه بن
 الدمان رصي الله عدة المجلس من عمر حدر من عبادة ستن
 سده و مثل فول مولانای روم *

هرکه به تدریز یابد یک نظر از شمس دین
 طعمه زند نرده و سحره کدک از چانه

در حق این تکی عام وسیع که نمرتده مسعودیب و معدودیب
 رسیده است چه توان فهمید * تم کلامه ولله نرزه - ویدر یکی از
 وچوه تخصص مکانی دارالامکنان بودن این مکاسب چه
 وادی نهامه وادی است لعاب کرم سدر و بشدت حار معر
 نکالیف و شداید سدبار عدونی زرع که در آن کشتی است
 و نه باعی و نه از درخت و سدره سرائی زمینس رملی
 عیدر مسطح لطحای سنگلاخ هرگونه تنگ عیشی نفس
 حریص را سدرلی است دراج گرابی هر حدیص ما یکنج

سازند تا هرگاه دران مقام بعددات مشعول شدند رنوبت
او تعالی! نوحه آنان ملحوظ ایشان شود که دیدن مکان
در تدکبر و فائع گذشته دحلی عظیم دارد این سه چیزیم
که در اندای تخصص این مکان اندای حانه خدا از
و حوه حکمت معلوم نشسته اما بعد از آنکه این مکان
معند حلايق و فدلله بعددات و مرجع عاشقان صادق و
مطاب مکان حاصل گشت پس عده و حوه تخصص
این مکان ظهور نجلی الهی است دران مقام که این همه
تعظیمات و معنیها بران نجلی واقع میشود و سهام ان-یه
گوناگون و انکار رنگ بران می افند و ان نجلی است
دکمال و سعبد که حوالی ان عده را بدور عظم بر و گرفته
و ادواج ملائکه را استندام و استنداع نموده و اساره همان
تجلی است در کلام بعضی از اندیای پیشین علیهم السلام که
اثران رنگ بدی اسرائیل روایت میکنند وهو قوله - سبحان
الذی تجلی طی طور خدا و اشرق نوره من الساعده و
استعلن من حبال بازاران - و بازاران نام مکه معظمه است چنانچه
ساعیر نام کوه نبع المقدس و معنی این کلام آنست که
پاکست اندازند که نجلی فرمود در کوه طور و تابد نور
او از ساعت و بی پرده ظاهر شد از کوهستان بازاران و نسبت
همان تجلی الهی هرکه از زائران ان خانه معظمه دران

سباحان عمان ایمان هر لطمه این بحر نهار طرب افزا
 ار موج مل مکرر همان نشتر حامت هر نویس ز نور حائه
 استکدیس را از نوگ سرگان پوشدن گدان سجدوت تر دارند
 و معدولان زهر مکتب هرمار حرازه درکاب و مثنویات
 نیکرانیس را از کاکل بلکاس میمنه نغان دل او بر و حوش
 اسلوب بر پندارید علاوه برین آسان کن دشوارها و راحت
 بندل بر مای ازارها که درک کیدوف رنج و عم و احساس
 ادواق راحت و الم حکم و احتیاج اوسم هر دشوار و
 ناگوار را دران حیر الدیار برای مومنان کامل الایمان
 اسان و خوشگوار میبصر مارد الحفی ان هدای که نار را بر حلدل
 حرد گناز فرموده و بحر خونگوار را برای کلیم حریتش
 خوس رهگزار نموده ظهور اینچنان نوالعجبها ازو مستحانه
 استعجاب را نشانند *

پرویز در آنس اسرا هدم را * ایملی روح سازد بدم را
 در حرانی کلبها پیغها کند * حار را گل حسمهها را حان کند
 و ندر از احکا که زحر و چشم نمائنها ی حارسان و نوان
 لازم درگاه سلاطین با هیبت تمکن اوتانده است مصائب
 و الم این معام که درگاه حصرت سلطان السلاطین
 احکم الحاکمین است گویا بحای همان زحر و چشم نهائنها
 باشد و دستور است که کسی را که مرفرت درگاه و مورد

انسانی بحدیکه کوره اب هم جز بعامت دستناب گردند
 دستوار همانا که وجود کعبه مکرمه در آنجا گلی سب میل
 صد خار و دریسب در ته صد لکه تلاطم حدر بحر ذخار
 نوشی سب در کرو هزار نیش پر ازاز مکرند سب بحواسمت
 سناری از مارهایی حور حوار آری کل را از خار و در را
 ارتلاطم بحر ذخار گریزی و نوش را از بیش و گنج را
 از مار حور حوار چاره و تدبیری ندون پس هرگاه اندلی
 مرصیب حج بر ادنلا و امتحان بوده تفرغ ایستم مکان

بچپ ادنلا و امتحان سب و نس الحرف *

حمله سحلی هاست بهر امتحان
 نالکاره حور الحده بخوان
 گنج دنا گرنه نی رنج آیدن
 گنج دین ندرنج چون می نابدن
 نون نا نیش سب توام ای وحید
 کس گل نبحار در عالم ندید

فایده

دکتر صعوبات حمر البلاد محل امتحان مخلصین
 عناد موحب توحش و نخوف مشتافان راسخ الاعتقاد
 نشود زیرا که عدالیدان گلستان ابعان راهر حار ابن
 گلزار همیشه بهار رشک بر مای رگ کل ناشد و برای

تعالی علیه که سرآمد عاشقان رسول و زنده اهل قبول بود و
 داخود عایب تعشقی که با ان سرور علیه الصلوة و السلام
 داشت از سرف صحابین محروم ماند سعیدی علیه
 الرحمة گفته است *

نه دوری و لیل ضروری بود

که بسیار دوری ضروری بود

و از عمده حکم و مصالح الهیه که در محروم داشتن اکثر
 مسلمانان اردولت صحاروت این خیر العباد است انصاف
 که اگر حمله مسلمانان محاور حرمین شریفین زادهما الله
 شوما و عظمای می بودند و انصاف دیگر ناحیه هرگز اختیار
 نمی کردند و رای این درجا در تمام زمین نام مسلمانان
 و حدای پرستی یافته نمی شد و هرگز ترویج دن متین
 و اشاعت و اعلائی کلمه الحق باطراف و اکناف زمین
 صورت ظهور نمی گرفت اکثری از علما بحسب کسانی که
 مراجع اداب حرمین شریفین از ایشان ممکن نداشت ذایل
 نگراحت اختیار محاور شده اند چنانچه وتوای امام اعظم
 رحمة الله علیه در همین ست گویند که وی رحمة الله
 علیه هرگاه تبریارت کرده معطره حاضر شده بود در تمام شب
 و روز حزن و مقی نخوردی و بناس حرم محترم خواب هم
 نکردی و نوای قصای حاجت ضروری خارج از حد حرم

عدایت حاصله سلطانی سازند تا اینکه بامر حضرت سلطان
 بدشرف طلب نمودارند از خوف رجز و طرد حارسان و
 نوابان و اندیشه مرامت و مدد و عیب شان مامون و مصون
 بود گوئند یگان بخوف برنیک ترند از ددراں اما خوبیکه
 نزدیکیان را بود دیگر نوع خوفست که تا اس خوف حر
 مشارکت اسمی مناسبتی ندارند لهذا درک و احساس
 مصائب و تکالیف محرومان را بود نه مرادان و معرومان
 را مرادوی معدوی فرماید *

در حق از نور و در حق تو بار

در حق از درد و در حق تو حار

فائده احری

کسی گمان نکند که بر آمدن مسلمانان از مکه معظمه
 دایم ستود آمده شان از مصائب و تکالیف آن حشر
 الدندان باشد زیرا که هزاران جعوف و مصالح و کارهای
 دیگر است که متعلق به دندگان نموده اند و مانند عربصه
 حج دندگان را بدان مکلف و ماعول فرموده لهذا می پندی
 که بسیاری از اولیا و علما تا وصف کمال شوق حج و طلب
 محاررت کعبه مکرمه از دولت حج و زیارت کعبه مکرمه
 هر محرومی دست نه آورده اند و این حضرت را تا خود
 از بندگان برده مانند حضرت از پیش قرنی رضی الله

این عم رسول معنول سم صلی الله علیه و سلم که اطاع
 رجب اوست انداخته بود و همواره برای حج و زیارت کعبه
 مکرمه تکمال شوق می امک و دوازده مرتبه فببروی ندر در
 طایف سم رصبی الله تعالی علیه ۰

الباب الخامس

فی التعلل الکلیة لأحكام الحج

چون علم حقایق روم از تمهید مقدمان و مدال و حوا
 و مر امیز نفس مروضت حج و امانت تعددن زمانی و
 تخصص مکنای ان مارج گشت حالاً و حوا و استمرار اعمال و اعمال
 مختصه حج از قنیل گرد گردیدن و نوسیدن و سعی نمودن
 و سنگر نره زدن که عقل ظاهر عجدی از آنها دارد و حکم و
 مصالح اکثری از آنها را اصلاً نمی پندارد در صعوبات اعلان
 و الواج دیدن می نگارد - ناید دانست که در نرسک حج چند
 چیز بنظر می آید اول تحمل مصایب و تکلیفات دوم
 ترک مقاصد و مقنصبات سیوم عمل تا و اعدا عقل طاهر
 عایت و منعمب اثر هیچ در نمی یابد چهارم احتیاط
 اعمال و احوال که موجب نذایم و تحقیر نفس بود
 و نغص از احتیاط ان سرا سر سر می قاند و چون از تمهید
 مقدمات در بافتی که اندکای احکام شرعیه وار امر الهیه

مخبرم که مسامت چند کوزه سب زنبقی اری این قسم
مخاروت را طمک نشری چگونه تحمل تواند کرد لهذا
این چندین برگان به حویب و نوع سوز اند از وصل بخر
در ساخته اند و ار کام نداکامی برداخته راست گفته است
گریده *

دو گونه زنج و غذا است جان مخدوں را
بلای محنت لیلی و مرغ لدلی

دعوت بعضی از است که هر قدر مرط شود کعبه که در درری
از کعبه باشد در حضوری کعبه نمود و چون نفس مرتبه
اشتیاق کعبه از مصایل و مثراب مخاروتش مقصود
ترست لهذا بر شرف مخاروتس بر حیح دهد ر نا حدناز
مخاروت از نذک شوق و طلب نرهدن پس در درری همواره
بشوق حضوری بگرداند و نهوحت قول فانیل *

همدشیدم بحیال تو و نا حویس حوشم
کین حیالیهب که در پی عم هکرانس نیست
دمی مخروم از مخاروت و حضوری نه مانند حوس گفب
الکة گفب *

مرب روح صفت مرا ناتو نه بعد ندی
همچو در عشق ندی حلت و پس قرنی
سرامد این طائفة حضرت ابن عباس رضی اللہ عنہ یعنی

و این میبوم مرئیه امتحان و اعظم و اصعب مراتب انساب
 زیرا که این کسر و استعلا احب مقتضیاتست مرتفعین را
 چه نفس مجبول شده است بر کبر و استعلا پس تعمیل
 آن افعال و احتیاج آن احوال که منافی کسر و منزل
 استعلای او باشد و بعمل طاهر که مراسم پانصد عادت
 و رسمیات آمده است آنرا بموجب مبدل و استکفاف
 شدائد و در نظر مردم باعین کسرشان و موجب رهن و
 استنجان و سبب مناصت و هوان خود دادند بر نفس اندک
 شاق و گران بود که هیچ صعوبتی ندان نرسد لهذا برای
 شکستن کبر و استعلای ننگان ایشانرا با اختیار شعار مناصت
 و خواری و افعال انفعال و بی وقاری مأمور فرمودند تا
 بعد محبت و اخلاص ایشان بهر سه وجه امتحان کامل العیار
 بر آید و جید از دسره بنماید یعنی امتحان اول دمدره
 زدن آن نقد پر معیار است و امتحان ثانی بمقابله زدن
 مطرود بر آن نقد لجهت مزید اختیار و امتحان ثالث گویا
 آن نقدرا در بوته انداختن در آنس نهادن بود که اکمل و حوه
 امتحان و اعظم اقسام آن باشد حاصل آنکه چون عبادت
 هیچ جهاد است پانصص اماره که دشمن است مر آنسانرا
 قال رسول الله صلی علیه وسلم اعدی عدوک نفسك الذی
 بین یمینک یمن من اوله الی آخره هر عملی که در حج

در ابتدا و استخوان بدن گانگست و نیز در بافتی که معصوم
از امر بعضی اعمال و افعال لازم و لازم لازم ان اعمال و
اعمال باشد و هم معلوم کردی که احسب مقتضیات نفس
استعالی وی بود پس بدانکه امر بحمل مصائب و تکلیفات
و ترک مفاسد و مقتضیات ظاهر است که برای ابتلای
بدن گانگست ما این امر مرتبه استخوان است و امر باعالی
که وجوه و مناشی آن بدرک در نه آید و عقده معمایس
نباخن مگر نکشاید مرتبه دوم است که در صعوبت زیاده
نرسد از اول زیرا که افعالیکه معلل باشد باغراض و وجوه
و اسرار آن از دور و از مهم مستور بود مائل میباشد
نفس ناختمار آن بالطبع اگر چه عمل آن شاق و
موجب سخن و مشاق باشد بحلاف افعالیکه عرص و
عایدش هیچ معلوم و مفهوم نگردد زیرا که ممدوع است و فوع
حرکت ارادی بدون تصور علت عائی پس عمل ناموزیکه
عرص و غایتش هرگز مدرک و معقول نگردد نعدت
مخضه بود مومرمان حصرت حق را مدلی طبعی و
خواهس و استخوان عقلی را دران منخلی نباشد و حلوص
عقیدت و صرافت و کمال عدوت است بنده ظاهر بشود مگر
در استخوان امر باعالی و اختیار احوالیکه موجب نابل و
تحقیق نفس بود تا بر دفع کدر و استعالی نفس اشاره است

از حرم منکترم قطع کند و نه بچندان خارک که اندک حرمی
 از بدن بیرون آرد بچون بندگان مومن در تعهد ابدی احکام
 پرداخت و ترک حمله مقصدات و مرصبات و احتیاجات
 و افتد ارات خود را براه تسلیم محض و تعویض نکت چست
 و چالاک ساخت مامور گردید تا حکام دیگر ارا را هم صعبتر
 که اندک ای ایتمه احکام امر مخالف عقول طاهره و تدلیل
 و استحقاق نفوس قاهره است پس نادان همه اعمال
 مخصوصه حج یعنی گردن بستن گردیدن و هجر آمدن بوسیدن
 و ما بین میلین احصرن در بدن و از صفا تا سره و از
 سره تا هفده گشکستان سراسیمه گردیدها گردیدن و همان حال
 الحرام هر دو با برهنه بعرصه عروقت رساندن و ناس و ستر
 تراشیدن و سدگر بیره چیدن و برمی حمرات و انبیل مناسک
 دیگر کوشیدن که هم مخالف طاهر عقل اند و هم موصوب
 بی عزتی و بخواری و مملکت و بی وفاری نفس بندگان
 مومن را طهری کامل در نفس اماره حاصل آید و صرافت
 و کمال عبودیتش با بلع رجوه طاهره و بافر گردن و انوقت
 از حصرن حقی حلیعت فاحره بود غفرت تک و تمام
 مرصع بی بهای الان نم ایمانک در پایدن پس در حقیقت
 نفس گوینا سلطانی است و عقل ظاهر که مشوب باوهام
 و مغلوب نفس خون کام شک روزی از مستلذات جسمانی

مشروع شده با هر چیزی که مدهی و مملوغ شده تعرض و
 نهایتس بجز محالست هوا و کشتن نفس پرخفا نبود
 اول کاری که در راه حج نهاده شود مصابرت است نزدیک
 دبار و جوار و معارضت خوردن و دبار و گذاشتن امتعه و
 انشغال و بعد حسدن از اهل و هیال بعد از آن تحمل مصایب
 و عاهات اسمر است و العای نفس بمواعع حوت و خطر
 و کتوب عربت در ساختن و خراشتن کلمعی و طمایدت و
 اس عایدت دور از سر ساختن بعد از آن ترک هرگونه عیش و
 لذت بوقت نفس از مسجاعت رسانشت و اختوار از سلاص
 یعنی زیست و ردم و اثقا پناچه احرام و دور ماندن
 از راحت و آرام و تحریم مباحات و منکلات و اجتناب از
 شعاصی و سیدات و فوت عصیدهر شهوانیه از ایندند معلوف
 و بکس و حرکت ساختن که نه چشمی نظر شهوت بروئی
 آنگه و نه نظری به قیزی و ترش روی ناز مکمل عیظ
 سونی و از سختی و کثرت کلام و هیال محازات و انتقام
 بکسر محترز بودن قال سبکانه بر تعالی [لا رومف و لا موسوف
 بو لاندال فی الحج] و خود را اندر اندوز و مجبور گرداندن
 که در اندر بدن عضو ای از اعضای بدن و کشتن سپس یعنی
 موذیانت بس هم قادر نباشد و به تحریم پر کلمهی راهی
 بچابد نه موی از جسم خود کند و نه نمانی و شکری را

ذایقه محنت و مشغول چشیدن و نارنج و مصیبت نکشیدن
 اختیار اعمال خلاف عقل ظاهر خود ستائشی و خود را ثنی
 های ایشان را گم گردانند و اکتساب اعمال و احوال مدلت
 و اهاب از کدر نفس و حویشتن ارثی ها درهاند *

الباب السادس

بدانکه آنچه گفته شد بدان علل مناسک حج بطریق
 کلیب بود اما اسرار تعیین و نعره هر یکی از اعمال و اعمال
 مخصوصه بکیفیه الحاصه پس سر تحصیل هر واحد از آن
 حدیگانه است - طواف اشعارست از گردیدن بگردن سر حانه
 درست - و اسلام حجر احد مراد از درسدن سنگ
 استانه ارم - سحده کردن عمارت از یزکه در عتقه عالی
 رتبه اش حدین چندین می نابد سون - سر پا برده کردن
 احرام پوشیدن و کعب ایادی از خاریدن و کشتن سپس
 یعنی موذیات تن دلالت در ندکه خود را پندش امر حلیل
 القدرس السجیدین ذلیل و حوار و محدود و بی اختیار
 میدانید نمود یعنی کلمت فی ید العسال صعب حال ناید
 کرد و خود را از اختیارات حالت زندگی بپرزین آورد -
 ایات و ذهاب از صفا تا مروره و از مروره تا صفا انساب نانکه
 تلاش مرصیاتس از دای تا قاب و ازین هر داهر کو بگو

و تعلقات این جهان مائی از اطعمه و البسه و امتعه و انمشه
 و احباب و اصحاب و عیال و اطفال و بستائین و ضرور و هرگونه
 مواد و اشیای اشتهاج و سرور و سامان سلطنت و لشکرهای
 از دنده مومنین که بجهاد علی العیس مامور شده اول لشکر
 های او را هر نیم دهد و حمله سامان سلطنت را بجهت و عارف
 برون چون حمله جاه و حشم و مساکرو خدم و پرا و علوب و
 مذهب سارن انوصف بغزل و محاصره سلطان و وزیر یعنی
 عمل و نعس پرن اذن اعتماد اعمال خلاف نعمل بجهت
 عاجز و مقهور ساختن عقل نا تمام سب و احدنار اعمال
 استحقاق و تدلیل برای هلاک و هتک حرمت نفس
 خود کام و ممکن سب که وجه تخصص هیچ نافع عمل مذکور
 بدین هیچ مسطور نموده آید که هر چند عبادت هیچ مرکب
 از هر دو قسم عبادت مالی و بدنی است لیکن چون استطاعت
 شرط سب در حج [قال الله تعالی و لله علی الناس حج
 التیب من استطاع الیه سبیلا] جزء مالیس لرحه بدنی
 غالب بر امتاده است و این خود ظاهر سب که قسم مالی
 عبادت مختص بامرا و اهل عبادت لهذا بجهت گرفتاری
 امرا در حظوظ و شهوات اس جهانی و کبر و سرور نفسانی و
 خود رائی و خوبشستن ارائی ها عبادت حج را بدین قسم
 اعمال اشتمال داده اند تا امرا هم مانند فقرا درین عبادت

و عاشق کردار برای گرد گشس خانه محبوب خود برهنه
 سر و برهنه تن و برهنه پا ژولیده مو پریشان حال و کرد
 الوده ارشاه بنز مین حجاز رسیده گاهی بر کوه گاهی در میدان
 نسوی خانه ار کرده استخوانه شویدر گاهی دسمن ازرا در حیال
 خود تصور نموده سنگ لعن و طرد بدراری را نوری اندازند
 و عرص حال خود حال عمر ترس مملو کانت خود را برای او
 در بانی نمایند در من بعد گرد خانه نحلی اشپانده او طواف کنند
 و بار بار کتبههای سجاده را بنویسند و نلبسند تا معنی عشق
 و محبت که در باطن ایشان کامن است در لباس صورت
 خاربه گر سون و مشهور خاص و عام گردند و درین بین ناواز
 نلدک لندک گویند نعره ها زنند و آتش محبت اندر وی
 را بان نعره ها بر اورز زنند و برای نمودن این کیهیت ما اسک
 حج برای ایشان مقرر شد و طواف و سعی بنی الصفا و
 المروة و آمد رفت مردانه و عرفان و اقامت در مدا و دبح
 و قربان و تلند و احرام مسرور کشت و بجز صاحب
 کشف اصطلاحات العنون در بیان احوالی اسرار خانه
 حج بمرحمت تحقیق بعض صورتها صافیده رمی الله عدهم
 اجمعین جنین فرموده است اما الحج عند الصوفیه
 و اشاره الی استمرار العصد فی الطلب لله تعالی بالاحرام
 اشاره الی ترک شهوات المحلوقات ثم ترک المحیط اشاره

حیران و سرگردان گردانند نمایند - در دادن مابین میلین
 اخضرین انماست از آنکه در کجا آوری احکام نظامش
 سعی و سرگرمی ها سانس - و در عروت عدوت از فدا
 عرصه عرسات - ست سر و ناحن تراشدن هدادت بدوع
 نمودن حمله زواید و سائر مصولاتست - سنگریزه چیدن مشعر
 شدت که در طلب گره رگه شده معصود خاک بیدرها
 نایب - قربانی نمودن محارم که خود را نراه نوح
 اینچنین بدیده نماید - سنگریزه زدن علامت مصر و بیت
 شطان و حصول ظفر صبر نران یعنی چنانکه حضرت
 ابراهیم طی نبینا و علیه التسلیم نردن سنگریزه ها و بیروزی
 یافته شیطان معدن را گردن براننده بود همچنان ابدت مومن
 که منبع صلب ابراهیمی صفت ده کجا از وی جدا سگ حج
 و شکستن دواعی نفس که اسلحه شیطان است نصرت در
 شیطان لعین حاصل فرموده صفت و دستگ انداختن آن
 لعین را از خود دور و مفرور نموده صاحب فتح العریونس
 سره العرییر بنفسیر تحقیق تو و بر خود در شرح خصوصیاتیکه
 حضرت ابراهیم علیه السلام از طرف حضرت بحق ندان
 محصص گردیده بود ندان اجمالی اصرار معاسک حج
 ندین عمارت بیص اشارت اناده منعم نماید دارانش را حکم شد
 که در هر سال یکبار خود را زاله و شددا صاحبانه دیوانه وار

الكديب ثم الصلوة مطالعا بعد الطواف إشارة إلى مرور
 الاحدية وقدام ناموسها يمين ثم له داك وكونها تستحب
 ان تكون حلق معام الراهتم إشارة إلى معام الحكة وهو
 عبارة عن ظهور الآثار في حسنة فان مسح بدهة ابراء الاكمة
 و الارض؛ ان مشى برحله طوبى لانه الارض وكد لك دافى
 اعصائه لتكحلل الانوار الالهية ودها من عذر حلول ثم رمزم
 إشارة إلى علوم الكهانف والشرف منه إشارة إلى الصاع
 من ذلك ثم الصفا إشارة إلى التصفى عن الصواب الجلده
 ثم المروة إشارة إلى الارتواء من الشوب نكسات الاسماء و
 الصهاب الالهية ثم الكافى حدائد إشارة إلى تحقوى الرناسة
 الالهية فى ذلك انعام ثم العصر إشارة لمن فصر وتزل عن
 درجة الكعنى الذى هى مرتبة اهل العزبة وهو فى درجة
 العذل و داك حظ كاهه الصد بعين ثم الحرج من الاحرام
 عبارة عن التوسع للكلفى والتزل اليبهم بعد العديية فى
 معد الصدق ثم عرفات عبارة عن معام الحرة بالقر العلمين
 عبارة عن الكمال والكمال اللدان عليهما سمدل المعروفة
 دالله لانهما الادله على الاله تعالى ثم المراقبة عبارة عن
 شموع المعام و بعالده ثم المشعر الحرام عبارة عن نعتهم
 الحرامات الالهية بالوقوف مع الامور الشرعية ثم هديي عبارة
 عن دابوع المدي لاهل مقام العزبة ثم الحمار المذاب عبارة

الى تحردة عن صفاته الموصومة باصعاف الحمودة ثم
 ترك حلق الراس اشارة الى ترك الرياسة المنشرة ثم
 ترك تعليم الاطعام اشارة الى شهود فعل الله في الاعمال
 الصادرة منه ثم ترك الطيب اشارة الى التكرار عن الاسماء
 والصعاب بتحقيقه لتحقيقه الدان ثم ترك الكحل اشارة الى
 التعفف عن التصرف في الرحوذ ثم ترك الكحل اشارة
 الي الكف عن طلب الكشف بالمترسال في هوية الاحدية
 ثم الميعات عناية عن القلب ثم مكة عناية عن المرتبة الالهية
 ثم الكعبة عناية عن الدان ثم الحجر الاسود عناية عن اللطيفة
 الانسانية و اسودادة عناية عن تلوته بالمعصيات الطمعة و
 الله اشارة بقوله علمه السلام نزل الحجر الاسود اسد بياس
 من اللين وسودته خطاياي آدم و هذا معنى قوله تع الى
 [ثم ردوا يا اسفل ساديين] فان اهمت هذا باعلم ان الطواب
 عناية عما يدعى له من ان يدرك هويته و محنته و مشاة
 و مشادة بكوبة سدع اشارة الى ارضاء السدعة التي بهاتمت
 ذاته و هي الحيوة و العلم و الارادة و القدرة و السمع و البصر
 و الكلام ثم الكعبة في اقرار هذا العدد بالطواب هو ليرجع
 من هذه الصعاب الى صفات الله تعالى وينسب حيوانه
 الى الله و علمه الى الله و كذا المواقي و يكون كما قال علمه
 الاسلام اكون سمعة الذي يسمع به و بصرة الذي يبصر به

حدار حاضر شود پس چون اختیار این حالت از خانه های
 خود تا در دار حد ارنه خلیل جنار موجب مرید الم و
 مشاق و حرج و تکلیف ما لا یطاق برده چه بسناری از
 دشمنان که بعد مسافت از طان آنها در مسیرت ماه و در ماه
 و سه ماه و شش ماه بلکه رباة ازین باشد درای دفع این
 حرج حاهای مخصوصه گرد مکرمه مکرمه جهت احرام بستن
 مقرر شد و معدن و معدن گردید و بعد مرادیت که درای
 اهل مدینه مقرر شده از اصب که مدینه مدوره علی صاحبها
 الالف الصلوات والتسلیمات مهدط رحی و هازر ایمان و
 دار الحکرة است و اول فریة ایست که ایمان آوردن میکند
 اس نرحنا و رسول وی صلی الله علیه و سلم پس اهل
 ان فریة احق داند برای جهد و منالعه در اعلامی کلمه
 الله و بخصوصه زبانت طاعة الله و از آنکه در رس رسول
 الله صلی الله علیه و سلم مدینه مدوره ادرب قطار بود که
 ایمان آورد خدا و رسولش پس سبک ادرب بودن دران
 وقت میعان مقرر شد زیرا چه در ادرب حرج نباشد و بعد
 نیست که گفته شود که چون مدینه طنده وطن آنحضرت
 است آنحضرت درای خود و اولاد و اصحاب خود ادعب
 موافیب مقرر فرمود زیرا که آنحضرت تکمیل و اختیار
 معونات او امر الهیه از همه احق و امدق بود *

عن النفس والطبع والعادة فبحسب كلاً منهم نسمع حصوات
يعنى يهينها ويدهصها بقوة اثار السبع الصغائر الالهية ثم
طواف الامامة عداوة عن دوام الذرعى الدوام العيص الالهى
وانه لا يدع بعد الكمال الانساني ان لا نهائة لله ذم الى
ثم طواف الوداع اشارة الى الله تعالى لطريق الحال لاده
ادع سر الله في مستحقه واسرار الحق تعالى ودعوة عاد
الولى ان يستحقها لقوله تعالى [وان انتم منهم مشركون
وان دعوا اليهم امروا لهم] كما في الاصل الكامل ان ست
بنان وحوة و نكاح حصصها افعال على سبيل الاحمال
اما بنان ففصل اسرار ربك انت هر وعلى ازا افعال مخصوصة
حج خمس اكدوس شروع نهودة مى ابد دران *

الباب السابع

في تفصيل الامرار وآن مشتمل اسم در چند نصل*

الكامل في المواقيت

ما حب حجة الله الداعة حصه الله برحمته الكاملة
ميعر مايد كه هرگاه آمدن مسلمانان لربارت ديب الله
بكيهيتى واحب شد كه نازك ناشند حمله مقتصيات
بعساني و احوال راحت و آساني رار بكمال شكستگى و
پردهشائى خالى و سراسدهگى و دى پرو بالي بدر بار ملك

من لب مرة حج مرة من لب مرتين حج مرتين ومن حج مرة
 ادی مره و من حج مرتین دان ربه و من حج ثلث حجج حرطی
 الدار انتہی * پس ازین نیل نیکو و اصبح میگردد و حق کعبه
 تلذیة و جہر دران زبیراکہ این لبیک جواب سب مر ندای
 ابراہیم علیہ السلام را کہ از طرف حضرت حق نودہ چون
 ندگان بموہم طالب حضرت حق حاضر شدہ انداندا لندک
 حضورى خود ہا میزند و چون ندای ابراہیم داد اللہ
 لہم تمام درن عرض جوابس ہم لہم لہم ترا اند و
 بدز صحتی نمایند کہ ندای جہری و جواب جہری میاید کہ مگر
 در حال بعد و دوری مابین ما و ندای و کعبہ پس در ندا
 اگر چه لفقوای سخن ادب اللہ من جمل الورد دان حضرت
 حق قریب ترست بہ نددہ اما چون نددہ ازو سنجادہ در
 عایت مراتب بعد ائنادہ ست و از سنجادہ ویرا ازان بعد
 بقرب خود طلب می فرمایند ندین جہب در ندا و جواب ندا

ہرگز رعایت جہرا نسبت و اولی باشد *

سوال

از روایات مذکورہ بالا ثابت ست کہ ازواج حملہ حتی اجماع
 چہ از اصناف ابا و چہ از بطون اسباب حرکت ندای حضرت
 ابراہیم علیہ السلام را بہمان هنگام دادہ اند پس ندگ
 حاجت جواب چہ باشد * **جواب** جواب اول
 کلام نفسی بود و از عالم روحانی و جواب ثانی کلام لفظی
 ست و از عالم جسمانی و بدین مراد از جواب اول صورت اظهار ارادہ
 بودہ و حضرت از جواب ثانی احوار و عمل است کہ منقول
 گونیدہ یارسدہ تا کتب فی رسیدہ است * **جواب دوم**

الفصل فی التلمیذ

لندک زدن در حمله انتقالات و تحول حالات درای
 است که در دل ندیده مومن به پیچ حالی ععلب از ذکر
 اوستحانه راه نیاید و تحول و انتعالی علو حاطرس را ارحا
 ندرن طلب و حصوری حود را دربار ممالک و حداروند
 حعیعی هر وقت در نظر دارن و روحه نظری دنگر نگمارد
 اما مهرب در لندک پس ندایر استسب که مهرب مروح مبرد
 شوق و کثرت درق بود و بار میدارد حواطر را از تشذب
 و ذکر فی الشعاء انه لما امر الله دعالی ابراهیم علیه السلام
 بمناء الکعبه ارسل الله جبریل واحمره دعدر موضعبها و عدل
 ارسل الله الیه سحابه و اطلده فامی علی قدرها و قتل ارسل
 الله الیه ریحاً و کشف له عن اساسها فلما درع قال الله دعالی
 ان فی الناس نالحجج و مذک الدداء و مدی التلاع نأذوک
 رحالا ای مشاة و علی کل صامر من شدة السعیر و کدانا علیها
 و هی الال عالنا و قیل رحالا لان حجج الرحال اکثر من
 النساء و قوله دعالی [نأذوک و هم انما نأذون الکعبه] لان
 المذابی ابراهیم علیه السلام و من قصد ها نکامه قصد ابراهیم
 لانه اجاب الداء فصعد عالی الصفا و قبل علی حبل انبی
 فیهس و هادی یا عدان الله احدو داعی الله و حجج دنده
 باحاروا من اصلاب الایاء و بطون الامهات لندک اللهم لندک

دُودِ

بعضی در بعضی اعتراض ندن وجه کنند که حق دعائی
 حاکم و بصیر است حصولی ندگان را می بیند پس
 حاجت دظهار و احداث نشان چه باشد لاسما اظهار و
 احداث بهر آنکه اصرار کند معصیت کمال بی ادبی و سوچ
 چشمی دون چه دستور است اگر کسی تصدیب پادشاهی
 نا درستی نا ادبی امیری حاضر بود و عرض مطلب خود را
 زیاده از بکار تکرار کند و اصرار گزارد و اظهار دهد آن امیر
 حدی از بی تریج در آید و عذاب می فرماید پس حدارند
 سلطان اسلاطین در البته از بی ادبی خواهد رنجند
 و باخوسهون خواهد گردید لهذا این معترضان تکرار آسمای
 معصمه الهیه را حدانچه درصامت اسلامی و در هر اسمی
 نهواتس ماب و الوی بلکه زبانه در ازان معمول است
 بی صریح محض شمارند و سبب و صوای و بی ادبی
 انکارند و سبب اعتراض ایشان عدم آگاهی بود از حدیث
 ذکر الهی و فیاس و صعاب حدانند کون و مکمل در صعوب
 ندنگان کردن که فیاس مع العاری و عدم تفرده مادین
 المعارب و المشارق سب ندانمن انکه ملالتی که اسرا و اعدا
 نا عذر آنها را اعاده معال و تکرر عرض حال حدیک از چند
 سبب درون نمود * اول انکه دار دار گفتن صدی در گمان

لیدیک مومنان از اصلاح انا و بطون اهل باحواب ابراهیم
 بود علیه رضی مدینا الصلوٰت والتسلیمات و این لیدیک که در ایام
 حج گذاردن زند باحواب پیغمبر است که از حضرت حنفی در روعه
 قرآن مدین دهم مدین رسیده است و حضوری لیدیک در ایشان
 در صگردنده یا حواب طلایی است که حضرت حنم المرسلین
 ایشان را نواخته است و دعوت حج و بیان مضایق و تعلیم

طرق ادای آن مشرف ساخته * **سوال**

ایدی که اگر حواب طلب ابراهیم علیه السلام است
 یکبار کافی بود چه برای طلب و سوال یکبار صرف یک

حواب در کار است * **جواب**

بار گذشتن لیدیک در سه وجه منتهی است اول آنکه چون
 طلب و خطبات اولی نسبت نادانی باشد یک طلب را هزار
 حواب برای اطهار کمال اطاعت و حصول امتحار و مصرت میسرند
 چنانچه در معرفت کمال اطهار کمال محبت و تدعیف گویند
 * مع * یکبار اگر بخواهی صد بار حاضریم * دوم آنکه جمع آمدن
 دندان پندارگاه حدارند کون و مکان مابای جمع آمدن دعوا و
 سائلانست در رگاه نا شاه عظیم الهدر که دیک صلاهی عام کشش
 جمع آید و نسبت کمال بی صدرب عرض و اطهار حضوری
 هود و طلب و سوال کشش بار بار بمانند و طاهر است
 که چنانکه بی صدرب در طلب دوا مد سوم است همچنان در
 طلب خدا صد و وح باشد سوم آنکه چون اصل معصوم از حج در
 چیرا است الترام عبادت و طرد غفلت لهذا لیدیک رند که هم نگر
 است و هم مانع غفلت انکار است مندیج هر دو معصوم تواند بود *

دیگر حواصیس و توحه نعمت بطرف ان پندانه آید و باز اذاعت
کردن کلمات و ملالت اوراند * این هم درو سخنانه گنج حسابس
ندارد زیرا که از سخنانه نه پهل از گفتن گوینده بی علم ازان
داند و نه گفتن وی علمی و خدیری نار سخنانه حاصل آید
و نه از زیاده گفتن بر یکبار کلماتی و ملالتی بار سخنانه ازیاید *
چهارم اینکه از نار گفتن رحمتی نگوس سامع رسد و موصح
سمع حراشی وی گردن چنانکه از شور و شعب و کلمات موصول
و لغو و تکصوول * پنجم اینکه معصوم فائل ار اعادة و تکرار
نار نار تصدیع سامع بود یعنی دار دار ازان سمدت اصرار کند
تا سامع از تقاضا و نار بار گفتن وی نندگت آمده زود
با حرای کارس پرن ازد و گلبوی خود از بدت تقاضا یس خلاص
سازد * ششم اینکه چون مدار سلطنت و حکومت و قدر و منزلت
حکام دناوی بردندنه و سداست و وفار بود و حکام دنیوی
دندنه و سداست را بتکلف حاصل سازند و ترور بر خود
بندند بکم گفتن و عدوس نشستن و کم کسی را بحود بار
نار حسب سخن دادن و داب و مراسم مجلس حود را اقواعد
خاصه ندندان پس اگر کسی زیاده تلامسی بحصور ایشان
کند ابرا جائز بد ازید تا زیادت کلام و مخاطب او همدت
ایشان از دل از نبرد و پید ابعث که این هر سه و حوه ندر
در عدم امکان سمدت لحد اوند کون و مکان ردیف و حوه مذکوره

بطور بهم با ثعل سمع مخاطات یادوست نوحه وی بطرف
 دائل نسبت عملت و انهمالك در مشاعل ناسه لهذا
 مخاطات ازان در سجد و اءاده و تکرار بار بار را باعث اثبات
 بعضی ازین بغائص در خود سجد و چون این چندین وهم
 و گمان از داعی مستحیر نسبت حد اورد علیهم خیر ممدع
 دصیر که باعث عادتش حاضر در همه جا و باطرحمله اشناسیت
 چنانچه دعا کردنش خود دلیل این مدعاست داخل و گنجایش
 ندارد معینا حد اورد علام اوردوب دانای حال فلوج سب
 معصم ندده و مراد گوئنده را نیکو داند پهنی این قسم احتمال
 کردن مقام سر امر خلاف عقل اولی الا فهم سبب دوم آنکه
 چون نفس دران واحد متوجه نمی تواند سد الا با امر واحد
 ندبران افزون گوئنده در بگنار نصیحتی و سبب سامع بود
 نسبت آنکه سامع از جهت الیغات نویی نوحه باصیری دیگر
 کردن نه تواند و اگر در پیکال مدوحه باصیری دیگر کردن اندسار
 و متبور در حواس و اذرائک وی پدید آید این نیز در ذات
 او تعالی روا نبود چه ذات ارنعالی مدبره ار همچو بعضان
 و لا یشعلنه شان عن شان سبت سببوم * آنکه مکرر شنیدن یک
 امر در نفس دسوار و ناگوار ناسد چه نفس بعد حصول علم
 بران ستر ازان کردن و منفعتصافی قول ساعر *
 چو حلوا که یکبار خوردند و بس

ثابت است کسی اینجا نگوید که بسیاری از امور اینجهان
 را در صفت و معاملات حضرت خداوند کون و مکن دلیل
 آرند پس چرا فداس صفت و معاملات خداوند کون و
 مکن در صفت و معاملات بندگان حائز ندارند زیرا که بواسطه
 عیایب در شاهد ارسب نیستند و استدلال در عیایب
 مبتدیان کرد کما مرحووا به اهل الکلام فی کلامهم کلام معترض
 دیگر در اینجا آنست که نام خدا بس عظیم است در
 هرکاری و اهرحای و زمینی حواحدنس نباید حواحدنس
 بلکه اگر مراد معترض است که نام خدا را در استعمال
 در عیایب و افعال فتنه و زبرد در جاهای داپاکت و ارواح
 و مواضعیکه دران با نامش استهزا نموده سون نباید
 حواحد اندمعی حواحد مرافق اهل اسلام و عدل معصوم و
 مرام است چه ذکر الله تا المسمان در چنان مواضع و مواضع
 و در حالت چندن افعال و اعمال حواحد انشان معصوم
 و حرام است و اگر مراد آنست که نام او سبحانه را درای
 کارهای مشکل و سنگین دیگر در هدم کاری نباید حواحد و
 در جاهای طاهره و مواضع و اوقاتی که حالی از استهزا و
 مدهای و بی ادبی هابود نیز هرگز نباید راند این
 معنی معروض و معروض است و هرگز لایق تسلیم ارباب
 عمل سلیم نیست زیرا که هرگاه بس حواحد و استخسان ذکر

ساعه مت * هفتم آنکه بار بار گفتن را تحصیل حاصل و
 و تصدیع وقت دانند برای آنکه عرض عرض که اطلاع حال بود
 نیکبار گفتن حاصل آید پس بار بار اعاده نمودن را تحصیل
 حاصل بطویل بلاطائل دانند و هوید است که در احکام استیجاب
 نمودن چه مقصود از عرض و اظهار اطلاع و احراز نخواستن حاصل
 حیا نباشد چنانکه در حضور امرا بود و اگر معصود داده
 ازان اطلاع نمودن و آگاه ساختن حد اوند دانای جمله
 جهان بود که عز و صلاح نباشد و یکبار گفتن هم روا نبود
 در اعاده و تکرار چه رسد * هشتم آنکه عرض از بار بار
 گفتن سامع را بسر رحم آوردی باشد اما ازین سبب حکم
 نصیب خو معدلت خو هرگز ناخوس و در مراح
 نگردد زیرا که طلب لطف و مرحمت از سلاطین و حکام
 راگزیز و بحکم صورت مقتضای دشمنی هر صغار و کبیر
 است لیکن بعضی ارباب چون زبانه گفتن معصود مایه
 درین خصوص نظر نه در آید ولی صروه برای محص
 نماید تا آنکه موحب زحم و انتشار سامع گردن تا
 مقتضی ذکر مباحثی از مباحث مذکوره بالا بود آن وقت
 ممکن که چشم در آید و چشم نمایان پس سبب عتاب
 درین شئی هم راجع بشعوق مذکوره بالا و داخل در حکمت
 آنها باشد که سلطان هر یکی ازان در مباحث فیه توجه رحمت

از روی عادت اسم خواندن این اسم در آن بدو حس ضرورت
 و شدت احتیاج الدنه لازم می آید ما از معترض می پرسیم که
 آیا از این نام بزرگ را در کارهای مشکل و ستیغ انداز
 نعیمی و ضرورتی، مستحواوند تا آنکه بدون نعیمی و ضرورتی
 مرزبان می راند در صورت ثانی خواندن اس نام بزرگ
 در کار مشکل و ستیغ عاتق خواهد بود بلکه خود نص
 مشکل و ستیغ بودن کار هم که کرده است بیکار خواهد گردید
 و در صورت اول چون معلوم شد که یاد کردن معترض سر
 او سبحانه را موقوف بر شدت عرص و ضرورت است پس
 اگر معترض خدا را هرگز نمی شد ضرورت داد نمی آرد
 و ما او سبحانه را هم بصورت نعیمی در کارهای مشکله
 و هم بلا ضرورت نعیمی در کارهای عسر مشکله ناد می
 آریم و نام او سبحانه را هر دم ورد زبان خود داریم طعن بر ما
 چیست و معطم و حق شناس تر از ما کسست در بد صورت
 حال ما معترض مادای ان دو کس است که یکی زعظم
 و تومصیف مدغم و افای خود را چه در حالت احتیاج و معاند
 عطا و چه در حالت عدم احتیاج و عدم معایبه خطا بر اثر
 مردمایک و دیگر سواهی وقت شدت احتیاج مدغم و نامتن
 چندی از وی اصلا توحیدی و اعتدالی هم بوی، نه بکند بلکه
 برین نامس را پزیران بهتر نمی داند و اگر کسی ذکرین

او تعالی چنانکه خود از کلام معترض هم ظاهر است مسلم
 نموده سون جمله جاهای طاهره و اوقات و مواضعیکه حالی
 از منہیات و استہزا و بی ادبی ها بود لایق ذکر از سکانه
 خواهد بود و ترجمه و تخصیص محل دون محل و وقت
 دون وقت چگونه ثابت توان گردید و کدام چیز مانع و
 رابع حوز در محل دون محل در وقت دون وقت خواهد
 بر آمد و نیز جواز خواندن نامتس در امور مهمه و کارهای
 مشکله و عدم حواش در امور غیر مشکله و مهمه و خبی
 ندارد معینا از معترض منبرسم که مراد وی از کار مشکل
 و غیر مشکل و سترک و غیر سترک چه بوده است ایا
 اشکال و نرنگی و سهو و خورده کاری نسبت بقوت و
 قدرت خداوند انفریدگار مراد گرفته است یا نسبت بقوت
 و قدرت بنده ضعیف زار در صورت اول کاری نیست که
 نسبت بقوت او سببانه مشکل و سترک داشتن زیرا که
 نسبت بقوت و قدرت او سببانه چه مهمل و چه دشوار همه
 برابر اند و در صورت ثانی همه کارها درین صعب
 تکلیف دشوار و سترک است چه این ضعیف تکلیف
 بی اعانت وصل و مشیت او سببانه ادبی کاری هم کردن
 نمی تواند و اگر مراد است که هر کاریکه درین عالم بحسب
 عادت مهمل است خدا دران خواندن نداید و آنچه مشکل

حصرت علام العیوب دانای حال فلوب است اما انکار
 نسائی و افعال جسمانی را در درندگان مرض فرموده است
 موافق و رجوع دگر و عبادت طاهری را دندرها نباید تا به تحریر
 در آید اما به مقتضای مالا یدرک کله لا نترک کله سطرپی از
 رجوع فرصت انکار نسائی و عبادت جسمانی کوی شراره معانی
 و الاثنا نموده میشود تا ضرورت ما عمت تکرار اسمای الهی
 الهیة و دگر افعال حسدیة را معلوم سازد و حواظ را از
 وسوس موسوسین نه پندارد و چه ازل اندانکه انکار و عبادت
 طاهری جسمانی را ازان مرض گردانده اند تا طاهر ندهد مومن
 تا ناطلش یکسان ناسد و عبادت نمودید بوجه کامل حاصل
 ری شود و چه نوم انکه چون ناطل را مطهر آثار حیط طاهر نمودا پیدا
 عبادت طاهر را مرض فرموده اند تا برای دلیل نمودید و
 اخلاص عبادی و رحمت را در هر صانع و کاتب اده اسمی صورت
 ظهور گیرد و حق از ناطل نا حسن و چه نهار و استیاری پذیرد
 و چه معلوم انکه مقصود از عبادت طاهری تهنیت و ترکند
 طاهر و از عبادت ناطل تهنیت و ترکند ناطل بود و چه چهارم
 انکه چون هر یکی از قلب و زبان و دست و پا و دگر سایر
 اعضا الی مستقله و عبادی جدا گانه جدا گانه یگانه است و
 شکر هر نعمتی علاحده می ناید پس چنانکه معروف عبادت
 قلب است و شکر است در نعمت قلب همچو ان تسبیح و تهلل و تدره

مستجابند از اراد دیگر کردن هم به نوع می آید علاوه بر اینهمه چون اعتقاد ما مسامانان هر کار مشکل و عذر مشکل و سترک و عذر سترک بعضاً اختیار او مستجاب بوده است و بی حکم و مشیبت از استخوانه حرکت دره هم دشوار مند دادند در اینصورت اعتراض معارض بر ما هرگز منبوحه نمی تواند شد چرا که بحسب اعتقاد خود ما پس در کارهایی که مستجابیم اینهمه کارها با اعتقاد ما مستجاب نوعی بی بدنی ما البته مشکل و بزرگ است و بالعرض اگر اینهمه کارها را سهل و اختیار می خود دادیم و نام او مستجاب را بداند ادای شکر نعمت این قدرت و اختیار که ما داده است در هر کار بر حوائج خود کدام صاحب باشد و بر حوائج نامش در کارها ده مسوق برای آن کارها دره است بلکه نفس ذکر حساب در هر حالی و اشعاعی مضمون مسلمانان باشد درین صورت انسان را در ذکر نام پاکس تعریفه و اصدت کارهایی سهل و مشکل کردن هیچ ضرورتی بدون بلکه کارها در اینجا گویند بحکم داده های مستجاب باشد برای ذکر کردن حور دس بحسب حساب را دائر رئیس شمردن مستجابند

فائده

در بیان فوائد ذکر لسانی و
دیگر افعال عبادت جسمانی

مانند دانست که اگر چه اصل عبادت عبادت قلبی است و

خود اگرچه با مردم بگری و از مال دیگری باشد امرونی و
 در تبری در صفت سجا پدید آید و ارباب تکرار العاط و
 عماران مطالب را ندهن نشاند ، در حاطه سر نگر گرداند
 و همچنین کثرت تیرانداری و اسب تازی و عدیه که نمشون
 هر یکی ملکه با نسا حاصل کردن پس انکار و عمارات طاهره
 امای تحصیل صعب و ملک و ترقیات با طیه سب *
 هشتم آنکه ذکر ظاهر مهیج شوق باطن بود اگرچه از لسان
 دیگری ناسد چنانچه از اسعار عاشقانه عاشق مرالح را
 وحش امراید و از انکار و حکایات دلبران و کار نامه های
 مردانه علمه شجاع بد دل مردم پدید آید و همین سبب است
 که زحر را در حدک تکوین نموده اند بلکه محرک اصوات
 مناسبه هر یکی ازین صفت در اکثر اوقات مدتی ذوق و
 مهیج شوق گردد چنانچه طمول حدک و مراد مرصوصه
 عساکر مرنگ و از سبب که بعضی از حضرات صوابه
 صادقه سماع را دوست دارند و مضمون ترقیات با طیه انکارند *
 نهم آنکه رد اصحابی معتقدند الهیه را در حاتم صفت
 کمالیه و تحلیق با حلاق الله و سائب معاد سینه و اخلاق
 ذمیه تاثیرات محرکه بدیهه سب بلکه از تاثیر مطلق
 اسما علویه باشند یا معلیه که ثابت نالند اده اسب هر گز
 انکار نمی توانند چنانچه تاثیرات اکثر اعمال و ربی و

انکار زبانی عبادت زناست و شکر انست و طی هذا العباس
 ركوع و سجود و قیام و دعوت * یحکم انکه عطیات الهی بر دو گونه
 سب محسوسه و غیر محسوسه عبادت قلبی شکر نعمای
 غیر محسوسه سب عبادت ظاهری شکر نعمای محسوسه *
 ششم انکه اگر انحصار و انحصار عبادت و عطر بر مرزده فلبیه
 می بود هم عوام مشکلی افتادی و هم بحواص صعوبتی سخت تر
 دادی اما عوام پس نجهت انکه چون فلب انهار مرتبه
 روحانیب کمتر حطی دارند بحسدیت فریب نرسد ذکر و فکر
 و معرفت از تعالی برایشان دسوار و نه هر کسی نان سراراز
 اسب اما حواص پس چون مدص و بسط لازم احوال سان باشد
 اگر کار عبادت و عطر منحصراً بر قلب میبود و لب انچا رفته
 تنها تا تکامل غده کیوب و واردات حالت اسط می
 آورد و نه در حالت غده و انزوی تعب و ملال و تعبیر
 حال بارفان مدص کسی تهماز داری می میگردد لهذا اعصابی
 ظاهری را بنز شراک نوی ساختند تا ان کیوب و واردات
 منقسم گردن و حوس فلبی ظهور آثار خارجی بر اعصاب ورود
 آید و در شدن اعصاب و در ماندگی قلب عبادت بدنی
 و افعال ظاهری تدارک و علاج ان نماید * هفتم انکه مشق
 افعال و اعمال جسمانی را در حصول صعوات و ملکان
 نفسانی تاثیر است چنانچه ار عادت کردن اعطا ندهست

کلمه معاینه تعارضی نباشد * وجه یازدهم (که حکم) الهی است و
 سبحانه نسبت لجملة اعدان نسبت تساری و اعدان را با
 پس در عداوت ایزد مرتکبه باید که نسبت مساواست و اعدان
 اعدان عداوت را سرک و چون حصول این سه مرتبه مساوی است
 عداوت قلبی ممکن نبود چه عداوت واهی را با
 فلان ناص و کاهل و عالم و مغلوب و در صورت مساوی اعدان
 و سجد و قیام و قعود و عداوت جسمانی را در اعدان
 گردانیده اند پس اگرچه جعایق این اعدان نه نسبت اعدان
 هر یکی از اهل اعمال متفاوت می باشد اما در نفس دور
 کذائیه نسبت بهم کما یکسان بود و با آنکه اثری را در
 حر صورت اعمال بصیغی نرسانیده است لکن خون در صورت کذائیه
 عملیه هم کما شریک را بار و موافق و در مساوی کذا را
 حضرت ارحم الراحمین در همان واقعه در آن روز در آن
 و سعده و ربا نبود بر آنها رحمی فرمودند و سید
 از ایشان معقول او بود و بسند که آنکس است و نسبت
 عداوت جسمانی و اذکار و اوزان لسانی و غیره آنکه خدا که
 شرافت علم بشر است معلوم بود و همدان الهی! پس از این
 ذات و صفات او سبحانه میباشد اینها با تعاقب عقل و حکما
 دالهیات استوف از آنکه ال ای سائر علوم کمال است
 شرافت ذکر بشر است مذکور بود و همدان ذکر سائر از این

الغایط و اسما در اراله سموم کزدم و ماز و حصول بعضی دیگر
از مواد و اثار و شعاعی اعصاب امراض و اندامی بعضی
اعراض نه انچهان مشهور و عیانست که محتاج شرح و بیان
ناست * و چه در هم انکه چندانکه در طلب و نفس که مدترک
معقولان اند عنادات ناطقین از معترضات عقلیهست همچنان
در حسد انسانی و صورت اندامی عنادات ظاهریه بدر از
معترضات عقلیه است چه حسد انسان هر چند در مرتبه
حسبیه که مرتبه حسدست است با احسان حیوانات
مشارت دارد اما بطور مرتبه نوعیست نسبت به تعلق نفس
ناطقه بان نه چون احسان حیوانیه چون بلکه عقلا
به بسیاری از ارا سر را حکم عقلیه مکلف است مانند الترام
طهارت و لطافت و نظافت در حمله ماکل و مشارب و نفس
اعضای بدن و ستر عورت کردن و النسبه لایقه پوشیدن و
آداب و قواعد شصت و در حساب و سایر حرکات و سکونات
انسانیه را در حدود لازم گردانیدن پس ز انسانکه انسان اگر
در مرتبه هدیه این حمله معترضات عقلیه را معلوم و مرتکز
سازد اما در ظاهر عمدتاً بنعمتیل هیچ یکی ازان نه پردازد
از انسان تا حیات و حیوان مرقی نبود همچنان اگر حمله
مراتب سکر و تعظم و عنادات در باطن انسان معقول و
مذکشف بود و عنادات ظاهریه را احسان آرد ارشادگر عادت تا

هر ذکر بوقت، و موقع خود ثابت است پس باید که وقت
 احرام که وقت قصد حضور در گاه حضور است یک عالم است
 سر اول و تکرار اذکار در حمله آن کار است حج آوردن و در آن
 ازین لیدنگ به حضور از کردن حضرت عالم در آن حج است
 همه از حضور خود بلکه اصل است خصوصاً در آن وقت که
 است هر دم از آن حضوری تا بعد از طهارت و غسل
 و ندونه او را از عالم آن حدودی عاقل است که بر وی
 نگردد آن آری تاثر و تاثیر همان است که در آن است
 توان هست نه در آن است که در چنانچه است تا آن است
 که حاصل تسبیح و تقدیس و تهلیل از استیجاب پاک است
 وجود خود است از عدوب و نقائص و رذائل و جهالت
 نه پاک کردن او سبحانه که خود مأمور و پاب است و حاصل
 تعظیم او سبحانه تعظیم خود است که از آن است
 توابع لله ومع الله قدره و همچنین حاصل است و در
 خواندن او سبحانه نظریه خود دارد زواید است
 حاضر و ناظر است در هر جا و در هر صورت و رنگه و رنگ
 ما بلکه عرض اصلی خواندن خود است نظریه است و در
 تا قابلیت رحمت و وصل خاصه از سبحانه باشد آن پس
 حاصل هر ذکر پیدا شدن تاثر و استعدادی خاص در آن
 ذات دیگر باشد و معصوم هر عبادت حاصل است و این

اوستحانه نداسد لهذا استعمال بانکار حضرت خداوند تحلیل
 حنار افضل از استعمال صائت ادکار و اقوال ست * لغارب
 از هرچه مندرک سخن دوست خوشترست

و چون این همه دانستی پس بدانکه مقصود اصلی
 از مراد است اسمای معنیه الهیه نلفظ و تکرار بار آنها
 اعتماد و استعمال دل و ریاست ناز و اکتساب صفات و احلاق
 الهیه بنائش از اعزیزان و اشتغال کردن و تعلقات ماسوا
 و سوء احلاق را از خود بیرون آوردن و دوستی اوستحانه را
 در دل ترک اثر ذکر پیدا نمودن و تکثیر ذکر ابرا افزودن
 چه ظاهر ست که استعمال مذکور مستلزم استعمال نه مذکور بود
 و سخننی و مناسبی نامذکور بخشیدن اینانخصیص اسمای
 خاصه ناروان و حالات مخصوصه مستلزم مناسبیت هر دگری بود
 بوفتی از ارفاق و حالتی از حالات مثلا اقتضای حال عامی
 کثرت ذکر استععار و ورد اسمای کریم و رحیم و عفار و ستارست
 و اقتضای حال حائف و رد اسمای حافظ و ناصر و معین و ناصر
 و همچنین اقتضای وقت اذان و اقامت و صلوة و کراهت اکثر را
 که دلالت بر بزرگی و عمدگی او سخنانه از سائر ماسوا دارند
 بار بار تکرار نمودن و اقتضای وقت رکوع و سجود که منتهی
 تر کمال تعظیم او سخنانه باشد حالات و عظم او سخنانه
 و بار بار اظهار نمودن بود پس چون فصیلت و مناسبیت

دوا و غذای فهم دنگر و خدای اوزان خوردن و هانک و
 دعوی اوزان خوردن مبع هانک اندوهی در این طایع
 و سخافت مهم طیب بود بلکه هانک کمال حوی را
 مهم و خدایت و بی نامان همان حکمتها و سخافتها
 همچنان عقل حاکم سما است احکام طهلی در عهد حوا
 و اصح احکام خوانی در عهد نفی اله در حوس و در
 عقل را است یک سخن واحد صد احکام است و هانک
 سوده و در اوزان تداوات و الهیات ناهای هانک اوزان
 و حالات رو نموده است دمی امر بخوردن غذا بدان
 وقتی اوزان مبع آمد حقایق را عاں حکمت و هانک
 دانه هانکی همان حواس را عقل و در مبع عمر خوردن هانکی
 هانک نوسان و گرمی هانک هانک در هانک را خلاصه زنگانی
 و زنده کامرانی گوید و زمانی حکم مبع است را
 و مراد مشاعل دیگر بود الحاحل چون انسان حوا
 حاصه نرنگدهای قدرت و حکمت است طهلی
 نهدات و تعدد رات هانک اوزان حالات در دست
 و باختلاف مواقع و حالات هر یکی اوزان احوال هانک
 اقتضای عقل و سعادت و جداگانه تصور احکام هانک
 دارم حد اگاه دلیل تلون و تهاب عقل بدون ناکه هانک
 مصالح هر وقت مثبت عین حکمت و هانک

داشتن و امروذن صعقی و استعدادی از صعفا و استعدادات
 حمله کرمه در حرد و دوع نمودن صعقی و استعدادی از
 صعفا استعدادات سیده دمیمه از حرد باشد تا فایده وصل
 و رحمت او سخاوت بداند اگر د و ال سخاوت و تعالی [ان الله
 لا یغیر ما نعیم حتی یغیر و ما ینفسهم] نه انکه پیدا شدن
 تعدد و تاثیر در او سخاوت معصوم از ذکر و عنایت باشد
 چه دان او سخاوت از تعیبات و تلویات بر نعمت الله افاضه
 نعمتها موادی طلب و استعداد عیان کار او سخاوت است
 زیرا که او سخاوت منده فیاض است هر گونه خواهش
 و استعداد که در عنایت می بیند نسبت حکمت و قدر
 مصلحت نعطای مطلوب و معروف هر یکی صعفا و هانی
 و فیاضی حرد را ظاهر منسازد و از همنسازان در یافت
 وجه ناسخ بودن بعضی احکام الهیه مر بعضی دیگر را که
 بعضی نا مهمان نسبت تلویات نمایند زیرا که ظهور تعبیر
 و تبدل در احکام نسبت اتصافی تعبیر اوفان و تبدل حالات
 بددگان بود که هر نا مر مورد حوادث و مطهر تعیبات و
 تلویات اند پس او سخاوت ناقصی هر رفتی و مناسبت
 هر حالی حکمی بر موده احمک و بددگان زانان مامور موده
 و این بدان است که طبعی حاذق مریض راوتی بخوردن
 یک قسم دوا و غذا مناسبت حال او امر کند و رفتی بخوردن

احتمالات هر کدام در نظر وی بیکسانه نظام دارند خلاصه
 آید که حکمی که از سخنان منسوخ فرموده نه وقت امر بر
 از مصالح حال و کفایت مالش عادل و بحدی بوده زیرا چه
 علم او سخنان حاوی جمله اشنا باشد لیکن چون ابد عالم عالم
 اسباب است و از سخنان مستی را رعایت اسباب
 منظور او اوست لهذا حکم ندمه نماید مگر بعد ضرورت و
 مصلحت هر وقتی و حالی *

الفصل فی الاحرام

در اندای هر چه بعدی در وقت خروج از موطن و
 مسکن اشعار بود نانکه آرام وطن و کفایت ماکل و مشار
 و غیره برای او منکراریم و عزم صرف زر و مال براه او داریم
 و خود را بطلب رضایس در مهالک می اندازیم نگذاستن
 حمله مسلمانان و معاصبات مانوبات در می سازیم لیکن
 چون هموز تبادل صرف و انقطاع نام را برهان برپا نشده لهذا از
 موافقت یعنی از وقت خروج حرم محترم **الحکم** و تکالیف دیگر
 در آمده امزودند و ناختمار مرید تحریر و تبدل و انقطاع و
 تعطل امر فرمودند تا برهان تحریر بتدریج مسلم شود پس
 هرگاه خود را محرد کرده تکلیف منبوه بارگاه معدس از
 کرد گونا اعصابی خود را که همه منقاد امرس بودند نشان
 بارگاه معدسین صاحب تا آنکه مرود ناخن که از مصلحت

هچنان نصح بعضی از اوامر بدعه‌ی احکام نه دلیل ظهور
 بلون از حضرت ملک علام سمت بلکه دال بر کمال حکمت
 و مصلحت و مراعیات مناسب هر محل و مقام است و
 چگونگی مثبت بلون درو مستحسانه باشد حال آنکه
 همیشه اینهمه نلونات و تعییرات ذرات ممکنات است
 نه ذات حضرت خالق کائنات و سلسله اینهمه تلونات
 پیش او سبحانه در هر وقت حاضر بوده و او سبحانه در هر
 وقت نایدیهمه عالم و ناظر و محاسب انحصاری هر یکی از
 درو وقت خاصه هر کدام حکمی جداگانه آمر و من
 همه بدنگان که ذرات ممکنه اند پندس او سبحانه مانند
 مورچه‌ها باشند پیش حکمتی که کمال مناسب عقل و
 رزاق فهم و زدن در متصف بود و اینهمه تلونات در رنگ
 ریسمان بلون نالوان است که حمله مورچه‌ها بران ریسمان
 منصعب بالوان مصادده و اصباغ منلونه روانست پس اگرچه
 مورچه‌ها هر رنگی که از آن بگذرد ننگهی و داوی حشاگانه از
 هر رنگی بر وی طاری گردن رباعه باره رنگی و دلویی عدل
 حکم هم حکمی شدند براب و مساوی اما ذات حکم عقل
 وی از دیهمه نلونات که در مورچه پدید آمدن پری داشت زیرا که
 پندس حکیم اینهمه تلونات که بمورچه رو داده یا خواهد دان
 در یک سلسله مجتمع گشته لیکجا برانهم است و وحده و مصالح

را حراحتی از حار و احسار راه نرسد و بقدر الوده نگرند و مدع استعمال حوشدو و مناشرت نازن برای آنست که انهمه لذاند و مساندست که محرم ممدوع بوده سمت ازان و همچین ممدوع بوده سب از سستن سر و رس لچیزیکه نوع و سج نماید وانه مدعی للمحرم ان یکون سعفا دغلا تارکا لعلواء دعسه لما ورد فی الحدیث ان الله بنا هی بهم انلائکه و یعول انظروا الی عنادی انوی سعفا عاراً صاحبین من کل صح عمیق اشهد کم انی فد غفرت لهم *

الفصل فی الطواف

بدانکه گردیدن برای استعاضه اسم از جمله انجا و اطراف و احرا و اکناف کعبه مکرمه روزا که کعبه سرکری دون که هراران خطوط و دوص ارای و اتصال لم نزلی ازان سرکر برکت بحمله حوائس و جهات برآمده سب ناانده مومن دائره وار بلکه از سر قدم ساحت صورت پرکار در انهمه خطوط پنج و شمار نگزد حمله فیوض و برکت را دالسه طی وجه الکمال استحصال نتواند * وجه دوم انکه گردیدن اشاره سب بانکه مدده در مقام صحیب دائره وار میگردن که نهایتش عین بدایت میدانند * وجه سیوم انکه گردن مکان محسوب گردشها زدن اقتصای کمال وحد و شرق و عایه و برط صحیب و درق بودن * وجه چهارم انکه بار بار گرد چاری

اعضای تصرف در آنها بدر حدایب شد و خلاف مصدبه
 انعیان گردید و چون محدود حرم محترم داخل شد دیگر
 مرتبه تکلیف و احتیاط بروی امرودند و بکمال مراقبت این
 ساموزش نمودند یعنی در اولام ساختند که هر چند اشکارا
 معظم دارد و اهانست حسایس آنها بدر حد حرام اندکارد
 و قطع اشکار را از محرمات داند و از صحرای آنها صید
 حاندازی کردن ننواند و چون اینهمه دانستی پس بدانکه
 امر بعیر محبط بودن احرام مردان ازان وارد است تا تعارض
 درد از لباس احیا و دال باشد بترک تعلقات و تکلیفات
 دنیا چه احرام بستن با اموات تشده حسنین بود و روع این
 تغذیه در احرام زبان از انصاف نا موحب زیادت دفع و
 خرج نگردن زیرا که حلقه زن نسبت بمرد اصعب راقع
 شده است و از آنکه لحاظ تستر در آنها اهم تر است و ان در صورت
 نادر حنگی احرام مشکلترا باشد اما مع سرمه در چشم کشیدن
 و سر و زو پوشیدن بجه برای آنست که کشیدن سرمه و پوشیدن
 سر مصدق زنت و رذیعت باشد و پوشیدن رو برای اسپیس و
 راحت و محرم و ممنوع درد ازیں هر دو اما شرط بودن پا
 اراز بعطعیکه پشت پا را پوشیده نکند برای آنست که
 مقصود با برهنگی است و حکم پوشیدن پا ازار نسبت
 کمال ضرورت و دفع خرج داده شده است تا در راه رونن پا

معصوم از آفتن ارباب نام طلب رب الیوم هم امر
گردیدن گرن نام ازان بر سواد تا بعد رسیدن نردنگ بدست
نمونه‌ای از سفره‌های کفای داشت و تحقیق آن مشعر بود بر اینکه رسیدن
دارندگان فقط بر سادگی نام نام حاصل نه آمد و به نام طلب
را بعد روز تا اینجا حاضر کردن نشاید مولوی معصومی فرماد

ای ارباب در نهایت در گفتم

ه چه بروس مدرسی نرویی ما بس

رحمة العالم انچه مذکور است در تریه الکمالین للشیخ العالم
العلامة د الرحمن الصغوی الشادعی رحمة الله علیه مرویاً
عن جعفر الصادق رضی الله عنه وعن ائمة ان رجلاً سأل والده
رضی الله عنه عن اذناء البیت وقال ان الله تعالی قال
للملائكة انی جاعل فی الارض حلبه فبالوا ان جعل فیها من
يعسک فیها فعصت عليهم وطأوا بالعرس سده ادم نسا رضون
راهم فرضی عنهم وقال ابولوی بیتنا فی الارض نعرن له من
سحطت علیه من بدی آدم فارضی عنه ومدوا هذا الدن
الدهی ندادنه چون خطای ملائکه بگردن هفت روز کول
عرش معاف شد و این عباد طواب لحداب ایردی تعالی
شانه خیلی پسند و مغبول افتاد لهذا رحمت کامله اوستحانه
معصومی کویز این عبادت برای ندی آدم هم گشت و در ملائکه
حکم برای این دست نود در مود نا چنانکه گردن در ملائکه

برآمدن علامت سز گردانی و خبرائی باشد در آن چهر
 وان چند درینجا حقیقت کعبه مکره است * وجه بلحم
 انکه دستور است که اگر محسوب و مطلوب کسی در مکاری
 باشد و طایب محبت پداس ادب یا در است مزاحمت و عدم
 رحمت اندرون دخل بیاید مصطر نانه نحمده اطراف و
 ادب ان مکان میگردد تا باشد که از طرفی نظر محسوب
 بر روی آمدن پس اگر چه خداوند اکرم الاکرمین پاکست
 از زعمانی مکان و ممکن اما چون بدست مکرر نسبتی باو
 سبحانه حاصل دارد و مطرح انظار خاصه مروت و
 هدایت است میدان و طالبان محسوب حی که مشتاقان
 نظر خاص مروت و عنایت ناسد با رزی همان در نظر
 گردشها زبد * ششم انکه اگر کسی بحانه کسی حاضر شود
 دشمن حواء استادن او نبود مگر به نام صاحب خانه و
 پندشگاه روی او ورنه الدیب منرا و پاکست ار تخصیص
 رد و تعدن جهت رهو پس چون استادن طالبان زبارت
 بدست محلی و طرفی خاص موهوم تخصیص رد و زعمین حسب
 و سو بود و لهذا جهت انطال اسن و اهده امر نگرد گردیدن
 شد تا این گرد گردیدن دلیل باشد بمصمون صداقت
 مشحون ایة وافی الهدایه [ایذما تولوا فثم وجه الله] و دور
 دارد حواطر را از ان و موسسه و استنداه * وجه هفتم انکه چون

اذفاق طائعه اسلامیه بر عدم تحویر معتبر نداسد بعد ازین
 طاهره من سمت که پس ازین تا دیام قدامت دعیر بنائی
 برای می تعلم اندس الهی مقدر و معرر نماید لهذا می توان
 گفت که او سخاانه بمقابل هر دعوی و ندای شیطی و
 طوی معرر مروه است تا دل دل نباشد بر آنکه مقصود طائعهین
 از طواب حقیقت اصلی کعبه است و مقطوع است نظر ایشان
 ازین تعذرات سقف و حدار و دن و اخر و احکار یعنی تخصیص
 نه نمائی ندارد بلکه بودن و نمودن بنا بر انسا حکم مساوات
 داشته است در حق این عبادت کردن و امر خداوند احکم
 الحاکمین نخواهد آوردن و رحه چهارم آنکه چون صفات دائمه نموییه
 از تعالی هفت است حیات و قدرت و علم و کلام و نصح و نصر
 و اراده و حیات و قدرت و علم و کلام و نصح و اراده
 نضر طلال و انعکاسات است سر حیات و قدرت و علم و کلام
 و نصح و نصر و اراده الهی را لهذا هفت بار گرد نیت حرکت
 دوری گردیدن راجع گردانید است اس خروج را با اصول و
 این لحاظ طلال را با آن نجوم کمال چه حرکت دوری دارگشت
 نسوی شده بود پس چون طواب کابده هفت بار گردید
 گویا صفات خود را نظرب صفات از تعالی راجع نموده ناره
 مدامتگی نار سخاانه بهم رسانید و رحه پنجم آنکه چون حقیقت
 انسا مشتمل است بر لطائف متعدده که پنجم از آن از عالم

گرد عرس موحش عفو خطای آنها گردیده همچنان طواف
 بدرگال حول این بیت ناعب معرفت نبوت ایشان نیز سنده
 باشد پس چنانکه ندای امس مگرم، زمین عالم و ایم منام عرس
 اعظم سم همچندان طواف ندی آدم نگون دست و همه ما،
 طواف ملائکه سم مر عرس اعظم، (اما رحو) تعین اعدان سعید
 در اسواط طواف پس رجه اولش آنست که از صحن رجه
 مذکوره بالا بر می آید ندایش آنکه چون طواف ملائکه سم
 روز نوده و ندی آدم نسمت صعب حلهت و انحطاط صوت
 هفت روز متواتر می توانند گردند لهذا برای ایشان در
 جای هفت روز هفت کرت مقرر فرموده شده است و رجه
 دوم آنکه چون هر هفت طبعات زمین در گرفته شده سم
 ای ندای کعبه مکرمه کما رومی عن صحابه ان الله تعالی
 خلق موضع الیوم قبل آن یخلق شیئا من الارض نالعی
 عام را و اعادة فی الارض الساعه پسر، گویا که در حقیقت
 بیت هفت طبقه است و هفت اسواط طواف برای آن نه
 همین اعتبار مقرر شده است و رجه سیم آنکه از رجب روان
 و کتب معتبره تعدد ابدیه این بیست از رجب ندای ابراهیم علیه
 السلام که در حقیقت این بیست قبله توجه ما از همان وقت
 مقرر شده است چرا که از همان وقت دعوت ابراهیم علیه
 السلام را احاط کرده اند هفت بار ثابت مگردند و از

افتاد که همه ادا م عمرس حالی بیست ازین پس تعداد
 ایام اسدوع از جمله معادیر و حصص ارجیده ثابت مداب
 آن گردانیده شد زیرا که اختیار دیگر مقداری از معادیر
 موجب خرجی و رفتنی کثیر بود * وجه هفتم آنکه چون خرج
 مستعمل است بر عداوت مالیه و دینه هر دو و عداوت
 مالیه خرج مصدق وافع است که یک وی هم هفت دارند
 و اس هفت نه هفصد میسرند لقواة تعالی [مثل الدین
 یجمعون اموالهم فی سبیل الله که بل حده است سبع سبیل
 وی کل سبیله صائت حده] ذکر صاحب الکمال فی تعصیر فواہ
 تعالی فی سبیل الله ای فی طاعة الله ر هدا نعم الاحج
 والجهان کما روی عن ابن عباس رضی الله عنه پس
 حکم تکرار هفت هفت بار در طواف وسعی و عبیره اعمال
 مختصه خرج مدار است تا جزء عداوت دینی خرج را
 تا جزء عداوت مالی وی مداسستی پدید آید یعنی هر دو
 احراقتش فاهم متناسب و هموزن باشد تکرار از یکبار
 تا سبع مرار که کویا مصداق اطلاق سبع مد دل بود عمل
 ابدیه صعب تحریف است و ساندنش در حقه فی کل سبیله
 مائة حده معروض ناسد دعوت لطف و کرم خداوند قادر
 ذوی ولطیف و نه مال [و الله یجمع لمن یشاء و الله واسع
 عالم] * و اگر کسی گوید که معصای صدف اندامی من حاء

امرست و این قلب و روح و سر و حسی و احوی باشد و دو از
 عالم حلول و ان نعس است و عناصر از لایحه طی ما اذنته المحکمون
 من الصویدة الصادقة دس اللہ تعالیٰ اصرار هم بهن گردیدن
 هفت بار نمران بار گردانیدن لطائف هجده است طرف اصول
 این لطائف که هوش عرس است تا لطائف را عروج رتوی
 تا بطرف حامل گردن * رجه ششم آنکه چون عبادت حج
 تا وصف کمال و صلبی که در اوست در هر حریکما مرض
 نشده است و طبع نظر از عدم ازیان و صندس بر یکبار اکثر
 امراد یعنی نوع انسانی را حاصل کردن آن زیاده از یکبار بار
 نسبت بعد اظفار و دندار و اظفار و امصار بدر حلی متعذر
 و دشوار است لهذا داعیه حذر این بعضا و اتصالی شوق
 اهل ایمان گوید حکم تکرار عمل طواف و سعی و رمی و غیره
 اعمال مخصوصه حج را برای هر یکی تعداد ایام عبرتی
 می خوانند تا هرگز نمی و مرتبی دارزی از عمر منسوب و
 یکبار گردانیدن حکیم مدار است و مواظبت معبود و محسوب
 باشد اما چون تعین ایام مدت عمر که علمس معوض نقصرت
 عالم العیب است محال و نیز تکرار این عمل تعداد ایام
 بیشمار درین و اعمار خارج از حد محال بود حصه و تقداری
 را از دگر حصص و معادن معینده اناسی که مدین و شهوز
 و اعیان باشد ثابت مداف تمام ایام عمر و راز دان مناسب

الفصل فی الاضطباع والرمل

بدانکه اصطباع عبارتست از میان آزار در بر دست
 راست کرده هر دو کنارش بر درش چپ انگشت و حکم
 باحدیدار این شعار بنا را اظهار کمال تدلل و انکسار است
 و اما رمل یعنی حلق روی با تحریک صدکین مرادند
 سلاحسواران که بتکبر و تمسخر در معرکهٔ بدر روند پس وجه
 ارس است که چون نلدهٔ مووس بکشیدن سختیهای سفر
 دور و دراز کمال حسنه و نازار و ملول و پریشان در معرکهٔ
 معطمه رسید و نمجرد رسیدن ایضا بحکم اندک تلانس
 مسکن و مرود گاه و مرود آوردن احمال و اسباب امر اسب
 و نهادنش بحالی معبوط و زدنبر مهیا کردن مآکل و
 مشارب و عنبره سرریزاد گرفتار آمدن اختلال حواس و کثرت
 پرسشایی نوعی بروی عاید نمود که مریدی نران متصور
 نباشد و در همان حسنگی و پریشانی و اختلال کمال که
 لاحق حال داشت زبانت و طواف کعبهٔ مکرمه هم نوعی
 لازم شد فاجار بحکم ضرورت متوجهٔ حرم محترم گشت چون
 انتصابی حالت دلنگی و حسنگی و پریشانی که درانوقت
 بروی استقلای داشت آن بوده کد ادای طوایف کعبهٔ مکرمه
 از وی حرکتدان عدوست وجه و مسندی حرکات و سکبات
 مرادند کاریکه در حالت کمال حسنگی و سستی و عدم

نالکسته و نه عشر امثالها اعمال ددني حجج را بشرتاً ده ده
 درجه ابرابس بود پس حاجت ابرودن تا هفت نداشت
 و در پند ابرودن وصلي و مرتبي در آن صاحب نگرده گويم
 من جاء نالکسته مخصوص الکلمه طينه سب کما صرح به
 صاحب معالم التذريل و عذرة و اگر عام باشد شامل خواهد
 بود جمله حسنا و عبادات ماله و ددنيه و حج و عمر حج
 را بحلاف آيه [مثل الدين ينعون في سئل الله [الحج که
 مخصوص سب تصرف مال در جهاد و عروا در تصروف
 ابرودن تا هفت و عطا از خصوصيات حج جهاد سب و نس *
 وجه هشتم آنکه چون مقصود از معي و طواف تکليف
 نفس بشر ناندازه ايست که فونش متحمل آن گرديدن
 دواند لهذا اعتدال عا د مبعده در اشواط سعي و طواف ناندازه
 قواي متوسطه ابران انساني نموده اند و ظاهر است که مردم
 متوسطه القوي چون طواف وسعي بجا آرند مانندگی برانشان
 پديد آند و موت ايشان دگر مساعد - نه تکميل مشقت نمايد *

سوال

در حالت طواف كعبه را نظرف دست سار داشتن

چرا احتدار آمده *

جواب

تا بلوب طائفين را مردی ناسداز كعبه معظمه و بر کابري *

و مریح مردم حمایه اطراف و اکناف است اجتماع هزاران هزار
 مردم بطریقی در آمد و دید که هر یکی از ایشان لباسی
 معتجز زیبا بر و درین دارد برای مینشی مسافران که چون
 روی مهران روز نو از سفر رسیده بودند و گر کسی راه نمان
 و زوانده صد نیابت از دینش اسهالت که مال حمالش کشید
 و نعمش اماره مریح و نیت یانده روی گفت که اهل دنیا و
 ارباب عدا البینه این رقب درو بر چشم حمار می بگردند
 چون این شهر و موسسه نعلسانی نندۀ موسس را پاس آمد
 از مرطابن حمال و ملائط ماندند شرمساران و سوگواران
 و دم بطواف برداستن حواصت لهدا ماسور شد در میل
 کردن یعنی ارشاد شد که ای نندۀ حاص من در طواف
 کردهن چرا قدم مانند شرمساران و سوگواران بر می داری
 و دست آنست که نماز نحرایی چرا که این وقت واتی یافته
 که در لایهای همه اهل دنیا بهتامله آن نحوی نمی ارزند
 اگر که ان بواست که ارباب کدر بر تو بچونی می بروشد
 تو نیز در ایشار اظهار نکند در انمی که نودۀ دنیا ز در که
 نرم گردن آهن حر ناهن نبرد • وجه سوم آنکه چون مریده
 عدالت و رحوای نندۀ موسس هنگام رسیدن بحرم محتوم لندن
 کمال رهیک یعنی صورت کدای او بر میدن ایسحا نمایشای
 حاص رعام گشت انوقت او را حکم در میل فرمودند یعنی

مندان و روحان خاطر بخند و بیدلی بآن پردازند بوموع
 نداید لهدا بری طرف آں حالت حکم درمل کردن ساد با
 ظهور سستی و دلنگی درحالی طواب دلیل برگرانی
 و ناگواری این عذاب بر خاطر بنده مؤمن سده موخس
 محرومیش از رحمت و ثواب بلکه باعث گرفتاریس بسخط
 و عذاب نگردد گوا اختیار این عمل از طرف بنده مؤمن
 اشعار در است که هیچ سستی و دل نگنی ندارم و همه
 مصائب و سختیها که کشدم و آلام و دل تنگیها که دیدم
 اینوقت هیچ بیدام نیست نه عم احتمال و افعال دارم و نه
 دیگر مگری و اندیشه را لحاظ مری آرم بلکه امکرد زبانت
 این نیست از سر بنوشه خوانی و فوب پهلوئی حاصل سده
 سب آری

شعر

- * هرچاد پدر و حسنه دل و بانوان سدم *
- * هرگه که یاد روی دو کردم حواں سدم *

رمل گردنم درینودت بحکم عنایه همان حال سب که بر من
 نائص شده و لغعم مایل

سعر

- * عاشق ارمستی نماید عشق مستس میکند *
- * کار عشق است اینکه بعد از نیست مستس میکند *

رحه دم آنکه بنده مؤمن هرگاه بحالت کمال مدلب
 و حواری و اثر مکه مکرمه گشت در حرم و مطاب که مجمع

هر دو صفت فالذراع محمود و الصفة منصوصه و الکبر منصوصه
 و العزة محمودة و فی العوارف و الاثقال للمؤمن ان ینال دعوته
 فی الطمع علی الخلق و العزلة معروفة الانسان لصدقه نعمة
 و اکرامها ان لا یضعها لانسان عاجله نذونه کما ان الکدر جهل
 الانسان بنفسه و اثرها فوق ما یرتبه یحسن اگر تکدر سخن
 میکند عرب سبک و عرب محمود است و کذا و ذیل الماکدر
 ان تکدر سخن فهو محمود و هو تکدر الفقراء علی الاعتياد استعداء
 بالله عما فی ایدیه و ان تکدر تعیر خوف فهو منصوص و هو تکدر
 الاستعداء علی الفقراء و لهذا بعضی گفته اند که کسر استعداء
 خود را از دیگری یناحق و بی سزای بی برنگ و بلدن گرداند
 کذا ذکر صاحب مجمع السلوک *

سوال

رمل کردن مقتصر نسه اشواط چرا آمد *

جواب

عمل رمل نه داخل حقیقت طواوسیب و نه از لوازم آن بلکه
 عملی است و رای طواف که بمصالح و نحوته مذکوره محوز شده
 است و چنان فوائده و نحوته مذکوره لیکبار رمل کردن هم حاصل
 میگردد تکرار رمل در هر هفت اشواط غیر ضروری باشد تا تکرار
 آن در سه اشواط از آن نحوته فرموده اند که تکرار سه بار در هر کار
 از ستم سنده است و نیز تا بمقتضای ادا تکرار تقریر، تکرار

ارشاد گردید که این مدلتی که احیا کرده می شایسته اظهار
 کبر و افتخار نیز در تماشاخانه کعبی رسا که احضار مدلت و
 رسوای قدم اول راه عشق است و با مردم عاشق احیا را این
 مذمت و رسوائی را محروم ندانند، نکند و تعارض دران
 نماید هرگز از همة اینکمال این مرتبه بدون نه آید
 و چه چهارم آنکه چون بنده مومن بعد طی معاینات بعد
 و تحمل مصائب و آفات شایسته فایز منزل مقصود گشته
 است و از علة مسرت و سرخوشی کمال نس معارف الحال
 است پس این نعم دوندیش خطران و حرامات است در
 حال کمال سرخوشی از ادراک شرف زیارت بیت مکرم و
 مستانه رو بهت در حالت وحدت از وحدان این دولت است *

سوال

رسول کردن از حمله افعال کبر و تعارض که از مطوعان
 سریع بود پس این چنین فعلی را چرا برای حجاج
 حاضر داشته اند *

جواب

دادند برقی نهاده اند در معنی کبر و عرف و تواضع
 و معنی چه کبر بهتر دانستن خود است از دیگری چنانکه
 صنعت کمتر گردانیدن خود است از دیگری در محلی که تعمیر
 کرده شود دران محل و اصاعت حق شود و تواضع میان این

فعله نوحه معرفه شده است همچنان اشرف حرثی را از احراقی
 ندست که حکمرا سود است لکن اداى عظیم دست دوس و
 رسم مصافحه نیت حله و فعله مقرر فرمودند پس اطلاق
 نمى الله بر حکمرا سود چنانکه در بعضى روایات است بهمین
 اعتبار ناسخ قال علیه السلام الحکمرا سود نمى الله بصافح
 به عناده و زوى ابن مباحه نحوه من حدیث ابى هریره
 رضى الله عنه مرووعا و لفظه من داوود الحکمرا السود و اما
 بغارص يد الرحمان یا آنکه گفته شود که چون حکمرا سود دست
 مبارک آنسرور در نیت دست شده است چنانچه در
 ابواب آیدنه مین گردن و تحکم و مارمید اندر دست و اكن الله
 رضى و يد الله من ایدیهیم دست مبارک آنسرور در حقیقت
 نایت است دست خدا بوده پس وضع حکمرا دست آنسرور
 تحکم و دع آن دست خداوند کون و مکان ناست لهذا
 دست مرحوم بودن بركات دست خدا دران مصافحه و
 بعد ائس تحکم مصافحه و بقدر دست خداوند در حجاب دست
 و اگر باو یل ید تقدیر نموده شود چنانکه در بعضى
 در باب تشبیهه است مراد از یدیه است بودن حکمرا سود آن
 ناست که حکمرا سود مطهر که مال قدرت اوست یعنی ظهور
 کمال و قدرت ان قادر ذر الحلال در حکمرا - بودن یافته میشوند
 که حماکی را بدین شرف نواخته است و اکرم محکم ب

سه ناز و نازدیکه در رمل مصمم رطب دوحه کامل حامل آید *

سوال

در ادوات مائعه ترك كبر و اعلای نفس را عمده
معاصد حج فرار داده اند و در اینجا مقصود از رمل کردن
همین اظهار بکبر و تفاخر معلوم میشود این هدا من ذاک *

جواب

مقصود از بیان مای احذار نفس مرتبه ندلیل است
اگرچه ما علمه خطرات ریج، پشیمانی نماید پس آن سران است
از مرتبه سلیم و انجا که داطهار و احتیاط سر حوشی و
تفاخر در احتیاط بدلیل امر شده اسعار ناخذار مرتبه رما
است که در مراتب و است و بدلی *

الفصل فی تقبیل الحجر

حکم تقبیل حجر اسود اولاً بنا بر استحسان عدول است و در وقت
ما ذکرناه مانع از آنست که چون دست نوسی و مصافحه بیعت
از قواعد آنست مقرره بصورتی حدیث ملاطین و حکام است
خاصه ملاطین و حکام اهل عرب که مخاطب صحیح و ماسور اول
و بالذات با و اسر و احکام کلام حصرت ملک علام و ارشادات
آنحضرت علیه الصلوة والسلام اند بدین ماعده سرید اختصاص
دانشاند لهذا چنانکه برای تکلیف و تعظیفات دیگر از تبدیل
و بام و قعود و رکوع و سجود تمام کعبه مکرمه خلدعه الله و

اسودت بمعانده آن پس اول عنان عذر محتاج ده بدادست
و نادی بدانراست که چون شدطان بهایت مخالط و مریب
سب نادسان و معین هرگونه سرخوشی و هوای نفسانی
اوست در هر زمان و آنقدر قرب و مخالط نادسان
دائمه است که سرپادش تمام بدن و نمود و حرکات
در محازی دم درن از رایات کثرت ثابت بحالی حذر
که نوع انسان خیلی بعد و بی مناسبتها دارد از آن و
ندست از شان از اتصال هیچ نوع بقصا فان احماد
لا یصر ولا ینفع للعدا و بی مناسبتی نوع حکما نوع انسان
دورنده است که الحکر الموموع فی حدب الانسان را مثلی
زند در میان هدایت و بی مناسبتی و تشبیه نال پس
حکم رحم شدطان و تقدیر حکم بمعانده آن هدایت و اشعار
سب باندکه بدده مومن بعضی فی الله را نکله دارد اگرچه
ناکسی بود که کمال مخالطت نای دیشا باشد و
سرخوشی و هوای نفسانی خود را لطمی و انانی از وی
در ناک و در حدب فی الله را هرگز نگذارند هر چند که
ناچیزی بود که بدده مومن را هیچ منلی و مناسبتی
نال ثابت باشد و هرگز نوعی و بقصانی به بدده مومن
رسایدن نتواند حاصل آنکه میل طبعی و خواهش
نفسان را در حدب و نفسانی الله داخلی ندهد هرچا

را بنسب وی بتدلیل مامور ساجده و کثیر من الصومه
 الصاویه بمسرون الدین بالصعوات الجمالیة و الکلابه نریں
 بعدیر معدی الحکر بهمن الله آن باشد که حکر اسود مطهر
 صعب حمایه آوست سحانه یعنی واسطه رحمت نر
 مومنان است که بدولت لمس و تعدیل فائز وصل حر دل
 و احمر حمیل میگردد * وجه میوم آنکه چون در اصل حلقه
 انسانی صعب محبت و عداوت هر دو نهاده شده و مامور
 گردیده است هر بدنه مومن ناسخ فی الله و انعم فی
 الله لهذا حکم شرعی و حکم الهی در بعضی از ارکان
 هیچ اظهار این هر دو مرتبه از بدنه در خواسته و هدایب
 فرموده بدنه را بدان و از آنجا که عمل نشری اکثر پانصد امور
 عاده است و باعتبار عادت عایب اظهار عداوت حرب
 و ضرب بود و نهایت اشعار محبت تسخیل و تعدیل
 پس اول مخصوص گردید باشیطان لعین که ما فی رمی
 الحمرات و ثانی مخصوص شد باحمر امون اما حواسن
 اظهار احتیاز این هر دو مرتبه از حاجان و امردان
 پس بداند آوست که این هر دو مرتبه دلیل کمال ایمانست
 و ندر اظهار الحک فی الله و انعم فی الله اسبق ناسد نر
 نفس و ارکان هیچ مختص مامور ساجده بود اما تجویص
 اظهار مرتبه بعضی باشیطان و احتیاز مرتبه حب باحمر

حاهلیب ثابت سم بمعنی روان ادوار پهلندیه سم ازس
 حجر کلاب اسودان دوم که بمعنی حرارت و تیره شدن
 رنگ و دسم *

سوال

حصول چندن اثر عظیم حرارت از سردی اس زعابل
 حباب عقل مینماید *

جواب

بائثرات فوقه مسنده بحدی ثابت گردیده که بهرندۀ ندهانت
 رسیده سم و انگار ازان هرگز نمی تواند شد اطلای توان
 ایامسم بهدورات در دستاری از اشنا دنده اند و آن وائل
 گردند، بعلتو یسبب بر تاب برای احلاج و جعفران
 قلب و در سبب درق الدم و فوج باطنی و زحیرد
 حرقة الدول و دستانتس در راا خاصه جهت رفع سحر و
 چشم ند و صاعقه سحرپ سم در حکمای یونان و نگاه
 داشتن حجر النور احوال مایع حوادنها بهر مشوس و ترصدن
 دران بلکه نگاه کردن در باور مایع سدل و مایندش در
 پستان زن شتردار باعث زباندنی شیر و در نعلنی
 حجر الدنک را جهت دفع احراق و هموم و وسواس سحر
 دانسته اند و حجر الکلاب در عداوت و تعرفه دستار موثر
 و آردن در مجلس باعث تعرفه و گذاشتن در حانه

که امر تکیب بیدند حب را نگریزند و هائیکه حکم نعص
 در یاند نظرب آن نشندان * وحه چهارم آنکه چون ادای
 تکیب بوقت حصولی لازم آرد لهذا این اسلام تکیب
 سب برای دند چندینچه لفظ استقام دریا معنی ایکنون لایب
 دارند مانده استعمال من السلام بمعنی التکیبیه و اهل الدنم
 یسبون الرکن الاوحد الخبا اى ان الدناس تکونون بالسلام
 و قیل من السلام بهی الحکارة جمع سلمه تکسر اللام یعال
 استلم الحکر ان المسه و فله کذا فی مجمع البحار * وحه
 پنجم آنکه لمس و زهدل حکر مرحب حصول مضائل
 و نوع ردائل میداند و معنی در رنگ معاصی را و احداث
 رعسانى پاک می سازد ندنگل عاصی را بلکه بقول نعصی از
 جمله امراض طاهره * هم شهای کامل می کشد قال ابو الواید
 محمد بن عبد الله بن احمد الأزرقی فی تاریخ مکة حدیثی
 حدی عن سعید بن سالم عن عثمان بن ساج قال احدرنی
 محمد بن اسحاق و هانما شده سواده لانه اصانه الحریفی
 مره بعد مرقة فی الجاهلیة سواده لذلك قال و اولامامس
 الرکن من انکاس الجاهلیة و ارجاسها مامسة ذو عاهة
 الاشقی حصول سواد که از حریفی ذکر کرده مراد ازان زرای
 آن اسودان است که در احادیث نامس ایادی جاهلیت
 ثابت و مدکور است چه اسودانیکه نامس ایادی

ابراهیم علیه السلام • متعش در آن کشته پس حکم • زکاة گرمتر
 مقام ابراهیم که عذاب از گزاردن در گانه بحقیقه الطواب است
 عفت آن سنگ دندار حاری داشتن امامت ابراهیم است و پیام
 دیدیم که ما ان الله تعالی انی جعلک المانع اما ما دوم انکه
 نا طاعتدن را از برکت ابراهیمی که ادمنام اختصاصی ددل
 ناسده است نصید رسد • سیوم انکه ز دلالت کند در اسد امامت
 مومن بر طریقه ابراهیمیه و اقتعالی آثار سدیة انشان علاوه
 السلام • چهارم انکه چون حصرت ابراهیم علیه السلام اذان
 در همین سنگ اتمام داده بودید پس بعد رحلت انشان
 دزد مقام خاص انشان استناد شدن و عبادت سبحان کردن
 ایشان حاضر شدن است • پنجم انکه چون دو گانه بعد هر
 طوایب نثار شکر حصول دولت طواب کعبه است ادایتش
 نزدیک مقام ابراهیم علیه السلام که ندای کعبه سعی مشکور
 ایشان صورت ظهور گرفته و مقتضای سن سن سده سده انشان
 تدر مستحق این شکر و شریک این ثواب الهی نوم الحساب اند
 پس لایق و معاست باشد • ششم انکه تخصیص مقام ابراهیم
 علیه السلام مذکور احسان ایشانست در ندای کعبه که برین
 سنگ استناد سرانجامش داده بودند نامردم ازین احسان
 حرتل حصرت حلیل عادل نداشتند *
 فاکده
 ندانده در حدیث وارد شده است که الحمر و المقام با و تدان

کمو نران باعث گرفتاری آنها و همچنین زائمر همراه داشتن
 و نسدن دیگر بعضی اشیا را در اعصاب و تحتتم ده بعضی
 احبار را در ای دمعی امور حدلی آزموده اند چنانچه
 معردات اطبا از بیان آن معلومست و نیز فوب زائمر لمس
 احسام کهر نائیده و مقناطیسیه را حکمهای فردگ دالنداده
 مشاهده کذائیده اند بعد معاینه آن کاست که در ثبوت
 تاثیرات فوبه لمسده شکی و انکاری نمیتواند کرد و ندر دومی
 از نواتسب که هرکه بیخ آنرا در دست نگردد یا نظری
 از اطراف شعار یا دثار خود نسند دارد هر قدر ععارب را
 که خواهد نور تمام جسم خود چسپان سازد هیچ آسیدنی
 از آنها نخواهد دید رادم این عتاله آن نداب را بچشم
 خود معاینه نموده و آزموده است پس هرگاه تاثیرات ادنی
 ملامست و التصان در اکثر اشیا ثابت و متحقق است
 در تاثیر لمس و تقبیل حکم اسود چه محل اردناب در
 گنجایش انکار از بره اولی الالاد است *

الفصل فی المصلی

قال الله تعالی و اتخذنا من معام ابراهیم مصلی و
 مقام ابراهیم سدکی است معین که حضرت ابراهیم علیه
 السلام بران سنگ اسناده دمای کعبه فرموده اند و نیز بر
 همان سنگ اسناده اذان حج داده اند و هر دو مقام حضرت

مکرمه مشعر بر سیرانی مؤمن باشد از رحمت کامله حق *
 سیم * آنکه چون مؤمنان را وقت رسیدن نمک معظمه
 عطش و حرارت خیلی غالب بود نسبت آنکه در آن روز
 کثرت حرکات از نشان ظهور می آید یعنی اول رعایت
 ادب دیدن الله از مسامحت کروه و دو کروه بلکه زیاده ازین
 از مراکت ورود آید و تکعبه مکرمه پایدانه و طبع مسامحت
 ماندند بعد از این اشواط مدعه طواف ادا سازند سپس سعی
 در میان صفا و مروه بپردازند لهذا حضرت تادم حکیم مابین
 طواف سعی امر بآب زرم خوردن فرموده است تا عطش
 عطش و حرارت ایشان منطقی گردد و برای دریدن مابین
 صفا و مروه ایشانرا قوتی حاصل آید * چهارم * آنکه چون
 ترکیب و تحلیل حملۀ اشیای این عالم عناصر اربعه است
 و عناصر اربعه اصول و اسطغساب است حملۀ اشیای را پس
 چنانکه ارض کعبه مکرمه را که عنصر خاک آدمقام پاکست
 در دیگر اراضی شرافتی است همچنانکه گدای عناصر حرم
 محترم را در دستاثر عناصرها وصلی و کرامتی متحقق ندهد
 مؤمن که بدانجا و اثر میگردند لازم میسرود در مدارت و تحلیل
 بدخصل تکبیر از کدوب عناصر آنها و استفاده انوار و برکات
 آنها اما استفاده از انوار و برکات عناصر حاکمی و آذشی و
 هوایی پس امریست که معروف در قصد و اکتساب ابدۀ مؤمن

من یوافیب الحکمة پس چون نودن آن هر دو سنگ از
 سنگهای حامت یا حادینت صحیحه ثابت شده لهذا درین
 هر دو سنگ ظهوریست خاص و رای ظهورات ایدعالم و دنیا
 همان ظهور این هر دو سنگ مخصوص اختصاص مذکور
 آمده اند پس این تخصیص مانای تخصیص تعریف یعرب
 علیه السلام است بر حال ناکه ال یوسف علیه السلام
 که چهار ظهوری خاص بوده کما صرح به الحققون سر حدیث
 دایع که از ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده است ازینجا
 باید در یاقوت مال ابن عمر رضی الله عنهما استنقل رسول
 الله صلی الله علیه و سلم الحکر ثم وضع شفتیه علیه بنکی
 طویلائم المنعت نادا بعمورن الخطاب بنکی و قل باعمر
 هیدا بسکت العسراب *

الفصل فی شرب الزهرم

از آنجا که مقتضای و جعلنا من الماء کل شیء حیوان ماده
 حدیث موجود است که خوردن زهرم اشعار بود بر آنکه چون
 ندهد مؤمن در احرام حج صعب اموات پیدا کرده بود کونا
 بعد خوردن نیت الله الاحرام که عایب مقصد و مرام بوده
 نیکدردی احتیاج آن مرتب در صی حکمی حیات اندکی جبهی
 از حصرت حق حل وظلی حاصل نمود • درم • آنکه چون آب
 دلیل رحمت است خوردن آب بعد فائز شدن بر یارب کعبه

را امر بان دموده و از آنجا که درین قسم مشروبات که برای
 مهمانان رسد رسیدن شان آوردن لحاظ سه امور در اغلب
 احوال مبرر میباشد اول مائیت که مقصود ازان ترطیب
 و بدیدن بود و آنکه نسبت لطافت و سرعت نفوذ ماء حمه
 اعصاب و فوای مسامر که حائغ و مستثاق تعدیه و تقویة می باشد
 بود و اثر مشروب را بحالت در گذرد و سرعت و سهولت
 طرف خون منجذب سارد دوم عدائت تا کفایت از گرسنگی
 کدد سدوم در اندک تا تعریج . تقویت لخشک و برای اختلال
 رسوء اعتدال که از نعمت و رحمت سفر بهم رسیده نابع
 و مصالح بود لهذا حضرت علم حکیم حل سانه و عم احسانه
 همدی نائدرات سه گانه را ماء زمزم بحسبده سنت و لیکجا
 دراهم گردانیده چه زمزم هم آب و غذا سنت و هم لکبیت
 اندی از امرای موحب صحت و شفا چنانچه این هر سه
 نائدرات دران موحود انداده مرئی و مشهور است ششم
 آنکه آب زمزم دافع عمل جسمانی و روحانی هر دو باشد
 كما روی عن احادیث دن عند الله دعول سمع رسول الله
 صلی الله علیه وسلم یعول ماء زمزم لما شرب له و از آنجا است
 که فصل نهاده اند زمزم را در حمله سده موحوده بلکه ترکوثر
 ندر که صرح و الصراج البلقینی و دلیلی زیاده تر این در
 فصل زمزم چه حواهد بود که صدر اظهار آن مبرر به همین

نه بود زیرا که بمجرد حصول حرم و گداشتن قدم دران سر زمین
 لازم میگردد و وصول لبرکت عناصر فتنه مذکوره چه غبار آن
 سر زمین پاک سرسبز بدامان رسد و داخل میگردد لمخبرین
 و دهن و دیگر معادن زن پس این تکلیف و استعداده است
 از ارضیم یعنی لبرکت عناصر حاکی آنجا و همچنینیکه از
 تاب آفتاب و آب و محاروب در و دیوار و بحارات ارض
 و احجار آن حیدر النقاد بحسب مؤمن مؤثر و مستعد شود
 استعداده از لبرکت عناصر سراسر انوار آنجا بود رهوایی که از
 حلالی آنجا راه بدعس و سائر معادن زن اندرون بحسب راه
 می یابد استعداده نه کیفیات عناصر هوایی روح انبوی آنجا
 باشد اما تکلیف لبرکت عناصر مائی پس متوقف بود بر قصد
 و اراده ندهنده مؤمن چه نسبت شدت حرارت و یخبندان آن
 سر زمین بحصل کتب مائی بواسطه اجزای ارضی رهوایی
 هم ممکن نموده پس چون اس استعداده موقوف بر قصد
 و اراده بود ندهنده مؤمن مأمور گردید بشرب سرم * بلحم *
 آنکه گفته بدست اوست و حجاج مهمانان او رعیای مهمانان
 وقت رسیدن سال از قسم مشروبات بود مانند چای و قهوه
 و شکر و شرب آب و آب که با اختلاف اصرحند نداد سرد ستر و گرم
 سیدر همول سب پس حصول حق در وقت روز مهمانان خون
 دران پلده گرم ستر شرب این آب معطر بر نموده سب رآنها

آن مسلم الامکان بلکه مشاهد، و عمل عقل و استعرا هرو
 شاهد است بران نمی بینی تعدی که در جسم انسان نسبت
 کهن سالی لاحق شود نسبت آن چه در تعدد و انحطاط
 در کدب اخلاق و اصداف ارشادش نسبت بحال جوانی
 که عالم استکمال ادانی و تروی کمالات نفسانی است ظهور
 می یابد و همچنین در امراض مزاج و حدیث و ما الحولیا
 و غیره تا آنکه اندک اندک امراض ایدای نسبت و علاج آن بالذوق
 متعلق باندانست تعدی که در اخلاق انسانی و اوصاف
 نفسانی پیدا و هرودا گردید بلکه در حمله امراض از حالت
 شدت مرص با صحت هرگونه تفاوت شدن و درون معدد که
 اوصاف و اخلاق مریض سرئی میداشد حاجب شرح و بیان
 نداشته است و در عقل حاکم است، بلکه چون تحصیل
 و تکمیل اخلاق نفسانی و کمالات انسانی - اسطه حواس بدن
 و فوام حواس نیست مگر از بدن پس اگر در قرح تعدی
 در اخلاق اندانی تعدی در اخلاق معانی نفسانی ظهور آید
 استعجاب را بشاید قال الحکیم العلی الجیلانی می شده
 للغاوب کما ان الدن ینفعل من اندس کذاک النفس
 ایضا ینفعل من الدن فان کل مزاج و کل حاط علی علی
 الدن وانه یحدث اخلاقا مناسبتة له فی النفس کما اذا غلب
 یمن او حاط سوداوی علی الدن حدث خوف و توحس

آب زهرم غسل داده شده و ذکر و اال النظر إليها و الطهور
 معها بحط الخطايا ما امتلى خوف احد من زهرم الا لم یبع
 عامه در اینجا مراد از علم بعین است كما قال صاحب الحیالی
 العلم عند المتكلمین لا معنی له سوى الیعدن فی الاطول فی
 باب التشیبه العلم بمعنی لیتقین فی الیه لانه من افعال
 لقلوب - حاصل آنکه خوردن زهرم بقدرن را می ابریند یا
 آنکه موثوق در می نه این •

سوال

جمله اشیاى دانك كحاصدت از ادویه و اعدیه كه انسان
 دآن صفات میگردند "اندر" آن اشیا نه میرسد مگر در كدهات
 ابدانی نه در احلاق و صف نفسانی پس موثر بودن آب
 زهرم و حشر اسود در احلاق و صفات نفسانی چگونه مسلم
 میتواند شد •

جواب

حکمای انداچ جمله احلاق و اوصاف نفسانی را
 متفرع بر امره شخصیه و ترائف احلاط بدیده گفته اند
 و گفته اند كه هر قدر كه مزاج انسانی اقرب باعتدال بود
 احلاق و اوصافش همان قدر قریب تر بسودت و كمال بود
 و علاوه برین هر گاه نائیر و معذیر در كیفیات ابدانی ثابت است
 تاثر و تغییر در كیفیات روحانی و ملكان نفسانی هم بواسطه

و همچنین بعض اعصابی دیگر بعضان در صنعتی از اوصاف
 نوسانده نایب نمایند و بحسب آن خودشان شاهد آرند و از آن جمله
 سب تعارفتی که باحلاق و اوصاف اشخاص جمیل الروح
 نسبت بعیر چهیل نادت نمایند چنانچه اهل عرف همال
 صوری را دلیل احلاق حمله و صفات حسنه گرفته اند و
 از آن جمله سب وقوع تعسر و ظهور بغارت بصفت حاصه
 انسانیه سب انگار و مداومت با استعمال بعضی از
 اشیای مخصوصه چنانکه در انگار اندون و حمر و عیره صفات
 محاصه و حالات حاصه برای هر یکی از اهل آن میان
 میگردد و از آن جمله سب تخصیص بعضی صفات به بعضی
 فئاتل و اقوام چه این نبود مگر نسبت نسبت یعنی
 باصافه نطقه که جزئی از بدنس و از آن جمله سب حصول
 بعضی کمالات و ترفیاتیکه بطائفه اشراوفیه و حصرات
 حکمای باطنیه یعنی معشر صوفیه صافه مدعنا الله تعالی
 بقیوصهم از ریاضات اندانی حاصل میگردد اما باید دانست
 که تاثیر اشیای موثره احلاق و صفات نه صوفیست بر تعییر
 کیوف ابدانی و تاثیر احلاط جسمانی بود زیرا چه اکثر حاها
 تاثیر احلاق و صفات نفسانی بلا واسطه تاثیر در احلاط کدیوف
 اندانی ظهور میگردد و اصل سبب درین آنست که تاثیر
 ادویه خود در دفع امراض حسنه هم مشروط بعییر کیوف

و فکر ناسد و ما اشد بهها و ادا علم دم و دقیق صاف حدت سه و در
 و فرج و تسکته اصل الی عار داک و ادا علم خواره صراح
 او صغراء مالت المدغمس الی التهور ر الحده و ادا علم الطرینه
 او الملغم حدت حسن و سکون و مایندع ناک اندی، الحماه
 دیلیکه منتمب تأثیر و مردا علم حلال بشخصاص جسمانی
 در احلاق و صفات نفسانی دانش اندیش است از احصا از جمله
 است معارف در حالات افراد انسان تا غایت بلدان چه هویدا
 است که مردم هر ملک بصفا مخصوصه و احلاق و احوال
 حد اگانه مناصب را در دست مگر از تأدات
 جسمانی و معارف امرجه و ارض و احوال اداری،
 از ان جمله است آنچه اختلاف اصناف ارض است را
 میگردن از علم دیوانه که منعم عمایه عقلی جمله اقوام و مسلم
 القوت اکثری از حواص و عوام است و مداراتدات اختلافات
 دران نباشد مگر در اختلاف اوضاع، تراکت و الوان اعضا
 بلکه شتنداده شده که تا کنونی از نامی تا اکثران و رنگستان
 مختص نموده است محل هر صفتی را در عصبی از اعضا
 و نائل گردیده است تا آنکه از وقوع کهر انکسار یا هر گونه
 نقصانی دیگر اصلی باشد حواص عارضی نقصان در صفتی
 که متعلق آن عصبوست پدید آید و موند همین معنی است
 اقوال بعضی از حکمای هند که از وقوع نقصانی در چشم

هرچند تاثيرات زمزم در دفع اكثر امراض جسماني و تعديل
 كيونف اندامی خود بالذاته مرئی گردیده و هزاران بار
 ده تحریک رسیده است لیکن تا اگر بالفرض در بعض امزجه
 سبب خصوصیت مراجعی ظهور اثر زمزم مرئی نگردد
 عدم ظهور تاثير زمزم یا حکما خود در احلاط و كيونف اندامی
 دلیل عدم ثبوت تاثير اينها در احلاط و صعوات نفسانی
 هرگز نمی تواند شد *

سوال

مواد فی و معید بودن آب زمزم برای سائر امزجه چه
 حاره و چه داره و چه رطبه و چه يانسه حلاط عقل است *

جواب

دهیاری از اشیا را حکما نقل کرده اند که برای حمله
 امزجه موافق و معید خواه مخالف و مصرمی افتد و
 ظهور این تاثيرات بطور کلیت ازان اشیا بداهت محسوس
 گردیده است مانند باد زهر و سم زیرا چه ظاهر است که تاثير
 بالخاصه را مخالف كيونف امزجه هرگز مانع نمی تواند
 گردید غایب الامر اینكه اثر موثر بالخاصه اگر به کیفیت
 مراجعی و معدصای طبعی متاثر موافق افتد قبول و ظهور
 طی الوحه الاتم باشد و در عین آن کمتر بلکه در بعض محال
 بداعت کثرت موافق و معید موثر رنگ ظهور نگیرد *

انحطاط جسمانی و تعدیل حالات امرحۀ ابتدائی نموده است
 چنانچه در ذکر تاثیرات یشب و بلور و حجر الدیك و بعض
 نباتات و معدنیات دیگر چندینک معلوم کردی مدافع صدکوره
 درین واسطۀ تاثیریری در کیوب و انحطاط دهنده حاصل می
 باشد و تفصیل مقام آدسب که تاثیر اشیا مدقسم دروسم
 است تاثیر بالکیفیب و تاثیر بالکامیب بلکه بمناسبت
 شکلی بعضی حائیل تاثیر بعض اشیا شده اند مثلاً
 باع بودن ائنه برای کرده بدن ایشان از همین حسب است - و
 اشیا فی الکامیب لرد اطا آدسب که تاثیر آن در بدن
 کیفیتی و امری و رای کیفیات و امور طاهره حسیه
 و وهمیه باشد بلکه بمناسبتی و امری بسیار لطیف و دقیق
 حقی مانند چوب مقباطس و کهریا آهن و کاه را و تاثیر
 فادز هروسم بلکه حداب مقناطیس و کهریا اذق و الطف و
 اخفی است از تاثیر این هر دو گویا این نمونه ایست از
 تاثیر نفوس بعض اشخاص انسانیة در بعض دیگر از مرط
 محبت که عشق نامند و مرط عداوت پس تاثیر بالکامیب
 باصطلاح ایشان عداوت از تاثیر حسب که نه کیفیب باشد
 بلکه بصورتی بود که آن چیز آن صورت امتیاز از سایر
 اشیا یافته نوعی خاص کشته باشد و ازین جهت این صورت
 را صورت نوعیه گویند و چون اینهمه در یادتی پس بدانکه

جواب

موتّر بودن زمزم نده، طریق سب اما نائیدرا دوائیا اور
 نائیدرا دعائیا فال الدعاء يستجاب عند شرب الرمزم پس در
 صورت موتّر بودن طریق دوائیبت معنی ماء زمزم لما شرب
 له آنست که برای دوع هر مرضی که حورده شود عایدت
 اراں می کشد یعنی شغای حمله امراض سب نوحه آنکه
 نوعیت اراج و انعاس حرارت عربیه منکند و مقوی حمله
 قواست و دیگر معنی این حدیث آنست که مطاط و اشراط
 قوت عمل زمزم بر نند و ارادب مومن هفت نهر بیئی که
 بحورن برای آن فائده می کشد زیرا که علاج بر مرم از
 معالجات روحانیه و بتاندر نفس و قوای مدرکه نفسانیه
 است که بدت و اعتعان عناد را دران مدحالی سب عظیم
 و تاثیرست مویم اما ثنوف تائیدرات نفسانی در بدن مقد
 ذکر العلی الکلیابی فی شرحه للعانوان انه بتاثر البدن من
 الدعس نائیدا غیر تابع لارج ار حلط ماده جعصرن لکثیر من
 الداس افسعرار عند التعکر فی حلال الله دعالی و حکى
 العرشى و غیره ان بعض الرهان کثیرا ما یطرحون انهم عند
 مرة طرفهم فی النار وى التدور المسکور و یبقی كذلك
 حتى یبرد ثم كلما كان الدعس اقوى كان تأثيرها فی البدن
 اقوى بل قد یبلغ بعض الدعس الرکیه من موتها الی ان

سوال

شما مدگرئید که ظهور این زئیرات از زمرم باخاصه
یعنی باقتصای صورت بوعده است حال آنکه در هیچ قسمی
از اقسام آب این قسم بائیرات که در زمرم منقول گردیده
بشورت برسیده است پس ظهور اثری باقتصای صورت بوعده
در مردی یا صدقی از اصناف نوع واحد حلال حمله اقسام
چگونه مسلم اولی الامهام تواند شد *

جواب

ثبوت استثنای قسمی از جمله اقسام بخصوصیتی خاص
بدستمالف عقل سب زیراچه اثری که از سنگت مقناطس
ظاهر مدگردن در هیچ سنگی مشهود نگردیده است همچوین
اگر در آب زمرم هم نااثری و رای تاثرات حمله اقسام خاص
حود بظهور آید انکار را نشاید یعنی در حقیقت آب زمرم
و سنگ مقناطیس هر دو نوع علاحدت است از دیگر اقسام
اب و سنگ *

سوال

ظاهراً ظهور تاثيرات زمرم مدوط و مسرررر بر اعتقاد
شارب معلوم میشود زیرا که فرموده اند ماء زمرم لما شرب
له حال آنکه در مدوط بودن اثر کرائی بر اعتقاد حدلی
مسجل استبعاد سب *

حيوانى را فقد قال الشامخ في القانون ان من الاعمال الحياتية
 الحيدة الداعية الاستعانة بما يفوق القوى النفسانية و
 الحيوانية كالفرح و لقاء من يعتاد نفس به و ملازمة من
 يسهره و ربما دعيت ملازمة المحتشمين له و من يستحدي
 منه لمعة من اشياء تصرة و مما يقرب هذا الصدف من
 المعالجات الانتقال من بلد الى آخر قال الأملى في شرحه
 انما لم يذكر القوة الطبيعية لان الانفعالات الحاصلة للبدن
 بحسب امور نفسانية تكون ظهور آثارها و يدها اكثر ثم قال
 في شرح الانتقال من بلد الى آخر ان المريض قد يتصور
 الشفاء منه منعه و ان لم يجتأب هوا و هما و كذا الانتقال
 من هوا الى هوا اذا كان اجود من الاول لما فيه من تأثير قوي
 مع تصور المرض الشفاء منه و انما جعل ذلك مما يقرب
 الاول لانه مع كونه تدبير الامجاب الحارفة في العادة منه
 تقوية للقوى بما يتصوره من الشفاء منه و لكونه علاجا
 بغير جسم طاهر و ايضا قال الأملى اعلم انه لا شفاء ان كل
 واحد من النفس و البدن يفعل عما يعرض للآحر و انما
 نجد انه اذا علب على البدن جلط حوداوي عرض للنفس
 حوف و توحش و فكر فاسد و اذا علب دم رقيق فاسد
 عرض لها سرور و كذلك اذا كثر لبعض العصب عرض للبدن
 عانة الصغراء و سكونه و راحة و اذا كثر العم عرض للبدن

يتصرف في احسام العالم السفلي كلها فتصير مطنعة لها
 متأثرة عنها كما معال الددن من المنعص فيقتدر على احواله
 ماء الحرحجراو الهواء ناراً والدماء والوجه الى الله تعالى
 وقد يكون بعض النفوس الحميمية ايضاً قوية ومن هذا
 القبيل الاصابة بالعين التي تعص العين قوية في الحسد فيؤثر
 بقوتها فيما يعينه و يظهر امور عجيبة في الاضرار بالاحسام و
 هذا امر مشاهد واذا كان تأثير النقص في المدن بهذه المراتبة
 فلا مانع من ان يفيد الددن حالة بها تصعد للصحة من بعض
 الامراض وقد حكى القرشي عن نفسه انه عرض له في
 اواسط صباه استسقاء ظلمي قد ابيض عدة الاطباء والعواد
 جميعهم وهو قد رطن نفسه للموت واعرض عن الاستعلاج الى
 الاجتماع بالزهاد والصلحاء وكانوا يحتمون عدده ويقولون كذاب
 العزيز يدسرون الاشعار الدعوات اللذينة موحدة خفة في
 مرضه و ساء طنة بمن كان تعودته من الاطباء وترك الحمية
 و كان يخلط في الخد بمرات من الاطعمة والعواكة وغيرها
 معمولي في اهل من عشرين يوماً وكل ذلك سمه اشتعاله
 بالطب دعماً للباس من جهة مرء الظن نذلك الاطباء
 انتهيه و محصل مراد اذ اشتراط نيت و اعتقاد آمنه كه
 چون دفع شدن امراض بتأثير زهرم بنابر معين و مقوي
 بودن و بسبب نفس را يعنى جميع نوى نفساني و

يؤكف مثلثة غيرة و من هذا الباب نذكر المراج بسبب تصور
 ما يخاف، او يفرح انتهى قال الاملى فى شرحه انما كثر
 الامثلة ليصير كدليل استقرائى على تاثير تصورات الوهميه
 فى امور طبعيه و مما لا شك فيه مع كون التعيير فيه عظيما
 حذرا يعترى العاشق من العود الى الصلاح و استعاضة
 المراج دومة بزرة معشوقة بعد الجهاد و العرقه و صده سعوط من
 ينصور السقوط عدد مشده على حذاع ملقى على موضع عال
 و مده صحة من يتصور الصحة و مرض من يتصور المرض
 كل ذلك بسبب تكمدل استعداد تلك الصور من و اهدا
 بسبب تلك الاشياء المكتملة للاستعدادان فان جميع ما يحدث
 فى هذا العالم انما يكون من راهد الصور للعالم المستعدان
 و هو يعيىص على كل مستعد ما هو يلق و اولى به من غير
 نحل و المبادئ الطاهرة مغرواب للمستعدان الى الكون
 من عده و الاصاده اليها يحسب الحكار انتهى و ايضا فى
 شرح القادون للعلى الخيلائى ان كثيرا من الجبري انسان رقيق
 القلب و احدا من الكهبوان ما لا يصرب سمياط على صاده
 و يحاده و يرحمه ويدرك ذلك الانسان مثلا الم السوط على
 صاده بل يظهر عنده اثره كما نقل عن الشلمى راي واحدا
 صرب دانه بسوط فوجد اثر الضرب فى دانه و قد حكى
 القرشى ان رجلا مقعد امضت على مرضه سدون كثيرة

علته السوء، بدس مراحه بل ربما يستحيل المراح والرطوبات
 الى حالة مضمومة او سد مومنة دفعة من ذلك انك مناه
 زمينه اول تعريف مي لحدس مرجميع قواى نفسانى و
 حبوانى را سدس لوصول فوب نبت و اعتقاد تائيرى
 فوى درار انه امراض حسدى ميدمايد و باحتماع اين
 قوتين مدكورين عايب قوتى در تائير كرس نفس پديد
 مى آيد لهذا نيب و اعتقاد درين تائير تقويت كذير و
 انتفاع حظير دارك كما عرفت فى بيان الافعال من الهواء
 الى هواء احوي من الال ازين سد ورمون د ماء رمرم
 لما شرب له ، تائير تصورات و همدن در امور طبعية ازال قندل
 سب كه شكى ندمت دران ذكر الشيخ فى القانون و قد
 يذفعل البدن عن هيات غدر التي ذكرنا ها مثل التصورات
 اللغسانية فانها تثير امورا طبعية كما يعرض ان يكون المولود
 مشانها لمن يتحليل صورته عند المجامعة و يقرب لونه من
 لون ما يلزمه البصر عند الانزال و هذه الاحوال ربما اشماز
 من فواها نوم لم يقعوا على احوال عامصة من احوال الوحود
 و اما الدين لهم عوض فى المعرمة فلا يدكرنها انكار مالا يجوز
 وجوده و من هذا القديل اتناع حرنة الدم من المستعد لها
 اذا اكثر تامله و نظره فى الاشياء الحمر و من هذا العاب
 صوص الاسنان لاكل عيرة من الحموضة و اصابه الالم فى عصر

الفرح كبقية نفسانية يصحبها حركة الروح الى الخارج طلبا
 للوصول الى الملدن و العصب هو كبقية نفسانية يصحبها
 حركة الروح الى الخارج طلبا للانتقام فكذلك علمه الوهم في
 تأثير الرصره كبقية نفسانية يصحبها حركة الروح الى الخارج
 طلبا لحلب المنفعة او دفع المصرة الحاصل تصورات را در
 احداث حوادث و تاندر احسام دخلى تمام مت كما لا يخفى
 على ذرى الابهام و اين مقدمه ايست كه فلاحه امكان خوارق
 عادات بران منتهى نه بوده اند و قائل نونوع معجزات و
 كرامات بررگان باآن نوده *

فائده

محققى نمادنده حمله مراتب قرب الهية مراتب علمية
 اند و از اينجا مت كه وراى نبوت كه از مدارج و هديه محصه
 است ديگر كمالات را تكسب گوان يابند حقيقت مراد
 و انكار و اشغال را كه بررگان دين سرديدان را بدان امر
 فرمايند از اينجا پى مايد نرد چه دقائق سندن همين تصورات
 نفسانية استعدادى در سرديدان پيدا آيد و حذرات الهية ايشان
 را در كيرد و سرديبت مراديب نشد پس در حقيقت بعضى
 موائد و آثار كه در ضمن مناسك و شعار معين و مدين
 گردنده است مثل ازالة امراض روحاني و نفساني نشرب
 زسوم و مغلوب گردیدن شيطان در ممي حمار و غير ذلك

تصدته اذعى وعداها ربا من الخوف وتكلمت مادة زمانية
 دعة وعلاج محمد بن زكريا الرازي لامير خراسان من زمانة
 كانت به بعد الاستفراعات بان دنى عليه من الحمام السخالى
 من الداس لخنجر ليقتله فيه مقام الملك هاربا من الخوف
 مستمهما لحيطان الحمام وعلاج حنرييل بن يحنديشوع حارية
 للرشيده نقيت يداها مندسطين من احترقاء عارض لا تقدر
 على جمعها بان دعاها كحضرة الرشيد عند الجمع وروع
 راعها واران كشف ديلها فاصحكت في الوصف من الحياء
 وزال مرضها دعة مشهوران انتهى واكثر تاثير دوائى در مرض
 مسلم بدازنه وعمل وتأثيرش را فقط منوط لراة نقدي انكارند
 علاج بدان بعض تاثير تصور بمسايد لرا واسطة جسم ظاهر
 باشد مثل ما ابتدائي الانتقال من نكد الي آحر وان لم
 فختلف هواز هما مانه قد يعيد جدا دريدصوب تخصيص
 شرب زمرم كسب دمع اصراض دراي حصول ثوب توحه
 وكمال آنعان نوحه مرهس را زير اچه نفس را نادراك
 اين چدين تخصيصات علمة ثوب وهديه حاصل آيد و بدان
 موت تاثير در بدن و ازاله مرضي كه مطلوب باشد مى نمايد
 كما يعرض لبعض الناس اشتداد كثير في قوته عدد العصب
 حتى يفعل بالمعروف عنه اصعاب ما يقوي عليه في غير
 وقت العصب و ايضا يحصل الاشتداد في القوة في العرج وال

این عالم برای قهر اعداست اینصداً بیان اثر زمزم نذائید و اوستی
 اما بیان تأثیر دعائیش آنست که چون در احادیث مستحکم وارد
 است که زمزم را نه ثبت هر دعایی و قصد هر مدعایی که خورند آن
 دعا مستجاب میگردد لهذا در صورتیکه زمزم لما شرب له لیکن
 سراینده محل احایب دعا نزدیک شرب زمزم چرا مقرر شد
 پس ندانگه چون احب مقتضیات و مرعوات انسانی در
 وقت علبه عطش و شدت حرارت ماء حلوانه باشد و لهذا
 ورد فی الحدیث اللهم اجعل حدک احب الی من نعیمی
 و سمعی و بصری و اهلی و مالی و من الماء الدار
 للعطشان ذکر ماء دارد بعد از همه مستحبات و مرعوات
 آوردند و بقیه للعطشان مقیدین کردند تا دلالت کند
 بر آنکه در وقت علبه عطش احب اشیا همین ماء دارد بود
 و تقدیم ذکر نعیمی و بصرو اهل و مال نذایر آنست
 که سمع و بصرو اهل و مال متعلقات نفس است پس اولاً
 ذکر نفس کردند و ذکر متعلقات نفس نه تبع آن آوردند
 سپس ماء دارد را لتخصیص مذکور ساختند زیرا که در وقت
 علبه عطش مستحب آن در محبت نفس هم راجح است و
 از اینجا معلوم توان کرد وجه ادخال کلمه من بر نعیمی و در
 ماء دارد نه در سمع و بصرو اهل و مال با وصف منحرف
 بودن این همه در حاکم عطف فاما وجه اکتعای توصیف

مقصود ازان حاصل شدن مرتبهٔ خاصهٔ علمیه است تا بدینسان
این فوائد و آثار خوب تصویری نوسانی غالب آید و تا آن علمه
حلس مباح حسناک و دفع مضار سینات نماید و چندان
مرتبهٔ از مراتب علمیه ناسان حاصل شود که آنمرتده نه
براعت وی از معاصی و حصول اناب و مرتت الهی معبر
میگردد چه حقیقت این برات و مرتت و اناب همین
مرتبهٔ علمیه باشد و ازین است که بندهٔ مومن حج کردن
منصف میشوند بمعنویت و سرور و روح سعادت
مادین حج و غیر سرور نیز از اینجا ناید در باب بعدی
حج که میگردد این مرتبهٔ علمیه بوی نسب دهد سرور است
و الا غیر سرور لهذا فرموده اند که از حج سرور انعال
صفت دمیده در انسان بدید آید و هر دمیده صبدل کسیدهٔ
گیریم، نماید اما حسرتی تکمیل تصورات فغانیه و تحصیل
این مرتبهٔ خاصهٔ علمیه در ضمن این تعینات و تخصیصات
که پیش از حیل حکمیه و حکم عملیه نیستند، آید که نفس
انسانی درین عالم پاندد اسباب بود و هر خیر او شر و دفع
و سرور را جز در اسباب تحوید مقل چون مرضی ناسان لاحق
گردد ازالهٔ آن نخواهد مگر دامتعامل ادویه که است مقرر
این عالم برای دفع امراض است و چون دشمنی درزی
بوی باشد دفع آن نخواهد مگر بحرب و صرف نه صد مقرر

باشد ظهور آن در حمله حجاج و لیس ، نذاک •

جواب

اثر دروا کسب مع امزحه برابر ظاهر نگردد بلکه به بعضی
امرحه موافق و معید افتد و به بعضی ناموافق و به بعضی
موافق و عدم موافقت هیچ مدرک نگردد و بپیر به بعضی
در استعمال يك دو بار اثرش بطهور آید و بعضی را ماه دو
ماه خوردن باید و ظهور این خلاف در اثر دروا بعضی جا
بندست خصوصیت مراج شخصی و غلبه بعضی کیفیات
مانع سعی دود و در بعضی بنامت عدم مراعات پرهیز که
شرط اعظم علاج است و در بعضی بعلمت از زمان مرض و
عصیر الغره گردیدنش و در بعضی ازینکه مرض بر طبیعت
حلیلی غالب گردیده طبیعت را ناقصی عایت معلوب و
مصعب گردانیده مریض را مشرف بهلاکت ساخته و از حد
علاج پذیریری نیروی انداخته باشد و در بعضی بسبب
حلقی بودن مرض چه ازاله امور حلقیه عصیر و غیر امکان
پذیر باشد و در بعضی جا بسبب مالوف گردیدن بدن
دورا مثل مالوویت وی نغذا فان الشی المألوف للبدن
لایعمل منه فلا یفیده اما دستور پزشکان چنانست که
موافق قواعد طبیه همان ادویه مخصوصه را برای امراض
خاصه مریضان دهند و از عدم ظهور اثر چنانکه در بعضی

ماء ندارد و عدم ذکر حلو، لذا بر آنست که مائى که مخصوص
 بخوردن است ماء حلو است نه مالح پس الف و لام بر
 ماء عهدیست یعنی سران از ماء مایى حلو است، قریده
 ذکر عطشان و آب رمر مالح است نه حلو و بیز آب تازه
 کشیده اس گرم باشد نه سرد هر حکم خوردن آب ناز
 کشیده بپیر ازینجا معلوم گردیده لهذا نزدیک خوردن آن
 آب دعای بده استحتجاب امتد زیرا که هرگاه احب مقتضیات
 خود را که در وقت رسیدن از سفر و مدعبل گردیدن از
 حرارت آن سر زمین حار دل احراز آب شیرین سرد نمود
 یا مرا و سخنانه ترک داد و آب شور و گرم را که بالطبع
 ازان نفرت داشته برای طلب رضای او سخنانه اختیار نمود
 و بلا عیوب و همه نکمال رغبت و شوقش در کشیدن و پیر
 ازان گردیدن بعد ازان درصت تمناجات و طلب حاجات
 برداشت او تعالی البتة بر بنده در انوقت رحمتی فرماید
 و حاجت و پیر او را لهذا فرموده اند زمزم لما شرف له ای
 لكل سهم من مهمات الدنیا و الآخرة اخرج هذا الحدیث
 الحاکم و صححه الذهبی فی الشعب و ادن حدان و من
 المتقدمین ادن عینیه و من المتأخرین الحداد بن حجر

موال

اگر در ثمرات مذکوره دوائیه در زمزم ثابت است لازم

حلی دور و بر هدایت و تعلیم شارح که حکیم خادق
 علل جسمانی اسب معلوم ر معصور بوده و چون از سرثرات
 روحانی ست نه از محصولات جسمانی اطفا را بدان
 بررسی نبود علامه ازین مذکور بودن جمله ادویه در
 کتب طیبیه سرر بیست چه طبیبان احصای جمله اشیای
 ذرا الحاصیبه نموده اند زیرا که احصای جمله آنها ارطاب
 دشمنی دور است بلکه آنچه در کتب اطفا و ذاکر این و بیدان
 مذکور و مسطور شده دره از ایضا و قطره از دریا بوده است
 و از اشیای ذرا الحاصیبه اشیائیسب که معطلم و نجره
 طحندان آن رحیده است و اشیائیسب که علم و تحریر ذاکر آن
 مسجدها بدان گردیده و نیز اشیائیسب که علم و نجره آن
 جز در بدان نتوان نامت رسدها ادویه کامل الاثر محرر و
 معلوم عوام است که این هر سه دره نسیحرازل باشند و صدها
 ادویه منحصرا علم و عرای مسجرا بوز و زویه نشیدان ارحبان
 مردمت علم و عملش سیده رسیده در ایشان منتقل گردن
 و هزاران ادویه است که هنوز علم هیچ یکی از ایشان بدان
 نرسیده است لهذا در هر زمانی اشیای دوانید و معلوم
 و محرب ارباب تحقیق گردن و از اینجا است که علم نجره
 اسپا حکم از نقب عددها دارن اما اشیای که موثر بودند
 در اخلاق و اوصاف از کتب طیبیه تالیف گردن بسیار است

مواقع باسناد مذکوره اتفاق می افتد دانسی ادویه مذکوره
 معروف سازند پس حصری سارح که حکیم حادق اصراض
 باطنی سنک در سر اثری که در زمرم ردیعت نهاده اند بوحی
 و الهام حصرت ملکت علام حلب حکمته آنگه - یاده حمله
 مرستل نعلسانی را برای مداوا ایان مامور و مروده است و
 بطور کلیت همه را ازان اثر نافع و اذغ و آگاه نموده است
 جواب عدم ظهور اثر زمرم بحدید بر مرص تاثیر دوائی در نفس
 داب زمرم اما بتقدیریکه از مرص اثر دوائی در نفس داب
 زمرم قطع نظر کرده رو نعرص تاثیرش از تاثیر نصورات محصنه
 نعلسانی آورده آید در نصورات سنک عدم ظهور اثر در بعضی
 حا عدم تکمیل استعداد قبول اثر و عدم قوت و قیام گرفتن تصور
 نعلسانی بقدر اکتعای جلب نفع و دفع ضرر تواند بود *

سوال

این همه تاثیرات زمرم که مذکور گردیده در کتب
 طبیه هم اثری و چیزی ازان پادنه میشود یا نه و دیگر اشیا
 نیز ازین تبدیل ادویه و اغذیه مرئی و صحر شده است که
 موثر در احلاق و صعات انسانی بوده باشد یا آنکه این مسم
 اثر مخصوص همین زمرم است *

جواب

در باب این اثر از حد مهم و شعور طبیبان حسمانی

که دلالت بر خوف و اضطراب و عدم تمکین و وفار دارد. ظهور آن
 از دیدگان در حالت حصولی نارگه خداوند حایل حدار
 دعوت ساکن و سرزوار و دلیل بر تدلل و تردید کی ایستادست
 مخصوص خداوند قادر بهار با حکم آنکه در دیدن و سراسیمه گردیدن
 و علی سب منافی بدهند و وقار و خلاف مذات و استعلائی
 نفس اماره و نفس اماره آن فعل را نسبت استعجابی و
 مدافعی که را نسبت حیللی مکره و مستهجن می انگارند لهذا
 برای تقیید و تدلل نفس اماره دیدگان را مان مامور فرمودند
 هشتم آنکه دستور علامان و حد صدگانان چنان باشد که در خوف
 طلب مالک و فرمودن او برای باری مدد دهند اظهار کمال
 اطاعت و تعجیل با تدان ما اسروده پس بغرب نارگه خداوند
 دلیل خداوند در دیدن دیدگان فرمان بردار استعاره همان شمع است
 هشتم آنکه اکثر تخصص و عمل در دیدن برای داری و نچیزی
 باشد یا برای هازب از چیزی و چون دیدگان مامورند
 دیگر در دوری از اعمال شیطانی و طاعت تعرب و مرمیات
 حضرت رحمانی پس عمل معنی مادی الحقیقی ایانا و دهانا
 کذا و اشعار باشد باین هر دو یعنی ان و ادین در صرۃ اولی
 گواهی از شصت و درین در صرۃ ثانیه طلب قربان
 و مرمیات حضرت رحمان یا در هر یکی ازین دو بندها این
 هر دو مراد مسدود است هشتم آنکه - چون روی نوحه

از آنجمله است دهان که تیر میگرداند فکر و فهم را. حشمت
و توحش و هم و عم را همدرد و بعلوق آن نکردن اطفال حسب
رع مرغ ایشان موثر و است اطلاق و دیدن آن صورت سرور و
رع هموم و تقویب دل و محکم و از آنجمله است انفراد که
اشامیدن درگ آن و بیخ آن حسب رع توحش و حدوس و
تقویب حواس و ذهن و بهم رسیدن اس لعاب موثر دانکه
چون حیوانات و حشی از درگ و ساح و بیخ آن و یا طبع
آن نحو دردموحت است ایشان گردن و در احوال حکما درس
مسم نائیراب حمر و بعضی اشیای دیگر و مطالعه های ایشان
دران در ناظران کذب طنده محفی و مستحب بدست *

الفصل فی السعی بین الصفا و المروءة

داند که حکمت در سعی اولاً اظهار عنودیت صریح است
کمانیاده سابقاً درم آنکه ایات و دهان و نگ و دو در کوچک
مکتوب عن مطرب و کمال موعوب بودن سپرم آنکه سعی
هفت نار در حوی پلین تحقیق بصفتان سدهم الهده است
بعد از تحلیق نآن صفات در طواب بهعت اشواط و در حوی
باقصین تحقیق بصفتان سدهم الهده است بعد از تعلیق نآن صفات
در طواب بهعت اشواط با در حوی باقصین سدهم الهده و بیخ
نکاملین گفته آمد چه برای معرفت ایشان اینقدر هم که است
نماید چهارم آنکه چون دویدن و سرا-یمه گردیدن معلی است

نه بدندگان خاص خود بی پردهٔ اسباب تکلیف ظهور رسیده
 لهذا بعد شرب زهرم که مذکور آن فصله میگردند بدنهٔ مومنین
 همان عمل در بدن و مراسم گزیندن را احتیاج می نماید
 تا بصینتی از آن قسم رحمت و رفو بیست نه بدنهٔ مومنین
 حاصل آید و این از آن قبیل است که پادشاهی عملی و
 کاری از یک علم خود خوشنود شده به خلعت و نعمت
 موازن غلامان دیگر نیز از دیدن و شنیدن این معامله بامند
 خلعت و نعمت همان عمل و کار را احتیاج نمایند و همان
 حرکات و سکنات را بار بار نگاه آورند نه آنکه چون عبادت
 حج جهاد صغیر و کبیر و غیر مانای سائر عباداتی است که
 جهاد تدریجی از دست یس نسبت آنکه در جهاد با کثیر
 مواقع در بدن بنماید دست لازم می آید معنی ما این معنی
 سرور را در حج لازم فرمودند تا بعضی افعال حج را با جهاد
 نسبت صورت نشاید نه پیدا آید و دانسته مشقتش سراین
 معنی را بنماید یا زهرم آنکه - چون در اینجاک شرب زیارت
 کعبه مکرمه و بجا آوری عبادات مخصوصهٔ این بقعه مبارکه
 کمال مدالعه و بذل جهد و رسیدن تکلیفی مطلوب است که
 هر قدر تاب و طاعت در جسم بدنهٔ مومنین موجود است همه
 اش صرف این کار گرداند و چنانچه نوی و اعمالی خود را
 در این جهد کمال نهد اتمکال رساند تا قضای حق

ندهٔ مومن بدو حادث دانسته اند جانب حروف
 و جانب رجا و این هر دو جانب متقابلین اند که احد و
 تقابل یکدیگر واقع شده اند و ندهٔ مومن نادر هر دو طرف
 رجوع و تحرک میزند یعنی از هر دو طرف رجوع و پیشت داده
 لحاظ حروف می آید و باز گاهی طرف حروف پشت داده
 لحاظ رجا رجوع میمانند و بدر در تحرک بدن هر دو طرف
 گاهی تندتر میشوند یعنی بدن و شدیدند مشران و
 مذبذبات شدیدند و قوی درین تحرک چسبند نرمی در
 لهذا ایاب و ذهاب و سعی نمائین حملین اشارت و تعلیم
 است صبر درین هر دو مرتبه لازم دانستن و هیچ طریقی را
 ازین هر دو نگذاشتن یعنی ندهٔ مومن را لازم است که صدر
 این هر دو مرتبه را بطور حواله و تسلسل احتیاج نماید تا از
 مرتبهٔ ایمان که این الحروف و الرجا سمت نبرون نه آید پس
 صفا عمارت سمت از مرتبهٔ حروف و سروره اشارت است بمرتبهٔ
 رجا چون در حالت **حالات حروف** را بر رجا مقدم باید دانست
 و وقت آخر یعنی هنگام قرب صفا هر رجا نظر بچندتری
 نشانده است لهذا سرور سعی از جانب صفا و حزم آن در سروره
 واجب آمده بهم آید - چون در وقت دوریدن و سرانجامه
 گردیدن حضرت هاجر و مابین صفا و سروره چشمهٔ زمزم پیر
 زدن حضرتیل علیه السلام پیدا گردیده و زود پس الهی دست

دهر حرکتی ریاضی و حظوه و گامی سجده نما آورد و درگاه
 دگرآورد اما چون این ۵۰۰ سیر و موحد خرج کثیر بوده
 معرض آن مرد آمدن آن جامعه جهت ادای رکوع و سجود
 و قدام و بعد سفر شد پس گویانوار و عداوات اس مقامات
 نائب مداب سب رؤس را بحالت رکوع و سجود و قعود
 اما اجتماعیکه در میان بعد از بس آمدن از عرفات واقع شود
 از اعظم موافقات اجتماع بنده است به منافع ظاهریه از تحارب
 اسوال و تعلیه و علم حرب و کمال اما عرفات پس
 در آن چند مصالح است اول آنکه نامندگرمو بدنگان را از هول
 روز نماست چه میدان عرفات مانی عرصه عرصت است دوم
 آنکه چون جمع آمدن ساکنان دیار مشتت و قاطدان امصار
 بعید موحد اوانه و استهان از علوم و فنون و حرب و مدافع
 با دره هدیده است و بتو ترقی کمالات روحان و اوار ایمانی
 بتقابل و انعکاس مریای اسعد اداب بکدگر پیشتر میگردد
 پس چنانکه برای تحصیل فائده اولی چکای بنا مخصوص
 آمده است همچنان جهت اکتساب عاقله احری مقام عرفات
 مختص شده سیوم آنکه خداوند تبارک و تعالی تعبیه
 را بر مثال درگاه ملوک بحود نسبت نموده عرفات را
 بصورت میدان درگاه ملوک در پیش حرم معین فرمود پس
 اجتماع بدنگان در آن نمذانه اجتماع چاکران و حد متکرران

شوق از وی اظهار آید رعایت جوشش دندان که سرسبز و روشنش
آورده است بتسکین گریه اهدا این دوییدن و نار نار گردیدن
را برای ادعای و اعیان دندان موس درین عبادت مقبر
مرموده اند *

الفصل فی الوقوف والعمام بالمواقف

دندانکه بیاسی که حسن ردن بعراب در منا و روت
رجوع از آنجا بمریعه و بذر نزول که هنگام معاشرت از منا در
وادی صحیح رابع می شود دندانش آتسب که بود
و پیام در حق راحلین دهر رجوع موحب راحت و آرام و
راکبین را امساک دو دو سه سه گروه نار نار از مراکت و
-وارها فروک آمدن و باز سوار شدن و افعال و احوال بدن
و نارکسان و بردادن و بهادن ناسب تصدیق و مشعب
تمام اهدا جهت دفع زعم محبت کشان راجل و چشماندن
دایقه محبت ردم در اکیان آورده دل این قیامها امر
مرموده درم آنکه چون حصوری مطاب و حرف هر دو
حصوری در بار حدارند حلیل کنارست ارا ناین رسیدن و
ازین نان در گویدد کمال را ایت ادب و انرام عایت هشوع
و حصوع و ندلل و انکسار لازم و عایت ندلل و انکسار حر
در رکوع و سجود نبود لیکن چون سر نسجود رفتن از طاعت
بشری خارج است فائز مقام سر نسجود رفتن آن ناست که

گردیدن حق تعظیم و عبادت لایق این درگاه نص عسیر
 و غیر امکان پذیرست پس ناآنکه بدگان وقت حاضر شدن
 کمال مراتب اداب و تعظیم لها آورند و بذل محبوس
 بقدر طاقت بشری گردند اما تا هم بداع تقصیر مذموم اند
 و بدید قصور اعمال متصف لهذا مباحث ان نمود که یکبار
 باتفاق مردم تمام جهان و سائر مومنان که برای این عبادت
 جمع آمده اند باز تکرار نمایند و همین حرکات و سکنات
 را بدین هیئت اجتماعیها آورد تا باشد که درک اتفاق
 این عمل ایشان مقبول افتد لهذا باز از حد حرم بیرون
 آمده بمقام عرفات جمع گردیدند و تمام روز تصریح و زاری
 بسر بردند زیرا که حاصل کردن "مرتبه" ابابت و تائیدت قبل
 از رسیدن و مدرجه گردیدن بدین درگاه میدانند سر حصول
 معرفت و احاب دعوات بمقام عرفات چنانکه از کتب و
 روایان باثبات رسیده است از یسکا میتوان دریافت چه هرگاه
 عرفات محل توبه و اداب است لامحاله محل معرفت و
 احانت هم باشد خاصه توبه و انانیتی که بدین هیئت
 اجتماعیه و یکنال گردیدن مردم تمام جهان و هزاران هزار
 افراد مومنان اتفاق افتاده زیرا که اولاً در کارهایی خیر اجتماع
 و اتفاق رایجی و برکتی عظیم لازم بود فان ید الله علی الجماعه
 ثانیاً بسیاری از بدگان خاص و معریان ذمی اختصاص

بساحه درگاه ایشان بود چهارم آنکه دربار سلاطین بدو قسم بود
 دربار خاص و دربار عام اجتماع حمله افراد در عیانت بدعین
 وقتی از اوقات سمرقند دربار عام اسب و حصوری افراد خاصه بارگاه
 مختلعه در مصطاب نادربار خاص مناسبتی دارد، تمام پنجم
 آنکه چون عمده اسرار حج اجتماع دلها و همتهای عزیزان است
 لهذا میدانهای وسیع رونقی خاص برای یکجا فراهم آمدن
 شان مقرر فرمودند و از یکجا است که در وقوف عروه سماعه
 کثیر در دعا و استعفار و تسبیح و تهلیل و مناجات و اشغال
 و ادکار می نایند و اعتناء و التفات دیگر امری از امور دنی
 و تعلقات ما موا هرگز نشاید ششم آنکه حرم مسجد سمرقند
 تختگاه پادشاه اسب و عرواق بمنال میدانی است که پادشاه
 در آن میدان فواعد حمله افواج ملاحظه فرماید لهذا اول حمله
 مردم فرادی فرادی پیش تختگاه حاضر شوند سپس سایر
 پادشاه همگان درین میدان جمع آیدند هفتم آنکه چون عمل
 حج جهاد صعبانگیز است و مشتمل است بر مشاهدات با حمله
 عداوات مالیه و دنییه لهذا بهیص و اداست هر مقام
 با بهیصت و اداست عساکر اعلام تشابهی تمام دارد و صفها را
 از مشقت جهاد در تکلیف و آگاهی می آرد *

فائده

در بیان ترتیب مناسک باید دانست که چون ادا

وقت بدتوتس و قیام و هدگام راحت و آرام بود متوجه منزل
 مقصود گردیدند و انتظار ادای دوازده عرب که حیل می فریب
 داده هم نکرده رحمت عزیمت از آنجا کشیدند چون بمنزل رفته
 رسیدند خیال موت قسمه از عرب پیش آمد و برای ادای نماز
 و قیام در آنجا واجب شد و معرب و عشاران را آنجا گزاردند و نماز حیل
 کردند که شب وقت قیام و قعود و رکوع و سجده است و در
 راه وقتن این کار ممکن نگردد لهذا طوری که روز در هر مرات
 گزرانیده بودند شب بهمان طور در مردلغه دسر نمودند و
 در مشوره چنان فرار دادند که با همه حد و جهد یکه درین راه
 احقیار کرده ایم چون شیطان عدو الله هدرز عقب مانگذاشته
 است تا این لعین را دفع به نمائیم خلاص از وسوس و حیل
 این مکار کویزت شعار و حاصل مرتبه خلص درین کار دشوار
 خاصه بتذکر معامله سیدنا ابراهیم علیه السلام که ناانلیس
 حسیس همدارین راه پیش آمده بود زیاده تر ترسیدند و از
 گرفتاری خود به ننگ در لب آن پرتلبیس هدران مکل خاص
 که همچو نمی برگردده حایل حلیل خدا را در آنجا فریب
 دادن خواسته بود خیلی اندیشناک گردیدند لهذا قاصد آن
 شدند که موافق طریقه ابراهیمیه سدکالتن و طرف بران
 اعین اندازند و در جمعی خود را از وساد آن بد نهاد مکهظ
 سازند یابن اراده سنگها از مردلغه چاندند و آماده طرد و

از اقطاب و اندال و ارتاد و دیگر محلّصین عماد نیر شریعت
این جماعت و مشغول این طاعت باشند و با این انبویه کثیر
مراهم آیدد حق تعالی بوسیله حمیله ایشان بر بندگان عصات
حود البته رحمی می و مراید و گناهان ایشان را می اسرزد
و از یلحاست که در عوف عرفات اعظم از کل حج آمد و کفرت
فصیلت و کمال ثبوت مغفرت در عوف ایلیحا لحدی رافع
شد که در احادیث صحیحیه وارد گردیده که هیچ گداهمی
بر برگترازان نمود که ندده بمقام عرفات نایستند و گمان بود که
آسر زبده نبیست یعنی چون ندده از رحمت پروردگار رحیم
و غفار حود اینقدر مایوس و دالامید باشد که ناصعب حصول
اداس و توده بدین هیئت اجتماعی و صورت کدائیه هم معرفت
او سحانه را متوجه حال حود نمی انکاره زیاده ازین کدام
گداهمی تواند بود الحاصل چون روز در عرفات نگریه و زاری
و فریاد و بیقراری آخر شد و اینهمه مجتمع شدگان دیدند
که مراهم آمدن ما درین مقام نه مقصد بیثروت و پیام بود
و مقصد اصلی ما مترجه گردیدن نزیارت بیت پروردگار خود
نابین هیئت اجتماعی است قریب شام بحسب و اضطراب
تمام داز رجوع بطرف مقصود اصلی خود کردند و آنقدر
محسنت درین رجوع نظهور آوردند که لحاظ بافی نمادند وقت
مرحله پیمائی نیز ایشان را نماید تا آنکه بقرب سام که همین

از پنجا بدرون نکشید و اگر بصرط شرفی که در یارت گفته
 دارند حاضر گفته گردید بعد قراع از زنار باز مراجعت
 نمائید کرده شب نمائید تا حکم اجابت نمائید از بقوتت
 در پنجا صادق آمد زیرا که ایشان مهمانان حضرت حقند
 و از مسکنه امر بصرطت ایشان در پنجا نامند مرموده گوشتها
 و طعمهای اندیده بخورند و این روزها را عید گیرند و نان
 عیش و مسرت نگردانند هنگام صحبت ناپردان دیدنی
 بدهند و با هم مجالستها دارند و تکسارات اموال و اقدسات
 کمال و ملاقات مردم هر ملک و دیار و زیارت بواند سائریان
 و امصار حطی و امر بردارند و نیز درین روزها روزها بدارند
 چه روزه داشتن صیغ را نباید و بعد هر نمازی یکبار تا آواز
 بلند تکبیر گفته یان بزرگی ان حدائی که ایشان را بدین
 دعای طهریه و باطنیه تواضعت کرده باشد تا این تکبیر
 گفتن ایشان شکر صیامت بون و دلیل باشد بر آنکه اینهمه
 تا کل لذتده و موائد متنوعه و سامان عیش و عشرتها در
 برابر حلاوت و بزرگی از تعالی پیش ایشان هیچ محسوسست
 و بزرگتر و برتر بنظر ایشان نیست مگر ذاب حدارند یگانه
 که مقصود اصلی ایشانست بعضی از ایشان سه روز و بعضی
 چهار روز در نما نهین عیش و عشرت و راحت و مسرت
 بسرگردند اما چون خوف و تنه شیطان درین عیش و مسرت

رجم آن لعین گردیدند بعد نماز صبح چون ناز کسبیل صدرول
 مقصود شدند و نه مقام مقاله آن بدو مرحام رسیدند همگان
 بر نمی برداختند سپس چون مقام مدنیج اسمعیل علیه
 السلام دیدند بدان دم شکر و دم حمایت دران مقام امانه
 گردیدند بعد از ان اشعار و اظهار را که از بدن رسته ست و
 و بحکم احرای بدست تراشیدند تا بر نثار کردن جسم و
 جان در راه وی برهانی قائم گردد چه ذبح کردن دان
 جان یکی از احب اموال خود عرض حان عزیز خود است و مورد
 ناخن تراشیدن قائم مقام طع امصای بدن کرده تصدق
 گردانیدست چون سعی و حان و شافیهای ایشان اندرین راه
 بدین درجه رسیدند در ابوقت رحمت الهی نجوش آمد و بدل
 از آنکه ارسمایکعبه معظمه رسد احازرت روح حمله فدود و تکالیف
 که درین راه اهتیار کرده بودند رسید و حکم شست و شویی
 اوساخ و اذفاس جسمانی و لبس حلال و الدسه نفیسه حذیبه
 صادر گردید تا این بار نکمال عزت و وقار دولت حصولی
 حاصل سازند و این عزت و وقار طاهری ایشان دلیل باشد
 بر حصول عزت و وقار حقیقی که از طرف حضرت حق
 بایشان حاصل گردیده است و همچنین پاکی از اوساخ طاهری
 دلیل باشد بر پاک گردیدن ایشان از اوساخ باطنی و ارواح
 معاصی و نیز حکم شد تا ایشان صد روز رحمت امانت

جواب

تحلیل جمله محرمات در «ما بدل از انعام حج بطور
صیامت است از «سجده و مناسک» ت زن از مواد صیامت نمود
لهدا تحلیل آن بر ادای طواف زیارت که اتمام مساجد
حج است موقوف داشتند چون طواف زیارت کرد از حج
مبارک گردید انوقت مناسک ناز هم مناج شد •

سوال

مکرره بودن ارمان احوال و انتقال طرف مکه معظمه
داوصف حاصر ماندن در «ما برای رمی بچه مناسک •

جواب

چون رمی مقابله ناشیطانست نقل احوال و انتقال در وقت
مربوده و سنیر دلالت بر حروف و غلظه حین و از آن گریز دارند
لهدا مکرره آمدن علاوه بر مناسک ناشیطان ناوحد همراه بودن
احمال و انتقال که احداث عقیقه و ادوات ایجاد شیطانست
در دلیل داشتند بر آنکه نداده مومن تا وضع اجتهاد ایتمه
احداث عقیقه و سوال عده شدطا. آن امین را دفع می نماید
و هرگز تمام مکرر گرفتار نمی آید لهدا همراه داشتن احمال
و انتقال درین حال پسندیده تر آمد از پیشتر و رسانش •

الفصل فی الرمی

بدانکه مقصود از رمی امتحان عبودیت مروه است

و معمولاً سادن، نگارهای کسب و تجارت و گرم داشتن
 هذمه صحت نیشتر بود اهدا و صبی حمار یعنی محالاً
 شیطان بد کردار را در روز روزه هم نگذاستند بلکه این عمل
 را تکرار سه سه اردر هر روز جاری دانند تا شیطان لعین
 دعوی برایشان عتاب نیاید و نسبت این مشغولیهایی
 ظاهریه که هر شعلی از آن نام مگر شدطاسب دلہای
 ایشان را از منجابه مصروف نماید بعد از آن همکدام نمک
 معطومه رسیدند و طواف زیارت کرده از ارکان حج فارغ گردیدند
 این است تصویر هیئت ترکیبیه و تشریح و تفسیر صورت
 ترکیبیه ارکان حج •

سوال

سرود تاکید بقیام سه روز در صدارت صحیح بودن در قیام
 روز چهارم کدام حد است •

جواب

قیامت مهمانان تا سه روز ضروری بود بعد از آن مهمانان
 صحیح نباشد •

سوال

چه سبب است در عدم حلب صحت دوزن فصل (رطواف
 زیارت داوصف حلال گردیدن دیگر جمله چیزهایی که در
 محرم حرام باشد •

در نفس پس هرگاه بدنه مومن نفس اماره را به بجا آوری
 سنگ حج زبون و محدود و معلوب و مقتول گردانید
 مامور گشت بمقابله دشمن دوم که شیطانست و اگر چه
 معهور و محسوس ساخته آن لعین پر کردن را هر چه لاجول
 و صرده تعوذ هم کم ننوده و خود مجاربه که با نفس اماره
 واقع شد ان بدین ند آئین را حیلی مرعوب و معلوب
 نموده اما چون شیطان غیر محسوس است معلومی او در
 نظر طاهر عوام مومنان مانند مقهوری نفس که معرفت بعلوم
 حضوریست ظاهر شدن نتوانست و از اهل طواهر احدی
 کیمیت آنرا ندانست لهذا برای حامل کتابدن مرتبه یقین
 بر مصرو بیت و معلوبیت آن لعین گویا شیطان را نقیبت در
 محلی خاص محسوس و مشاهد و مشار الیه ناشاره
 حسیه گردانیدند و بعد آنکه عقل طاهری پابند امور
 عادیست و بعد رسم و عادت همین صرب رزه را برای دشمن
 و تدبیر مداومت او میداند حکم رجم شیطان در آن مکان
 صادر فرمودند تا بدنه مومن را تذبذب و افغانی نرغله خود
 و مغلوبی و مقهوری شیطان حاصل آید و غرض از حصول تدبیر و
 تیقین بر عدله خون و معلومی شیطان لعین آنست تا من
 بعد از آن لعین بهیار گیران باشد و هر گز بدام مکنش فر نیفتد
 و خیال کند که معلومی از دشمن بعد غالب آمدن موحب

مر از آن درم آنکه امر برمی هدايت حساب با احتیاج مرتبه بعض
 فی الله میوم آنکه چون حج عبادتی است که هیت ترکیبیه
 اش بر انواع عبادات مایه و بدیه ترتیب دانه شده و اعلم
 ندایش بر مشاهدات اکثری از عبادات نهاده شده لهذا امر برمی
 حمرات بعد میناسبت و مشاهدت است تا عمل غزوات قال
 فی صحیح الاحیاء من کمال الحج انه لا یحب فی العمر
 الامرء واحده و من کماله انه یشبه غیره من العبادات فالاحرات
 به کلا حرام بالصلوٰة و انکار الطواب و الوقوف کان کار الصلوٰة
 و السعی و الطواب کالركوع و الاقامه نما و رمی الحمرات
 کالصباح و الوقوف بعرفة و المشعر الحرام وهو محل صعد آخر
 المرتفعه کالاعتکاف و الدعوه یده کالزکوة فمن حج و کلمه اتی
 نهاده العبادات چهارم آنکه بیون هر عملی و فعلی را معصوم
 ناندات بودن ضرور نیست بلکه مقصود از بعضی اعمال و اعمال
 لازم و لازم آن اعمال و اعمال میباشد که مایه فی المقدمه القایه
 پس از آنکه نفس و شیطان هر دو در ضمن است مراد عبادت و حج
 همان است بان هر دو لهذا بدنه مومن اول مامور شد بمحاذات
 و معانله نفس و تقدیم مبادله تا نفس ندو وجه است اول
 آنکه نفس در عبادت موی تراست از شیطان لبقوله علیه
 السلام اعدی عدوک بعدک التی دن حندیک درم آنکه
 هر قدر دواعی که وسيله اهل شیطان است همه مستحتم است

دادن و تعلیم نمودن دران علم اورا نحوی حاصل لیکن
 چون علم یقیندی و ادعان کلی بر حصول آن ندارد ندان
 استکان و تعلیم آن هرگز خری دراهی نخواهد گردید و
 خیلی ازان خواهد ترسید بلکه باغلب طن اری ترسدانی
 عند الاستکان هوس و حواس داخذه قدرب نحوات امری
 و تفهیم ادبی مقدمه ندواند داشت و خود را عاجز و داند
 تحت ازان خواهد انکاسب علاوه اری تائیر تصورات معسایه
 در فصل شرب زمزم نحوی مدین و مدرهن گردیده حتی
 انهم اذذوا صحه من یتصور صحنه و مرص من یتصور
 مرصه نصب تلك التائیرات چنانچه در آخر فصل مسطور
 نتصریح مذکور نموده ایم که مفصون از اثبات تائیر زمزم و
 معلودیت ابلیس اطم حاصل شدن مرتبه علمیه
 است تا بدان این و آثار و آثار مرتب تصوریه نفسانده عالی
 آید و بدان علمه جلس منابع حسنات و هدمع مصار سیدئات
 نماید و چنان مرتبه از مراتب علمیه ناسان حاصل شود
 که آمرتده به برات وی از معاصی و حصول انان و ولت
 الهی معبر میگردد چه حقیقت این برات و مرتب و انان
 همین مرتبه علمیه باشد الهی آخر ما ذکرنا اما مخصص
 این مقام برای طرد و مکافات آن نادرهام پس ظهوران
 سرمایه شرور است که در اینجا جهت مرتب دادن خلیل

ننگ و عار بسیار است و نیز آیدند حذلی ترسناک باشد
 از آن دشمن بعد سنگ ردن چرگاه دستور است که عظم و
 عصب و عداوت دشمن معلوم شدن زیاد تر گردد و حفظ
 و احتیاط از شورش بیشتر از پیشتر لازم افتد محصل
 کلام آنکه مقصود اصلی از سدهٔ زین امر آنکه علمی حاصل
 مذهب و مبدقن شدنیست یعنی چنانکه ندادهٔ مومن در
 معراج و ادای مناسکش مذهب و زبونی نعمت را در آی
 العین دیدهٔ مذهب آن گردند است همچنان مذهب و
 مقهوریت شیطان را در گردن چشم مشاهده نماید و مرتبه
 ترقی در آن حاصل آید چه حصول این یقین را در
 اختیار و رعایت تقوی و اجتناب از مباحی و حرص و هوا
 داخلی است تمام و اثریست ما لا کلام کما لا یحقی علی ذری
 الایمان و اگر گفته شود که هرگاه بعضی علیه بر شیطان نادانی
 مذهب حج و الترام مخالف آن مردود مطرود حاصل شده
 علم و تیقن حصول آن کدام ضرورت دارد گویم احکام و آثار
 حصول شیعی دیگر است و احکام و آثار علم حصول شیعی دیگر
 مثلا شخصی علمی حواء قانونی را دینا گرفت و کما یبدقی
 محفوظ و مستحصر است ساخت اما بران حفظ استحصار علم
 یقینی و تیقین کلی حاصل ندارد اگر چه تحقیقت در آن
 حفظ استحصار کامل باشد و قدرت و مرتبهٔ استحصار

ان نامرحام حاصل شده در اسطه بودن نایصال کعب الم
 وچشایدین فئعه عذاب رسمی گائی و داعی باشد چندانچه وصول
 تاثیرات انومی از روی و اعمال و طلسمات و بصر محبات
 وغیره پدمیذن یا نقس کشیدن در پارچه بدن شخصی یا
 حالک زیر پای وی یا بر چتری و طعامی که دست وی
 نآن رسیده باشد مرئی و مشهود میگردد چهارم آنکه -
 او تعالی درصمان ایتمقام و نفس ذات ان نامرحام علقه
 معنویه داشته باشد مانند علقه روح بحسب که بعد قطع عملی
 حدیث نیز قسمی از تعلق ناپیت میباشد که بسبب همان
 تعلق درک میبوی اتمام یا ایلام عالم قدر بروج انسانی حاصل
 میگردد پنجم آنکه - طرد و رحب شیطان درینمکان ازین قبیل
 تطییر و دعائی بد در حق وی بون و تعصیص ایتمعام برای
 اجتماع حمله حواص و عوام باشد تا حصول اتمام و همت
 عمرهرا، نکتا دلی شان بوف تاثیر در ان بدید این ششم آنکه
 دفع تصرف و شیطان از نفس ذات خود برآورده
 اند احسن تاثیراتش درینمعام ازمدیل سلب امراض در چندنگه
 بعضی صوبه صابیه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین سلب و
 برح کنوب امراض نموده برکاسه پر اب نا برندی، روحی از
 حیوانات افاضه نمایند پس این مرض ابر انسان دفع شود و تعبیر
 درلون ان اب بدید این، اگر بر جاسور افاضه نموده باشند آن

حلّیل حداد واقع گردیده پس اگر گویئی که چیدین ظهورات
 ان لعین دیدین برای حدع بندگان حاص حداد و میار حاکم
 منقول گردیده هست سبب ترحیح این مقام چه باشد گویم
 ظهور ان مقهور برای مدع و نیاز داشتن از عبادت حج
 مخصوص همین مقام است اما بیان اینکه طرد و مدع ان
 نامرحام برمی ذریه مقام چگونه صورت میگیرند پس بچند
 وجهه ستارحه اول آنکه - چون مقصود از رمی مدع و ازاله
 تصرف و نازدیران شریراز نفس ذات رامی - سالها رامی
 نفس خود را بدوامت ان متروحه میکند و نفوت هست و
 تصرف طرد اثرش میجوهد و ایده منی اگرچه در هر جا
 ممکن است تخصیص باین مقام ندارد لیکن چون رامی در
 حالت احرام و عازم حج بیت الله الحرام است البته این
 مقام را در حق رمی کردن ترحیحی در دیگر مقامات
 ثابت نشد پس اینکه حضرت حلّیل رمی ان لعین دیدین
 در حالت ادای مناسک حج هدین ها فرموده بودند لهذا
 رمی ایلیحا اتداع ملت ابراهیمی - است درم آنکه - ممکن
 است که او تعالی درین روزها انلیس پر تلمیس را برای
 چشاندین عذاب رحم در ایلیحا معین مرمونه باشد - بیوم آنکه
 ممکن است که همانقدر ظهور این سراپا شورو که دیدیم
 بعد ابراهیم علیه السلام بوقوع آمده و ایده مقام را علاوه با

انسان است که ما قال تعالیٰ الذی یوسوس فی صدور الناس
من الجنه و الناس درم شیطانی که از قسم جن مخصوص
برای ذات را می مخلوق شده است میوم شیطانی که
آدم الشیاطین است و معنی است ابلیس که طرف و رحم
آن لعین پرکس شدت انراهم علیه السلام و دیگر انبیای
گرام بود تا آنکه می در یک مقام برای شیطان نفس اماره
و بدو مقام دیگر برای شیاطین الجن و الانس باشد یا
آنکه می در سه مقام از برای دفع غلبه و تصرف شیطانی
ار سه مراتب مدرکه انسانی است که نفس ناطقه و
روح و قلب بود یا آنکه چون طرق راه یافتن شیطان بدل
انسان سه است شهوت و عصب و هوا که معدر میگردد
آن هر سه نه بهیمیت و سببیت و شیطانیت و هر یکی
ازین هر سه از دیگر بالاتر است غصب در شهوت غلبه
دارد و هوا در غصب زیرا که شهوت موجب ظلم بر نفس
ذات انسانست و غصب موجب ظلم وی بر دیگرانست
و هوا موجب ظلم وی نسبت بسزاوند کون و مکانست قال
علیه الصلوة و السلام الظلم الظلم لا یغفر و ظلم لا یتوب
و ظلم عسی الله ان یتوبه مالم یظلم الذی لا یعرف الشرك
بالله و الظلم الذی لا یتوبه ظلم العباد بعضهم بعضا و
الظلم الذی عسی الله ان یتوبه و هو ظلم الانسان لنفسه

حضور در حال بمیرد در این صورت تخصیص این مقام پسند
مشروط بودن نفس ظهور تاثیر این عمل یا صوت آن بهمین مکل
باشد که جهت آنکه اول و دوم اثر این عمل از سیدنا ابراهیم
علیه السلام بهمین مقام اوله ههشم آنکه چون پیدا شدن
شیطانی بمقابله هر انسانی از روایات باثبات رسیده است
پس شیطان هر یکی از افراد انسان خدا باشد که مادم
الکلیات همراه وی بود لهذا این طرد و رمی هر یک برای
شیطان مخصوص خود است چه در وقت حضوری رومی
درین مقام شیطان مخصوص وی نندازد این مقام خاصر بود
و اگر چه معین شیطان مخصوص ناری در جمله دیگر
هاها هم ثابت است اما ترحیم این مقام با تداعی است ابراهیم
علیه السلام است *

سوال

رمی کردن در همه مقام چرا مقور شد *

جواب

تقرر است مقام ابراهیم ادب است و سب ابراهیم علیه
السلام است که شیطان اعدا درین هر سه ها حضور
ابراهیم را فریب دادن حواصت روی علیه السلام بهر سه
مقام آن لعن دیدن را سنگها زد و نمکن که تعیین سه مقام
برای رمی سه شیطان باشد یکی شیطانی که از حدس

سوال

چیدن سنگریزه از مردانه چرا مقرر شد با آنکه محل
رسمی حموات در مد اسب *

جواب

برای هدایت بانکه چون مقابله با دشمن قوی پیش
آید مامان مدافع از قتل می ناید یعنی مومن را
باید که تدبیر دوع شیطان و نری و محفوظ ماندن خود از ان
بمقتضای ع علاج و اتعه پیش از وقوع نتوان کرن * از قتل
اندیشیده و از اندیشه معلومی و گرفتاری خود با رغ گردیده باشد

الفصل فی الا ضحیة

و اگر کسی گوید که ذنب ظلمی احب بر ذبی حیات
و خلاف نر هم است پس اینچنین عمل را چرا بر محتاج
واحب مروده بجواب گویم که در انا حمت نفس ذنب
حمله اهن کتاب و ارباب ادیان سماویه اتفاق دارند بلکه
و رای اهل اکتدب اکثری از فرق همد و هدیة یدیر بحواز آن
مائل هستند لهذا مخالفت بعضی ملیل در همچو مسئله
اتعابیه نراثتد خلاف دلیل بحواهد شد مع هذا براهین تحویز و
تحسین ذنب و نبودن ظلمی دران در مکتف خود بشرح
و مصط مذکور و بر ارباب علم و مراحت غیر مستور اند و احش
در بحسب صحیح ضرورت بلکه چندان منامیت ندارد چه

پس آنچه از شهوت در انجان حیوان دو چیز است حرص
و بخل و آنچه از عصب حاصل آید بصر دو چیز است
عصب و تکبر و آنچه از هوا نبوی رو نماید بصر دو چیز است
که رو دعوت و از ترک و امتزاج این شذائع شگانه ذمیمه
دیگر ازین همه بدتر حادث گردند که حسدن نامند که نسبت
آن سائر اخلاق ذمیمه نسبت شیطان نهائیر ابرار ملعونه
هفتاست کثرت ذکر صاحب تمنح العزیر رحمه الله علیه
پس بدانکه تقریریه مقام برائی رسمی باعتبار هر سه معات
مذکوره است که اصول ذمائم و طرقت راه یافتن ابلص
لعین است و حدرات هفتگانه برائی دمع و ازاله این
اخلاق ذمیمه هفتگانه بود که مروج آن اصول است •

سوال

در روز اول رسمی چهار مرتبه برویک مقام اقتضای دارد
بخلاف روز دوم و چهارم که سه مقام تکرار یا دس مرتبش چیهست

جواب

در روز اول نسبت کثرت مداسک و هجوم عبادات دیگر
در رسمی بیک مقام اکتفا آمده بخلاف روزهای دیگر معهدا
نشیب اشتغال باصورت ظاهر به و کارهای دنیوی در روزهای
دیگر خوب فتنه شیطان بیشتر است لهذا جهد و مدافعه
دری مع آن لعین پر کلین زیاد تر لازم باشد •

حضرت اسمعیل کنشی ذبح شده بود و حان اسمعیل علیه
 السلام پسلاست مانده همچنان در حرم هرگاه ندیده مؤمن
 حمله مستلذات و مقتضیات خود را نامر خدا شرک داد
 و حان عزیز خود را معروض امتحان نهدان یعنی در حالت
 زندگانی احکام اموات بر خود جاری کرد، و خود را از احوال
 و آثار احیاء بیرون آورد آنوقت بر حمت کلمه حضرت حق
 حان از نارنجشیده شد و دگر من و دیده و صفت او کثرت آمد
 پس چنانکه و دیده اسمعیل علیه السلام دلیل قبولیت
 در پی بود همچنان این مدینه دلیل قبولیت حان مومن است
 که نذر آرد چه هرگاه این مدینه نایب مناب جانم در
 حقیقت حکم آنست اما کثرت ذبح که در منا واقع شود اشعار
 باشد بر کمال حلال حکم از سنجانه تادانند که بیک امر
 از سنجانه صد هزار حان ددا کرده می آید و کردن می باید
 و این ذبح مستلزم فوائد و مصالح دیگر هم است یکی از
 عمده و حوه و مصالح و امر ذبح و اکتاف ذبح در اینجا است که
 چون حضرت حکیم حلیم بدست معذس خود در وادی انبیر
 دی زرع مقرر فرموده است قاطنان آن چوار و هاگدان آن
 حیر الدیار از زراعت و عیره و حوه کسب معذشت پس
 راص خط ائمه اند مگر آنکه مدار کسب معائن ایشان
 بر پروردن و تجارت کردن بعضی ادعای بود لهذا امر

طاهرست که امر دین از خصائص حج نیست و این
 محصور را گنجایش زمین همچو مناصف بعد از حد آگاه
 گنجا و اما علم و حور دین در حج پس نیایش آنست
 که چون حلیل حلیل یعنی سیدنا ابراهیم طی نبینا و علیه
 اوصی الصلوة و التسلیم ماسور گردید بدین فرزند داند
 خود و غلطانید او را بر زمین و بر حلقوم پاشن سکین
 نبی کنس را پاک راد آنوقت بحکم حضرت بلیم حکیم کنشی
 از بهشت زنده بجای اسمعیل علیه السلام عطییده دین
 شد و خطاب و بانایه ان یا ابراهیم فد صدقت الرؤیا انا
 كذلك نجری المحسین ان هذا لهو البلاء المنین و دیداید بدین
 خطم در رسد یعنی ای ابراهیم سگ بدست که تو تصدیق
 رویای خود کردی و فرمان ما را بجا آوردی لکن ما که
 مندرهیم حرای بیگ نه دیگر کاران و بتحقق که این اسمحایی
 اود طاهره فصل و کره خود ندیده عظمی عوض اسمعیل
 دادیم یعنی کنش را از حاتم برای فدای وی دوستادیم
 پس یارد دادست که همان سبب ابراهیمی یعنی تهدیه
 جان و عرض حال تا الآن حاروس چنانکه زدن سنگریزه و
 دیگر اعمال مهلت ابراهیم حاروس قال الاله تعالی دینا
 فیما مله ابراهیم حدیقا و زانسانکه بعد تصدیق رویا و بجا
 آوردی بحکم خدا وثابت قدم ماندن اسمعیل ایلا عوض

بلکه در عکس آن مدور و حرابی پذیرد از کشتن نمار کشتن
 بیکبار اسب بلکه اوچب باشد پس امر بکشتن این جماعه
 حیوان زنده کردن و نامی داشتن بود طبقه را از نوع گراسی
 انسان که اقتضای کمال حکمت و عین مصلحت است و
 اگر گوی که بیع و ساسی ساکنان آن ملک بانفاق می سئل الله
 هم ممکن بود و اذعام در ایشان دانسته به خریدن انعام
 از ایشان نباشد و بالغرض اگر احسان با اینان بهمن پرتو
 اختیار کرده بودند بیچ جمله انعام خریده آنچه ضرورت
 پسندیده اند چه این هم ممکن بود که انعام مذکور را در
 خرید کردن همچنان زنده میگذاشتند که در آن نفع ایشان
 زیاده تر متصور میگشت چرا که جانواران مطلق العنان
 بار بکار سکنه اندیاری می آمد گویم منافع بدل و انفاق مختص
 بحیوة و مساکین باشد نه برای غیر ایشان بلکه مساکینی که
 قدرت بر خدمت و کار داشته باشند نیز از سوال و طلب بلا
 سبب و ضرورت ممنوع باشند لهذا از بدل و انفاق متمنع نگردد
 مگر فقرا و درویشان بلکه معدوران و درمندانگال ایشان اما انفاق
 و اکتساب غیر مساکین و ارباب همت و تدبیر و شرم و غیرت
 پس بلا حسی و حیلتی ممکن نبود و نهایت حیل و سبب
 که برای سکنه انعام است تردید و تجارت همین انعام است
 لهذا امر بخریدن و بیچ کردن این انعام کمال وصل و عین

بهیچ در انام حج و کثرت وقوع آن بسبب کثرت اجتماع
 مومنان چنانکه در هر سالی بطور می آید و تجارت لکوک
 روپیه انعام و بسبب ان تر آمدن و چه یکساله معیش
 ان بی سرو پایانی چندان حکم و درت حصرت حدیث
 صورت می نعدن حکمت صوفیه و لطف محض است در حق
 ان جماعه بی بصاعه و ازین دیار مبدع میگردد اعتراض
 اسراف و تصنیع که بر اکنار دین متوجه میشد چه اسراف
 عمارت از صرف نلا صورت ناشد و عرفیه بان الاسراف هو
 اضعاف المال الکثیر فی العرص الخسیر و عیل الاسراف
 صرف شیء فیما یذمعی زیاده علی ما یدمعی بخلاف التذکیر
 فانه صرف الشیء فیما لا یدمعی کذا فی التحریرات پس اینها
 ذمیح انعام و اهراق دهبی آنها نه لغرضی استعدای
 و نه زیادتست علی ما یدمعی و نه آنست که نلا صورت صورت
 گرفته باشد بلکه بهایست ضروری است و عین بدو مع احتیاج
 واقع شود چه پیدایست که عقلا و شرعا مقصود ارتقای انعام
 انتفاع نوع انسانی بوده است پس اینهمه جانبوران که در صد
 کشته میشوند اگر باکنار در یکبار کشته بشد ندی آخر نکرات
 و موات هم همین کشته شدن مال آنها بود و حالت کشتن
 بدون مگر بفع رسائی بدو مع انسانی لهذا در صورتیکه ان
 عایست در کشتن سنار بیکنار نوحه احسن صورت گیرد

الفصل

فی الحلق و القصیر سرور باخس تراشیدن اولاً اشعار است
 بر آنکه نشان رسیدگی نندۀ مومن به مرل مقصود انقطاع
 و ترک او باشد جمله فصول و ضائر ژانده تعلقات را دوم
 آنکه چون موی سر موحس زیات است و انما آنرا بیشتر
 دوست دارد لهذا مامور گشت به تراشیدنش که سر را سر
 مخالفت با نفس است پس گویا مامور شده است بترک
 تصنع و ثرین طاهری چه عاسق را تبعیت هوای نفس
 نباید و تصنع طاهر بکار نباید بیوم آنکه چون راس رئیس
 است. حمله اعضای طاهری را و اشرف آنها پس احرای
 تصرف امر الهی دران بحکم احرای تصرف او باشد در
 تمام جسم چهارم آنکه چون حمله حواس طاهره و باطنیه
 تعلق بدماع دارد و تابع است مردماغ را و سر محل دماغ
 است اظهار تصرف امر او سبحانه در سز دلیل است
 بر آنکه نندۀ مومن حمله حواس طاهره و باطنیه را
 مطیع فرمان او سبحانه نموده است بحکم آنکه سر مدشا
 و محل اوهام و شکوک و خیالات بود پس دور کردن موهما که
 فصول طاهری سر و مدنت از است دلیل باشد بر آنکه
 نندۀ مومن جمله اوهام و خیالات شیطانیه و ضائر و ضار
 و فصولات نفسانیه را از سر دور کرده است ششم آنکه چون

مصلحت حضرت ملک عالم ناسد و چون کثرت پدید آید
 اعانم راگنائس و احامل دران حواری و دیار نعدی حاصل است
 که باوصف و نوع اینقدر کثرت ذبیح در هر سال هم اصلا نم
 نگردد بلکه هزاران هزار انعام در آمدن آن هنگام از نفع نادی
 مانند پس اگر امر سردادن و مطلق العنان کردن انعام نعدی
 ذبیح بودی نوع انعام دران ملک آید در امرودی که نازار
 تجارت و ابتعاغ سادان آن حیر العجاج ناکل مرد و
 کاسد و نعدی ناسد گردیدی و عامی و حملی ندادی
 و پیشیری ندر زیدی و حق ارزان تر بدل نعدی گردیدن حاس
 احم نعدی و تمتعی نحصار و تجارتان خدر الدیار بهم برسدی
 پس امر باکثار ذبیح مبتدی در کمال ضرورت و عمدن
 مصلحت باشد * اما لزوم دم که در حمایت مقرر شده
 و جهش آید که چون عرض از حمله مناسک حج ههان
 نفس ناسد پس مقصود اصلی هم مداسک گویند دادن
 جان و نهادن کردن نفس زیر نفع امتحان موده اسب و اگر
 در رکنی ارارگان جنایتی و مغزوری و حلالی و قصوری
 مرزده گویند در سعی خان دادن نعدی نعدی عمل آمده نهادن
 هم دادن جان نعدی آن مقرر دانسته شد یعنی چون ابتدا
 در نفس انسانی بود برای مکافات آن نفس حیوانی
 جیلی مناسب نبود *

عید و طع اشکاران حرم محترم را بپاس تعظم و حرمت
 داشتن وی اما حوار ذبح حائور اهلی و قطع شجر منبت
 و مملوک برای اہمت کہ حائوران اهلی از وظائف
 مقرره و اعدیہ یومہ و داخل اموال و اساس ناس اند
 و تصرف در انہا تصرف در اموال و اساس بود و همچنین
 است حال اشکار منبتہ و مملوکہ بحلاف حائوران نریہ و
 اشکار غیر مملوکہ و عدر منبتہ کہ بحکم اموال و
 اساس ناس نباشند پس حائز ندون قطع شجر غیر منبت
 و مملوک کہ در زمین حرم محترم باشد بپاس
 حرمت حرم محترم چنانکہ طع اشکار مراتع و سائید
 سلاطین بپاس ادب مرخص نبود از پیشگاہ انہا و همچنین
 حائز نمودن صدقہ کردن حائور نری اما در حرم پس بپاس
 حرمت وی اما در عدر حرم پس بنابر اینکہ محرم ماسور
 است بکف نعمت از مکتلاب و ترک احتیارات و صدقہ
 نکردن حائوران نری کہ از ادب و بحکم اموال و اساس ناس
 نباشند و حواز طع اذحرار زمین حرم و نیز جواز صدقہ
 کردن چائوران نحرری بنابر روع دقت و حرج اہمت بپرا کہ
 طع ادخر مکتناح البہ اموال و گازران و آہنگران باشد
 و همچنین مسافران نحرری نہ نہیب مسافران نری
 شدید الا حدیاج باشند و بپرا چون صدقہ کردن حائوران نری

حالت احرام جنسی و فیکدی شدید باشد از طرف حصره
 حق بر ندۀ مومن و دستور چنانست که محجوبان حصر
 شدید ممنوع باشند از سروناخن تراشیدن و بعدر هائمی اول
 کاریکه محجوبان بدان مندرت و اشغال نمایند تراشیدن
 سروناخن نون پس مرد مومن که مقید و محسوس بامر
 سلطان حقیقی بود بعد اطلاق ازاں بسروناخن تراشیدن مجاز
 شده مندرت ناآن می نماید هفتم آنکه چون سروناخن
 از بدن رخته است و بمنزله اجزای بدنست پس تراشیدنش
 بحکم تصدق کردن جمله اعضای تن و سایر اجزای بدن
 براه او سبحانه باشد هشتم آنکه چون تراشیدن سر بعد
 ولادت معمولست و ندۀ مومن هرگاه بعمود و حج بیت الله
 مشرف می شود و بسبب مغفرت جمله معاتر و کناثر
 بحکم طعلی میگردد که زائیده شده باشد ان روز از مادر
 خود لهذا مامور شد تراشیدن سر چنانکه بعد ولادت
 دستور بود *

الفصل

فی النکات المتفرقة بدانکه تعیین حدود حرم و حرمت
 بند و قطع اشجار آنجا ندارد آنست که او تعالی کعبه را
 بمثل درگاه ملوک بخود نسبت فرموده است و احاطه
 و حریمی باطراف ان درگاه مقرر نموده و حرام کردن آید

واصل التمسکات من الرب الحلیل * رحمه دریم آسمت
 که در اصل دعای کعبه مکرمه مشتمل بود بر دو باب شرقی
 و غربی كما ذکر فی التفسیر اندشادوری ان الله تعالی انزل
 البیت یا ذیة حمراء من الجنة له بابه من زمرد شرقی و
 غربی و نسبت غرب که حجر اسود را با این باب حاصل است
 همان نسبت رکن یمانی را با داف مذکور که حالا مرصوف و
 مستور است حاصل بوده پس استلام رکن یمانی از قبل
 تعدیل حجر اسود استلام رکنی است که امر است با
 وجه الترحیم لا یخفی علی اولی الالباب و بیدر ادافه
 حکمت در امتناع و خوف نه نطن عزت و رادی محسوس و وصف
 داخل بودن این هر دو در مراد لغه و صرف است که چون
 این هر دو معام مورد رحمت و عنایت خاصه است و ثواب
 کثیر رحمت و وود و ثواب و معقب در این مواضع است
 که فرمود اسرور صلی الله علیه و سلم هدی گناه عظیم تر از آن
 بود که کسی دعوات نایستد و گمان کند که امر زنده نیست
 پس از آنجا که درین هر دو جز رحمت و رجا پیدا بود
 و ایمان عذرات از مریدت باشد وین احواف و الرحاء حکمت
 سرعته جهت حفظ و مراعات این مرتبه درین هر دو
 دو محل را محل خوف و محظ مقرر و مروده تا در عین
 شمول رحمت و ثواب از رحمت محظ و عاف بفریبی خبر

اکثر به تیر و تیغ و عنبره آلات حرب و صرب تعلق دارند
 لهذا ممنوع آمد زیرا که لمعتصای لاحدال فی الحج کار
 گرفتن باین آلات در حالت احرام ممنوع بود بحال صید
 کردن - ابوزار بحری که با آلات حرب و صرب تعلق ندارند
 اما هواز کشتن عراب و موس و عفره و مار و فاره و کلب
 عقور و معوض و برعوث و فرن و سنج صائیل پس ندان
 موفی بودن اینهاست چه کسان صوریات از مشروبات
 بود و نیز بدانکه اکثر و حوة و مصالح اسلام رکن یمانی اران
 حمله است که در بدل تقدیر حجبر مذکور شد لیکن وجه
 تخصیص رکن یمانی باسلام از دو رکن دیگر کعبه پس
 اول است که ذکر کرده است صاحب لمعات ان للرکنین
 الیه ینبئ و المران بهما الرکن الامون والیمانی تعلیقا فصلة
 باعتبار یقائهما علی بداء الحلیل علیه السلام فلذلک حصهما
 ای رسول الله صلی الله علیه و سلم باسلام و الرکن الامون
 اصل لکون الحجر الامون بیه و لهذا بقول و یکتفی بالتمس
 فی الرکن الیمانی ولم ینبئ منه صلی الله علیه و سلم
 تعدیل الرکن الیمانی - و علمه الجمهور زام گویند بعید نیست
 که تفصیل حجر مخصوصیت تقدیر و اکتفا در رکن یمانی
 باسلام نسبت بقای حجر بر ندای آنسرور باشد علیه الصلوة
 و السلام تفصیلا للحمد علی الحلیل علیهما اکل الصواب

مقرره آن ثابت همچنان ادای مناسک حج در ایام مخصوصه
 آن بر سایر عبادات مصیبات و رحمان دارند اما تکبیرات
 ایام تشریف پس صاحب فتح العریب و قدس سره در بیان
 رجه و حوش چندین فرموده است و اوله و سر در احباب
 تکبیر هم در اول نماز پنجگانه و هم در نماز عیدین و ایام
 تشریف و مدنی لاجلاب تسبیح و تحمید که هیچگاه واجب
 نیست است که این ذکر خاص ادل اسلام و زوحد است
 زیرا که اعتقاد آنکه هیچکس با خدا در هیچ صفت کمال برابر
 نیست مخصوص بهین گروه است لاجلاب مضمون تسبیح
 و تحمید که جمیع طوائف ندی آدم آبرو معاندند و هر که
 کتب حدیث و سایر صحاحه رصبی الله عنهم را تدبیر نماید
 بعین کد با آنکه هیچ مجلس ایشان از تکبیر حالی نمی ماند
 و اگر هر نعمت تکبیر مدگفند و در هر خوشی این نعمه را
 بلند میکنند و در وقت جنگ و قتال بهین کلمه عظمی
 حارثک حود و حفات طرف مقابل خود یاد میکنند و
 در وقت خوف آوان مثل آتش گرتن و نمود شدن عول
 و حن بدرک همین ذکر استعانت میکنند و در اذان و
 امامت همین کلمه را گل سرسند و تکراری ترکش ساخته
 اند پس عمل بمضمون این امر الهی بطعیل حضرت
 پدغمتر علیه السلام درین است مرمومه آنقدر رواج یافته

نباشد و از مرتبهٔ بین نس بر نیاید چه اجزای که
 گناهان تمام عمر را نیک و قوی عروب امرزیده قادر است
 بر آنکه نیک گناهی اعمال و نیکوئیهای تمام عمر را حفظ
 فرماید و نیز بدانکه جمع بین الوقتین بنا بر تسهیل است
 در حجاج که مأمور و محذور می باشند برای اتمام و ادای
 مناسک و عبادات مخصوصه آنروز چنانکه نزد امام شافعی
 رحمه الله علیه مسافران را جمع در سفر حائز باشد و نیز برای
 آنکه جمع اهل ابد در جمعی غیر و افراد کثیر جهت ادای
 جماعت هر در نماز علیحده علی حده با و با محصوره هر یکی
 نس عمیر و موجب خرج و دست خطیر باشد و از تکامم
 که داشتن روزه هم ممنوع بود تا باعث کسل و ضعف و عائق
 با دای مناسک مخصوصه آنروز نگردد زیرا که در آن روز ادای
 مناسک مخصوصه ارحح و اصل بود از جمله عبادت که چه
 ارححیب و اصلیت انواع عبادات نباشد مگر با اختصاصی مواقع
 و اوقات و شرائط و حالات چنانچه علمنی دین مذکور و اوقات
 متعالیه و متعارفه را که دلالت دارند بر اوقات ارححیب
 و اصلیت هر مسمی از اقسام عبادات بهمین توجیه و حیه
 ترمین داده رفع تعارض و تساقط فرموده اند پس چنانکه
 اصلیت و ارححیب روزه بدحول رمضان و اصلیت
 و ارححیب هر صلواتی از صلوات مکتوبه بصورت وقت

دادن لهدا کشتن دمله که هم اجتناب مویها از بدن متولد است
 دیر حائز نمایند بحلاب عسک و نعوصه که تکون آنها نه در
 حسم محرم است و بگر ای که رنج و اندای قمله مختص
 ناسد به نفس خاص محرم چه سوس های هم و حاصه
 هر کس علیحدده مخصوص نومی بود بحلاب عسک و نعوصه
 که زادی از آنها مخصوص است دون شخص نداشت پس
 کشتن سوس دوع کردن ایذا از نفس خاص خود است لهدا
 حائز نباشد چه مقصود در احرام تکلیف و تصدیع نفس
 است نه دوع تکلیف و تصدیع بحلاب کشتن عسک و
 نعوصه که دمل مؤذیان و اماتة الادی است در حق
 مسلمانان دیگر *

فائده

اما تخصیص مواضع استجاب دعا پس لچند و حوة
 است اول ای که سابق در زیر کتاب مذکور شده که تخصیص است
 و تعددات را برای پدید آمدن خصوع و خشوع و استعراق و
 رجوع در نعوس عوام نائذیری تمام بود پس چون اصل مقصود
 همین رجوع و خشوع است و همین رجوع و خشوع موصف
 احانت دعا میگردد لهدا بدین مصلحت حکم تعیین مواضع
 مخصوصه نه بدین گال داده اند بدین اعتبار مواضع مذکوره را مواضع
 استجاب دعا نام نهاده اند ای که مواضعی که در آن حصرات

بود که می باید و شاید از وقت تسلط چنگیزیان و اترک
 رواج این امر و جمیع رسوم اسلام کم شدن گرفت تا آنکه
 حالا نامی و دشادی ازان بجا نیست انذهی *

سوال

محرمدن بار داشته شده اند از جمله مستلذات مگر
 از اطعمه لذیذه مثل گوشت و روغن و شیر و شیرینی و عدس
 پس سرانجامت و استثنای ماکولات برای محرمدن
 چه باشد *

جواب

چون تحمل مصائب سفر حج، دگر نکالند و مشقتهای
 شافه مخصوصه این موقوف بودن در طواف حسامی و
 مدار طواف حسامی بر اعدیه عربیه مقویه است لهذا مدع
 از ماکولات تحویل نموده شد و همین سبب است که
 تکلیف مباه رمضان از مسافران در حالت سفر معفو باشد

سوال

کشتن نملة سرمگرم را حائز نسیب و کشتن عسک و
 برعوض و بعوضه حائز سبب و چه تفاوت چه باشد؟

جواب

خلقت نملة چون در جسم مگرم است و تصرف در
 جسم از بددل حارین و موی کندن در حالت احرام حائز

الحاصلین من الحسن النصری رحمه الله تعالی علیه ائمه
 قال فی رسالته الی اهل مکة ان الدعاء يستجاب هناك
 فی خمسة عشر موضعا فی الطواب وعند الملتزم وتحت
 المیراب و فی البیت وعند زمزم و علی الصفا و المروة و فی
 السعی و خلف المقام و فی عرفات و فی المردلة و فی مدنی
 وعند الحمرات الثلاث • ششم آنکه چون حجاج مهمانان
 اذ تعالی اذ که نجانه او سنجانه حاضر شده اند و پاسداری
 مهمانان نمیرسان ضرورت مرعی و منظور میداشند و هر آنچه
 فرمایش که مهمانان کنند تهیه و تودیق ان اقتضای مهمان
 نوازی بود لهذا دعا های حجاج و زوار بیت معظم که
 درین مواضع مخصوصه استناده می نمایند مقبول و مستجاب
 گردد اما تعیین این مواضع برای دعا کردن پس نسبت
 وجوه و مناسبات خاصه اسبب مثلا خصوصیت مقام تحت
 میزاب نسبت انصت که آب سقیف کعبه مکرمه ازان می
 ریزد پس گویا ان محل به نزول رحمت مرید اختصاص
 داشته اسبب چه قطرات داران خود دلیل رحمت اسبب و
 ازینجا است که یکی از اوقات احاسب دعا وقت نزول مطر
 باشد و کیف که آب باران در تمام کعبه مکرمه که مورد و مقرب
 انواع مراسم خاصه از سمت سنجانه جمع شده بکمال رفور
 ریزد صدر این آب را چگونه مرید مناصب و خصوصیت

اندکیا و مغربان خاص حد را احباب دعوات دمسف داده و
رحمت خاصه و سبحانه متوجه حال ستوده مآل ایشان شده
بدین اعتبار آن مواضع خاصه مخصوصست رحمت و استجابت
شهرت ندارد و اظهار تصریح و رازی در آنها تاسی و قنعا می آید
ان بزرگان و اتماع صامت سنده ایشان است لهذا چنین مواضع
نه بر آمد حاجات و قبولیت مناجات احق و الحق آمد
میوم انکه در بعضی مواضع متفرکه فرشتگان معین باشند و
لرایی زائران و داعیان و مستحبران در آن مواضع استغفار و تائبان
نمایند پس از استغفار و تائبان شان دعاهای نندگال در آن مواضع
مفید گردد * چهارم انکه اجتماع هزاران هزار نندگان در مواضع
خاصه موجب قبولت دعا و جاد رحمت خاصه حد
گردن نسبت انکه اجتماع را برکنی و قوتی بود لایق الله
علی الجماعة و نیز چون درین اجتماع نندگان نیکو کار و
بعضی اهل اضطراب هم باشند معین دعای شان موجب
احباب انعیه دیگران گردد * پنجم انکه اختیار کمال تذلل
و تکمیل صعوبات در راه خدا و حاصل بودن مرتبه نائیب
در اینجا که شادی از معصومیت دارد فان التائب من
الذنوب کم لذنوب له ناعث قبول حوال و ورود مرادم
و افعال میگردن و از اینجا است که تمام حرم و مشاعرو
مواقف محترم را محل احسان دعا گفته اند و فی الحصن

جواب

دعا را ارکان و شرائطیست که عدم مراعات آن موجب محرمی و ناکامی دعایان گردد. و در ذکر صاحب الحصن الحصین رحمه الله تعالی فی آداب الدعاء مذهب ما یبذلغ ان یکون رزقا و ان یکون شرطا الی آخر ماقال و عد تلك الارکان و الشرائط *

جواب دوم

ظهور اثر احادیثی که در خصوص ضرورت نیت است کما فی الحصن الحصین مابین مسلم بدعت و حبه لله تعالی فی مسئله الا اعطاها اياه اما ان یعملها له اما ان ینجزها له *

العصل فی العمرة الثالثة

بدانکه از جمله اسامی عبادات ایچان دسمی بیانی که هر ایچه کذب مستطاب بدان امر فرموده است سینه چندی را نران نیهروده ناسد صوم و صلوة و ذکر سائر اصناف عبادات ازین صم و تریدد حالی ندون بعضی از صحابه کرام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین سبب این صم و تریدد از الحصرن علیه الصلوة والسلام پرهیدند و رمود که چون دسمت تقصیر ندده در ادای شرائط عبادات و عدم تحصیل مرزنده حضور فلنی اکثر نقصانها بعبادات معترضه راه می یابد تریدد نوانل و سدن جبران نقصان کردنست پس

دوروز رحمت بدانند و همچنین خصوصیت مقام ملترم
 نسبت آنست که یکا طرف آن رکن اسود است که برکات
 نسبت حدی و دست حلیل و حدیب حلیل حدی در آن موجود
 است و طرف در پیش باب که عنده است که مقسم برکات و
 مطهر حیران است یعنی مقام ملترم نیز روح واحد وسط
 است باب که عنده و حجر اسود را و جامع بیوص این هر دو
 حاست پس نداده مومن در اینجا استاده نیکدست در یوره
 از برکات باب می نماید و نسبت دیگر خطی از بیوص
 حجر اسود می نماید و چسپیدن معام ملترم نانشد
 ازبال از باب کرم مشاهبه اتم دارد و نیز خصوصیت
 مقام ابراهیم نسبت آنست که ابراهیم علیه السلام بر همین
 حجر استاده ادا حج داده بود پس ندانگی که قبول امر
 نموده حاضر آید چون نزدیک این حجر استاده دعای و
 استدعای نماید رحمت کامله الهی ندر مقصدی ندر
 در مومن ادعیه ایشان گردد و طی هد القیاس برای هر یکی
 از خصوصیات و جبهی سب خاص •

سوال

بعضی کسان که دعا برای حاجات خود در بنواص
 خاصه نمایند هیچ اثر اجابت ظاهر نگردن پس معنی
 ندر شدن دعا درین جاها چه باشد *

مختصه بارگاه حضرت رب الارباب است از ارکان و شرائط حج مقرر فرمود لیکن احرام و طواف و سعی که داخل ارکان محاسبه مشروط و موسوم در زمان حج است که سوال و تبطعه و عشره ذیحجه بود پس چون آن احرام و طواف و سعی در غیر اشهر حج روا نباشد بلکه در شهر مذکور هم بستن احرام نه نیت حج رفتنکه بوم و شب عمرات نعیق تر باشد موجب بود حرج و نیت کثیر *واللهذا احرامی و طوافی و سعیی دیگر برای رات کعبه معظمه مخصوص و مقرر شد تا مشغول زیارت در غیر اشهر حج هر رفتی که قصد حضوری دارند آن احکام و صواب معینه را بما آزاد و نیز در اشهر حج از دست و مشغول زیاده از طاقت و ادوات مصر و مأمون نباشد پس این احرام و طواف و سعی چون مخصوص برای زیارت کعبه مکرمه است موسوم گردید نمره چه عمره در لعب بمعنی زیارت باشد **

الباب الثامن

و این باب محتویست بر بعضی احواله و احواله متعلقه بیان ما استوفی *

سوال

اگر غایب حمله اعمال و اعمال حج چنانکه ذکر یابست

نایدن است که عبادت عمره که نسبتن احرامش از حج عرثه و تدعیم
 و حدیبه مقرر داشته شده است نیز از مندل انصمام نوازل
 و سدن نا مقترضان منکمله مکملات و مندهمان باشد و دیگر
 سری که نوازست است اسب که چون ساکنان مکة معظمه
 زاده الله شریا و کرامه نسب محاورت و قیام در انمقام
 از تکلیف سحر حج و تحمل مصایب و صعوباتش مستغنی
 در نند حکمت شرعیه در حق انها محصور تکلیف طی مسامت
 عمره شد تا در تکلیف - هری که در ای محمندان مقتر شده
 است اهالی انمقام عالی بدر شریک الحال با منکند ذکر
 حوالی ناسند گو مسامت حج در ای ساکنان دیگر نلان
 نسیار است اما فرصیتش در تمام عمر یکبار است و مسامت
 عمره هر چند فلیل است لیکن ناعتبار کثرت و دو عیش دهانا
 که با مسامت حج عدیل است *

تنبیه

ایده که گفته شد بیان عمره نون که ساکنان مکة معظمه
 و حرم محترم ندان مخصوص ناسند اما عمره که اهل
 موافیب و اولیان نآن منخص اند اصلش است که چون
 استحصال سرف زیارت کعبه مکرمه بدون اختیار شعار
 تدلل و ری تحرر و نمدل جائز نمود و بهمین سبب حصرت
 شارع احرام و طواف و سعی را که اداب و داب

دییاب و ارادات ایشان باشد کما ورد فی الحدیث العدسی و
 انا عدد طن عددی بی *

سوال

وجوه و نکاتیکه در مباحث حج بدان سئده ممکن است
 که دیگر ارباب ملل و ادیان نیز همچندن وجوه و تالیلات
 برای اعمال مخصوصه مباحث خود منبئ تعظیم اب گنگ
 و پرستش سنگ چندانکه در همنون معرر است نرا نگردند
 در انصورت کدام تعارف و ما به الامتیاز ار اعمال حج اهل
 اسلام و اعمال مخصوصه دیگر اقوام تواند نرا آمد *

جواب

تعظیم و پرستش بعضی مبادیات که در نگر ادیان مزج
 و معمول است اگر این پرستش پرستش همین مخلوقات است
 هر شرک و کفر نبود زیرا که اعمال عبادت مخصوص نرای
 حصرت صمدیت است شرک عبیری از ملانکه و ادیان و
 کدک و سدگ و ستار هاداران هرگز روا نیست من العباده
 نهایه التعظیم وهی الالذلق الاهی شانه نعالی ان نهایه التعظیم
 لا یلیق الامن یصدر عنه نهایه الانعام و نهایه الانعام لا یتصور
 الامن الله تعالی هکذا فی التفسیر الکبیر فی تفسیر سوره
 الاعراب چون نهایی تعظیم نریدد مگر نرای مدعی که
 اسحقاق حقوق انعام بنام دانسته ناسد پس نرا که چندین

معهور کردن سبطک رحیم و کشتن دیو نفس لئیم سمیت مرد
نفس جمله حاحیان و کوتاه بودن دست شیطان از ایشان
لازم باشد و لمس کدک *

جواب

عایب معاد و نهایی مقصد و مراد از اعمال حج
همین است اما لازم نبود ترتیب عایب در هر دو علی نه
یعنی که علی عائی سر بر حلوس باشد و سرور بی ندون
و دعوتش بران *

جواب دوم

انچه بیان شده عایب حج مدر رس که نصیب
حاصل نشده عایت حج عموم که مخصوص صورت و نام است

جواب سیوم

هر کس که اعمال و مناسک حج را با مراریکه دران مضمون
ست پی نرده بحامی آرن و نظر طالب بر غیاب مذکوره
دارد الدند مامون و مصون از دست شیطان گردن و تهدیب
نفس او را حاصل شود و نفس او مطمئنه بر آرد اما
کسانیکه خدر از حقیقت الامر ندارند و اعمال حج را مخصوص
نظر بر ظاهر بدون مهم منافع و مصالحش بحا آرنند مکررم
باشند از موائد و ثمرات مذکوره زیرا که انها خود طالب
ایده قسم ثمرات نیستند و معامله حدی نا یدنگان بحسب

حکمت حاصه خداوندیست لیکن او سبحانه نظم و نسق این
 عالم را و انسته دستار های اسمانی نموده است و تدبیر حل و
 عقد را بایشان تعویض فرموده لهذا ما را کمال نعظیم و عبادت
 ارواح این نجوم لازم است تا کار روانیهای ما کنند سیوم فرقه ایست
 که روحانیات عینیه را مدبر امور عالم گویند و گویند که این
 روحانیات صور کوناگون دارند و از نظر ما مستور باشند بر ما
 و احب است که صورتهای آن روحانیات از احصای حوش نمط
 مثل برنج و میم و زرز ساخته نعظیم آن پر داخته تا ششم تا
 از ما راضی شوند و مدد هم این هر دو فرقه بدر از زبان ایشان
 صریح المطلب است زیرا که اگر او سبحانه از عبادت ما آگاه است
 عبادت این کواکب و روحانیات عروسی ما حاصل شد زیرا که
 تعریفی که نسبت عبادت او سبحانه بچند است او سبحانه حاصل
 خواهد شد مستعنی خواهد کرد از توکل با ارواح کواکب
 و روحانیات عینیه را اگر او سبحانه عبادت ما را نمیداند پس
 نقصان در صنعت علم و احب لازم آمد و علم او سبحانه کامل
 شد و بدین اگر این کواکب و روحانیات کل روانی علم بخود پی
 خود می کنند شرک در قدرت لازم آمد و اگر بحکم و قدرت
 او سبحانه میکنند ما را ضرورت رجوع باین وسائط نباشد زیرا که
 قدرت او تعالی چنانچه ابها را وسائط کل روانی ما ساخته است
 همچنان داعیه تدبیر سائنسی ما در دلهای آنها خواهد داد احب

نمودن نهایت تعطیم کردن صرف شی فی غیر محله
 باشد و نداده که چندی کند تفاوتی نبوده باشد در میان
 او تعالی و غیر او سبحانه و این که ال کفران و ناسپاهی
 و نالحق سُداسی بون و بعضی گفته اند که العبادۃ ان
 یعمل العبدک بما یرضی الله تعالی ترین تقدیر هم عبادت
 برای غیر خدا روا نمود چه تعطیم عبادت و سبحانه را و غیر
 او سبحانه را بطور مساوات که هر اسرار خلاف عقل و مشعر
 عدم تمییز ما بین ناقص و کامل و مدغم و غیر مدغم است
 سهیج و حه موافق مرصیات خالف کائنات نمیتواند شد و بیز
 داید و است که کسانیکه شرک در عبادت میکنند از چند طریق
 بیرون بیفتد و ابطال مذهب هر یکی از ایشان بدلیل و برهان
 نداشت فریتی اول ملقب به ثریه است که در وجود در صانع
 فائده صانع حکیم که مصدر خیر و نکوئیها است و صانع
 سعبه که مصدر شرور و بدیهاست و دطلان مذهب ایشان
 از زبان ایشان ظاهر و ناهر زیرا که صانع سعیه اگر پیدا کرده
 صانع حکیم است صدور شرور از صانع حکیم که مصدر خیر و
 نکوئیها است لازم آمد و اگر بخود بی خود موجود است واجب
 الوجود باشد و واجب الوجود را کمال علم و قدرت و
 حکمت لازم بود و جهالت و سفاقت در وی ممکن نمیتواند شد
 دوم سابقین اند گویند که هر چند وجود و علم و قدرت و

باشد قبله میتواند شد مثل اب کنگ در دریاها و درخت
 تلسی در میان درختها و طی هذا القیاس از احساس
 حیوانات و نباتات و معادن و کوه ها و پریان قبلها تراشیده
 اند کما هو مذهب عوام الیهود و عوام انست که برای
 عبادت اوسحانه ایا هر چیزی از مخلوقات قبله میتواند شد
 یاده بتقدیر اول تخصیص بعضی اشیا مادد اب کنگ
 و در حسب تلسی و عدرة چنانکه مذهب این مرقهست باطل
 باشد و بتقدیر ثانی پرمیده خواهد شد که ایا تعیین این قسم
 قبله موقوف بر حکم شرعی خواهد بود یا صرف حکم عقلی
 برای تعیین قبله که عایت تواند نمود بتقدیر ثانی هر امر خلاف
 عقل و امکانست چه همه عقول اگر در شناختن این قبله
 توجه متفقند پس همه قبله شناسان در قبلههایی توجه یکسان
 بودندی و اگر مختلف اند پس انکار و ابطال عقلایی هر مرقه
 مرفعه در بقی دیگر را هرگز بوقوع نمی آمد چه بر تقدیر
 تسلیم که عایت عقل در قبله شناسی و اختلاف مراتب
 عقول رد یکی مرفدیگری از عامل نباید فکر هر کس بقدر
 همت اوست معینا اینقسم قبله شناختن نامتجانس عقلی
 صورت نه ندان زراکه چندی را وسیله تقررت الی الله
 گردانیدن موقوف بر تصور شان الهی باشد در ان وقت ناین
 طور خاص و علم تطورات ازان معین نیست که عقل هیچ

چهارم فرقه ارحمال پیرپرستان سب گویند چون بزرگی مسکنجات
 الدعوات و مقبول الشعاع شده از جهان نگذارند روح ارزا
 و سعته عظیم و قوتی بس محیم حاصل آید هر که صورت ارزا
 لرزج ساخته در مکان نشست و بر حاسب او یا مدون ازر کوم
 و سجد نماید و نه تذلایل تمام پیش آید روح او نسبت
 و سمعت و اطلاق بران مطلع شده در دنیا و آخرت شعیب
 اینکس باشد و بحواف این مروه همین قدر کاویست که اگر
 ان بزرگ در حالت حیات خود از عبادت غیر خدا
 راضی بوده مرتبه تقرب و ولایت او صریح المطلق باشد
 بلکه نفس مرتبه ایمان هم ثابت نگردد و اگر در حالت
 حیات از عبادت غیر الله راضی ندیده بعد ممات چگونه
 از همچو حرکات حوشدود خواهد گردید و اما در صورتیکه
 مقصود از پرستش بعضی مخلوقات عبادت خداوند کاندان
 باشد و این معابد غیر خدا جز فله توجه نداشته چنانچه
 مذاهب جماعه از جهان همین سب گویند که او تعالی
 در ذات خود مروه سم از آنکه ارزا کسی عبادت تواند کرد
 پس مبدل عبادتش است که محارقی از مخلوقات او قبله
 توجه ساخته شود تا آنکه توجه ماسوی ان عمله عین توجه
 ماسوی خدا گردد و مخلوقیکه قابلیت ان کار دارد خاص بیک
 جنس نیست بلکه هر چه مستهل بر حواس محینه و عربیه

اسلام هیچ حای کلام بیصفت الذمه کلام در همتن حواهد بود
 که ملت اسلام ان قبله را منسوخ کرده است یا نه لیکن چیریکه
 عدله بودندس از کثرت سماویه به ثنوت برسد و از مدیل ان هو
 الا اسماء سمیتموها انتم و انارکم باشد در بطلان عنادت انقبله
 شکی و زبمی نتواند بود این سب بیان تعاون مابین مناسک
 اهل اسلام و افعال عنادات ذکر اقوام مابا بعض تشابه
 صورتی در مندان بعضی مناسک اسلام و افعال عنادات دیگر
 اقوام بعض هدیج گونه مصرتی ندارد چه تشابه بحسب صورت
 نشانه حقیقی نیست و تشابه حقیقی بداعت تعاون
 مغمضود مغمضود و انعم ماعال مولانا روم علیه رحمه السخی الفیوم
 کار پاکان را مناس از خود مگیر گرچه مانند در دوشستن
 شیر و غیر و چون این همه نگفت در آمد تکلف موفع و سب
 حواهان آن شد که ندیج دیگر از کلام تلاعب نظام صاحب
 منجج العریر روح الله روحه بشرح دلیل ملحق این مقام
 نموده شود قال قنس سره باید دانست که چنانکه عنادت
 غیر خدا مطلقا شرک و کفرست اطاعت عبر او تعالی
 دیر بالا امتقلال کفرست و معنی اطاعت عبر بالا امتقلال است
 که او را منبع احکام او بدانسته رتقه اطاعت او در کردن اندازد
 و تقلید او لازم شمارد و نارهود ظهور مخالفت حکم او با
 حکم او تعالی سب از اتناع او بردارد و این هم نوعی

مخلوقی بحسب خود انرا تواند در نامت و نیرانمکال و ان
 جهت را ناپد که علاقه نمخلوقات یا کمالی محسوس
 و معقول نداشته باشد مثل مقننر ادبیا و صلحا با ائما
 و ماهناب یا آتش و دریا والا در حق عوام انعبادت متوجه بان
 مخلوق و مصرور بان کمالان محسوسه و معقوله خواهد
 گشت و برزات پاك ناري تعالی نخواهد ائمان مانند ایدکه
 عدنگ را میداد که شدشه اس رنگین نباشد شغاف
 بدرنگ بود که شعاع بصري ازان نمود کرده لچریکه دند
 ان مقصود ست نرمد و در حجاب رنگ عدنگ محسوس
 نگردد لهذا نعدیین ان جهت وانمکال را وانسته نامر سماری
 عینی ناید داشت و لعقول و افکار خود در تعین و نشخص
 ان دخل ناید کرد و در عبادت حق معبود صب و حق
 کسی را ندون حکم او در مصرقی صرف ناید کرد تا وقتیکه
 پروانه تنخواه از طرف او نرمد بکسی ناید دان هکنان صرح
 صاحب الفتح العزیز قدس سره پس متعین گردید تقدیر
 اول یعی متوقف بودن تعین فعله نر حکم کتاب اسمانی
 که ثابت نتوانر و مؤید بمعمرات باشد مانند صکره الله
 و بیت الله که فعله بودن ان هر دو از ملل موسویه و عیسویه
 و ملل اسلامیه مؤیده بکتاب سماریه ثابت و متحقق صب
 و در آنچه قبله بودن نقش از کتاب سماریه ثابت باشد نزد اهل

و بپیر فرموده اند انتم اهلیم نامور دنیا کم اذا امرتکم بامر من
 امور دینکم بخذوا و از انجمله محکمه دین شریعت و شریعت و شریعت
 طریقت اند که حکم ایشان بطریق واحد محکم نیز لازم
 الاتباع است بر عوام امت زیرا که فهم اسرار شریعت و دقایق
 طریقت ایشان را میسر است ماسئلو اهل الدکراں کنیم
 لانعامون و از انجمله سلاطین و امرا و اهل حدما تند مثل
 فصاحت و محتسندس و حکام که اوامر و نواهی ایشان بپیر در
 مصالح حرتیه و حوادث یومیه واجب الاتباع است در حق
 رعایا و از انجمله شوهرست در حق زن و از انجمله والدین اند
 در حق اولاد و از انجمله مالک است در حق مملوک اما
 اطاعت این پنج مرتبه مشروط و مقید است بشرط عدم مخالفت
 اوامر و نواهی ایشان با اوامر و نواهی شرعیة بنابراین فرموده اند
 لاطاعة لخالق و بپیر فرموده اند اطیعوا
 الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شئی
 فردوه الی الله و الرسول و جهة فرق در اطاعت و عبادت
 که در شرائع اطاعت غیر را باین شروط جائز بلکه واجب
 ساخته اند و عبادت غیر را بهیچ حال روا نداشته است
 که اطاعت بجا آوردن حکم کسی است که او شایان حکم
 رانیم است و لیاقت حکم رانی در غیر او نعالی نیاید
 بپیر متصور است مثل رحول و حاکم تحالف عبادت که

سب از اتحاف اندان که در آیه اتخذا احبارهم و رهبا هم
 ارپانا من دون الله و المسيح ابن مريم نکوهش ان فرموده اند
 پس کسانیکه اطاعت انها بحکم خدا فرض است شش
 گروه اند از جمله پیغمبر اند که اطاعت ایشان در حقیقت
 اطاعت خداست زیرا که اطلاع بر او امر و نواهی او تعالی
 بدون وساطت ایشان صورت نمی نهد چه خلق را حسب
 بعد و احتیاج ممکن نیست که معارف حق را از
 حائز پروردگار خود تلقی نمایند پس از وجود واسطه
 که روح او مشاهده حق مناسبست تمام نا حضرت الهیه
 پیدا کرده باشد و نفس او محالط خلق رتبۃ بشریه
 داشته باشد تا طلب او از روح او کلمات روانه را تلقی
 کند و در قوای نفسانه او ان کلمات را القا نماید و خلق
 از روی برانطه حسنیست قبول ان کلمات نمایند و لهذا
 اطاعت او مقید است بان امر و نواهی که از حبیب
 رسالت العاصی کند نه مطلقا و لهذا در باب قبول مشوره
 و دیگر احکام احتیادیه پیغمبر علیه السلام توسعه نموده اند
 بربره را اولاً حکم فرمودند که زوج خود را اختیار نماید و
 چون او پرمیخت که ان حکم حکم رسالت است یا معارش و
 اصلاح ذات الدین فرمودند حکم رسالت نیست بلکه نظریق
 معارضت و مشوره میگویند خواهی قبول کن خواهی نه

اعمال حج نریزیمه اسرار و نکات بودی این همه اسرار و نکات
در قرآن و حدیث و فقه و عیبه حمله کذب دینده ضرور
مذکور میشد و میدانست انرا هر بلده مومن مانند دیگر
احکام فرعیه و مسائل شرعیه *

جواب

بدانکه قرآن را ظهیری سمت و بطنی فال رسول الله
صلی الله علیه و سلم لکل آیه طهر و نطن و لکل حرف حد
و مطلع اما نطن قرآن یعنی عراض صحیفه ان پس خالی
فدوده سمت از دوائف و اسرار شرعیه و حکم و نکات معدویه
و کلام معر نظام ندوی که ظل کلام تنسی الهی سمت بدر
دهمن موق واقع اما ظاهر قرآن و حدیث پس عدم تصریح
اسرار معدویه و نکات شرعیه دران بنادر آست که ظاهر
قرآن و حدیث ناطق و منطوق نظاهر شرعیه و ظاهر شرع
ساک بوده سمت از تحت علل و کنهیات او امر چه مقصود
دران همدن بیان نفس کنهیات احکام هاست که هر عادل
بائع بدان مامور سمت نه تحت و حوه و علل ان معینا چون
سراتب انهان و عقول متعارف بود و عقولیکه مناسب باشد
بدریانت اسرار و دوائف نادر الوجود سمت و احکام و اوامر
شرعیه مخصص بعض دون بعض ندود بلکه حمله مومنان
لمخاطبت و تکلیف دران یکسان اند لهذا تحت علل شرعیه

حقیقت او عیب تدلیل است پس شایان آن نیست مگر کسی که عیب عظمی داشته باشد و آن منحصراً در یکدات حق است و پس و بسبب آنکه جهال مرق نمی کنند در عینی اطاعت و عبادت دروطة اشتباه و تحمیر می افتند و مشرکین هرگز ایشان را الزام میدهند که شرک در هر مذهب و هر دین است زیرا که اطاعت عذر الله در جمیع ادیان مسلم و معتزلی مثل اطاعت پدرم و سریشد و معتهد و حاکم و مطاع بودن درین عظمی و جاه منصرف نیست پس اعدا مشارک در عظمی روزم اید و نمی میند که مطاع بودن را عظمت ذاتی لازم نیست و معبود شدن را عظمت ذاتی و آن هم بنهایت خود رسیدن لازم است پس قناس عبادت بر اطاعت قناس مع العارق است و بر تقدیر تسلیم گوئیم که اطاعت کسی حرماً مرق استخوانه در شرع حائز نیست و لمثال امر حق استخوانه عبادت او است پس طاعت دیگران در خدمت عبادت حقیقت گو بصورت طاعت دیگری باشد *

سوال

ممکن است کوننده را که گویند که این همه ابرار مکان که گفته شده تا ولات معروضه است و مانند دلائل صرفیه و نحویه حریمات بعد الوفوع نیست اگر در حقیقت انتهای

* رفته در مجلس رندان حدیثی دستت که بدست *
 ما این همه سررگان دین باطهار هر قدر عوامض و اسرار که
 محاز بوده اند بعضی مستر شد ان را اهل ان دادند ازان
 عوامض و اسرار واقف و آگاه هم در موده اند بلکه در بعضی
 تصانیف خود بیر ان عوامض و اسرار را مذکور نمودند
 حامل انکه علم الاسرار کنجی است الهی و کدزی است
 نامتناهی هر کس لایق ان نبود و چنانکه در کتوز و حرابین
 ملاطین از درو حواهر و بقرة و طلاهر حدس اموال و اشیای
 گران بها ناسد و برای اعطای هر یکی ازان طبقه از خادگان
 مختص بود بعضی از مقربان بعطای بقرة در خور باشند
 و بعضی دیگر که مرتبت بالا تر اند ادرس عطای طلا دارند
 و برخی عطای درو حواهر بدش بها سر اوار اند و سا حواهر
 بیش بها انچنان باشد که مخصوص بود بذات خاص
 حضرت سلطانی اعطای ان بدیگری نرسد همچونین نکتوز
 رموز حضرت سلطان الملاطین ادراع مراتب حکم و اسرار
 است و بعطای هر مرتبه ازان طبقه از مقربان سزوار و علم
 اکثری از حکم و اسرار مخصوص بحضرت علیم حکیم است
 حالت حکمته چنانچه ثبوت بطون مدعه برای قران و
 تخصیص بعضی از بطون بطبقات مقربان و حصر و قصر
 اکثری ازان بعلم خداوند دانای اسرار جهان نیکو دلالت

مسکونت عده آمدند در طاهر فران و حدیث اما علم مقه پس ان
 بئر منتهی نر طاهر فران و حدیث است از دین و اصرار هنج
 - سرکار ندان فعل عن التحقیقه رحمه الله العقه معرفة العس
 مالها و ما علیها و قال اصحاب الشامی رحمه الله الفقه
 هو العلم بالاحکام الشرعیة العملیة من ادلتها التخصیصیه و
 موضوع الفقه فعل الماکف من حیث الوجوب والندب والحل
 و الاحرمه و عدل ذلك كالصحة و العصاد پس دروقه بحث
 کرده نمی شود مگر از عوارض ذاتیه و عمل مکلف نه از اسرار
 و وحوه ان لیکن معدن ظهور اصرار صدور انبیا کرام و اولیای
 عظام و علمای عالی مقام است اصرار شرعیة و حکم الهیه را
 از کتوز سیده رموز گنجینه نرگان دین و شمع امروزان راه
 ندین می ناید حسب و اما حسب انکه نه هر سری لایق
 اظهار نه هر مهمی ندرک و دقیق سراوار باشد بحث و کلام
 در رموز و اسرار منتهی عده آمدند و مقربان حضرت صمدیت
 جلالت حکمته مامور باشند باختفای ان چنانکه قائلی
 همدریں باب گفته است
 شعر

* ستانی زبان از رقیبان راز *

* که تاراز سلطان نگویند باز *

و بئر دیگر در سخن را چندین سخته
 شعر

* مصلحت بجهت که از پرده درون اندک راز *

* طاهرین چونی و لیکن بدش از *

* کور یک لعمه چو نکشاید گلو *

و ایضا دوزخ فی بعض الاحیان ان للعلماء سرر للخلفاء
سرور لانبیاء سرور للملائكة سرور ولله تعالی من بعد ذلك کل
سر عرضة هیچ عملی و عبادتی از اسرار و مصالح حالی
نموده است و حدارند علم حکیم بسیاری از ندگان خاص
حدود را نمرنده از مراتب اسرار مختص فرموده ما ما عدم
و اعمیت عوام دلدل بر عدم و اعدت این اسرار عظام نمی
تواند شد *

سوال

درین رساله بعضی مناسک حج را که مخالف عقل و
برای امتحان بدون است صرفه نداده گفته اند عقبت ان
درهای و حوه و اسرار نیز برای همان مناسک گفته اند
پس این هر دو دنان مخالف یکدیگر میدماند چه گر ان
مناسک موجه بو حوه عقلمت است مخالف عقل گفته اند
صحیح نمود و اگر در حقیقت موجه نیست این همه و حوه
که برای ان مذکور شده از کجا آمد *

جواب *

در اینجا مراد از مخالفت مناسک مذکور با ظاهر ادبام
و عقول عوام است نه اینکه در حقیقت ان مناسک مخالف

دارد بر دمعنی که گفته شد کما نقله مولی الروم علیه رحمه
الحی القیوم

شعر

- * حروف قران را سداں که طاهر سب *
- * زبر طاهر باطنی بمس فاهرست *
- * ریران باطن بود نطن دگر *
- * همچنین تا هفت نطن ای نامور *
- * زبر نطن نائیش نطن سوم *
- * که در و گردن حردها جمله گم *
- * نطن چار از نطنی خود کس نداند *
- * حنر حدایی بی نطن روی نند *
- * نور قران ای پسر طاهر مبین *
- * دیو ادم را نه دیدن حر که طمن *
- * طاهر قران چون نفس آدمی سب *
- * که نقر شش طاهر و باطن حدیست *
- * تو مبین ز افسون عیسی حروف و صورت *
- * ان ندین کنزوی گریز ان سب موت *
- * این سخن همچون عصای موسی است *
- * یا نمائند و سون عیسی سب *
- * تو مدین موسی عصار ادهل باوت *
- * ان بدین که لجر را حصر را سکانت *

و تزئید طلسم و سوانش ماه دهه و سال نعال معاین و
مشاهد گردد و ایس کدالت *

جواب

رفتن نور حجر طلسم خطایابی ندی ادم چنانچه
نایبات رسیده مراد ازان طلسمت شرک و کفرست که قبل
عهد هدایت سهد اسرور در بعضی اعصار جاهلیت حر و ثوان
و ارنادال نمکه معطاه نمود و از ملب توحید و دین حالص
رب محید نامی و نشانی یافته نمی شد پس از دیک سوان
در عهد اسلام که اثری از شرک و سائنه از کفر دران بلده
طیده نگداشته است چگونه متصور تواند گردید *

جواب

دم مراد از رفتن نور و ظهور سوان انصت که چون
حجر اسود از حواهر نهشت پاک سرشفت ست اولاً ظهور
انوار و آثار انعام درین حجر پیدا و هویدا بود هرگاه ایادی
متلونه بالوات دنیوی و اداس معاصی نگان رسیدن نورانیت
انعام دعهه یا نندریج محو و محققى گردید چه الوات
معاصی و سوائت دنیوی صدان انوار ست و الصدان
لابتدعان و ازینجا ست که انوار عنادات و غیره جمله از انوار
انعام ست و ظهورش منحصر بر انعام داشته اند با انکه
دارالاعمال همین عالم دنیا ست مگر تالو اعصای مصر و

عمل اند و عمل و رجوعه عقیده ندارند پس محک امتحان
 مدونیت بودن آن مناسک نامتناهی محالغشش تا عقول طاهره
 صفت و نس نمی ندی که عمل و رجوعه حسن اکثر احکام
 حکما و سلاطین مسخاری با وجود اتحاد نوع و حدس عقول
 باصفا عامه احسان در نمی یابد و کذب رجوعه حسن و عمل
 از امر و احکام حضرت حکیم و سلطان حقیقی بدل از ترکیه
 نفس و عقل خواهد دریافت بعد ترکیه بقدر حوصله
 خود البته در می یابد چنانکه کتب قوم شاهد صادق ترین
 مدعا است *

سوال

آنچه وارد شده است که حجر اسود در اصل سفید و
 نورانی بود و آنچه بدان لمعان و شعشعاع داشت که تحدید
 حدود حرم محترم نهاییات وصول لمعات انوارش گردیده
 لیکن لمس ایادی مردم بتأثر طلمات معاصی نورانیتش را
 محو و معدوم ساخت ازین بیان ظاهر است که ظهور ظلمت
 و احتغای نورانیت در حجر بتدریج از مساسات ایادی
 نوره کاران و تاثیر سیه کاریهای کده کاران واقع شد و شینا
 و شینا در تفری بهانه نوری درجه امور داد که الحال مرخود
 است رسید پس ازین لازم می آید که از اثر خطایابی ندی
 اتم درین زمان هم احوادش یوما و یوما رو باز دیان باشد

نیست المعمور هم از یواندست عالم علوی بوده پس چرا
 نورانیت و لمعان آن هر دو مثل نورانیت و لمعان حجر مذکور
 و منقول نشده نارصع اتحاد جنس و اتحاد معدن تفاوت
 در نورانیت و صفا چراست *

حواص

چنانکه لمعان و شمعشعاع حجر از روایات ثابت است اما
 همچنان اصابت و نورانیت معام هم طاهر و باهر اما
 تحدید حرم باصابت حجر هاضمه ازان صفت وارد است
 که نور حجر در نور مقام غالب آمده مانند نور شمع که
 در نور انجم غالب باشد و نور انجم پیش از آن هیچ طاهر نگردد
 و آنچه گفته شده که با وضع اتحاد جنس و اتحاد معدن
 تفاوت در اصابت و صفا چرا ثابت است حواص است
 که برابر بودن حواهر پاره های متحد النوع در اصابت و
 صفا صورتی است از حواهر متحد الجنس و المعدن
 این عالم متفاوت بتفاوت شدید می باشند و عدم تحدید
 حرم محترم باصابت است المعمور یا ازان نیست است که نور
 نیست المعمور از نور حجر کمتر بوده یا آنکه چون حجر احد
 بدل از نور است المعمور همراه اتم علیه السلام از نهشت
 ورود آمده بود تحدید حرم محترم اولاً در حجر لمون
 گردید بعد زمانی هرگاه است المعمور را بر زمین آوردند از استحا که

نوامی ساحلین و بحره عاندین مابعد مابعد در حشان و
کواکب نور امشان در همان عالم خواهد بود پس چون ظهور
انوار اعالم در حجر نابی ثماند دیگر فرودن طلسم از الواث
اینعالم معد ندارد و این نمثانه باشد که مثلاً از عقیق
جلا را دور سازند بعد رفتن حلا هر چند نتعئیر و تحریر است
کوسدک لوندکه دروی بعد رفتن حلا دانی خواهد بود دیگر
مرتبه نقص نراں خواهد افزود پس گویا ظهور انعام در
حجر بمنزل حلا بوده بعد رفتن آنحلا دیگر انحطاط در انحلا
چه باشد *

جواب

سلم احساس ثرفی در اسوداد حجر بعد از آنکه
اطلماب حطای بشری حیلی سینه بر آمده است بسا
دشوار بلکه خارج از حد عقل و اعتناز چه هر پدا سب که
دیگ 'ورا چون اول بر دیگران نهد اثر سینهی بروی پندا
آند و ناستعمال نهر روز بوبرتو درودن در گیرد اما وقتیکه
سینهی نسی غالب آید دیگر امروزش ظاهر نگردد و
پچشم حسن مدرك نشود *

سوال

چنانکه وارد شده که حجر اسود از بواقبت حنبت سب
همچنان مقام ابراهیم نیر از بواقبت حنبت سب و مکان

بر دیگر بدون معذسه حائى اطلاق کلمه دار بنظر نرسیده و بجز
 نیت الله و نیت المقدس و نیت المعمور دار الله و دار المقدس و
 دار المعمور صریحی و مقبول نگردد باینکه لهذا اطلاق نیت و عدم اطلاق دار
 درین امکانه معذسه اجتماع است مرستت الله و سنت رسول
 مقبول را مکلف در حالیکه نیت نادر استحانه بنادر
 محض شرامت و صرف نایتنصای حکم و حکمت او استحانه است
 و مگر نه عقل و قیاس را دران مداخلی و کجایشی نه چه
 طاهر است که از استحانه مدره و بی نیاز است از جهت
 و مکان و نسبت داشتن نان پس پسندست خلاف قیاس بودن
 عدوان این اصابت درین اطلاق اقتضای و انحصار است
 در آنچه منقول شده از قران و حدیث بقاعده اصول مقهیه
 و احکام شرعیه که امر خلاف قیاس را در موردش مقتضی
 دارند چنانچه قهقه را در نقص و وصولی شرط مشروط
 دانسته اند اول بالغ بودن مصلی دوم وقوع قهقه در صلوة
 ذات رکوع و سجود بدون حقوق قهقه بحال بقطه پس
 قهقه صبی را در صلوة ذات رکوع و سجود و بجز قهقه بالغ
 را در صلوة غیر ذات رکوع و سجود و همچنین در حال
 دوم در صلوة بفرهیتنی که ان نوم واقع شود بانص رضو
 ندانند زیرا که بودن قهقه از بانص و صلواتیکه از حدیث
 شریف مروریست خلاف قیاس واقع شده پس بر مورد خود

نیت المعمور چیز بی کلان و خیلی پراچان بود بوزش نتمام
 عالم رسیدگی و نسیبی معین مقتصر نگردیده تا آن حد حد
 رسیدن نور نیت المعمور گفته شود یا آنکه چنانکه نور حجر
 تا حدود حرم رسیده نور نیت المعمور تا حدود مواجیب
 میاگستر گردیده و چنانکه تکدید حرم باعتبار انوار حجر شد
 همچنان تکدید مواجیب انوار نیت المعمور ظهور آمد یا آنکه
 چون نیت المعمور در عهد آدم علیه السلام رسیده بود و در آن
 عهد ظلمات کفر و معاصی درین عالم حدوث و استیلاء
 نیافته بود لهذا تمویز و اصاب نیت المعمور در آن وقت مدرت
 و محسوس نگردیده مانند مشعلی که در روز افزونید و تمویز بران
 هیچ ظاهر نگردد و حجر اسود را چون بعد ازان پنهان کردند
 و نیت المعمور بمر مرتفع گردید و درین عرض مدت ظلمات
 کفر و ضلالت هم حادث و مستولی شد هرگاه در عهد ابراهیم
 علیه السلام آن حجر را سرارزدند نور حجر درین عهد نسبت
 محسوس ظلمات بسیار ظاهر و اشکار شد *

سوال

تعبة الله و ایت الله گویند و دار الله نگویند سبب چیست

جواب

از اسحاکه در کلام معجز نظام حضرت ملک عالم و
 احادیث نجوم علیه الصلوة والسلام چه برین بیت مقدس و چه

يتناولها و يتناول ايضا حوهرًا قائمًا بحوهر آخر يريد فيامه
 به حسنا و كمالا و يورث إنتفاضة عنه فبها و بعضا كما يقال
 الذرع وصف في الثوب و الدار يقال لما ادبر عذبة الحائط و
 يشتمل جميع ما يحتاج اليه من المنافع و المرافق حتى الاطل
 و بيت المواب و بيوت الدواب و البيت ما يناد منه وهو ما
 يدبر عليه الحدار من الحوائج الاربع مع السقف فالصاحب
 الصراح البيت حانه بيوت ابدان انثدت جماعة و في
 حاسم الرموز البيت ماري الانسان سواء كان من حجارا
 مدرا او صوف او تر كما في المقدرات و في بيع النهاية انه
 اسم لسقف واحد له دهلين لخال حانه فانه اسم لكل
 مسكن مدرا كان او كدرا كما في بيع الكفاية فهو اعم من
 الدار الذي يدار عليه الحائط يشتمل على جميع ما يحتاج
 اليه من مساكن الاتسا و الدواب و المطبخ و الكديف و غيرها
 و من المنزل الذي يشامل على صحن مسقف و بيتين او
 ثلثة و ذكر في كليات ابي الققاء ان المدخل بين الدار و
 البيت ابي ما يشتمل الحوائج الضرورية مع صرف من القصور
 يعني يكون منه المطبخ و بيت الحلاء و لا يكون منه بيوت
 الدواب و لا بيت الدواب و امثال ذلك هكذا ذكر صاحب
 كشف العيون و چون نايهه تحقيق و ارسيدني بس يدانكه
 حون بيت در لغت و عرف ما بعد للندوة اسم و

مقتصر باشد همچنین عدم اطلاق دارالاله در بیت الله
 نسبت انصاف بر منقول است چراکه در خصوصیات او
 همانند عقل و قیاس را زیاده تراهازن داخل دادن محرف
 و محذور بود هر وقوع سوء ادب بعرف بالله صده و ازین است
 که اکثر محققین اسمای ارتعالی را ترقیفی گویند و داخل
 عقلی را در چنین طریق دمدق بر حطر نحویات *

جواب

درم الدار مدد العقهاء اسم للعرصة الی تسندل علی
 بیوت و صحن عمر مسعب ای ینم الدارنه لهذا القدر و
 الاحتاج فیها الی السقف کذالی المرحدی فی فصل لاکوز
 دبع المشتري مدل قنصه و ان لم یبن هذا البناء فلا یرول
 عنه اسم الدار و یحفظه یطلب من مدح التغذیر من ناب
 الیمن فی الدحول و السکنی كما یدل *

الدارد ارزان زالت حوائطها

و البت لیس بید وهو محذوم

هذا خلاصه معنی هاشمه المدد الشرف و اعلم ان الدار اسم
 للعرصة عند العرب و العجم وهی تسندل ما هو من معنی الاحتاس
 لانها تحتل احتلا فاحشا باختلاف الاعراض و الحدرات
 و المرامق و الاحمال و اللدان و البناء و هف منها المراد بالوهف
 لیس صعه عرصته قائمه بالجوهر کالمدی و السواد دل

تعظیم حالی و تحقیر مخلوق می باید تا اطلاق بندگی
بر روی درصحت آید و چون خداوند حل و علا محتاج عبادت
و خدمت و تکلف و تکلیف ما نیست اینهمه تکلف و
تکلیفها چرا*

جواب

دندانکه اصل عبادت و ذکر الله را در مرتبه صحت اول
تقریباً که مامورند بدان جمله حلالین از ذوی العقول
و غیر ذوی العقول تا آنکه نجات و جمانات نیز ازین ذکر
و عبادت حالی نماند و مراد از مامور بودن نه آنست که
این ذکر بطور رسالت و تبلیغ مائذ ذکر احکام شرعیه بحمله
مخلوقات رسیده است بلکه معنی آنست که جمله مخلوقات
را برای ادای حق این عبادت منصوب کرده اند و انبیه ادای
حقش بر او می نمایند مرتبه دوم از اینها را منقسم است بقلبی
و لسانی پس جمله انواع ذکر و عبادت از دعا و ثناء و تسبیح
و تهلیل و تمهید و تقدیس و تکبیر که نزد اهل اسلام
معمول است در اصل منقسم است بقهری دارای نوازانی
منقسم است بقلبی و لسانی چنانچه دعا و ثناء که
معنی آن مخاطب را بطرف خود خواندن و خواستن
است از وی چیزی را مرتبه سومی آن نفس خواهش مراد و
اجتیاج استعداد است که منتهی می باشد و بموجب آن اعطالی

ایدمعنی صرف در حجّرة سمی نشیند نه در صحن و دهلیز
 و غیره ندین سبب این حجّرة مقدسه را بدم الله نام شد
 اعدی بدم اعد لندتوته عداة الله و عداة المصطفین و معنی
 دارما انیر علیه الحدار سب و نایدمعنی مصداقش همه
 صحن و غیره باشد و کعبه مقدسه صحن و غیره ندان پس
 دار الله چکوة گویندش معینا مفهوم نیست اشرف واحص
 سبب از دارلهدا اطلاق ان بر کعبه معطوفه محص عد *

جواب

میوم دار نام بئی هم امده فال فی القاموس الدار صدم
 و نه سمی عند الدار ابوطن ازین سبب دیر اطلاق کلمه دار
 بریب حدارند حلیل جنار خایر پداستند *

سوال

اعمال عبادت مقید و مشروط بقیود شایه و شرائط
 و تکلیفات عظیمه کثیره چرا شد و برای چه هر عمل تعظیم
 را که نه از سر سمعه و ریا و حدون و استنزا بود و بقصد و
 اراده ماعل هر بهج که حواسته باشد مدور یاند داخل
 حقیقت عبادت نگردند بلکه حقیقت عبادت را مقتصر بر
 همین قسم اعمال بداشتند زیرا که مقصود نفس تعظیم سب
 بهر کدب که ممکن گردن و نفس تعظیم منحصر در حرکات
 مخصوصه و خصوصیات خاصه نباشد فقط ظهور علامتی برای

و تهلیل و تمکید و تعدیس و تکذیب مرتبه قسری این همه
چنانکه سخنان در صورت اند آنست که چون جمله
مصوغات دلیل صعب و معرفت حضرت مانع کائنات
است لهذا هر شی مستح و مهمل و محکم و معقد و
و مکرم و مراد سخنان را یعنی نرهنسب در وحدت
و الوهیت و پاکتی و بزرگی از سخنان و دران حال مدین
صفت کمال اوست حسر گوید هر گداهی که از زمین برید
و حده لاشریک له گوید معنی ان من سبیح الایمانی
را از سخنان دریانک و نسیم و تهلیل و تمکید و تعدیس و
تکذیب و تعدی و الوهیت و پاکتی و بزرگی از
سخنان بقدر جمله و استعداد خود باشد از تها بال یعنی
از جمله نقایص و عیوب ذات از سخنان را صوره و نری داد
و جامعیت جمله صفات و کمالات و بزرگی های دل
مستقیمش گرداند و تمسیح و تهلیل و تمکید و تعدیس و
تکذیب یعنی اظهار این همه مراتب چون ازده قال یعنی
باین همه اقرار نماید تا از ادای جمله کمال تعدد که واسطه
پانام مراتب است بدر آید پس حال و مال و مال سه مدارج
و در الوهیت در طریق دیگر و عبادت که یک ازان قصریست و در
ازادی مرتبه قسری عام است که شامل جمله سخنان و عبادت
و مرتبه فنی چون از او سام از ادیه است در حقیقت

مورد صفات و کیفیت و حالات و ذکر سایر مطالبات
 میفرماید ایند بلکه هر از این احادیث و ضرورت است که بنده خود
 از راه جهل و نادانی نداند و او را سبحانه در ای دی در هر
 شب و روز در هر زمانست و آن می در پیوسته و همیشه میفرماید
 در علمه روان است و استعداده از دعای دائمی و اسائی آمده هر از
 درجه بهتر است چه وی از جهل چیده باشد تا بلند که رای
 بی مصر باشد ما در طلب مرض چیزها که مصرتش
 رساند وی مصلحت مدع طایب را نداند و همچنین
 در کس این و از اینها است که از استفاده در هر وقت و عسی ان
 تکررها شدتا وهو حمر اکم و عسی ان نندوا اسما و هو
 شر اکم و مرتبه دلی در و در ا عبارت از حوش و طلبی
 است که بدل پیدا گردن و مرتبه اسائی عبارتست از سوال
 و طلب بالمال و دعای که در مروج شریف است مذکور میگردد
 اصل مراد از ان خواهش قلبیه مومن است لهذا حضرت
 شیخ اکثر حدیث سوره دیگر معتقدان مراد از دعا همین
 طلب و تمهائی دلی گرفته اند و گفته اند که دعوی نردان
 که دعای اسائی است عبادی باشد بنابراینکه اتمام عمل
 انحصرت است علیه الصلوة و العلام ایکن نفس مرتبه دعا
 که باب اجابت را می کشاید فقط بتمهائی دلی بنده حاصل
 آید من چگونه چون تو و بدانی زبان و همچنین در سنج

دلکه این مردم از حیوانات هم بدتر اند زیرا که محض
 تقصیر حدهای در سادات مردم حقیقی است و نقصان
 استعداد این است نسبت به کثافت این مردم که باوصف دانستن
 جوهر استعداد این جوهر را بدان داده دایم آن اتانده اند لهذا
 از آن شده ال هم اصل را ارشاد گامه ال هم اصل نسبت آن
 باشد که حیوانات هم در سادات پروردگار بدر استعداد خود
 بی بهره دیدند زیرا که اگر جسم حیوانیت را گردن توای
 در باب که هر چتری را ساداحت حاصل خود باطریق
 روحانده ملی در جوهر استعدادش داده اند و در وی انراکی
 نهاده و همچنین هر چتری را طبیعت است و اما در خود
 استعداد وی جدا بچه زادت تقصیر این استگاه در باب
 خواهد آمد ان شاء الله تعالی و چون این همه در یافتی پس
 بدانکه این مردم در آزادی که نسبت به حاصل شده مرتبه
 اظطراریست به اجداری زیرا که احتیاجی آن بود که
 نگاه ای عرض و ضرورت را در آن دخلی نباشد و ظاهرست
 که حاجات ضروری حیوانیت و را کدیده اند و محسوس و
 محسوس دانستن محسوس از سراطوار نبودند از رهگذر اختیار
 و اما آنچه مرتبه احتیاجی ذکر است تصدیق شده است
 مگر حق و ادس و ملائکه را که در ای بود از انیه بود دراکه
 و صوت احتیاجی هم نایین هر سه داده اند پس نوم انجان

عام قریب ترست بعضی زبیراکه متوسط بر عرض و اضطرار بود
 نه بر احلاص و احتیاج اکتفا دان هر دو از انسان ندوعی
 زوان نتواند بود زبیراکه معامله از هر نوع بعد از لیاقت ری
 مطلوب است همانست و هدم حس و حرکت اگرچه لادون
 حال همانست اما معامله حیوان بلندترست از آن چه حیوان
 را موت حس و حرکت داده اند و مدار معامله نادی بران
 قوت نهاده اگر حیوان موت علمه تشدگی و گسنگی طلب
 و تحسین اب و دانه نماید و بحس مدافع و مصار حرکات
 ازادیه از وی بظهور نه آید بد تر از همان باشد و زود نمیرد
 و راه هلاکت گیرد و همچنین حصائص حیوانه اگرچه کمال
 نوع حیوان است اما در مرتبه انسانیست از همه زوال و نقصان
 است زبیراکه انسان را بدولت عقل و ادراک که بهتر از همه
 نعمتها است بواجته و مخصوص و مشرف ساخته اند پس
 شکر و تعظیم دیگری در امور مرتبه حیوانیه است نه حیوانیه
 و شکر و تعظیم ازادی عام لیب مرتبه حیوانیه است نه
 انسانیست شکر و تعظیم حیوان اگر در مرتبه همان ناسد شکر
 و تعظیم نعمت حیوانیه بود نه حیوانیه و شکر و تعظیم
 انسان اگر در مرتبه حیوان ناسد شکر و تعظیم نعمت
 حیوانیه بود نه انسانیست و این نمثانه بود که پادشاه یکی
 را بطنق طعام بنوازد و یکی را علاوه طعام بحلعب و کسوف

که بکمال استعداد متصف است حاصل کامل این مرتبه است
 درین عالم و افراد آن نوع نیست مگر در آن مومنان کامل
 الایمان ده کسانکه از غلبه توهما و هوا حس نفسانی و
 اعوای شیطان از مرتبه انسانیت در گذشته ملئم صفا
 حیوانی گشته اند فرق در میان آنها احاطه و امت دعوت
 از اینجا ناید دریافت چنانکه امت دعوت در حقیقت نه از
 امت است همچنان داکران تذکر اضطراری نه در شمار داکران
 اند آری حواسین مراد از نفسی و حاجات ضروری از
 حضرت معطی جمعی مثل زرد مال و مراعدا ل زری
 و قرزند و ما کُل و ملانس خاطر پسند یا مثلا اعیانا یاد کردن
 سرزگی و پاکی قدرت او سبحانه ندیدن عظیمای موافق نفس
 و هوا و اعتدال و اظهار تدا ل و انکسار و مقدریت و محذوریت
 حویث پیش اونه لسی در وقت ضرورت و شدت احتیاج
 از ارباب هوا و اهل دنیا بیدر آید و چون این مرتبه شامل
 جمله حواص و عوام است لهذا ما از ارادی عام نام نهادیم
 اما ارادی خاص پس از دیگری و عبادتی است که مخصوص
 شده است مومنان کامل الایمان و منقذی بر اعراض و ضرورت ندیده
 دنیوی باشد بلکه بر محص احلاص و تصدیق او امر و متکانه
 ابتدا دارک و چون این هم معلوم کردی پس بدانکه عبادت دسری
 پسند آنکه اراده و اختیار را در آن دخلی نبود و ارادی

تعوی نه پذیرد و آن سکر و تعظم که لائق حصرت
 حدارند کردم سمت از انسان نهی بطهور نه آید و نهیچ
 صورتی بوضع نگردد چه طاهر است که شکر و تعظم بقدر
 نقاصای ضرورت و احتیاج برای هر محتاج الله لازم افتاده
 است نا آنکه تعمیر و تکمیل مطهره و کدیف باعصای
 ضرورت ناگیر هر وضع ر سریف باشد پس سکر و تعظم
 لائق حصرت زودیت شکر و تعظم ارادای خاص باید بلکه
 مرتبه انعام حصرت ملک عالم تحدیس که بشکر تعظیم
 ارادای خاص پذیر کسی از عهده شکر و تعظیمش بر نه آید
 و از لحاظ است که در موده اند ما عندناک حو عبادتک
 و اینکه گفتیم که شکر و تعظم نقاصای ضرورت عبادت
 ارادای عام است نه عبادت خاصه اهل اسلام با اعتبار طاهر
 و اقتضای اکثر انظار بشری در مظاهر است و الا در حقیقت
 اگر انسان کمال قدرت و تصرف او سبحانه را در مخلوقات
 معاینه نماید و همه تن حوث را محتاج باو سبحانه ببند
 و تحب احتیاجش انکار و بدون امر او سبحانه طام
 جاب ادنی مدوعی و دوع کمتر مصرتی در خود
 نه بدارن جمله عبادان خاصه اسلام اروی بحکم عبادان
 ارادای عام گردن یعنی عبادان در حوث وی حکم عبادان
 میگردن و چون حرکت طبعیه و اعمال عادیه چار و باچار

هم سروراز سازد و یکی را هم طعام و خلعت دهد و هم
 نعلای زر و نقره بدمت نروی بهد پس اگرچه از اول شکر
 و تعظیم بقدر اطعام مطلوب است و همانقدر شکر لائق حال
 و مثبت کمال و بیست اما شخص دوم که طعام و کسوت
 هر دو یافته است اگر نه تعظیم و شکر بعدر طعام اکتفا کند و
 فقط در آنقدر تا شخص اول سرینگ باشد و شکر کسوت را با
 نه آرد و لحاظ ممدوئی خود نان ندارد و هم چنین شخص
 سوم که هم طعام و کسوت و هم زر و مال نقد با و رسیده است
 اگر فقط بشکرگداری طعام و کسوت استراک نان دوم نماید
 و شکر نعمت زر و مال را هرگز بران نه ادراک این هر دو کافر
 نعمت باشد نه سناکر نعمت و اگر معصوم دان شاه از انعام
 شهره و نام و شکرگذا و بودن هر یکی ازین هر سه کس فرار
 حال و معام بود و اینان ناطهار شکر طعام و کسوت و زر و مال
 مطلقا بپردازند یا بچنین شکرگداری ان هر دو نعمتهای سترگ
 را مکتوب و مدسی سازند عیایب و معان معدم را بناد داده
 باشد و حق سداسی را بطاوی ذهول و گوشه حمل نهاده
 و نیز اگر شکر و تعظیم مفقود و منحصر بود بر توفیق حشری
 و حر نقد عرص و سروروت صورت بگیرد مرزده مکتوب و
 و خصوصیت و اخلاص و عدویت که از خصائص انسانیست
 و کمال مصیلت و علو در حقت انسان و انسدّه است نوعی

بدست آید صورتش چنانکه هست مدعکس کردند پس آید اگر
 خوب و راه خوب و در سراسر راست زود امید این کار از وی از هر
 محبت و تعظیم یا از هر گزند او است و تو همین ده آید همچنان معرب
 محبت عقل هر او است که را که مال قدرت و جلالت و پاکی
 و نیرنگی مستلزم تعظیم و احلاص و محبت و اختصاص نبود
 بلکه این معرب است عدم تعظیم و احلاص و اختصاص نیرحم
 گردید مثل آنرا با پادشاهی عدالتی بود و ان پادشاه صاحب نس
 عطمت و شک و در است و حشمت و عفو و صفات عقل
 و تدبیر و بذل و عطای کثیر و جاهت صورت و حسن سیرت
 باشد پس در همه عدالتی که بوداری دارای این جمله صفات
 و خصوصیات و نیرنگی بوداری و این دانستن عدوی
 وی هم ناسی و چنانکه دانستن قدر و احترام وی عدالت و یوا
 از تاب نه بود و بر سر احلاص و محبت و تعظیم وی نه آید
 همچنان عدالت وی نیز از دانستن قدر و مراتب طاهری
 ندیده وی معذور ندانند زیرا که چنانکه تو در عدالت و وی
 معذوری همچنان در صورت معرفت صفات و خصوصیات
 ندیده وی نیز معذوری یا مثلا شخصی با آنکه پسر خود
 را کمال دوست دارد اما پسرش در حق خود را با آنکه هم در حق
 و بصفت دوست و صابیل و کمالات و محاسن صورت و سیرت وی
 اصل و اکمل از پسر خود میسازد پس معرب صفات که آید

بی اختیار درمی آید و تکلف و تکلیف از همه آن فرجید
 و معاملتی که عوام را در عادات پیش آید اینکس را همان
 معاملت در عادات و نماید و هر طاعات الابرار حیثیات
 المقربین را از اینکس می باید در باست. و اگر کسی گوید که
 تعظم و عبادت مخصوص حضرت صدیق معروف است و مستحکم
 بود که مال قدرت و حلال و پاک و بزرگی از همه و اینقدر
 برای سکر و ادای حقوق بندگی از سخاوت از نده کاپی و
 و ای است هرانش است که معرفت او سخاوت نکمال
 قدرت و حلال و بزرگی از همه هر عامل را از مقتضیات
 عقلی و وحدانی باشد نه از خصوصیات حسی و ایمانی
 و هرگز از تعظیبات لایقه و عبادت مخصوصه او سخاوت
 بود چه عقل را معرفت هر چیز کماهو بقدر طاق خود
 ضرورت و مصوریان انصافی جهل و عدم شعور پس
 چون کار عقل همین است که هر چیزی را اندازه وی نداند
 لهذا همین نسبت معرفت عقلی با سایر موجودات و مخلوقات
 باشد و مخصوص با حضرت خالق کائنات بود و بلکه این
 معرفت از مرتبه جهل برآیند بود نه پرتنه ایمان و احلاص
 و مدوید مدصف شدن چه این معرفت باگزیر عقل و
 حالت ناچار است نه صفت اختیاری زیرا که عقل چون
 آئیده است در سب و نسبی و حویس و بیگانه هر که

ایضا گویند نه مقتضای ماخلقت احمق والاس الا یعدون
 ای لغزومون مقصود از خلق جز معروف ندون زیراچه مراد
 از معروف نه مطلق معروف است بلکه معروف خاص
 مقرر بمکرم و احلاص است که مدح و اعداد را ساید و تا
 معاندان جمع نه آید و اگر مراد مطلق معرفت بودی ندون
 ترست احلاص و ثمرات احداص پس از هر یکی از معاندین که
 مقتضای کریمه و خجد و انبیا و اسدینند با سهم یقین و معروف
 دارد در مخلصین و مومدین داخل سندی بعضی گویند که
 حد او دستخانه ممدست محتاج معاندان نه نیست پس عدالت
 ما حرر فعل لغزویی ما حاصل ندون و اوستخانه طالبان نه است
 گویم عدم احتیاج اوستخانه معاندان ما مستلزم لغزویت عدالت
 ما و عدم قصد و طلب مرمودان عدالت از ما ندون زیراچه ان
 نیست که قصد و طلب ندون ضرورت صورت نگردن و هر قصد
 و طلب مبنی بر احتیاج و ضرورت باشد مثلا پادشاهی
 یک شخص بی حقیقت و ادنی را که بتوسی محتاج
 الیه پادشاه نمود امید وارسروری مرمودان را کرد که هر روز
 نعلان و مقام حاضر بوده ادای مراتب نسلیم و ادب و تعظیم
 نموده ناشی این امر پادشاه نه از راه احتیاج دانکس است
 بلکه مقصود از ان حرمانده دانی انکس ندون و چنانکه از
 حصوری و زمین دوسی آید انکس نفعی پادشاه نرسد چه چنان

مستلزم تعظیم و احلاص و تکریم و اختصاص ذات مصتب
 بان صفات نبودن چه این معروفات باصدا تعظم و احلاص بدر
 جمع آید عایه ما فی العباد انکه عداوت با ذات متصف
 بان صفات باعدبار معروف صفات کمالات وی نبودن و ندیگر
 اعتباری ناشد بلکه ایدهم ضروری بدوده است چه در بعض
 مواضع همین معروف صفات کمالات علم حدیث معادان
 میگردن چنانچه در حالت حسد پس انقدر معروف بررگی
 و پاکی و جلالت و قدر او سبحانه که ناگریز عام و از ندیبهیات
 و متعقات جمله ادوا صحت نه منتهی با دای شکر و تعظم
 و مستلزم احلاص و تکریم لائقه او سبحانه باشد بلکه مواجور
 حداب ادیس ربی شکر بی و تعظیمی حاصل باید که اندای
 ان بر اطاعت و محبت و احلاص اید و اگر مطابق معروف
 جلالت و بررگی ادای شکر و حق تعظم بودی انلیس
 لعنن ارا کمل افران اهل دین و ارباب یعدن شمرده شدی زیرا که
 نفس معرفت و ادعای کمال قدرت و جلالت او سبحانه چنانکه
 بانلیس حسیم حاصل صحت نکم کسی حاصل خواهد بود تا انکه
 بعضی مدعیان تحقیق انلیس پرتلمدیس را سلطان العاشعین
 خوانند و قدم وی در محبت و معرفت سالی نرهمه دانند
 لیکن این مدعیان چشم تحقیق را از عداد ان ند نهادن پوسندند اید
 و مراتب محبت و عداوت را از هم ممیز نگردن ایدنه کسی

نقصان نوعی در اظهار خود المده احتیاج مخلوقات دارد
 حدانچه اظهار صفت ترزیدی واسمه وجود موزق است و اظهار
 صفت تکلیف معروف در ظهور متعلق مذهب در ثواب
 احتیاج به نفس صفت لازم آید به احتیاج در اظهار ربانکه
 معنی احتیاج در اظهار معرفت در اظهار انصاف است
 بر وجود متعلقات آن صفت و چون وحدان متعلقات
 خود محتاج با کمال حضرت رب العباد است احتیاج فعل
 اظهار نظری غیر ثابت نگشت تا موحب مذهب باشد
 المده توهم یک فعل او سبحانه بر فعل دیگر و سبحانه لازم
 آمد و این موحب مذهب مودت پس اگر گوئی که او سبحانه
 صفت عدم احتیاج از جان عالم جنبی نتوانسته است
 و خلق عالم را مقصودی و مرادی و عامی و معانی ندید
 فعل حضرت علم حکم را مانی بر اعوذ کرده ناسی حد
 عمل فعل بی ما حاصل از حکمت بعد منصف منصف
 و اعوذ سدید باشد و ازین صفت است که بر موده است
 او سبحانه حلت حکمه و تعالی شاه استستم انه اخلقناکم
 عبثا و انکم الینا لاترجعون و اگر گوئی که از خلق عالم او
 سبحانه اظهار کمال در شان حکم مباح بوده است پس چنانکه
 مقصود او سبحانه از خلق اظهار حکم و در است همچنان
 مقصود او سبحانه از امر تعذبات اظهار تطایب معبود است

اگر ایدکس حساس را بر پاشا حاضر نگردند یار دت حصوری
 سرانگ تظلم خدمت نگاه آرد عدم حصوری و تعظیم ری
 هیچ ضروری نپادشاه ندارد اما با وصف عدم احتیاج پادشاه
 حصوری و تعظیم ری ممکن است که پادشاه عدم حصوری
 ویرا یا در صورت حضور عدم تعظیم ویرا با برمانی و
 بی ناگی و سوخ چشمی دانسته خشم و عتاب و براند و ان
 حشم و عتاب مرخص حرانی حال وی گردد یا مثلاً شخصی
 طفل عذری را تعلیم و نادید میکند پس قصد تعلیم و
 تادید نه ازان بود که ایدکس محتاج بدعلم و نادید ان
 طفل است بلکه معصوم ازان حر درستی و سایه نگی طفل
 ندود اگر ان طفل بر وقت سنق حاضر نه آید یا دروان گرفتن
 خطایی نماید و این معلم او را تعدید نمران تادید بر نماید می
 سزد علاوه برین نمران از عدم احتیاج اوس سگاه اگر انست که از
 سگاه در صعقات و کمالات خورد هیچ مدقستی ندارد در مرتبه
 کمالات صعقات هرگز محتاج بچیزی ندوده است نه بدل خلق عالم
 مدقستی در وسگاه ندوده ده بعد خلق کردن کمالی دار سگاه
 حاصل شده یا مدقستی امروده اید مدعی معلم اصفا و مستلزم عدم
 امر عدالت تکلیفین نیست و اگر مدعی انست که صعقات از
 سبب سگاه در اطهار خود هم احتیاج بحلق عالم ندارند اید مدعی خود
 خلاف عقل و نقل است چه صعقات اوس سگاه با وصف کمالات و عدم

ادم را پنداکردن حواصت عزرائیل علیه السلام مدینه طیبه
 ادم را که از هر قسم زمین سرخ و سفید و زرد و شور و سارمن
 گرفته بود بحکم ایردی بهمین جا جمع کرد و ملائکه دیگران
 طیس را عیین نمودند سی و نه روز بران بازار هم و عم
 و یکرز بازار سرور و حدود نارینه پیش آن گلانه را مالد سعال
 کوزه گران حشک نمودند نورپرد ادها صدائی از ان برمی آمد
 فال نعلانی مصالح کاعجاز من بعد ان سعال را میان مکه
 و طائف دروادی بهمان درده برای تصویره کل ادم انداختند
 پس در سرروایان صحاحه محل تجمدر طیبه ادم علیه
 السلام همین مقام است و بعد هبوط ادم علیه السلام
 از بهشت تعیین نمایی این بیت مقدس بدین وجه
 فراریامت که ادم علیه السلام اهداب اقدس ایردی عرض
 کردند که بار خدا یا ملائکه تو در امان طواف بیت المعمور
 میکنی و تسبیح و تکبیر و تهلیل میدانی و من نه در زمین
 طواف کا هی دارم و نه تسبیح و نه تهلیل ملائکه می شنوم
 فرمان رسید که تو هم بمکانی که نشان دهیم قنله و طواف
 کا هی برای حدود نغان و حضرت جنرئیل بحکم رب جلجل
 ادم را درحای کعبه آورده پر حدود درانجا بردند که تا طبقه
 هفتم زمین شکافته شد و بنیادی طاهر گردید فرستگان
 برهمن بنیان سنگهای کلا که هر یکی از ان زاید ار طامت

صحت وصدق ولا تكن من المفسرين *

الباب التاسع

و این باب مکتویسب بر بیدار صورت و حقیقت کعبه
رنامی و دقائق و اسرار متعلقه ان

العصل فیما يتعلق بخلق الكعبة

و تعمیر اندیشها قال العاکفی فی تاریخہ حدثنی عبد الله
بن ابی سلمة قال حدثنا الواقدی قال حدثنا ابن حریج
عن بشیر بن عاصم الشعبي عن سعد بن المسد
قال قال علی بن ابي طالب رضى الله عنه خلق الله البيت
قبل الارض والسموات ناربعین سنة وكان عشاء على الماء وايضا
رمى العاکفی بسددة عن ابی هريرة رضى الله عنه الكعبة
حلقت قبل الارض بالقرى عام فيل وكدف حلقت قبل
الارض و هى من الارض وقال انه كل عليها ملكان يسبحان
بالليل والنهار العى منه ولما اراد الله ان يخلق الارض
دحبتها من تحت الكعبة وحمل الكعبة وسط الارض ورمى
عن الحسن البصرى رضى الله عنه خلق الله الارض فى
موضع الدنت كهيأة العهر عليها دخان ملتزم بها ثم اصعد
الدخان وخلق منه السموات واصمك العهر فى موضعه
وسط منه الارض ولدلك قوله تعالى كأننا نتقار چون حقتعالى

استاذان تعمیر نمایند اسمعیل علیه السلام طمب سنگ
 در حبل انوار پس برسد خدیریل علیه السلام تحکم حضرت
 ملک عالم در رسد حجواشون و تمام انرا هم را که ۵ هزاره آدم
 بعد از السلام از بهشت آمده بود بدون دین هر دو سنگ
 نحوی طویان دهن کرده اند پس علیه السلام در اینجا بود
 یکی را برای امتداد انرا هم و دیگری برای بیان در کج
 کعبه از حاکم راس سقر بر میروند انرا هم علیه السلام بران
 یک سنگ استاذان کار عمارت میکنند و آن سنگ چون نبود بقدر
 عمارت بلند میکردند تا آنکه کار تعمیر تمام گشت و نقش
 هر دو هم انرا هم علیه السلام در آن سنگ داشت و از
 سنگ دوم که در گوشه خانه نهادند نوری پس تنظیم مداخل
 شده بچار سوی کعبه رسید تا آنکه تحدید حرم محترم
 رعایا وصول آن را گردید انرا هم علیه السلام بعد مراجع
 حدود حرم را هم معلم فرمودند و زنی عن عبد الله بن عمر
 رضى الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 الركن والبهام يافوتان من اوانت الحمد طمس الله نورهم
 ولو لا ذلك لاصاب اما ان المسرق والمعرب و در حدیث
 صحیح وارد شده که حجرا سود در اول اعمانت نهادند و نوا
 بود طمس ازادی که انرا در این درجه شده است که در
 فدا گشته که در عهد جاهلیت با مس و مسیح حدیث مهمان عدوان

حمل جی مردن دود اداخته تا سطح زمین نر اداستند و این
 همه سنگها از کوه لدنار و طور سید و احوادی و حرار طور زینتادون
 دعد ازان لحکم اتریجی تمامی سانه نیت المعهور ار اسمان
 درون امده در انجا نهاده شد و محل طواف و عدله دماز ادم
 علیه السلام و اولاد ایشان و ازیادت و ازان ناز همیشه این
 خانه معدن ادنیا و اولیا و صالحا و محل استنجاست و عاصادت
 در رمت طوفان نوح علیه السلام نعت المعهور ار انجا برداشته
 شد و دار مقام اولیاس مدعل گردید دعد دوع طوفان درین
 مقام تلی نعت ممتاز اسائر روی زمین برآمد تا همان انرا یم
 علیه السلام همان بل معدن و مفصل اعل افاق بود و هر
 کسی قصد ان مندهون چون عهد حضرت انرا یم شد ایشان
 به بدای نیت مامور گسندک سکینه شکل انرا امده در محل
 کعبه سایه در انکند و حمزول علیه السلام در دور قدر ظل
 حظی کشیدند و نه ان حظ انرا یم علیه السلام رمت کعبه
 را کد پندند تا بداد ادم نکند پندن ایشان عیان سد پر همان
 دیدن ان تعمیر نیت دعمل آوردند و شکل مسدطل و ارتفاع ده
 گردا کردند کار نفا تا انرا یم علیه السلام تعلق داشت و
 اسمعیل علیه السلام اکلایه کردن و خاکها از کوه حرار در فای
 و ابوقنیص آوردن مشعول بود چون عمارت ار د ادم بالاتر
 شد او اسمعیل علیه السلام سنگی طاب کرد تا نران سنگ

اهل تاریخ ثانیست که اول عمالقه و حرهم طرح
 نمودند و بناش انداختند بعد از مصیبت این کتاب تعمیرش
 کرد چنانچه پوستش سههش پنجم مقل صاحب و از خوب
 حرمانه ها برای انداخت این بنا تا اول عهد اسرور
 علیه الصلوة والسلام موحود بود انکس چون اسباب طعنا
 سیلی عظیم حذارهای بدسا سون شده بود. از ار دست
 ریخته کرد و هوشیو احمد کسوف تا سادکن آتش یکسوف
 دررد و اکثر جوانهای سقاف را هم موحود قرائش جمع سده
 نار تجدید بناش حواسک و زایدان معارفه را میدیدند
 معرر نمودند همه حذارهای ادب ما بهم کید از سر و بنا
 نهادند و چنان قرار دادند که حره ال حلال درین کار صورت
 نکند چنانچه بعد بهم نرسد مال حلال بقدر کفایت
 در دهم در بیل و تعدد تعریف راه راوس علمی از عرض
 نیت چند درجه زمین گذاسه خطمه در آردند و دروزاره
 را از زمین بلند کردند تا هر کس لا یندک درون داخل نماید
 هرگز حواهد اندرون در آرد و نیز اندرون نامت سه سه
 ستون چوبی در طرف بصا بهودند و ارتفاع ادب که در
 عهد حضرت خلیل نه درجه بود اسرا مصاعف کوفند و
 اندرون بدست فرست زکن سامی رنده پایه برای اوس نامه
 کرده بواجبات بهودند آن حضرت عایقه اسلام در این وقت

ده نموده رواج این عمل درین است گردید و آنانکه پیش
 از اسلام حجر معام را دیده بودند نأفل اند که اثر پاسدهای
 حضرت حلیل دروی تحویبی مرثی میشد اکنون در کتب
 لمس این اثر که ایدبعی مرثی بدست و از حضرت عبد الله
 بن زبیر منع عمل لمس منقول است ایدبعی در متن خود
 گفته که این سنگ در عهد صدیق رضی پر متصل لب بود
 اما در عهد عمر و اروق رضی الله عنه است آمدن سیلی عظیم
 ده مشتهر دستل ام نهشل است چون از محل خود حائیده
 دور گردیده بود حضرت اروق بعضی بعضی خود حای را
 ده حالا در است برای این سنگ تحویب فرموده میان سنگ
 دستل است حکم نهاده از دیگر ار حای خود نهاده چنانچه
 از آن روز سنگ مذکور در عهد است است پس اما آنچه منقول
 گردیده ابتدای نامی است از ابوالمشر است نه از حلیل
 حلیل اما آنچه مشهور است که اولاً نامی این خانه ابراهیم
 بوده مرادش است که ابتدای نامی صورت بنی از ابراهیم
 است نه از ابوالمشر زیرا که در عهد ابوالمشر هر بنیاد چیزی
 نبود و نامی بنیاد است الممور آورده نصب کرده بودند
 و آن صورت حده از یادوب بوده از طین و حجر قال الشیخ
 عماد الدین بن کثیر فی تعسرة ام برد عن معصوم ان اللیت
 کن مدنا قبل الحلیل اما بعد زمان ابراهیم پس آنچه نزد

تعمیر و مرمت نمودند و در دران کعبه شریف و عریب میگردانند
 اندک بی بس بعد نای قریش چون عبداللہ بن زبیر نامی
 کعبه پر حاجت نمود آنچه آن حضرت مانده صدیقہ
 در موندہ بود تعمیر ساخت دعای خطیم را زبیر ادر و ارا
 نہ نکاچہ زار آمد از زمین از رکن حد در این عریبی
 مصلوب دیوار کعبه است داخل کعبه نمود و باین کعبه را بدو
 گردانند و در پیش را از زمین چسبند و در پیش کل
 حوسری دعوی را در کعبه حاط نمود و مشک و عذیر کھل
 ساخت و در آنجا مقدوس کرد و اول این تعمیر در سال
 شصت و چهار در یوم مراح از آن است و همام رحب بودہ
 بعد از آن حاجت بن یوسف آن وقت تعمیر آن خانه پر حاجت
 دعوی طرف سامی را میبندم ساخته نار از موافق قریش
 مذکور در روزہ عریبی را مسدود کرد و سعی را بر بلندگی
 آرزو و دیگر هیچ حاجت و تعمیری در آن و وقوع این حادثہ
 سال هفتاد و چهار سن بعد از آن در سد میگذرا و چهل سلطان
 میدان نار نشاندید تا پر حاجت موافق رکب اسمہ تہام امت
 را بدم آوردہ عمارت از مرتبہ اوضاع محتاج صاحب چداچہ
 همان عمارت الی اوصاف آن صاحب است در آن است
 مذکور است کہ ہارون رشید آن نامہ الگ از آن است دید
 ادای کعبہ در وضع عد اللہ آن را بر جوانانہ بود آن الگ

دست پنجم سال در دست خون، و دست با این حجر اسود
 رسید هر یکی از ریه‌های فریض حجر اسود را در دست خون
 نهادن منکوح است چنانچه در این نوع راجح حدیث از او دادند
 که در اول کسب که بحرم داخل شود حکم و در اول استقامت
 اول کسب که از درانی سینه داخل مسجد حرم شد اسرار
 بود علیه الصلوة والسلام برای فصل کار همگنان رجوع نسید
 ابرار آوردند آن حضرت چادر بی کتفه ده حجر را در میان
 نهاد و جمله مردان را بیس را در میان از جمله اطراف
 کوسه‌هایی چادر را کرده دراز کرد چون حجر اسود بدین
 تدبیر متصل محل خون رسید آن حضرت حجر را از دست
 خود برداشته محل نهادنش هاداد و درون بگر سنگها و ماس
 فرمود جمله مردان را صبی شدند و ترکه‌العمل آن حضرت
 امریها گفتند باید دانست که در کتب صحاح مرزیست که
 آن حضرت عایشه صدیقه را وصی الله علیه و آله بود یک نیت نرسد
 فرمود که فریض درندای کعبه بعیر و تقصیر در قواعد
 انرا هم علیه السلام نگار نرسد و اگر می بود خوف آنکه
 چون مردم تازه اسلام در آمده اند من اگر نعبه را صدق
 ساخته بر قواعد انرا هم تا اتم طعن حواصت کرد و گمان
 حواصت بود که دیگر رسانی را از طرف خود صالحی کعبه
 کرده ام هر آینه کعبه را بر قواعد اول نامیدند و از سر و

قرین عمل نمی نماید و اگر ازین هم گریستند و ثواب تجدید را بوجهی فانی گشتیم از ثواب ضرورت تجدید ضرورت تعمیر و بنا چگونگی ثابت نواند گردید این است اعمداً متعلقه زعمتین و تجدید و تعمیر و الا سرعتی احوالها
بفضل الله القدوس *

حواب

چون ضرورت مطلق جهت برای رجوع و سحر و عذر
هما من العبادات باهدا رسد و مطلق را خردن صمن
معدک نواند یاسد چه مطلق من حی - و مطلق را
در حدی در خارج ناسد اهدا و تعالی جهات خاص برای
معدک یا مقرر فرمود تا ناسد ص این جهت خاص از
دیگر ارباب ملل و نسل ممتاز ناسد و نیر زمین و اتحاد
جهت دلیل بود در آنکه سحر و حمله مواد و معدود اهل
حق در تمام جهات یکدات ص یا آنکه حون عبادت نمار
نحوای امر جلد القدر و از کوعوامع الراقعین بوجهی مقرر
سده که هر از هر از امراد عباد ص ص اسناده در گران نش
ناهدن گر سرتک و انداز و موافق و مصار ناسد اهدا
تعدن و اتحاد جهت نیر لازم اوقادۀ تا چندانکه در ادای
صلوة توامون و یکرنگی میان ایشان اعمست همچنان در
جهت عبادت هم موافق و یکسان اسد و انما الموصدون کاسد

احازنش دداک و مرصود که اگرچه وضع این الرئیر مرادوی
 مرصی انسرور مت اما تار بار هدم و ندای کعدنه مصلحت
 نسبت و گزیده کعدنه صلعه سلاطین خواهد گردید و هر یکی از
 سلاطین لعهد خود بدهم و ندای آن اطور خود خواهد
 پرداخت این بود بیان اجمالی حلقه و تغییرات عمارت
 گعدنه مکرره سرورها الله تعالی *

الفضل الثانی فیما یتعلق

بصورة الكعدنه الدا که آنچه در باب اول مدین و منزه
 شده همین قدر است که در آن از حدود کعدنه - عن جهت
 است برای بعضی عداوات مثل رکوع و سجود و غیره ما پس
 میرسد بگویند که گویند که چون رکوع و سجود و غیره
 عداواتی که واسطه جهت باشد نمیشود مگر جهت ما را
 نجهتی معین را لهذا تعیین جهتی خاص برای این
 عداوت ضروری نمیشود بلکه میتوان جهت (العداوت متوجهها
 الی ای جهة کاتب من الاحباب خاصه و بلکه مقصود
 و معدود باب منزه از جهت پاسد و حدود کریمه اندما تولوهم
 و حه الله بر عدم تعین گزراه بود ضرورت تعین جهت من
 الاحباب هر گز دایم نمی تواند رسد و ناقرص اگر ضرورت
 تعین جهتی ثابت هم کرده اند یک جهت من در آن تجدید نمودی

در نوحه طاهری موحد توحد عزیمت در نوحه باطنی
 میگردد در این جهت استعمال قنایه در شمار ضروری آمده
 اما افعاله را باید که یک چیز همین باشد برای جمع
 حلاجی تا اتفاق طاهری ایشان موحد اتفاق باطنی ایشان
 باشد و چون اطن ایشان در استفاضة ادوار و نرات عبادت
 متعوی گردد این طعم ازان عبادت در تادویر دل پنداسود
 ما بد اتفاق در اسال سنا در مکل واحد بصمت واحد که
 موحد تدویر - طم مدداسد و برای همین نکته جمعه و
 جماعات مشروع شده اند اما در جماعات پنجگانی اتفاق
 اهل یک محله موحد از دیان دور عبادت می شود و در
 جمعه اتفاق اهل یک شهر در حرح اتفاق تمام جهانیان و چون
 اتفاق اهل جهان در یک مکان در هر وقت متعذر است لاجرم
 جهت امکان را قائمقام آن مکان ساخته امر را استعمال آن
 در ارقام شمار و دیگر عبادات نظریتی برصیب یا بد
 عین مصلحت سد اندهی اما وجه تکدید و تمیز کعبه
 مکرمه آنست که چون زعمی جهت کعبه برای عبادت
 مقرر شده و مقصود از عبادت تعظیم معدود باشد لهذا تعظیم
 از زندگان در حوز اقام و عقول عادیة ایشان خواستند و تعظیم
 عادی ایشان آن باشد که بدرگاه مارک حاضر شوند و زمین
 خدمت بنمودند و در آن وقت ادب و کرم نگاه دارند پس هرگاه

و احدها بالحمله مهادت در امان و احوال جهات و خصوصیات
 موصوف از بیان مبادی و صحاب و ناعت ترقی و شوکت
 و قوه سر مرید تاکید در توحه صفوف حمايت از ناخام معلوم
 توان کرد قال علیه الصلوة والسلام لذنوب صغیرکم اول الذکالهن
 الاله فی وحوهکم و صاحب فتح العزیز در بیان تعیین مقام
 المجدس و ادکلام داده است که ادعی را چنانکه فوت عقلمه
 داده اند که بان قوت ادراک محراب می نماید فوت حیالده
 نیز داده اند که نسبت ان در عالم احسام در آمد می کند
 و فوت عقلمه را چون قوت حیالده مدن میکند کار او روی تر
 میگردن. مستحکم تر میباشد چنانچه مهندس در وقت ادراک
 احکام معانی بر تار و فیکه صور و اشکل را منصور و مشکل میکند
 و خمس و هیال را مدون کار قوت عقلمه خود نمی سارند تجویسی
 در یافتن ان احکام نمی نه این و همچنین هر گاه تفرق
 نشنا و مدح بر پادشاهی با امیری میجو اهد اول استقدال
 روی ان پادشاه و امیر گروه استاده می شود و بار نه فنا
 و مدح مشغول میگردن و روح عدالت که خشوع صحت بدن
 سکون و ترک التماس بچسب راحت منصور الحصول
 میسب و سکون و ترک التماس جاهل نه بنده اند شد مگر وقتی که
 عاند در وقت عدالت بیکسب مدعیانه و الدرام گدازان تر گردن
 بالحمله ظاهر را با ناطق عمده ایست که تو حد عمر است

دایر نداید ان شاء الله تعالی و دیگر سرنگند در اساس است
 که چون جهات عالم را بنهایی نماند که علم و نظر ساجد
 و عابد بدان رسد لهذا حکم سجده بطرفی یا اطراف علم
 معلوم الهایه موهوم تکبیر و تمکن و خود معنون باشند در آن
 جهت اما در تعیین جهتی خاص پس ظاهرست اما در
 عدم تعیین پس و اهمه تکبیر و تمکن زوی اطراف احاطه
 بود نه ان احاطه که لایق ذات منزهه از جهت است بل احاطه
 که در حور بهم فاضل ظاهرست تا جمله اگر قبله جهتی
 علم معلوم الهایه می بود قوه منجمله ساجد و عابد و اعمه
 تکبیر مسجون و نام معنون در آن جهت لا محاله پیدا مینمود
 بعدی همچنان گمانش می شد که شاید معنون و مسجون من
 در آن جهت ست علی الخصوص عقول عاقله و ازای نادیه
 عوام ندین ایهام زبانه تر حزب اتسام داشت لهذا امر
 متحدین جهات سجده ثابت گردیده و حد هر جهتی تا ارض
 که رسیده پس چنانکه سجدن جهات عالم سجدت
 مذک الاملاک است همچنان سجدن جهات عبادت ارض
 که سجدت سجدت باشند جمله جهات بدان سجدن گردیده و سجدت
 قلائع علم و نظر سجدن عبادان رسیده و معلوم شده که بنهایی
 جهات عبادت تا انجا باشد پس پس چون عبادت جهات
 مسجون الیه را براء العین دیدند از حاطه تکبیر مسجون و موهوم

طرح تجدید و تعمیر که بنا انداختند بنایش بصورتیست بهمین
مشابهت و هنداسنت درگاه سارک و سلاطین مقرر ساختند *

جواب دوم

اگر مراد سایل از تعین جهت است که از مشرق و مغرب و
یمین و شمال و عنبره جهتی برای سجده مومنان معبر
شد پس گوئیم که در حقیقت تخصیص جهتی معین
ندیم معنی برای آنست که سوره سمت و سجده ای هدایت
انگیزی ایما تبولونم وجه الله حصرت شمار گزاردن سجده
بهر طرفی از اطراف جائز در مرده لهذا می بینی که سجده
اهل مشرق بطرف مغرب و سجده اهل مغرب بطرف مشرق
آمده و همچنین سجده اهل جنوب طرف شمال و سجده
اهل شمال طرف جنوب جامع گردن قال الریدویسی این
المغرب فله لاهل المشرق و بالعکس و الجنوب لاهل
الشمال و بالعکس کذا فی جامع الرموز پس در حقیقت
از جهات عالم جهتی خاص برای عبادت کردن معین
نشده و بهر جهتی سجده رای ذاتی عنبر معید لجهت
حایر آمده و اگر معصومان تعین جهت جهت مکان مخصوص
است پس وجه اشراط صفت العدن داسق کعبه است
که کعبه طهر تحلیات و فیوض خاصه است چنانکه بدستی
از حائس درما سنو مدکور و مسطور سن و در وصل آتی

لحدیج رحوه در سرزمین پستی اودانه سب اصلا انا نکردند
 و سمعاً و طاعة گفته سجده اش را آوردند و این بدان مابند که
 پادشاهی یکی از علامان را حکم نگاری حقیر فرمایند این
 علام ده نصیب از سر نخوب در لجا آردی آن کار انگار درزد
 پادشاهی الهور از نخوب سرشت را از سرشته ده ابدازن و سطررد
 و مردود سازد سپس بدیگری از علامان بمعایه آن حکم کاری
 داپل تراز آنچه داول فرموده بود فرماید و ملاحظه سمع و
 طاعت وی رفته اس و از جمله مقرران بلند کند و او را بد
 آن سمت بیان نکرید اما تعمیر پس بدان که چون ضرورت
 نکرید ثابت شد و آن ممکن نگردی مگر دشقی از سقوق ثلثه
 یعنی یا آن حصه زمین مقنس را برای امتیاز بلند و مرتفع
 مناسبند یا بصورت پیری و حوصی حجر دران می
 انداختند یا مکرر تدعیس و ترسم در انداز ها اکتفا می
 کردند اما تدعیس پس مکرر اعدام رسوم و خطوط دادی
 سدی مدین (الحصول و صور خطیه و الوانیه سبک و زوال
 حریج القاول بود لهذا ندین رده تعداد حدود فادل
 اعتبار بود اما حجر پس مشتمل بود بر دو فصاحت اول
 آنکه عور و تسهل مائی آن معام عائی دوده درم آنکه ترب
 آن ارض مقدسه را که معدل و در گرده حصرت حوصیست
 و مخصر است و همان مشتمل اقدس از ارجا کندیدن و نجایی

تمکن معبود و ازع المال بشییدند و ندانند که تعیین حسب
 مسعود الله صرف ذاتناج امر من له المسعود است نه نسبت
 نمکن و تجیز معبود •

جواب سیوم

و یکی از وجوه تعیین و تحدید کعبه مکرمه برای قلمه
 ساحقن نسبت ادم و اولاد ادم است که چون کالد ادم
 علیه السلام مکرمه همین مقام شده و بعد محرم و مصور کردنش
 حمله برشدگان را حکم سجده طرف وی علیه السلام فرمودند
 اندلس لعین از سجده اذ نامود و نجسد و عداوت ادم و اولاد
 وی در آوردند اهدا حد او ان علیه حکم همان محل تعمیر
 طیب ادم را بدله عداوت برای وی و اولاد وی مقرر صاحب
 تا چنانکه کمال خوف و هرکشی اندلس لعین از سجده
 نکردن بطرف ادم طاهر شده همچنان کمال عدولیب و
 اطاعت ادم و اولاد وی سجده کردن طرف موع تعمیر
 کالد ادم نر همکدان طاهر و امان گردن و معلوم شود که ادم
 را دانکه حلاق حقدقی مستجمع هرگز در حمال و که ال طاهر
 و ناطمی حلقی ساخته و شرف بعم روح و عطای بطون و
 ادواک بدواحد اندلس لعین از سجده طرف وی انکار
 کرد و ادم و اولاد و ترا هرگاه حکم سجده طرف موععی شد
 که کالد ادم را در انجا درمت ساخته اند و نسبت نام

نه در تحذیر و تعلیل امر نه در عدم تحذیر و نعامت ندیده

جواب

حظور واهمه تحذیر معدوم نهایت ندوا سنج بودن بدست واهمه
 مسخوله دادستن که چه اگر نهد را بعضی عوام و بالگردان
 مسخوله دانند و فرق از مسخوله و مسخول الله کردن نتوانند
 لیکن امر از حدای بر ندایدند و مسخول الله بودنش با هر حدای دانند
 چندان بناحت و بناحت نماند زیرا که ظاهر راست که اند
 علیه السلام نامر حدای مسخول صلا نکه شده بود و بعضی علما
 مسخول له ان سجده نفس دایم را مرصوفه اند و لحوار
 سجده تحذیر برای عذر حدای گو در دیگر ان بیان باشد فائل
 بوده ایکن واهمه تحذیر معدوم پس شرک محض بود لهذا
 رفع رار الفس او حث واهم نموند دیگر وجه تعیین و تحذیر قند
 آنچه صاحب منبع لغوی بر مرصوفه است که بموجب روایات
 ثابت شده که از همن منکر لزه محمدیه اجابت ندای پروردگار
 حرون مرصوفه است چون حکم بد اسمان و زمین را که انقیاد طوعا و
 کرها و آنچه محادی این بقعه بود از اسمان مناعت او در جواب
 سر یک شده عرض کردند که ابتدا طائعتین پس هرگاه این
 بقعه و مسکانات این بقعه از صاحب و اب شهادی در توحه به
 پروردگار چون از همه دراب عالم صانقت کردی دانست دیگر از
 این و وف عبادت بود دان صدر حلال قدره ای و

دیگر انداختن بپرخلاف ادب بوده فلیندا سو فالف یعنی مرتفع ساختن انقدر حصه زمین نجیب امتیاز متعین و مختار افتاد و چون بلند ساختنش بوجهی که نکه را ساخته میگراستند خود لایق نبودنکه درحور مرتبه ان محفل اوصول ان بوده که اشرف و اکمل و جبهی از و حوه اندد برای ان ناسد و ان بخای صورت بدست که ملوک و سلاطین را بود لهدا صورت بدست را درانجا بدامر موند و جهت اظهار شرف و مرتبتش ان نیم مقدس را از سجاده منسوب و مصاب نبودند و اما بلند کردنش بوجهی که صورت ستاره یا دم یا حن یا ملک یا حیوانی یا شجری درانجاسی ساختند و هم اشتراک بود و اعتقاد و مطه استقلال پیدا می نمود بخلایف صورت ایتمی که نوعی اشتراک و استقلال را نمی خواهد چه نسبت از منعلقات و دستوران صاحب خود مبداشدر بطع نظر از احتیاج و تعاون بصاحب خود و خودی مستقل مفسرد بالذات ندارد *

سوال

در تجدید و تعمیر کعبه و همه مسجون له بودنش پیدا گردیده یعنی عوام و اهل طواهر چون همین بنا را عایب حسب مسجون حول بیندک و تدریسه در مسجون له و مسجون الله کردن نتواندک همین بنا را مسجون له دانند و ابن و همه

از دعا ممتاز گردیده یعنی مدار عبادت ایشان بر کمال ذاتی
 مبرور است نه بر حروف و طمع و حه دروم بلکه چون عبادت
 محمدیان اشمل اسماء عذاب جمله امینانست بلکه شامل
 است بر عبادت حیدرآباد و حماداب و سایر مخلوقات چنانکه
 گفته اند که عبادت حماداب دستن است و عبادت چا و روان
 چرند زکوع و سجود و عبادت حانوران پرده ذکر و تلاوت
 اسمای الهیه و عبادت حشرات سجود است و عبادت اسحار
 و نباتات ندام و عبادت هرورده از ملایک همین اسم است
 و عبادت گردن است استعراق در مشاهده و نماز هر همه این
 عبادات مشتمل است از جهت آنکه سبب جامع عبادان
 لدنی و نفسی واقع است پس چون عبادت اهل کتاب حرئی
 بود از عبادان محمدیان ابتدا قله اهل کتاب نیز حکم حرئی
 از قله ایشان واقع گردید و حه سیموم است که حضرت حنی
 سبحانه تعالی شانه چنانکه دیگر خصوصیات و امتیازات
 تا حضرت لیل الصلوات و المصلوات تجزیه است همچنان
 قله انحصار را نیز از قله دیگر اندیا مختص و ممتاز
 گردانیده یعنی دو قله در زمین مقرر فرموده یکی برای
 سایر اندیا و یکی برای حضرت حیرا و او را حضرت آدم و
 ابراهیم علی نبینا و علیهما السلام که سجود و طواف این
 قله برادر است و درین تخصص از سایر اندیا استحقاق

حوض شناسی سبب الهی دومی مانند اینکه صحرا ایت المقدس
 را امرای امم موسی علیه السلام و اممیان دیگر اندک تا زمان
 عیسی علی نبی و علیهم الصلوات و المسلیهات چرا قبله مقرر
 ساخته و کعبه را از مرتبه قبله بودن نیجه سبب بر انداخته
 بودند تا اینکه کعبه قبله ادم از اول مقرر شده و ترمید شرف
 در حمله امریکه مخصوص آمده است و نیز تا اینکه قبله را باید
 که احکامات سجده واقع گردن و صحرا ندس صعب واقع
 در سمت زبراکه معلوم است در هوا و هم مضائل و خصوصیاتیکه
 برای کعبه معطیه ثابت شده در صحرا ثابت می شود و نیز کعبه
 معطیه خانه مکمل است مدعی تمام حدای یگانه و صحرا نیست
 المقدس حکم یک معقی از خانه است که معلق از آثار و درون
 اسجد او یک به اسم سقف را از تمام خانه دست حرثی است
 تا کل گداں سقف طویل و عریض باشد اما تمام خانه غدار
 نسبت حرثیست نتواند داشت و حش اول آنچه اکثر محققان
 فرموده اند است که چون صحرا معلقه حکم آسمان است
 و آسمان قبله دعای نندگاست پس نسبت به دور
 استعداد اهل کتاب از ادراک سر عبادت و انتصار انظار
 ایشان بر حوب و رجا و آنحصار اکثر عبادت شان بر دعای
 صحرا را در حق ایشان قبله عبادت مقرر فرموده بودند
 بخلاف محمد یان که نکرده عبادت رسیده اند و عبادت ایشان

رسیدن مدلت بر آنها دلیل بر کمال قدرت و جلالت او سبحانه
 و تعالی دانند و طاهر گردند که مسخوردیست آدم و کعبه عرب
 نامرا و سجانه بود نه بسبب کمالی ذاتی در ایشان و
 او سبحانه قادرست بر آنکه هر کرا خواهد عرب بخشند و هر کرا
 خواهد بدلت مثلا گرداند اما آنچه صاحب فتح العریبر
 علیه الرحمة در بیان تخصیص بدلتین امانه فرموده اینست
 آری در حق امم موسوی تا زمان عیسی علیه السلام
 و در حق انبیا نیکه و دما دیدها بودند صحرا ایب المقدس
 را برای نکتة بدله ساخته بودند و آن نکتة آن بود که آن
 بصورت هولناکی که داشت و در میان الارض و السماء معلق
 بود برای ترسانیدن مسخریان از راه عنایت و اطاعت
 ماوند تا زیاده حلاک است که در احتیاط گذاهگاران رمان
 سرخم میکنند و امم موسوی از راه محبت و سوق مسخر
 بودند بدون ترسانیدن حق عنایت را ادا کردن می توانستند
 لاجرم انبیا را بجز برای آنکه مقدماتی لهم می دادند
 دستفعل همان صحرا معلقه حکم میشد و در امکان را در
 احترت مخصوصیتی سخاوت تعلق عرس الهی ترهان مکان
 خواهد شد و صرف اهل فناء بجز در حوالی آن پس
 اعتقالات امکان مدگر حالت رهتسیر و خوف دار پرس
 اعمال و حساب و وزن است و لهذا اصغر منیمان علیه السلام

یافتند این شرف بایشان 'اطعیل سرور' در جهان حاصل
 شد زیرا که چون ایشان حامل نوران حضرت بودند و نوران
 حضرت در عدد با ایشان سرنگ مدمون و پندار صله از
 حضرت منزه ایشان مقرر گردیده و باز در عهد انبیای نبی
 اسرائیل احکام عبادت اقله روناقها کشیده و حه چهارم
 از احکامه است معظم مانند حضرت ادم خلعه الله ست لهدا
 مصلحت الهی برای چندین مقتضی هتک حرمت دعوت
 مکرمه گشت چنانکه نسبت ادم علیه السلام مقتضی هدک
 حرمت گردیده و پیرا علیه السلام از حدت خارج گردانیده
 بود لحدوق این مداب از مقتضیات حدت باشد چنانچه
 اهل تحقیق در لحدوق مداب نداروند علیه السلام همین توحیده
 و چیده معرفت بیان در آورده اند و سر در لحدوم مداب برای
 خلافت است که خلعه جامع صغاب کونی و الهی میداند
 لهذا اثر خلعه صغاب در خلعه سرور و ظهور میکند و پیر
 خلعه نایب مداب اصل است و اصل جامع صغاب حلال و جمال
 پس ظهور هر دو صغاب در خلعه سرور است و از مقتضای
 ظهور حلال دامت و انکسار مطهر است و سبب دیگر برای
 لحدوق مداب لحدوق ادم و کعبه معظم است که ادم و کعبه
 را از تعالی مرتبه کشیده که مسجون حقایق شدند لهذا
 حکمت او کعبه هتک حرمت آنها را اقتضا نمود تا

عشر شهر اثم صوف الی الکعبه پس اسما بدال صحرة بیعت
 المقدس درین وقت برای تکمیل کمال ابتدای نبی
 اسرائیل بود که انوار نبوتش ایشون شب معراج احمد المسلمون
 نادیدار محمدیه گشته بود و نیز نداد آنکه نسبت نوع معراج
 در ادمقام اسمعالم را شری و مرتبی در حق ایشان بهر سنده بود
 و استعمال آن ناعت صدق نعت دوا صلیتین است که در
 خصائص احکام از ابتدای پیشین مدعو است میسند و اشاره
 استجماع کمالات جمیع انبیا می نمود گوناگون است علیه
 السلام در ابتدای نعت حوق خلعه حضرت آدم و حضرت
 ابراهیم علیهما السلام بودند و بعد از معراج خلاصت ابتدای
 نبی اسرائیل هم یافتند و هرگاه شکر و مدیده فرمودند
 اسمعالم هر دو قندله محکم نمود که هر دو جهت مقال اراحم
 واقع است لایم انحصار - صلی الله علیه وسلم در آنجا احتیاجی
 باینکه فرمودند و دانستند که چون من شکر از من
 بهکیده مأمور شدیم پشت آنکه هر روز نعت المقدس
 خوانم وقت بهتر است که در وقت عبادت هم تابع همین
 امر سوم و استعمال نعت المقدس را بر استعمال کرده ترخیص
 داده از روز خروج از مکه که اول ماه ربیع الاول تا ماه صعب
 رحب مال دوم که مدت سائرده ماه و کسری را بدمشور و این
 مدت را بطریقی ندهیم کسری صبی روز ۱۰۰۰۰۰ ماه بعضی

چون نراه کعبه نهد تا در موده اند و مسجدی در توس
 کشیده و در آن مسجد تصویر نبش و درج را بفرمای
 زندگرو یاد دهند و در اول بیامت در دست ساخته اند و
 انحصار چون از اندک ای بعثت کمال ادمی و انرا همی
 متکمل شدند و در حوار کعبه معطره نشو و نما یافتند و
 تعظیم سخانه از صخره سالوف گشتند اول با استعمال همان
 خانه که اصل و اکمل و نله ها بود مامور شدند تا آنکه
 ایشان را شب معراج نه بیت المقدس کردند و بارواج اندیای
 الحوار ملاقات ایشان واقع شد و آثار و برکات بدوت آنها
 در صلح و بانوار و برکات بدوت ادمی و انرا همی گشت و
 صعود داسمان از همان مقام حائل شد باچار حدی ایشان
 را ضرور بود که برای تدمیم و تکمیل آثار و برکات بدوت ان
 انمیا و هم برای شکرانه معراج و انقای اثر ان استقبال
 ان قدله نمایند و توجه الی الله را دایم صورت مشهود سازند
 از ان بار ان حصرت بدوعی در نه ار استاده شد که استعمال
 کعبه و بیت المقدس هر دو از دست نروند چنانچه بیهمی
 در حدی خود و انودا دون در باسخ و منسوح و ابن ابی
 شیبه روایت ان عن ابن رضی الله عنه آورده اند کان رسول
 الله صلی الله علیه و سلم یصلی و هو بمکه نحو بیت
 المقدس و الکعبه بمن یدیه و بعد ما تحول الی المدینه حته

از واردین مقدار سود خصوصا در آن وقت که بیشتر
مقدار با عمارت عده السلام فرستای ایران بود و از آنرا احداث
حدود تعظیم کعبه را جوگر گشته و همان بقعه معظمه را بنام
حصرت ابراهیم علیه السلام میدانند و نه محاورت اسمقام
کریم محرم نمودند و سایر محرم میراث فریشتان بهر
معتقدان آن مکان را حرکرت با عظم او گشته آنها را بتکر
استدلال آن مکان فرمودند و استعملات الهقدس را که
عمریان خصوصا فریشتان هرگز ناسدنا نمودند و حکم حمد
حدلی انرا بنامه نبی اسرائیل دانسته و چون را از نبی اسمعیل
شمرده نهایت بعرب روز آن می نمودند فرار دادن حیای
مقام اصحاب بودند کلامه و الله دره اکنون می دیند شنید حمد
اینکه تحمیر طمب ادم علیه السلام بر زمین کعبه مکرمه حرا
واقع شد محنتی نماید که چون حصرت ادم و کعبه معظم
هر دو بحلیفه حق و مطهر و مسکنی همان یک باب داشته و
صفت اند را از یکا مشرب آب می خوردند لهذا نسبت
کمال صفاست در هر دو زمین کعبه از سائر زمین ها
برای تجمیع طمبت آدم مخصوص گردید و حده دوم آنه
تا دقایق و انعکاس از یکدیگر ترک و نورانیت هر دو
زیاده تر گردید و نه آلات هر دو از یکدیگر سرایت نمایند و
سر دقایق هر دو ساند و از یک حده حدیقت ادم اصل و سرای

هم گفته اند دمار سمت بیت المقدس میگزارند و هرگاه
 عرج کمال محمدی دارج خود رسید و جامع که اب آدمی
 و ابراهیمی و موسوی و عدسوی بلکه کمال جمع اندیای
 بنی اسرائیل گردند و عمره بدرکه ابتدای ظهور خلافت
 کبری بود قرب رسید لاجرم ایشانرا بحکم الهایزه الرجوع
 الی البدایه باز بسمت کعبه متوجه ساختند و این بحود
 اشاره شد بدیای کمال ایشان زورا که توحه طاهر بدن
 نایب سمت چون مسالیم توحه باطن بحکات حق است
 پس در انجا مساوی دست و پا کرد معراج مسع بحود
 مساهم و طی مراحل و قطع منازل سب و ان ار بعد و
 دوزی نشان میدهد در عدن قرب یاد بعد دوری نباید کرد
 پس انحصار را نایب ترتیب استقنال بهرد و قبله اتعاق
 افتان اول دست کمال نساء انشان اکمل قبلهها نایشان
 داده شده و دار برای مرید عروج و تحصیل کمال
 اندیای دیگر بصحبه بیت المقدس توحه ضرور است تا
 هیبت جامعه کمال دامن نماید ناز بهمال کمال رجوع
 واقع شد و لهذا این راه نزدیکترین راه های عنادت شد که
 جامع هر نوع کمال و حاربی برکات هر دو استقنال گردید
 انتمی و ندر صاحب فتح العریبر در حای دیگر برموده است
 که فائده شرح کعبه نه نیست المقدس همین بود که محاصدن

از کعبه ندرون آرند زیرا که بدل از تصویر هیکل حمدر
 مایه آدم عمر از فانیات مخصوصه معدن هنج کمالی ندانسته
 و چون مشکل گردید و کمالات سمع و بصر در دلت و حیات
 و اراده فعالیت یافته فعالیت رسید حاصل گردیدش
 مریض صواب و حالات و خصوصیات و کمالات را در وقت
 نرار و تمکن درین بیعت دوزار پاس عندهی می بود
 نوبی از شرک میداد * دور آنکه چون بعد تدعیش صورت
 و مدینان روح مسجون کناییدن آدم منظور بود پس اگر آن
 مسجونیت در همین ارض ندهد واقع میشد خلاف ادب
 بود چه محل کعبه مخصوص برای سجده عبادت حضرت
 حق است سجده دیگری در آن محل که از سر تجلیت ناسد
 نه عبادت حایر ندون و نیز اگر سجده بطرف آدم اهمی
 موضع واقع میگردد ظهور برق و تمار در میان آن سجده
 و سجده که طیب کعبه در عبادات کرده می شود و تفاوت
 در میان مرتبه آدم و کعبه مشکل می بود لهذا مسجونیت
 آدم بحال علاحد از کعبه معطومه واقع شد اما سر در
 احتیاطات ارض کعبه مکره آنست که کعبه مکره و حجاب
 طاعت و جمله عبادت است و حجاب طاعت و جمله عبادت
 را با احسان مسجود که بیعت است طالب بطری واقع است
 مواضع و منطبق بود باید لهذا ارض کعبه را ده حجاب

جمله حقایق است و جمله موجودات از وی اکتساب می‌شود
 می‌دهد و حفظ خود می‌نماید تا آنکه کعبه نیرمقتدس
 مدنی از کمالات انسانی بود که سب لهذا طبیعت آدم را در
 این کعبه محصور نمودند تا با استفاده از کمالات آدم کعبه را
 ترمیمی مدارح و عروج نمرتانه کمال خود حاصل نمود و حقه
 سدوم آنکه چون کعبه را تمامه عبادت مقرر فرمودند حواسسته
 بودند لهذا همان زمین مقتدس را مبدعه ترانی انسان
 بدر مقرر فرمودند زیرا که چون کمال انسان رجوع نموده
 خود سب لهذا هنگام متوجه شدن بطرف این صله رجوع
 نموده ترانی و اصل حاکی خودتس حاصل آید و نسبت
 تطابق نسختین عیب و سهولت رجوع نموده ظاهری بر
 رجوع مبدعه حقیقی دلالت نماید و حقه چهارم آنکه تا پیش
 طر بودن محل تعمیر طبیعت در وقت عبادت مذکور حالت
 اولی انسان که مشب حاکی و حمدی پیش نمودن گردید و
 کمال انعام و احسان او سبحانه را که از مشیت خالق گوهر
 پاک گردانیده و از حمدیپ نمرتانه استانیب رسانیده یاد
 دهد اما سرانکه وقت تصور هیئت و تقدیس صورت حمیر
 مایه آدم را چرا از زمین که بیرون کشانند پس بشدو که
 چون کعبه نیرت حضرت واحد لشریک است و قبله عبادت
 اوست سبحانه لهذا در وقت تصویر صورت حمیر مایه آدم را

في الديق ومحدد حجارة عظاما ما يطيق الحجة منها ثلثون
 رجلا ثم انبي على اساس آدم الاول وتووقت السكينة بانها حية
 على الاساس الاول وقال يا ابراهيم ابن علي مدنا عليها ولذا ك
 ليطوف بالميم اعزاي وادولا حنار الارابت عليه السكينة
 مدنا الديق وحعل طوله في السماء تسعة اذرع وعرضه
 في الاض اثنتان و ثلاثين ذراعا من الركن الاسود الى الركن
 السامى الذي عدد الحجر من وجهه وحعل عرض مائتين
 الركن الشامى الى الركن العربى الذى فيه الحجر اثنتان
 وعشرين ذراعا وحعل طول طهرها من الركن العربى الى
 الركن الشمالى احد وثلثين ذراعا وحعل عرض سبعة
 اليمانى من الركن الاحود الى الركن اليمانى عشرين ذراعا
 ولذا لك حميت الكعبة لاجلها علي حلقه الكعب قال و كذا لك
 بدين اساس ادم عليه السلام الى اجبر ما ذكره ذلك مرام
 اينك چون ادم وكعبه در اصل حلقه كمال مناسبت وارتباط
 دارد و هر دو حلقه اي حصرت حتى ابد تشكل كعبه بنوعه
 ذكر ياب نانباع تشكل ادم عليه السلام صورت ظهور كعبه است
 اما در يادن هر دو رول حجر اسود و حجر مرمر تا ادم عليه
 السلام و تخصيص الحال حجر ناهس بنامى كعبه و وضع
 مقام خارج كعبه پس موقوف است بر تمهيد و صهي مقدمات
 مقدمه اول بدانكه حجر مقام ظهور صاحب امت است و التوم

طاعت و قنله عبادت سب دیر ندین مناجات بشکل مستطیل
مقرر ساختند • وجه دوم آنکه چون حضرت مایه آدم علیه
السلام در محفل کعبه محرم کرده بر آورده شده است نسبت
آنکه پیدا کردن هیكل عدصري آدم بشکل مستطیل منطوق
بود مائة پیکر آدم را بوضع مستطیل ساخته درین محفل اداخته
بودند پس هر قدر حصه زمین که محفل تعمیر و تعمیر
بود کعبه قرار یافت لهذا شکل زمین کعبه بصورت مستطیل
• واقع گردید • و حدسیوم آنچه ذکر کرده است محمد ان عبد الله
بن احمد از زنی رحمه الله علیه در تاریخ خود قال حدثني
حدی عن سعید بن سالم عن عائش ان ساج قال احبرني
محمد بن اسحاق ان احمد بن اسحاق ان باع الحرامی
قال لما امر ابراهيم خليل الله تعالى ان يبنى البيت الحرام
اقبل من ارمينده على المراق معه السمكة لهاوحة يتكلم وهي
بعد زبح همامه و معه ملك يذله على موضع البيت حتى
انتهى الى مكة ودا اسماعيل و هو يومئذ ان عشرين
سنة وقد توعدت ان يذبل ذلك و توعدت في موضع الحجر
وقال يا اسماعيل ان الله تعالى قد امرني ان ابني له ما
قال ان اسماعيل و ابن موضعه قال فانداز له الملك الى
موضع البيت قال وقاما يحقر ان عن القواعد ليس معها
غيرهما وبلغ ابراهيم الاساس اساس آدم الال محقر عن ربح

نا امانی کعبه مکرمه است همان نعمت ذاتی بحضرت را
 ناصر رسالت و ایوان نبوت است لهذا فرمود انا المنزه
 الاحرة وحدانکة حکرمصعوم نا اثار و برکت اقدام انرا هم حلد
 السلام خصوصیتی تمام دارد و سبب خصوصیت مقام نا اقدام
 اسمها که حکرم مقام مطهر است بر صفت اصابت را که
 احاطان تقدیم و تقدم عدالت حضرت رب العالمین و ذکر
 خدایات منملقه درین متین تعلو نا اقدام دارند و چون تمام
 از صفات اقدام است لهذا حکرم مقام محاسن گردید مطهور
 برکت و اثار اقدام و مسمی گشت باسم مقام همچو این حکرم
 احود ابار و برکت دست مبارک امروز مختص آمد و ازین
 است که دست مبارک انصرون وضع و نصب این حکرم
 واقع شده و سبب خصوصیت این حکرم با ایادی است که
 این حکرم از ظاهر محبت و محبت است و اطار محبت
 و محبت را با ایادی احکمه اصی داده اند و ایادی را طه
 تجانب در ایادی مهاده و ازین است که در ده اند اند
 یعرف بالیک هر سبب گردیدن رسم مه است - اتوان
 در نام مقدمه میوم اگر چه کعبه - طه حلد و المله است
 و مظهر است جمله اسمها و صفات را اما حیره اعظم و مقصد
 اتم در کعبه ظهور صفت است و اثار است و در اثار مدار است
 بر معرفت بود و درین است که در صفت نگیرد و ازین حاسب

تحلیل دارند علیه السلام یعنی امامت از توابع حلت است
و تخصیص امامت بذات حصر تحلیل از کلام بلاغت
نظام رب حلیل است و متحققی کما قال الله تعالی انی
جعلت للناس اماما مقدسه دوم چنانکه حصر مقام امامت
و معصیت دارند تا ذات حلیل همچنان حصر امور
معصیتی داشته است تا ذات حصر رب حلیل یعنی
مطهر آثار محدودیت است چنانچه حکم تقبیل بریده
بیکو دلیل تواند بود چه ویدامت که از تقبیل اظهار معصیت
و مصایحی حق سبوق محدود مطالب می باشد و چون مرتبه
محدودیت از محصورات الحصر علیه الصلوات و التسلیمات
است و حصر امور را با علاوه آن هرگز احصا از صفت محدودیت
رسدده بطهیل الحصر علیه الصلوات و التسلیمات زوری گردیده
امت پس کمال معصیت حصر امور بذات ذات المراتک
الحصر علیه الصلوات و التسلیمات ثابت از بلحاظ است
که چنانکه حصر امور احرازی بقای نبوت و متمم ویست
و اشرف است از جمله احرازی وی و اتمام دایمی کعبه در همین
حصر گردیده است همچنان ذات اندر ر احرازی افراد ابتدا
و حاتم آنهاست و اشرف است از جمله افراد ابتدا و تکمیل
ایوان عالی شان رسالت و تنمیم نصر بلند بنیان نبوت بگردیده
است مگر از ذات ذات المراتکش پس مستثنی که حصر را

ابراهیم علیه السلام بود و چون این همه در ادبی پس آید
 که روزی که هموطن آدم علیه السلام ز بهشت برین بطرف زمین راجع
 شدند همه حلقای ارض را همراه آدم نازل فرمودند یعنی اوزار
 سائر اندیا و حلقا تا آدم فرود آمدند و کعبه را که از اعظم
 خلقات و بنا آدم علیه السلام هم نسبت استرک منصف
 خلوات و هم نسبت بلکه کعبه محل تجدید آدم است و آدم
 باعث تکلیف کعبه بپیر همان روز همراه آدم نرسیدند یعنی
 حکم اسون را که اشرف اجزای نای کعبه و مطهر صفت
 مکتوبیت است و نموده قلب و روح کعبه است همراه آدم
 نازل فرمودند و سر نهادن صفت مکتوبیت در حکم اسون
 آن بوده که چون حقایق کعبه مطهر حلال است و صفات آدم و
 اعظم راتم حلال صفت کعبه مطهر مکتوبیت واقع شد پس احواستند
 که اینجا جبرئیل در صورت نائی کعبه داخل گفند نه احتیاطی
 در مطهریت آن صفت اعظم و حر آنم داشته باشد تا دلالت
 کند بر مقصود اسم و حر اعظم بودن صفت مکتوبیت
 و قصه و زار صفت مکتوبی را بتقبیل آن جزء طاهر
 هویدا سازند و بقصای حقی شوق پردازند و بپیر حکم مقام
 را که مظهر منصف اصابت و اولوازم کعبه است همراه حکم
 احود نازل فرمودند پس اینجا که نور حنیف و حلیل همراه
 آدم نازل فرمود حکم و مقام که تعلق و مدامت با هر دو

که سجده از اجزای بدن حطای است نزدیک و ارفع شد و معرفت
 متفرع باشد بر محبت احدیت آن اعرف فحلقب الحلقف
 و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون ای الدعویون نیکون لائب
 دارند برین معنی پس چون اصل معرفت و عبادت محبت
 و محبوت است که از خصایص ذاتیه حیات است علیه
 الصلوة و السلام لهذا صفت محبوتیست که بعبده رسیدن یا
 آنکه بکسب آن سود که جزء اعظم کعبه مکرم است حاصل گردیده
 تطویل الحصرت باشد علیه الصلوة و السلام و هرگاه صفت
 محبوتیست جزء اعظم و مکمل اتم کعبه است و حقیقت کعبه
 در منتهای نقطه عمر و حود نرسیده است مگر بحصول این
 صفت پس همانا که نیکوید و تکمیل و کمال تکمیل و تعظیم
 کعبه تطویل ذات اب التمرکات حصر حقیقت علیه الصلوة
 و السلام است ظهور گرفته است بر وضع حجر در سمت مبارک
 اسرار و ختم باقی کعبه بدان حرکت که اشرف احرای و بسبب
 و مطهر است بر صفت محبوتیست را که مکمل حقیقت کعبه
 است اسارتی است لطیف برین معنی که گفته شده مقدمه
 چهارم منصب اسماءت از لوازم کعبه مکرمه است و حاد
 است بر کعبه را چه ترئدن محراب طاعت و معبود
 داشتن آن عبادت و تقدم با اقدام خیر و سعادت کار امام
 باشد ازین است که حجر مقام در خدمت تعمیر کعبه شریک

متصل و معادل آن واقع شدن مینماید و ازین سبب که در مورد آنند
و آنقدر که من معام انرا همی مصلی من را بی ابتدای عایت
اید و چون ابتدای عایت مستعملان کعبه از محل امام بود
که تقدم بالبریده داشتند اسم ایندا حجر معام که ظاهر
مدنصب امامت اسم ابتدای عایت در ایام *

فائده

سابق مذکور شده که حضرت فاروق رضی الله عنه حجر
معام را نسبت از حارث بنس از سدل ام نهسل نحای دیگر از
محل اول پستقر نصب نمائیده اند پس در کعبه فرمودند
محل دیگر بعد از کعبه مکرمه در سبب بود اول آنکه تا
حاجی مطاف که بر متصل کعبه واقع سبب برای طائفین
و سبب تر کردن زبانه بعد احصرت علیه الصلوة و السلام
نصب زبانه نر می اسلام کثرت و ارجحان در المقام یوما
نوما در زبانه داشت تا آنکه بهین ضرورت مسجد حرم
مکرم و مسجد نبوی را صلی الله علیه و سلم بدر پدید کردند
دوم آنکه چون تا عهد آن حضرت مدنصب امام متعلق
نابندای کرام علیه السلام بود و یکی بعد دیگری تا بدان مدغم بود
و بعد از عرض زمان ثابوت این منصب استنباط انبیا معوض
اولیای امت هدی گشت از اسحاقه او ایاً اذاع انبیا اندر تده
انها پستقر از رتبه انبیا نهادن مدنصب امامت را پستقر نهادند *

حصرات داشته است و از مظاهر و آثار حلب و محمودیه است
 نیز همراه دون تاتار و پون، چون کعبه نان هر دو صورت گرفته
 خلعت ظهور و کسوت برور بعبده مکرمه کسبیده آید حجر
 مقام بدرله علت باطنی گعبه مکرمه است اما حجرا سون
 پس اگر چه بطالع ... مانده است لکن بحکم علت
 صوری و علت عائنس هم توان گفت زیرا که حجر امون چون
 مطهر محمودیه است و صفت محمودیه مدار اعظم و مقصد
 اتم و چون کعبه است با رده معنی بحکم علت عائنش نیز توان
 دید چطور اتمام صورت کامله بیتی کعبه و عروص آن صورت
 شده است مگر بحجر امون که احرا احرا بی بنای است
 در رده معنی بحکم علت صوری بودنش هم توان تصور کرد پس گویا
 بر دل حجر و مقام همراه ادم علیه السلام بحکم بر دل علل اربعه کعبه
 بوده پس ادهال حجر در بنا و عدم ادهال مقام بنادر است
 که حجر مقام از علل باعلیه و بدرله حدام است بحلاف حجر
 امون که داخل بحکم علت مادی صوری هر دو است و بحکم
 علت عائی نیز واقع است آری در حلوب کده محمودیان و
 شاهان دیگری را خاندهد اما انرا که خادم خاص است
 برای کار و خدمت بیرون در حاضر بودن لازم باشد
 شاه اندر مصر و من بیرون دره بسند ام مردم پی خدمت کمر
 و نیز ظاهر است که محل امامت را خارج از کعبه پر

صورت ظاهر این بیفت مظهران حقدنق سب و ان حقدنق
 را با این صورت تعلقی سب خاصه مثل تعلوق حال محکم
 و مهمت موصوف و گر عقل تو نفهم این معنی کونهای
 برود و نگردد که چیریرا که ماه پیش حر سقف حدار رند
 احقر بنظر بگردد چندین حقدنقی بود چنان مسلم توان
 کرد ما به الی بین خاطر نشدن تو سازیم بران بمثل فلک
 که طاهرین حر مضمعه بود و حقیقندس آنچه بخرد جمله فلا
 و حکما ثابت و محقق سب و غیر سب اراده بشرح دندان
 دراید و عقول و افهام درک انرا احاطه ندارند و بدان می
 الکتب اتم ان المقلب معینان احدیما المحکم الصدوری
 المودع فی الحجاب الایمر من الصدر و هذا القلب یکون
 للمهاثم ایضاً بل للمدب ایضاً و ثانیاً ما اظینه و انی و حایه
 اها تعلق بالقلب الحسما ی کاعلوق الاحراس بالاحسما
 الارصاب للموصوفات و هی حقدنق الانسان و هذا هو المراد
 من القلب حیث وقع فی القرآن والسیده و قد ینکرون القلب
 و یرادون به الدعس و ینکرون و یردون و الیرح معنی اول
 بدان صورت قلب است و معنی ثانی بیان حقیقت وی
 امام عزالی رحمه الله تأیید در کتاب اهدای العیون در بیان
 علامه لطیفه ربانی دالجم صدوری مرقده است و جمله
 مع القلب السماوی و قد یحذف مقول انذرا انان فی

الفصل الثالث

فی حقیقه الکنهه و اسرارها ندانده کنهه را صورتی ست
 و حقیقه‌اشی رچنانکه صورت کنهه مسکون الیه صورت احسام ست
 همچنان حقیقتش مسکون الیه ست سر حقائق و احبارا
 لهذا کنهه حقیقی و کنهه حان کونانست و حقیقان فرموده اند
 که کنهه اعجوبه ایست درین عالم که ظاهر صورت ارس
 عالم ست و حقیقتش از عالم دیگر ست و بدر فرموده اند که
 حقیقت کنهه را بی عار از ظهور سرانجام عظمی و
 کبریائی ذات استسکانه و عاقل که ندیجا رسد عظمی
 و کبریائی او استسکانه مشهور و میگردد و جمعی در باطن
 علمه منکد صاحب تلح العریس و دین سره در ندان معانی
 الم بشرح ده نشیمن دوازدهم فرموده است قوله در نشیمن
 در او دهم مسکون بارندی ماه چندی بلکه کنهه مغالی که
 تحلی جمال الهی ندان او را اسدانه خود ساخته . طور تدمالی
 به انوار حسن ازای سران تاغده سان مسکونیم الهی در
 حلوه گرسده صید دها لجان مُسکون میبندد و هزاران عاشق
 حسن ازلی دند و از بی توقع مدعنی و استعدان کنالی
 از نور ست لجانده کمان او دند و می آید و در اسناده او سجده
 میبندد و مستاق لجانده ارحمال او دند انتهی بالجمله حقیقت کنهه
 عمارتست از سان حاسمه الهیه که ظاهر رسده است درین بیست

• صورت و جان هر دو طویل دل است •

و لدعص الملعاو فی تشدیقه دسه اللحم الصدوری الی القلب
الحقیقی • شعر

• بدست این پیکر محروطی دل •

• بلکه همت این مدعص طوطی دل •

حلامه اینکه جان از عالم امرست و جسم از عالم خلق قال
الله تعالی الاله الخلق والامر اما دل پس نزرخی ست میدان
ان هر دو این مطهر نیرنگی و - طه امقد وک و نیرنگی واقع
شده لهذا حقیقت کعبه را ناحق دقت لب تشابهی است تمام و
تماثل است مالا کلام ندارد ان قلب را کعبه نسبت دهند و جان
حدای یگانه گویند معنی لایسعنی ارضی و لا سمائی و لکن
یسعدنی قلب عندی المومن و قلب المومن عرس الله تعالی
را ازینجا میناید مهیند حضرت امام زینبی محمد الف زینبی
روح الله تعالی روحه حائی در میان حعدقت لب چنین
موصوفه است ارباب ولایت لب گویند و نه ان حقیقت جامعه
انسانی دارند که از عالم امرست و بدان صورت علی صاحبها
الصلوة والسلام قلب عذارن ارمعه است که اصلاح ان صلاح
حسد مردوطست و نفعانه ان نمان حسد منوط که ارد فی
الحدیثان فی حسد ان آدم لمعه ان اصلاح صلح الحمد
کله و ان مسدت و صد الحمد عله الاوهی القلب و نیر حضرت

ادراك رجة علاقته وان تعلقه به بصاحب تعلق الاعراض
 بالاحصاء و الاوصاف بالامور و ان تعلق المستعمل للالة لئلا
 ارتعلق المتمكن بالمكان وشرح ذلك مما لا يتو وا لمعنيين احد
 هما انما متعلق بعلوم المكاشفة وليس عرضا من هذا الكتاب
 العلوم المعاملة و الثاني ان تحقيقه يستدعي امشاء سر الروح
 وذلك مما لم يتكلم به رسول الله صلى الله عليه وسلم وليس
 لغيره ان يتكلم به انتهى مولانا حامى قدس سره الساسى در بيان
 حقيقت قلب شرح مصوص ميه رمايد القلب حقيقه جامعه
 بدن الحقايق الحمايه و القوى المزاجية و دين الحقايق
 الروحانية و الحماض الدبليه انتهى وى محسن الاعراض
 مولانا نظامى رحمة الله عليه •

شعر

- * چوں ملک العرس جهان امريد *
- * مملکت صورت و جان امريد *
- * داد ندرکيب کرم زيرشى *
- * صورت و جان را بهم اميرشى *
- * زين دوهم اعوش دل اميد پيد *
- * ان حلقى کو لحام رسيد *
- * دل که برو خطه ملطاييدت *
- * اگوش روحانى و جهمانى ست *
- * موراديهت ز سهئل دل هت *

شناسی پس اگر صورت کعبه زانی را دستر از آب و گل رها کرد
 احکام مشاهده دانی محض نبود چه برآه آنچه، چون تسم
 و توانا دانی تحقیق چیرکه حارج از خود است
 رسیدن کی می توانی را م گفته اند *

* نود و اوج ملک چه دانی جنس *

* ده دانی که در ساری تو نیست *

الحق اما که کعبه است همه وقت رسیده اند از حقیقت دعاه
 در نیکو آناه گردیده اند ناک وصل الله بوده من ساد
 و الله در العصل العظیم حافظ سدرار و مراد *

* هر که سد محرم دل در محرم دارد * * * *

* و آنکه این کار بد است در انگار ندارد *

پس هر که حقیقت محسوسه است داند از آنکه حقیقت کعبه
 مدبر خواهد نگردد و فائل همه انگ دیدن چون حدیثیکه صورتش
 حرکات و حوس یا اب و کل بدون و حقیقتس بر مرتبه رسیده باشد
 که در مرتبه ورق حمد مع مراتب است آری صورت آنست که
 اما حقیقتس خود از هر درجه به توست پس و چون کعبه
 مکره گویند ظاهر همه خاکست اما حقیقت آن حال است در دست
 که مس و چون ساحتان و عابدان نادبی - فیدان حال ز
 پاک می برآید و ارساح و اوان سرک و کفر و عیس و ...
 را از زر و فلز از نایب دقایق و زیا حوس می زاید *

ایشان دندس سره در میان کمالات مصععه میفرماید ای و ادر
 این مصععه را برچه گوشت لایعنائت خیال نکندی که ان گوهر
 نهدسی است که حرائن و اسرار عالم خلق در وی مخزون گشته
 است بدعاس و خفایای عالم امر در وی مدخون شده نازیان تی
 معاملات خاصه که بهدینت وحدانی او مدبسطت اولاً احرای
 عشره را تصفه و ترکیه ربه حدیه سلوک و دعنا و عاصر کی
 و مطهر ساخته اند و ازینس تعلقات ماسوا ازان گرداننده اند
 مثلاً قلب را از قلب گذرانیده بتمکن رساننده اند
 و نفس را از امرگی باطنه بیان آورده اند و حره
 باربر ارسرکشی و امر صانی بار داشته اند و خالک را از پسندی
 و پست فطرتی ارتعاع داد طی هدا القناس جمع احرای
 ار را از امراط و تعریط سجد عدال توسط آورده اند بعد از ان
 لمخص وصل و کرم این احرا را ترکیب داده شخص معین
 ساخته اند و انسان کامل گردانیده قلب اشخص را که خلاصه
 اوست مرکز وجود اوتقصه زنده فرموده اند ایست حقیقت
 مصععه که نایبانه عبارت درگفت آمده است و الامر ای الله
 صلحانه انهی عباره رسی الله صدمه را هم گوید حقیقت مصععه
 قلب انسانی که ان را معاصر علیه کعبه زبانی گفتیم چندین
 است که ان گوهر نورانی و مدبدل عربس رحمانی در حرانه
 و بهائکانه و حودت موجود و توان را پس از گوشت پاره

پس انسال مطهر و مراب و مراب امده ص اسم الله را
 که معصوم میگردد نالذات الواجب المستمع اجمع صواب
 الکمال و این اسم ذات رب حقیقت انسانی را مع شده است
 و ازین است که شرف معروف و مشاهده حق رب حق بوده
 کامل یعنی نامجمع اسماء و صفات و در رسیدن حضرت حق
 بجمع اسماء و صفات مخصوص انسان آمد و دیگر مخلوقات ازین
 ناقص حظ امتداد معروف و مشاهده و تسبیح هر مخلوقی از
 مخلوقات دیگر ندارند مگر در اسمی که رب اوست و معنی که
 ظاهر نباشد در وی و در ملائکه نعمات و اسمای تدریه مخصوص
 شده اند و حیوانات مصعب و اسمای تشبیه و انسان جامع
 سب مراتب را لهذا بتشریح حلاوت کبری مشرف
 و ممتاز گردید و امرتبه الانسان مبری و ابنا - مریه رسد پس
 آنچه در کل عالم از سلطنت و حکومت و مالک و مملوک
 و عرس و عرس و اسخار و انهار و خندان و اطال و کواکب
 و املاک و سمک و سماک و بغیر و نظیر و قلیل و کثیر
 نهاده اند حصه و بطوری اراں تدبیر دادسان داده اند چنانچه
 روح پادشاه و عقل وزیر و قهر و رحم ددان و بدیکل مالک و معیاه
 پادشاه و هیچکس حاکم و حیاء و حصد و بعض دیگر صفات
 حصه و سینه ملائکه واجده و شیطا و وساع اعمال و چشم
 و گوش و سایرین و دهان سمعه سیاره و استخوان کوه و مری

فائده

بدانکه مقصود از خلق موجودات معروضات ذات و صفات
 حصرت جانان کائنات مابع ممکناتست که مورد کسب کثرا
 مخفیا ما حسب ان اعرف فحلهب الخلق لهذا هر حرفی
 از اخزای عالم را مظهر صفتی و شایبی و صیغی سرعوی و
 دشایی از آن دلچگون و بیگون و بی شده و نمون ساحته و هر فردی
 را از افراد کائنات صرأت صفتی از صفات خلق فرموده اند
 و از عالم شهادت بطرف عدم و عیب العیب بدینوجه
 راهی نموده پس این عالم رنگا رنگ نامعی است رنگ و روی
 حد اگانه هر کلمی از آن سراد معروف حصرت خلاق بیگانه چیراعی
 هر آنچه ادریدست بدینده را * * نشان میدهد ادرینده را
 معنی کل شیئی له ایه * * تدل علی انه واحد
 و چون از انس این مابع ناتمام رسید از انهمه گلهای رنگارنگ
 گلد شده ساحند که آنچه در تمام گلهای آن گلستان نسجد
 و پانان از شمایم والوزن نهاده اند باین گلشنه که مجموعه
 حاصره است دیر امدوحی از آن داده اند و آن گلشنه
 حقیقت انسانست که مظهر انم و اثیه جمال و حلالست
 و حامعیت جمله اسما و صفات حصرت ذات دارند معنی ان
 الله خلق آدم طی صوته وانی سامع فی الارض حلیقه و دیر
 معنی من عرب نعهه فقد عرب ربه ازینجا باید در اواب

الکامل لاند ان یسری فی جمیع الموحودات کسریان الحق
 بدها انتہی صاحب تفسیر عربی برماید پرورش ارتعالی
 هر چند عالم است لکن مخلوقات لیکن ترتیبی که مردمان
 را واقع است در هیچ مخلوق صورت ندسته زیرا که وجود انسان
 دهنده عالم است پس گویا مختصر است جامع در حضرت
 الهی و خلاصه عالم تعصباتش آنکه وجود و هیات و علم و اراده
 و قدرت و شدوای و بیعی و گونای همه پرتو صفات حضرت
 الهی است و حرارت و درخت و رطوبت و بدوست همه نازل
 از عناصر اربعه اند و وجود او نسبت ترکیب مشابهت معادن
 دارد و نسبت غذا و تولید مشابهت نبات است و نسبت حص
 و تکمیل و توهم و تلذذ و تعلم مثل حیوان است و از انفسام حیوان
 بهریگی مشابهت پیدا کرده پس در نفس حرارت و غصب چون
 مدع درنده است و در وند شهوت و حرص چون بهیمنه چرنده
 و در مکر و حیله و اعوا و درهم زدن نظام صالحان مثل شیطان است
 و در معرفت و طاعت و عصمت مرشته ایست معرفت و نسبت
 اجتماع حکمتها در وی مانند لوح محفوظ است و نسبت
 آنکه بتأثیر او صورت اشیا در قلوب تلامذه و مستقر شدین است
 و امدت قرار پیدا میکند مانند قلم اعلی است بالکلیه بعضانی
 که آدمی در حال غنا نطعیت دارد و کمالی که بعد از بلوغ
 مرتبه خاتمیت طی صاحبها الصلوة و السلام نصیب او شده

نبات و ركبها انهاره على هذا القياس دگر صعوات و اثار الچه
 در تمام عالم پديد است نمونه ازل تنها در دواب انسان هودا
 صفت لهذا انسان را عالم صغير و انسان صعور و ديگر جمله كائنات
 را انسان كندرو عالم كبير گويد قال الله تبارك و تعالي
 سنريهم اياتنا في الالاق و هي انفسهم حتى يتبين لهم انه
 الحق صاحب حواهر الكفايق گويد هرگاه انفس را تحرر
 في بر افاق عطف كردند گنايش توريع نمائند بلكه دال است
 تراكه هرچه در افاق صفت در انفس دير هست چنانكه گوي
 اين مسائل در هدايه است و در كنز است يعنى اين هده
 مسائل در هر دو است بخلاف آنكه گوي در هدايه و كنز
 يعنى بعضى در هدايه و بعضى در كنز است قال القيصري
 في شرح العصوص و يولد ما ذكرنا اي ان العالم هو صورة الحقيقه
 الانسانيه قول امير المؤمنين ولى الله في الارضين قطب
 الموحدين على من اى طالب كرم الله وجهه في خطبه كان
 يحطنها للناس انا نقطه ناء بسم الله انا جدت الله الذى
 مرطمن منه و انا القلم و انا اللوح المكتوب و انا العرش و انا
 الكرسي و انا السموات السبع و الارضون اللى ان صحافى ائمه
 الحطه و ارتفع عده حكم تحلى الوحده و رجح الى عالم المشربه
 و حلى له الحق حكم المذرة و مشرع معتدرا باقر بعد دينه
 وضعه رانها و تحت احكام الاسماء الالهيه و لذلك دليل الانسان

می فرماید محققان گفته اند که مقام حضرت
 اتم مقام طب بود و احکام لطیفه طب در ایشان غالب و
 دیب المعمور به مال طب است در شخص اکثر لهذا موافق
 بعضی روایات در اسمان چهارم خادارد که وسط عالم کائنات
 است پس مرمودین حضرت آدم را بطواف آن نیت و ساختن
 نندان برای او صورت درواری ایستاد در تکمیل لطیفه طب بود
 که داین رنگ ظهور نمود و در عهد حضرت ادریس لطیفه
 عمل نیروی کار آمد و احکام او غالب گشت و در عهد حضرت
 نوح لطیفه روح استیلا نمود لهذا طواف بیت المعمور و
 مناسک این خانه رو ناخندنا آورد چون حضرت ابراهیم بار
 متوجه اصلاح این لطیفه شدند و احکام او را غالب ساختند
 در عهد ایشان احکام حج و امامت مناسک که همه از حوس
 صحبت و شوق و دیگر صفات قلبی نشان میدهند مشتمع
 تمام خلوه مرمود انتهی مناسک همین مقام حکایاتی
 از مثنوی مولانا روم علیه رحمة الاهی العزیز دیاد آمد
 سهیل انتخاب درج کذاب میگردند *

شعر

- * سوی مکه شایخ است با پیرد *
- * از برای حج و عمره می آید *
- * او بهر شهری که رفتی از آنجا است *
- * هر عمری را نکردی باز هست *

است هر دو را قیاس ناید کرد و زود بدست او تعالی را تماشا
 ناید نمود انتهى قال المحقق الدونى في حاشية الرسالة
 الرورا ان الدشاة الانسانية مطهر جميع الاسماء والصفات اذن
 احتجع فيها جميع الكفايتى من المحردات و العاديات و
 اللطائف و الكوائف الی غیر ذلک من النفا صیل التی
 يعرض اها مثنويات الافاق و الانعس وهو انمودج جميع العالم
 و لذلك حمى بالعالم الصعد و چون در یافتی که عالم صورت
 حقدعب انسانیست و انسان محمل است و عالم مفصل
 پس بدانکه قلب در انسان صعد بر مثال کعبه است
 در انسان کدیور کعبه در انسان کدیور بر مثال قلب است
 در انسان صغیر براهه بهریکی ازین دو انسان فلسی نهاده اند
 و بهریکی ازین دو عالم بدله دارة یعنی بهریکی از هر دو بدله
 یست و ان قلب و یست کعبه قلب انسان کدیورست و قلب
 کعبه عالم صغیر و ازینجا است که حضرات محققین فرموده اند
 که چنانکه انسان مطهر ذات با اسما و صفات است همچنان
 کعبه بدر مطهر ذات با اسما و صفات است یعنی حقدعب انسان
 که عبارت از قلب و یست با حقیقت کعبه مکرمه حدیثت و
 اتحاد دارند و از یک عالم است و هر یک همین معنی است آنچه
 صاحب فتح العریب فلس سره در بیان تخصیص کعبه و
 دست المعمور با دم و اسراهم و اسرار علیهم الصلوة و السلام

- * گعف قصد کعبه دارم از وله *
- * گعف همین با خود چه نداری زاده *
- * گعف دارم از درم بقرة دو سب *
- * نک دستت سحت تر گوشه ردیص *
- * گعف طوفی کن نکردم هعب بار *
- * رین نکو تر از طواب حج سمار *
- * وان در مها بدتش من نه ای جوان *
- * دانکه حج کردی و حاصل سد مراد *
- * عمره کردی عمر بافی یا فنی *
- * صاب کشتی تر صفا بشتاوتی *
- * حق ان حقی که حار کشیده سب *
- * کومرا نریب خود نگریده است *
- * کعبه هر چند بی که حازه بر او سبت *
- * حلقب من بدر خانه سراوست *
- * چون مرا دیدی خدا را دیده *
- * گرد کعبه صدق تر گرد دیده *
- * خدمت من طاعت و حمد خداست *
- * تانه پنداری که حق از من خداست *
- * چشم نیکو بار کن در من نگر *
- * تانه بی بی نور حق بدر دشر *

- * گروه دیگری که ایدر شهر کدست است *
- * گوهر ارکان نصیرت متکدست *
- * گهت حق کاندرا سهر هر حا زوی *
- * باید اول طالب مردی شوی *
- * صد کنگی کن که این سود دزبان *
- * در تبع اند تو اثرای مرغ دان *
- * صد کعبه کن چو دست حج نون *
- * چونکه رفتی مکه هم دیده شود *
- * قصد در معراج نید در سمت نود *
- * در تبع عرس و ملایک هم نمود *
- * ناپرید اندر سهر حسینی بسی *
- * تا بیاید حصر رفت خود کسی *
- * دید پذیری با مدی همچون هلال *
- * دید دروی مرر گفتار رحال *
- * با پرید اورا چوار اطاب یاب *
- * مسکن نمود و در حد ماب شتاب *
- * پدش او بشست و می پر مید حال *
- * بافتش در ریش وهم صاحب عیال *
- * گهت عزم تو کجا ای ناپرید *
- * رحمت عرب را کجا خواهی کشید *

هرگاه مبین شده که آنچه در عالم کنسرت در عالم صعبتر
 است لهذا عالم کنیبر مسمی ناسان کنیبر گشت پس معلوم گردید
 که پیش از تحوی و درین صورت ادم هیچ حلائی و نقصانی
 درخام نبود و انسان کنیبر مرتبه مطهریت حمله اما و شیون
 و صفات حاصل داشت پس ادم چرا محاص و شرف حلائی
 عظمی گردید و خلق ادم را که بمقتضای ادبی جاعل فی
 الارض خلقت برای منصوب گردیدن بعهده حلائی اتم
 گفته اند حاصل تخلیق ادم برای عطاپی حلائی اتم چه
 بود زیرا که هرگاه خود انسان کنیبر متکفل این عهده گردیده
 و بمرتبه مطهریت جمله اسماء و شیون و صفات رسیده بود
 خود این منصب عظمی بدرن وجود ادم هم حالی نموده •

جواب

هرچند حلال و نقصانی در عالم کنیبر پیش از تعیین
 صورت عالم صعبتر حسا نبود اما معنی و حکما حلال
 و نقصان پیدا و هویدا بوده زیرا که چون تحکم احسن ان
 اعرف مقصود از اتحاد عالم کمال پیدای بود و کمال
 پیدایی در ظهور حقیقت ذات احوالا و تعصیلا موجود بود
 و مطهران حقیقت همه میت که اهی حران صورت عنصری
 انسانی نامتاده آری آنچه در نشأه عالم است و نشأه
 انسان است و در نشأه انسان دو چیز است که در عالم

- * با یزید کعبه را دریافتی *
- * صد بها و عمر و صد دریافتی *
- * ایترید ان نکته ها را هوش کرد *
- * همچو ررس حلقه اس درگوش کرد *
- * آمد از وی با یزید اندر مرید *
- * منتهی در منتهی آخر رسید *

با کلمه چون ار هر یکی از عوامل صعب و کدر قندله ایست و ان فلک و یست لهذا حقیقت فلدن و قندلین نیک بهیچ امر پنده شده یعنی نام و قندله هر دو مطهر دان ناما . صفا واقع است و مرایای ظهور جامعیت اسما و شیرین و صفا حضرت ذات دارد و تحثیت این جامعیت نرج واقع است میان امر و خلق و طاهر و باطن و عیب و شهوات و رنگ و بیرنگی و دنیا و اخرت حاصل اندک فندله سعادت ار حرثی است از عالم ناسوب که اشرف و اصل سائر احرای وی باشد بسبب قابلیت و اتصاف و منامیتش بعالم جنود و لاهوت و صفا و نکلنات ان هر دو

فائده

در بیان اندک باوصف ظهور جمله اسما و صفا از جمله در عالم کبیر عالم صعب را چه اخلاف ساختند و از سائر مخلوقات للخصیص او را بچه استند نه زنده علامت کسری نواهند *

عظم كلى الشكاه العالم مرتعين اين صورت عناصري تعديم كرد د
 قدلان توحه التجادى اين صورت انسانى بود ار حسب انكه
 مقصود معصود او بود بان الاسان الامل هو الاول بالعهد لملاحه
 الله سبحانه العن المقصوده والعلة العئيه لايجان العالم ومن
 شان العلة العئيه التقدم فى العام والارادة كانه من سانه الماخري
 ليهون بان الالهانه حد الابد والى هو القلم على ام الموج
 المحفوظ ثم العرن العظيم ثم الكرسي الكريم ثم العاصم ثم السدوات
 السبع ثم لموات ثم الانسال وانه منتهى تلك الاثار ومخدها
 نشانه در حجاب تاجت ملاحظه بيوه تلك در حجاب اند
 وقاساق در حجاب لذ نشون وشاهاه اند ويزگيا دون
 دارن شگوه نكند من بيوه در مرتبه علم اريد بها هدم ست
 ودر مرتبه وجود ازيد بها متاخرو در هين مدارس است
 ندى انه اثر اخزلى عالم التهى ووال صاحب النقد
 الناصر و من شان الحكم التهى انه ما سوى حسد ال
 عدل وراحا الا و كمله نفع الروح و ما عبت اعاننا اولنا
 الى تكامل حسد العالم وحول رجه اى روح العالم
 و سوره المطاوع منه انه و حبابه و دن ٥ - ا الحكم عينا
 نا ان ال و عباد السلام ال - الحكم واه اولده
 الكاملون عم الحكم ووا اعان آله و حون التهى ان سانس اى
 الحعيه الموعده الانصايه الذامه الموحده فى صحن

دیتھ دکی اندک ہر ایک از شہوں و صنعا الہیہ در
 مردہ انسان کامل برگ عمہ و احکام ہمہ مدبوع
 گشده فصاحتا للسان الکلی الی ۵۰ و النعین دیگر اندک
 شیون و صنعا در مردیہ حدیث الہیہ محمل سم
 و بالقوہ و در مطاہر متعریفہ عالم معصل و بالعل و بشء
 انسان جامع بین الاحمال و الی معصل و العوہ و الععل سم
 زیراکہ ہمہ در وی دوعہ محمل اسم و بالقوہ و علی سدیل
 التدریج معصل سم و بالعل کذا فی حواہر الحقایق لہذا
 مولانا عمر الدین عند السلام مقدسی علیہ الرحمہ ماہر مایں
 اعلم ان الکوہ نسجہ سمک لانک نسجہ من الکوہ لان ہدک
 ما فی الکوہ و ترید علی ما فی الکوہ بما حصلت بہ من
 معارفہ و حکمہ و سرائرہ و انوارہ و تحلیاتہ و مناراتہ کما ان
 القندل و ان کبر نسجہ فی الدعوضہ و ان صعرف لای فیہا ما
 فی العیل من جمیع اجراء حوارحہ و ذریع علیہ واجتہدتها
 انتہی و قال امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ * شعر
 ذائق مدک و ما تشعر * و ذائق مدک و ما تبصر
 و ترعم اندک حرم صعفر * و ذائق انطوی العالم الاکبر
 و انما الکتاب المنن الذی * باہرہ یظہر المصمر
 صاحب حواہر الحقایق گفتہ متصور و کلی از امر نش عالم دانش
 و بیانش علی انہ سم و عالم را چون نسبت حکمت و مصالح

النحرین و المتقدان بیدهما نرزج الی بعدان کذا فی حواضر اصفهانیوں
 و صاحب فتح العروبر نور اللہ مصحفہ در بیان سر تخصیص
 خلاصت عالم با آدم چنان داد تحقیق و تدقیق داده است
 فواء بالحمله ادمی را که ناین سر اسب ممدار ساختند و
 حمنع مانی الارض را برای اراد یددن و هفت اسمان را
 بنمای کار نزار در سب ساختند از ان سب که او جامع است و
 اسرار است اسرار حدایی و اسرار عالم و انبل خلاصت او تعالی
 است بر حمنع عالمیان زیرا که حق تعالی مخلوقات گردا گوی
 را پیدا کرده است از علویات و سفلیات و بنا و حنون خالعیست
 و ما کفیی که دارد سبب که ال بی احتیاجی و بیج چهر
 از اشیای عالم منتفع ننسب و نراده اندفاع را نهر چهر که
 برص کدیم احتیاج نان چهر لازم است و او تعالی نوحی از
 و حوه ها و نچهری از چهرها احتیاج ندارد زیرا که احتیاج
 منافی صمدیت است پس لابد شد از مخلوقی که نخلق
 با حلاق الهی و اتصاف با صفت او تعالی و تدبیر او امر و
 نواهی او و میناسبت مخلوقات دیگر و تندرز امور آنها و حفظ
 نظام آنها و مشغول کردن آنها بطاعت الهی از سرانجام
 تواند شد الا این همه مخلوقات گویاگون معطل و دیگر مانند
 و حکمت منافی است پس ناین تندیز گویا منافع حمنع
 مخلوقات را بواسطه این حایفه اسدعا نمودن ماطور امتان

ای مرد کل من افرادها اقبهی پس انسان پمژنده روح
 صب و عالم پمژنده جسم و شراب انسان در رتبه ار علم
 شرافت خان بر جسم و مقصود بر مبادی و خلیفه بر
 مستخلف علیه صب و دیگر وجه صرف آدم د عالم انصب که
 حقیقت ادم بحسب مژنده خلاوت تردد میکند همه عالم
 را و مدن میدهد مظاهر جمیع اسماء و صفات را حتی که
 شیطان که مطهر اسم متصل صب هم تربیت از حقیقت ادم
 می یابد از اینجا وارد صب در فرمان عظیم و تلو موایی و اموال
 انعمش و محققان فرموده اند که حق تعالی در آئینه دل
 انسان کامل که خلیفه اوست تجلی میکند و عکس او را
 تجلیات از آئینه دل او بر عالم فایض میگردد و وصول ان
 فیض عالم باطنی میماند و تا این کامل در عالم باقیست
 استمدان میکند از حقیقتات ذاتیه و رحیمیه و رحمانیه
 و رحیمییه را بواسطه اسماء و صفاتی که این موجودات مظاهر
 و محل استوایی اوست پس عالم بدین استمدان و اتصال
 و تجلیات محفوظ می ماند مادام که این انسان کامل در پی
 هست پس هیچ معنی از معانی از باطن ظاهر بیرون نه
 آید مگر بحکم او و هیچ چیز از ظاهر باطن در نیاید مگر
 ناصر او اگر چه این کامل در حال حله بشریت نداده و الهی
 بین البحرین و الحاکمین بین العالمین و الیه الاشارة بقوله مرح

را در مباح آنها مصروف ساخته اید عزیزان تکمیل آن مباح
 اریشان سرانجام نخواهد شد و ملاحظه فرمایید در مباح آن مباح
 است بی کم و کاست و بجز از حدیان تصرف ثابت
 مستعدان نمی که مصدر آثار نامه داشته نواند بود نسبت
 علیه خیال و بیرون احوال و اعمال آنها ممکن نیست چنانچه
 گفته اند نما ندرم طی حال نکون بها کما تلون فی اثوابها
 العول بلکه اگر بطر امعانی کرده اید و اصح گردن که رتبه
 حدیان نسبت برتبه انصاف مانند مرتبه نقال و بهر رویده هاست
 نسبت بران درقه که قولا و فعلا و شکلا و لبا حاکمات آنها
 میکنند و ظاهر است که ع لیس الذکحل فی العیدین کا لکحل ریز
 حایدا نسبت لطافت و قدرت رفون در مصایف و مشام
 دویقه و عاده نارس بر مخرج اوج ایشان تحلیق تکمیل احلاق
 الهی مثل صدر و حلم و رزانت نفس و مانند آن ممکن
 نیست و یا اکثر محکومات من فاعله و حویلی و عمارت
 و اسلحه و مانند آن اندفاع و احتیاج است پس این مرفه
 بجز مانند ملائکه استیجابی مباح جمیع محکومات نمی تواند
 کرد چنانچه انصاف تکمیل دعوت ربانیه و تخلیق تکمیل
 احلاق الهیه از ایشان نمی تواند میسر شد پس از جمیع
 محکومات آن می است که متعین برای حروری این منصب
 گردیده است *

سحر

چنانچه گوییده گزیده سب *

* سرمد که عددیست سب پرورای زر ندارد *

* یارس گل سب و گل رایکمشت زر ضرورست *

و این حلقه را واجب است که بعد از حلقه جمع انواع پیدا شود تا استیعلی مذامع جمع مخلوقات از وی متصور گردد و مخلوقات دیگر مانند مصالح و اسباب حادثی که در کلماتیم سرور مینماید قندل از وجود آنها گشته بلسان استدعان خود تقاضای وجود این حلقه نمایند و زبان حال آنها باس مقال مترنم گردان منی ترکب الداقه المشرحه و ان مخلوق بیست مگر اسان زیرا که قبل از وجود او از درات الشعور و الا راده ندش از دو قسم موحود نموده ملائکه حن «لائکه» شان ان بنسبت که استیعلی مذامع مخلوقات علمی و عقلی تواند نمود زیرا که از انثر و حوه احداثی منرا و معرا مخلوق شده اند و فرزند و حورس و پوشش و لوازم این امور ایشان را در کار بیست که شهبوب و عصب ندارند و هر چه شهوت و غصب دارند لیکن قوت خیالده بر قوت عقیده ایشان غالب است بعدی که هر چه را تجمل میکنند در حقیقت می پندارند و طعل بی سوار که خود را حقیقت استی سوار پندارند و سوار بی خود را لوازم مرسیب ثانی میکنند پس اگر چه ج مخلوقات

لهذا قلب بتقابل فکله معکس میگردند از تحاداد ادوار دیگر
 کعبه رسیده و کعبه در آن حالتی گردیده است مانند آنچه
 که در پیش آمده گردان بر عروسی که در آن چون درین معکس
 گردن و اگر تاب حاد بر ماسک دزدی توجیهش طبیعی دیگر
 چون در کعبه کعبه که در آن طهور است کعبه است در آن
 که پشت از آن را منتهی پذیرد و در آن و هیچ عورتی و انری
 در آن طاهر دیگر در آن است که توجیه قلب سرطی اعظم
 و سرورتی اهم آمده است در آن از وال علیه السلام لاصو
 الا بصور القلب پس کعبه مکرمه که در حقیقت برای انتفاع
 انسان صعدر مخلوق سنده است در حروف انسان گذریش از آن
 نهاده اند که چنانکه انسان صعدر بصورت حق مخلوق سنده
 کما دردی می آید در حلقه اله ادم طی صورتی همچنان حلقی
 انسان گذر بصورت انسان صعدر واقع است انسان صعدر
 در مرتبه احوال است و انسان گذر در مرتبه تعصیل پس کعبه در
 عالم گذر بمقابله قلب است در عالم صعدر و چه آنکه قلب واسطه
 مدنی است برای احوال صعدر همچنان کعبه مکرمه اگر چه
 در عالم گذر واقع است و در واسطه مدنی است برای انسان
 صعدر و اگر پرسشی که تا در حود موجود بودن است واسطه
 احتیاج واسطه دیگر چه بوده پس توسط قلب عالم گذر
 را برای عالم صعدر چرا امروده اند گویم احتیاج انسان بواسطه

فائده

چون دانستی که اصل مقصود از خلق عالم وجود آدم است و هر آنچه در عالم آوریده اند برای وی آوریده اند پس بدانکه کعبه مکرمه که قلب انسان کنیست و برای اکتساب بیوض الهی و حبس رجوع و عبادت و معرفت او ساخته بودن ساخته شده است عرض اصلی از خلق کعبه نیز انتفاع انسان صغیر است که ایم ناسد پس قبله عالم صغیر که قلب است و قبله عالم کبیر که کعبه است هر دو برای انسان واسطه اکتساب بیوض الهی و ذریعه رجوع و عبادت و معرفت از ساخته واقع شده اند لهذا حصول قلب و جمله هر دو شرط عبادت است اگر عبادت نبهی گزارده شود که قلب بجای بود و قلب بجای مضموم آورده نگردن و اگر بنا بر او آورده نشد آن نیز سودی ندارند بلکه می داند که اول قلب را پیش خود حاضر کند متوجه گردن و طرف قلب و قلب را تابع قلب ساخته توجه بطرف قبله نماید پس بیضان الهی که قبله عالم کبیر یعنی کعبه مکرمه رسیده است بقبله عالم صغیر یعنی قلب مستعمل در آید و از قلب او بطرف حمله کطایف و سائر اعضا و فواید جسمانی و روحانی از برای آن نماید یعنی حمله و خون او را در او وارد و در او بگردن چون حقیقت دل و حقیقت کعبه از یک حدس است

وهذه كل يوم سبعة الف ملك ثم يخرجون على الدواب التي
 يقادها ولا يعرفون اليه الا اذا دخلت هذه من الباب اليسرى لانه
 ذات طيور الاجواز يخرجون من الدواب العري لانها ذات سائر
 الاواز فيحصلون في العشب ولا يدري احد حيا يسكنون
 به ولا الملائكة تحلقهم الله في كل يوم من هذه الحيا من المطرب
 التي حيا من ابناء ص حاريل لانه الله قد جعل له في كل يوم
 عمنه في نهر الحيا هوان الملائكة في كل يوم يكون
 حواط على آدم وها من سخص مومن والادوية الاو تحطرها سدعون
 الف حيا طري في كل يوم لا يشعرها الا اهل الله وهو الا
 يدخلون العيب المهور تحتهم عند حور حيم هذه مع الملائكة
 الذين حياهم الله من حيا طير القلوب وانما احبوا نهم كل ذكرهم
 الاستعفار التي يوم القناعة ومن كان معمورا ذكر الله ص
 كانت الملائكة المحلوفين من حواطر تمثار عن الملائكة التي
 حيا من حواطر ولت ادس له هذا المقام سواء كان الحيا طير
 فيما يدعى اوى مالا يدعى والقلوب كلها من هذا الدب
 حلقفت والامرال معمورة دائما وكل ملك يتكون من الحيا طير
 يكون على صورة ما حيا طير سواء انبى يس كعنه سسد
 انكه مدشاء اصلى قلوب سسك رجوع قلوب دروب سمداب
 نظرب كعدت نراى حصول سمداب ناصل حور وانقطاع
 ار علائق ما هي اثرها دارد سسد حيا طير سمداب در اصل

گردن کعبه نارحون واسطه قلب که پادشاه حاصل دانکه در
 نفس حقیقتش داخل است لچند سبب است سبب اول
 چنانکه میرانسان در مراتب عالم صعود واقع گردید همچنان
 در مراتب عالم کبیر بپیر واقع گردن سیر اول را سیرا نفسی
 گفته اند و سیر دوم را سیر انانی چون مراتب سیر انسان
 در هر دو مرتبه منتهی است و سرزمین تکمیل ناسان حاصل
 نمگردن مگر بطی کران این هر دو مرتبه ابتدا واسطه
 بیخ هم در هر دو مرتبه لاحده لاحده نهاده اند و انسان
 را تاوسل و استعداده اران هر دو واسطه حکم داده است
 دوم کعبه مجمع العلوم است یعنی جمله دلها در وقت
 عبادت منوحه کعبه گردیده مرتبه اتفاق و اتحاد بهم میرمانند
 و از کمالات یگدگر منصف و مقنن میگردند مانند اصناع
 ادراک انسانی بهصاحبت و محالست یگدگر و دورا نیتی
 عظیم در ادوار عبادت و سرکات سعادت ایشان پیدا می آید
 مانند اجتماع چرامان که درعکس یگدگر دورا نیتی عظیم
 بهم می رسانند چون صدا حاصل کمالات انسانی بر کسب
 و انساب از یکدگر نهاده اند و کسب و انساب از یکدگر
 معروف در اتفاق و بیگ حای مهید و مستعید باشد چنانچه
 انساب نلمیند از امنان و انساب مرید از مرشد بدون اتفاق
 و یک حای یگدگر میسر نگردن و نائدری و برکنی که مر

حضور و قلب است را از آنجا است که بعضی اهل استعمال گفته
 حاصل گردن نفس بدانکه عبادت سالی در حق ناقص است
 موجب دفع سائلان و حدیث نقصان و در حق کاملان باعث
 دفع در حانت و حصول کمال تقرب نسبت به ملک صانع است
 همچنان استعمال فله برای باطن است عقده حسی است
 و خاطر نقصان آن بوده است و برای اهل دل موجب ورود
 ترویج و تقرب سالی و اثر از آن است پس چون که با نقصان از
 استعمال فله حاصل گردن است که چنانچه گفته مجمع
 العلو بسست که امر پس بعد از اینکه موت جمله با اهل
 باطن و صالحان و طالحان در رفی حاصل می شود گفته اند
 و گفته حاضر انداستراک و افاقه میان صالحان و طالحان
 و طالحان موجب قبول عبادت سال سهون است که مهم دوم
 لایستی خلاصه هم رس نسیه دوم و چون هم تراک پاروی و
 یکگزگی اهل قبول انسان را محروم از سعادت دارند نسبت
 چهارم از آنجا که گفته مکرر است اصالی و حکم حاضر علیه
 فلوف است و در وقت تحقیق بعضی محققین جمله تلوی از
 گفته پدید آمده اند اما در رجوع حواله که از تلوی حنون
 دیگر نظریه این است مگره که است که حیدر علیه است
 مکشوف گویا دیده حدیثی حضرت سید مرتضی در مدوحات مکتوبه
 در بیان نیت المعذور میفرماید را اهدا انیت را ایل یدخل

تریچه نقدله که جامع فلوب سمت بحکم سیر کردن در و خون
 یکدیگر ناستد برای تریخه کمالات و تکمیل حالات چنانکه طالبان
 حقیقت و سالکان طریق با در و خون یکدیگر ستر نمایند و
 ندین مشوق قوت و نورانیت یکدیگر امرایند یا ا که طلبه علم
 طاهر داهم در مذاخه و بیل و قال درایند و بهت علمیه را
 بدین گف و سدید و مناظره و مذاخه امرایند سبب شایم
 انکه چون مرزیه حضور قلب که اصل عنایت و روح انست
 هر کس را میسر نمید زراکه عوام بهره از درک حقیقت
 تولید نداشتند و از مراتب قلب غیر از مصعبه محصه که
 برای حدواں بیدر اسدن بگریصید انشان نشده لهدا وارد است
 اولنگ کالانعام دل هم اصل دلکه افراد عوام از مرتبه مصعبیه هم
 گذشته نمرتده حکمت اصل گشته اند فال تعالی تم قسمت
 قلوبکم من بعد لک مهبی کالبحار او اشد مسوه پس برای
 عوام که بهره از حضور قلب ندارند حضور کعبه مقرر
 شده چه کعبه دایم قلب است و مثال قلب است در عالم
 کبیر تا استقنال مدله در حو انشان قائم مقام حضور قلب
 گردن و عنایات ایشان بدین حیل و وسیله خارج از درجه
 قبول نه اند گویا این جبر بعضا در حو عوام نهان حیر
 بقصای سب که از تریخه سدن در مریض حواسته اند و
 چنانکه سدن متمم بقصا مریض است همچنان کعبه متمم بقصا

عدالت از ندانی، تعظیم است، در شش اطاق می یابد هر
 افعال، اعمال مخصوصه در سوره اجرا، ای تعظیم حضرت
 حق، اورجاده است و جهت اظهار تدلیس بتیوی پایش حال
 صحاح گردانیده بود، اگر چه در کتاب معهود است که معنی
 مطلق تعظیم و تدالی است، معنی آن و معنوی آن
 معنی می باشد که معنی آن است، معنوی آن است، معنوی آن است
 و هر معنوی پاس بود، دیگر در کتاب است اما در حقیقت
 معنوی آن است، معنوی آن است، معنوی آن است، معنوی آن است
 باید بدانند که معنوی آن است، معنوی آن است، معنوی آن است
 حق است زیرا که حضرت حق را هرگز نمی توانست
 و هر امری که باعث تعظیم معنوی نظر عباد و معنوی
 تدلیس عباد تا پاس معنوی است نه ندانی آن معنوی است
 بلکه عارفتی است مثل حق، صبر در صورت پس عدالت
 معنوی آن و بار هدایت در حدیث هدایت و هدایت
 حضرت هانی کائنات است که الهی است و جمله عدالت های
 که اهل سرک پایش است و آیه را اطلق می کنند معنوی
 اینهمه در حقیقت حضرت حق است که او را نشان نجهل مرکب
 خود ندانند و برمی آید از آیه حق و الهی اطاعت کردن نتوانند و
 از بیخاست که گفته اند *

* حمد را تا تو نسبی است در است *

صحبت را باشد در هیچ چیز حثی که در نسبت بسدی هم حاصل نگردد نه ندی زود هر چند که معلوم طاهری و باطنی علامه عصر خود باشد اما پسر زید باوصیهیکه لحکم حرثی از زید بود اگر اکتساب از صحبت زید نماید از کمالات زید هرگز نصیبی نه پسر زید حاصل نه اید از اینجا سب که مرتبه سعادت را اصل مراتب معدومت گفته اند سر حد القرون فری ثم الذین یلوونهم ثم الذین یلوونهم از اینجا معلوم توان کرد پس هرگاه مدار کسب و اکتساب بر صحبت و اجتماع سب تخصص و تکمیل این استفاده مقتضی این بوده که حمله امران صالحی جهان را هر روز حکم اجتماع بیدگ ها نماید بلکه لازم گردتن اصرار و تکرار این عمل دربار فرمان مرمایدد لیکن چون تحصیل ایدمعنی خارج از طاعت دشوری بوده لهذا همکدان را برای جمع گردانیدن فلوت هر یک حا امر مرمودند تا این اجتماع قلبی دئب مناب اجتماع جسمانی ایشان باشد گویا این اجتماع فلوت در کعبه بمقره صحبت اهل اشراق سب که از مساباب بعیده مواحه فلوت نماید و بدین وسیله حمله حظوظ و منابع صحبت زداید و همین سرسخت در تعیین اوقات مخصوصه برای نمازهای پنجگانه تا حمله امران صالحا یا اکثر آنها در یک وقت خاص منوجه این کار گردند پس

شرک حقیقی اما با خود عدم سرک این عبادت ظاهر
 در مطهر اگر چه مشهور حق ظاهر باشد محار نسبت شرعی
 مگر در کفیه همچنین خواستن است از طاهر در مطهر گرفته
 مشهور حق طاهر و آنکه خارج از این شرعیه است مگر بتدریج
 از شرع محار باشد از طلب بعضی مسلمانان از بعضی اعدان
 پس میدانند که معاونان مطالب دارند بلامتن در مطهری از
 مطهر اینان مطهر را که او سبحانه در حق و عدل است
 گردانید سومی او متوجه شده عبادت الهی مطهری از مطهر
 کند همچنین چون نخواهد مگر از این مطهری بلامتن است
 از مطهر اگر چه در آن حق ظاهر مشهور شده باشد مگر آنکه
 مسند را از حد طلب نماید و وجه شرعی تا حکمت
 وضع اما ابیوب نشود این اعطاء از مطهری از مطهر
 می باید حکما فی سراج المفوی بولای سحر الموم علیه و سلم
 الحی القیوم و چون حصر و اختصاص عبادت است سبحانه
 در ذاتی پس در ذاتی است که حقیقت عبادت عبادت
 از تعظیم معدوم است و مناط تعظیم در ناظن بودن در احوال
 ظاهره اما افعال ظاهره است جهت اشعار بر تعظیم و طاعت محسوب
 در عبادت شده و شرطش اذن و اطمینان هر صورت عبادت را
 همی بر قبول استجابت تا حکم ناظن که عبادت از حصر
 است است بدان منضم شد و عبادت ممانعت و معتبرترین

* بر در هر که ریب بر در تحت *

مولانا حاکمی بر مایند * نشت

* نوی مقصود اگر مشعول غیرم *

* نوی معدول اگر بر نیک دریم *

لیکن باید دانست که هر که عباد معدولاب یعنی محالست
 وائنه معدول او در حقیقت حق است طالم و غاصبی است
 نسبت اینکه در طر خود عباد معدول بمانند متعین است
 همچنین است حال استعجاب چه نالانکه استعجاب از اسباب
 استعجاب ازین متعینات نیست که این متعینات نیست از محالی
 و صرف نیست و طاعت رسانیدن مع و ضرر ندارد پس بدست
 این استعجاب مگر از حق ظاهر دران و چون نمیکند مگر حق
 ظاهره مطهر و اما طلب عیب از مظاهر که اسباب اند نما
 آنها معدولاب از معصیان ساهمن است و چه تقدیم معول
 در ایاب تعدد و انانک استعین که معین حصر است چنانچه
 شیخ عبدالقاهر تصریح کرده است نالانکه تقدیم ماحقه التأخیر
 معین حصر و اختصاص میدهد لهذا ابن عباس رضی الله عنه
 فرمود در معنی این آیه بحسب العباده لانعدک غیرک و
 بحسب نالاستعابه لانستعین عدلک لیکن کسیکه عبادت
 ظاهر در مظاهر کند نامشاهده طاهر پس مطهر در حق وی
 نیست مگر فعله عبادت لهذا از درین عبادت مشرک بدون

غیر بود و بدر احتفال داخل در حرکات آن لایحه
 آن شرک است و یقیناً در آن کمالی است و نسبت تیرسان
 داید بود و اگر معظم همه این امر حق است قبول
 است و یکنسوزن حال الله تعالی دل نعل اندکم بالذکر
 اعمالی است که در آن است و اینها و اینها و اینها
 اینها و اینها و اینها و اینها و اینها و اینها
 شرک می آمدند و در آن است و اینها و اینها
 شرعی است یعنی اسرار در میان صحیح است و این
 مطابق حرام و داخل بهی است و از آنکه در آن است
 و مدبر و عید شدید و تهدید نام دل الله تعالی آن است
 یساکندون عن عاداتی سید جانون جهنم است و اینها
 قال ان الله لا یغفر ان شرک - یه بره اندون دانگ و غلب
 تحریم و بهی مطابق اسرار در آن قسم است است که
 این عبادت منادی است که ال شرک و اینها در حد است
 ناسد و نهایت التعظیم لاری الی سادته تعالی ان بهایه
 التعظیم لالیون الامن صدر عده نهایت التعمیر و بهایه الامع
 یصویر الامن الله تعالی در آن اسرار در عبادت است
 تعظیم و تذلیل است و اینها است در آن است و اینها
 از آن رحمت است و حرام است در آن است و اینها
 است و اینها است اینها است اینها است اینها است

تدبیر از حرکات محائذین و بائمنین گردید و حرکات ایمان کو
 همه شب و روز سرور و برحاک مالند بحوی بزرگ و اگر
 فقط ان افعال طاهره حقیقت عنادت بودی تمامی منافقان
 و سرانین در عناد حقیقی داخل میشدند و بول حضرت
 رسالت را که لصلوة الاحصور القلب و اما الاعمال بالذین
 هیچ معاد و تعین مراد نمی بود پس تعظیم باطنی
 که عنادت از علم عظمیت معبود بر ناظران عادت است
 جرس میسر نیست که مدرکه عاید از تذکر معبود
 پر باشد و از غیر معبود حالی بود خواجه غیر امانی باشد
 یا انعمی لهذا هر عابدی را حصه از عنادت هما تقدیر است
 که دلش باقدر از غیر معبود مزاج یافته و من لافراع لقلده
 لعنادة ذلک هو الحسیران المین و هر چیزیکه غیر معبود
 در دل میگزرد جز التذات مدرک بان و تعظیمش ممکن
 نیست و همین تعظیم در باطن حقیقت عنادت است پس
 کسیکه در باطن شان غیر حق را انعم باشد یا امان
 کتبات است از اشراک فی العبادة نجات نیافته اند عاید
 المرام اینکه اگر معطم همت بان حضرت حق سبحانه است
 و غیر معلوب است مقتضای ان الکهنات بدهن اللمیئات
 مایوس از رحمت بید اما از ترک حکم عنادت که بمقتضای
 و نفسی رنگ الا تعبدوا الا ابایه بعضیه حصر یا هی عنادت

وقت لا یسع وده ماگ مقرب ، لانہی م حال چوں دعب
 عایب قرب و حرق حکایات قرب تعلقات حضرت داب
 از کمال دیرنگی چشم دل حیاتی مشکل معطره برای چشم
 دل باید نیا حدث حس او برآید و آن معطره که در
 است که آب عالم دندر ، اسطه دیوض و سجالات خاصه
 حدارند و دیور سب ... مریه عیسی فی الصلوة و از احادیث
 دیامت پس آب واسطه سب میزین شود و معده و فند
 واسطه سب مدان آب و حضرت معراج که اصل مقصود
 است و ملت دهان این دو واسطه است که چون معاد
 سب گرفتاری این عالم از اذیت حضرتی در روز و ملت
 قرب معجزه اذیت سب لهذا اول ملت را میان او و قبله
 واسطه ساختند بعد از آن قبله را میان ملت و معبود او
 در برهه آوردند چه اول مدامت ملت داعی است ملت
 سپس ما است قبله ما داب بعد از آن قبله را طرف کمال
 خصوصیت و قرب راه است چنانچه خطاب شدی بران
 کمال قرب و خصوصیت گواہ است پس قومی و روح این
 صفت خالت طرف ان عالم نیا داین بهج تدریجی
 واقع شده گویند راه مومنی زنده دهان است راز ره ان زنده
 او را نسوی عالم قدس سرف معراج داده و اریاست که
 در و نه از ان الصلوة معراج المؤمن •

نماید مگر آنکه مقصود ازان تعظیم حصرت حالو کون و مکان
 بود و چون حکم هر دو قسم عبادت و اشراک مبین گشت
 پس معلوم یابد که قنله عالمه کدیر مدله خاصه است برای
 عبادت مخصوصه شرعیه و مدله عالمه صعبیر مدله عامه است
 یعنی مدله مطلق عبادت است سرعده کاتب او عیبرها و
 تخصیص اوقات و حالات هم ندارد بلکه احلاص باطن نه
 تطبیق ظاهر از خواص هر لحظه مطلوب است اگر بعضی
 بعملت گزارند مورد عبادت شوند کربیاتها و مائد این هر دو
 مدله تفاوت نظر و منظر است چه اگر چه برای درک بعضی
 مرتبات لطیفه و محسوسات دقیقه یا بعیده مدطره لازم بود
 اما رویب اکثری از مرتبات موقوف بران نباشد پس
 چنانکه بدون نظر هیچ چاره را نتوان دید و بودنش برای
 احساس هر محسوسی ضروری است و نبودنش مرا سر
 کوری و محسوسات اختلاف مدطره که حر برای دیدن
 محسوسات دقیقه و مرتبات بعیده نماید و برای حص
 مرتبات فریده غیر دقیقه نگارند این همچنان توحه قلب
 بطرف معدود در حمله اوقات و مائت عبادت و عبادات لازم
 افتاده است اما در وقت نماز که عبادت خاص و اقرب
 مدارج قرب و اختصاص است کما یندل علیه بوله علیه السلام
 اصرب ما یكون العبد الی فی الصلوة و ایضا بوله الی مع الله

الاطلس برائه و يعايل العلك الموكب بمدكرته و يعايل
 السماء السابع نهمته و يقابل السماء السادس نهمه و يقابل
 السماء السامس نهمه و يقابل السماء الرابع نهمه و يعايل
 السماء الثالث لحياله و يقابل السماء الثاني نهمه و يقابل
 سماء الدنيا بحافظته ثم يقابل رجل بالقوى اللامسه و يقابل
 المشتري بالقوى الداعية و يقابل المرنج بالقوى المحركة
 و يقابل الشمس بالقوى العاطرة و يقابل الزهرة بالقوى المتلدنة
 و يقابل عطارد بالقوى الشامة و يقابل القمر بالقوى الصامعة
 الي احر ما جر الكلام و بين المناسبات طلي وجه التمام و
 فيصيرى درين مقام ديمكرفته بعض كل را لب انسان
 كغير كفته سب كما قال بسنة العجل الاول الي حقايقها بسنة
 الروح الاثنائي الى البدن و قواة و ان النفس الكليه طب
 العالم الكبير كما ان الدعس الناطقة لب الاتصال لذلك بصمي
 العالم بالانسان الكبير انتهى پس وجه توفيق و اصل تحقيق
 درين همه اقوال صنعتوره چه ناشد و لب بودن كعدت ناين همه
 اختلاعات محققان چسان معلوم نهوده آيد

جواب

محققايديكه بيت المعمور را قلمب انسان كندر كفته اند
 اين حكم شان بعينه حكم بر قلمب بودن كعدت مكرمه است
 زيراكه كعدت مكرمه و بيت المعمور صلحد الحقيقت اند

سوال

گفته را که قلب انسان کبیر گفتند اید معنی نه متعق علیه
 جمله محققانست زیرا که در اقوال محققان بتعین قلب
 انسان کبیر اختلاف کثیر یافته می شود بعضی از ایشان
 قلب المعمور را قلب انسان کبیر قرار داده اند و بعضی واک
 رابع را قلب انسان کبیر نام نهاده قال صاحب الفتوحات
 و قدس سره فی الناب الثامن والنسعين رمایه توحه هذا الاسم
 می الاسم الدور طی اتحاد السماء الرابعة وهی قلب العالم و
 السموات مظهر الله عینها يوم الاحد و امکن وینها قطب
 الارواح الانسانیة وهو ان ریس علیه السلام و سمي الله هذه
 السماء مکانا علیا لكونه قلبا فالذي موتها اطلق منها الى احر
 ما عالم ودر قول بعضی دلالت بران دارد که قلب انسان کبیر
 عرس است كما قال صاحب الانسان الكامل فی الناب السنين
 اعلم ان الاصل الكامل مقابل الجمع الحقایق الوحیدیة بنفسه
 ویدال الحقایق العلویة بلطایفه و یقال الحقایق السعلیه
 ثنائیه واول ما ینتدی فی معادله الحقایق یقال العرس وقلده
 قال علیه الصلوة والسلام قلب المؤمن عرس الله تعالی و یقال
 الکرمی باعینه و یقال السدره المنتهیة و مقامه و یقال القلم الاطی
 بعقله و یقال اللوح المحفوظ و مقامه و یقال العناصر نطعده و
 یقال الهیولی بقابلینته و یقال الهباء بهیکله و یقال العنک

وصل الطواف واقفا عن يرة المحامس اما قلب وودن ملك
 رابع يس دنانكه ملك رابع بدر معاني تكلم قلب عالم رافع
 سب يكي اكه قلب افلاك بنت يعنى وسط افلاك سمعة سب
 نوم اكه نيب العمور كه قلب عالم بنت دنانر اكثر روادى بر
 هين ملك سب يس ابن ار فى ال تسمية كل داسم حر ناسد
 چا اكه مكه معظمه را ب عالم كوتاك ارا اكه كعبه مكرمه
 در ويسف ، حضرت سنج اكبر رحمه الله عليه كه فائل قلب
 وودن ملك رابع اند محل دمت المعبور لتحقين انسان ملك
 سابع سب ده رابع كما ذكر فى الغاب القاص و الذسعن و
 مائه من العاوجاب و اوجهه ابي توجه الاسم الرب على البحان
 الصماء الاى و ائيب العمور و السدرة المدينى و التحليل
 و ايضا ذكر فى الغاب المذكور اوحد الله في هذه السماء
 البيت المعبور المسمى بالصراج وهو على صوب الكعبة كذا ورد
 فى الجسر لوسعطت منه حصاة لوقعت على الكعبة لان الله
 جعل هذه السدوات ثمانية مستقره و هى انا كالسقف للبيت
 ولهذا سماها بالسقف المربوع انتهى دريد صورت اگرچه اصل
 قول قلب وودن ملك رابع موافق ما نحن هذه است اما دنانر
 تحقون حضرت سنج قلب وودنش توجه ان بود كه با دنام
 ازواج خصوصى خاص داشته است كما اشار بقوله و اسكن
 عليها قطب الراج الانعام و هو اذ اس اما اطلق قلب بر

چنانچه از دلالت صریحه و روایات صحیحه واضح و لایح شده است
 است که از تخوم ارض سابعه تا سقف بیت المعمور بلکه تا سطح
 عرش اعظم هر قدر که بمکانات کعبه است از کعبه است و از
 بعضی روایات نودین بیستی یرهر ولکی بمکانات بیت مکرم
 ثابت میگردد و آنچه در ملک رابع است مسمی به بیت
 المعمور است پس گویا بیت المعمور در حقه از مدارج کعبه
 است و داخل است در وی و همین کعبه نامندار است که در وی
 زمین است لقب آن کعبه الله و بیت الله و در ملک رابع
 بیت المعمور گفته میشود و نیز کعبه حلیفه بیت المعمور است
 درین عالم زیرا که اول دعای که در موضع کعبه طاهر شده
 است بیت المعمور بود که از آسمان فرود آزرده نهاده بودند بار در
 سمت طوفان نامناستش بودند اما لقب گفتن بر عرش را
 پس از آنست که عرش بر زح است میان عالم خلق و امر
 چه منتهای عالم خلق است و در عالم امر دارد و نیز
 اصل است بر لطیفه قلب انسان صغیر را زیرا که اصل این
 لطیفه فوق عرش و تحت اصول لطایف دیگر واقع شده و
 همچنین اصل است بر لطیفه قلب انسان کبیر یعنی کعبه
 را زیرا که کعبه بمشا بهت عرش بنا کرده شده است
 و طواف این کعبه بمشابهت طوافی است که ملائکه
 هفت روز کامل گرد عرش معظم کرده بودند کما ذکرناه فی

و ان نسبت خاصة را ه ساسی و اصح ساریم و آن
 تشدیه نسبت خاصه عقل کل است یا پانکر عدصرتیه و هیئت
 دشویه سرور عالم صلی الله علیه و سلم پس نسبتی که عقل
 کل را نسبت با ذات - سرور معظم ه سال نسبت نفس کل را نسبت
 با کعبه مکرم قال المنصوری فی مقدمه شرح القصدیه
 الغاریه و هدا العفل الاول السار الیه هو الروح المحمدي
 صلی الله علیه و سلم كما اسار الله بقوله اول ما خلق الله
 نور و فی زبایه روحی و ذلک باعتبار اتصال روحه
 بالکلیه و ارتفاع التعمید الموحس للحریه الاحکام بينهما
 لا لا لانه و اما باعتبار الذلوعی و لا لصوره المشویه و الهیئیه
 الداسوییه و العائیر الیهما کالتعیر بین الکلی و حرئیة لا ک
 التعمیر بین الحقیقتین المتماثلتین لما طن المحسوسین ه
 لا یعلم الحکمه المدعایه و انهم طاروا ان کلام العقول المسماة
 عند الطائفة بالارواح المحررة حقیقه - و عنه مدائمه لما سواها
 . یاخصر نوعها فی سخصها و هدا الکلام و ان کل امره روحه ه و
 ان الکلی الحقیقی انما نص من لصفه کلنه نصیر نوعا من
 الایواع الیمن ذلک لا یعمل الحقیقه الدلیله معائنه بالکلیه
 عايرها الذی هو فرقها فالروح الکلی الذی یصیر بظهوره
 فی صفة کلیة اخرى نوعا و فی صفة حرئیة سخصه بنسبه الروح
 الکلی المسمى بالعقل الاول و الاسبابه الی نامی الارواح

نفس کل که مال العنصری نفس چون در تحقیق معنی
 قلب معلوم کردی که چنانکه اطلاق قلب بر مصغه می شد
 همچنان بر نفس و روح انسانی نیز می شود و اینهم یادگرو
 القلب و در بدو نه الروح و یادگرو و در بدو نه النفس لهذا
 اطلاق قلب بر نفس کل در انسان کثیر معنی یکی از
 اطلاقات ثلثه سمت بعدی چنانکه در انسان صغار اطلاق قلب
 کنند و مراد از آن معط نفس ناطقه انسانی دارند همچنان در
 انسان کبیر که هی مراد از قلب معط نفس کل دانسته اند
 و چنانکه در انسان صغیر اطلاق قلب بر مصغه این همچنان
 در انسان کبیر بر کعبه آن پس اگر کسی پرسد که
 خصوصیت نسبی که نفس ناطقه را با مصغه در انسان
 صغیر می باشد و همان خصوصیت نسبت مصحح حمل
 قلب باره بر مصغه و تارقه بر نفس ناطقه میگردانند اما همان
 خصوصیت نسبت نفس محرکه را تا که نه در انسان کبیر هم
 یافت می شود یانه حیوانات و در وجه نوان دان اول انکه انسان
 کبیر عالم تفصیل و تعریف است حاصل بودن نظم و ترتیبی
 نه بهیئت مجموعه انسان صغیر نهاده این در انسان کبیر
 ضرور نسبت پس وجود آن نسبت در میان نفس
 محرکه و کعبه مکرمه ضروری نمائند دوم انکه گوئیم که
 نسبت خاصه مابین نفس کل و کعبه مکرمه حاصل است

صوتی در نوع عالم عبور اند اما در عالم کنیبر پس آدم
 صوتی ، حواء صوتی صورت ناسه تیره ، در عالم رکعبه مکرمه
 ست زیرا که خلق همه عالم از نور انحصرت ثابت شده است
 لهذا چنانکه ادم ابوالشیرست همچنان احوال عالم ذات ابروز
 است رکعبه مکرمه صدد رحون آدم است پس کو با تمام احوال
 انسانی از کعبه ترا آمده اند بلکه اصل صدد خلعت ارض و ابلاک
 در دینار نعتی رواد رکعبه مکرمه معلوم میشوند پس کعبه
 بحکم حواء ناسه و نیز چنانکه خلعت حواء از آدم است همچنان
 خلعت کعبه از ذات سرور عالم است چون دره کعبه از هفتاد
 جواب پرور و کار خود داده بود لهذا کعبه مکرمه همانجا قرار
 یافت این بود پیمان تطدین و توفیق منان احوالی که در تعیین
 قلب عالم گذر متخالف واقع شده اند اما تقریر حواش
 بوحیثی دیگر است که آنچه گفته اند که عالم انسانی کنیبر است
 و انسانی عالم سعید مراد است همین است که هر آنچه از ظهور
 صفات و شیون در عالم یاد می شود در انسانی هم یاد می شود
 نه آنکه انسان و عالم در حمله حالت تشخیصات و اوزم و
 خصوصیات بطریق یکدیگر واقع شده اند هر گز تفاوتی در صورت
 ناهم دگر ندارند پس صورت نیست که چنانکه در حروف انسانی
 صعبتر حرفک قلب یافته تمیض شود همچنان در حروف انسانی
 کنیبر نیز حرفک قلب یافته است و در انسانی کنیبر است

العلمانية و الجذوائية و الاسنادية عند من اكتشف العطاء
 عن نصرة و ارتفع الحجاب عن بصيرته كدهشة الخدس
 الى انواعه و اشخاصها فلا مائدة بينهما بالكليّة فان قلب
 النفوس الداخلة المتعلقة بالاندان هي المصمّاة بالارواح الانسانية
 المدبران لانسانها و هي مائدته بالحقيقه للعقول المحرّرة و
 عاينه ماد كرتّم ان العقول المحرّرة ليست مائدته بالكيه لكون
 العقل الاول كالحدس لها فلما الدعس الكلية التي هذه النفوس
 الداخلة حرثياتها ليست مائدته بالحقيقه للعقل الكلي المسمى
 بالروح الكلي بل المائدة بينهما باعتبار العلوى و اللا تعلق
 و الصغائر الحار حثان عن حقيقته الشئ لا توحسان المعاصرة
 و المائدته بالحقيقه كما ان الذكورة و الانوثة في الانسان و ناقى
 الحيوانات لا يوحسان ان يكون لكل من موصومهما حقيقته معايرة
 للاحرو في الحقيقته العقل الابل هو آدم الحقيقى و الدعس
 الكلية هي حواء الحقيقية و العقول و النفوس الداخلة منهما
 اولادهما لا غير و آدم ابوالدشر و حوا صورة ما في العالم العقول
 و النفوس المحرّرة المسمى لعالم المحرّرون في عالم الملك و
 الشهادة كما ان لكل ما في العالمين صورة في العالم المنالوى و
 من ههنا يعلم ان الروح و القلب و الدعس المدبرة لذلك
 الانسانى شئ واحد يختلف اسماءه باختلاف صغانه انبهي
 كورثم آدم ابواليشير و حواء ام البشر آدم صورى و حواى

هر چند گفته می‌کند دل عالم سه‌علی و ششها عناصر دست اما مورد
 فایده و بزرگ ادوار و تحلیلات حمله فلز عوام علویه است
 و شامل است درص و بزرگ هر سه را و مانند اسرار هر قدر
 که در نهایت نقطه بعد از جمع است همه اقدر در عایب مدخل
 در ادب جامع است گویند صد اقل و المند و اندام المعادن
 توان که پس گفته است الملوک مستزعمان کثیر و از دست است
 نه در عدول این وصل و تظ گفته می‌کند را فایده عالم کثیر
 گفته اند که این اندکی از حقیقت عقل کل نفس کل ترسایدن
 می‌داند بدانکه سهل کل و نفس کل از جمله علانده اند و ال
 العنصری فی شرح و الهمیه ابداع الوجودیه و الهمیه
 اهل الکیمیه و المعلق الازل و الملائکه الیه و العنصری السماریه
 و العنصریه المسیطه و المركبه التي هي المواد علی احتلال
 طیفاتیها و صعودها در حراتها و الهمیه اهل الملوک کاندیس
 الکلیه و العنصریه المکروه السماریه و العنصریه المسیطه و
 المركبه علی ان ما فی الوجود یخضع الیها من الحار و البارد و
 العقل و نفس و منهم العنصر المظلمه فی الاحرام العنصریه
 و السعده و منهم الکیمیه الیه سدره العنصر المظلمه
 و منهم الحن الشیطین و لا یطلبن القوی الامعی التوانع من
 الروحانیه و العنصر المظلمه و تواجها کما فعل قوی الروح
 و قوی القلب و لا یستعمل الروح الی قلب قوه من العنصر الیها

ومعنی و کنیری که نازد چند چدر در صعب فلدی واقع شده
 اند و هر آنچه در صعب فلدی است نقلات موسوم آمده یعنی
 چون عالم کبیر مشتمل بر عوالم کثیر است در هر عالمی فلدی
 ناسد چنانچه فلب املاک و ملک رابع است و فلب کو اکت
 شمس است و فلب عالم عقول و نفوس که عالم حذرت و
 ملکوت است نفس کل و در عالم احسام که عالم ناسوت است فلب
 عالم علوی عرش اعظم است و فلب عالم سعلی که عالم مکرم و
 اندام المعهور بمنزله واسطه است میان آن هر دو پس کویا ایست
 المعهور فلب عالم اوسط است اینها حکم فلب عالم گویند پس عرض که
 کثرت فلوت عوالم بقدر کثرت عوالم است تا آنکه بعضی از حکما
 در هر ملک کلی بوحود فلدی قابل شده اند و گفته اند که کویا
 از کواکب سیاه در هر ملک کلی بمنزله فلب حیوان است و
 استکشاف عقل و نفس علی الحقیقت مر اورا است و تعیین نیست
 که گفته شود که چنانکه استمال رجود انسان صغیر بر اطایف
 حسیه عالم امر یعنی فلب و روح سرر حقی و احمی ثابت است
 همچنان در انسان کبیر نیز همین پنج لطیفه نهاده اند که
 حکم فلب است و ملک رابع حکم روح و فلب المعهور حکم
 سر عرش اعظم حکم حقی و نفس کل حکم احمی و از اینجا
 که لطیفه فلب اشمل اطایف است لهذا هر یکی را ازین لطایف
 عالم کبیر حکم فلب داده اند و اسم فلب بر وی نهاده اند و بدانکه

نفوس منطبعة حوانند چه در تحت طبیعت واقع اند چنانچه
 حکما املاک را در نفس گفته اند یکی ناطقه دوم منطبعة
 ناطقه مجرد و محرک و مندر جمیع امور ملک منبرله
 نفس ناطقه انسانی باشد و منطبعة مادی و منبرله مادی
 بدنی انسانی است که فایض میشوند از ناطقه برو و ماری
 میشوند در جمیع اعصاب اول محرک بعد و ثانی محرک
 مرتب گفته میشود کذا نقل صاحب جواهر الحقایق عن
 شرح الحقیقة لمحمدیه پس بدانکه عقول در اوصاف حلیفه الله
 اند و نفوس ناطقه خلیفه عقول و نفوس منطبعة خلیفه
 نفوس ناطقه و پس ازین همه ارواح مدنه اند که انرا حدام
 و قوای نفس گویند و آنکه در صف اول عقول رئیس ارواح
 اقلام و سلطان عالم تدوین و تسطیر است انرا باعتبار آنکه
 هی نالدان و محلی عنصر روح اعظم و باعتبار تعقل
 مخترع حود و ذات خود و سائر اشیا عقل و باعتبار اولی
 عقل اول و باعتبار کلیت عقل کل و باعتبار آنکه ظاهر
 خود و مطهر عنصر دور و باعتبار آنکه محیط اشیا است
 اجمالاً ام الکتاب و باعتبار آنکه در لوح محفوظ و صفحات نفوس
 نقاشی علوم است علم اعلی گویند عقل کل و عقول حریفه
 و لکنیه و عنصریه بسیطه و مرکبه طی اختلاف طیفاتها و
 صفونها و درجاتها در همین مقام حضورت قیام دارند و اسرارند

سید اجماع المطهر انبیه مهیمة ان ملائکه اند که با احسام
 هرگز علاقه ندارند نه علاقه با ذریه نه تکذیری و حلزری
 از خود و از عالم ندارند و یک دیگر را نشناسند بسبب
 آنکه در شهود حق شیفته و هایم میباشند ملاء اطلاق مراد
 از ایشان بود و ایشان مکلف بسجود آدم نشده بودند زیرا که
 تکلیف فرع شعور است و لا شعور ثمة لهذا حی حل ممکنه
 استدعای ایشان در کلام مدیم خون ندان میفرمایند استکبر
 ام کذب من العالمین و مرشدگانی که با احسام تعلق دارند
 یا معقول مجرد اند نه تعلق ایشان با ذریه بود نه تکذیر ملائکه
 حشر رتبه و ملائکه مسخره نامیده شده اند و حساب بازگاه الوهیب
 و واسطه بیخ ربوبیت ایشان باشند یا آنکه نفوس مسخره اند
 که تعلق شان با احسام نه تکذیر بود ایشان را ملائکه ملکوتیه
 و ملائک مدینه و فلرب مسخره و دعوس باطه گویند تکذیر
 احسام نورانیة و ظلمانیة طنیعیة و عنصریه بسیطه و مرکبه
 بتوسط همین ملائک بوجود می آید و گاهی زاندر در احسام
 دیگر هم میکنند بدون اله چه مانند مانند مسخره و کرامت
 در سحر و چشم زخم قسم میبوم دعوس منطبعة اند که تکذیر
 احسام بتوسط آنها بوجود آید و انتقال صور حرثیه مادیة
 متعبره در آنها بود و آنها قوای دعوس مسخره اند و آنها را
 در لسان شرح کتب الحکو و الاثبات و در اصطلاح صوفیه

تالمان اسماء الهی و عزیمت خوادان ازیں قسم اند و اینکه
 در صف اول نعوس سمت نعلس جسم کل ستا نفس جسم کل
 و نعوس هزنده و لکیه و معصرتنه و سیدطه و مرند علی اختلاف
 طبعاتها و صعودها و در حالتها در عهدن مقام قدام دارند چون
 ماده یک دار نعص الهی مهذب شد قبول نعسی کند و
 چون نعص نگر مهذب شد قبول نعسی دیگر کند که اطع
 و اصعق و اصعل از اول باشد نعوس و نگه اول دروگ نعوس
 ست و نعوس کاهله اساسی اخر دروگ نعوس و مابین اینها
 نعوس معصرتنه و معصرتنه و بداتیه و حیوانده و ملکیه و حادیه
 و باصصه اساسیه اند چنانچه متعلق هر اعط را احراج
 از محارج نماید که پس از تکمیل وی قبول معنی مخصوص
 کند و دال نزان معنی بود همچنان مصور مطلق هر صورت
 را اظهار مظاهر نماید که پس از کمال تعدیل وی قبول
 روح مخصوص کند و دال نزان روح بود قال الشیخ فی
 العذوبات اللوح المحفوظ هو النفس الکلیه وهو الروح المنعوج
 منه فی الصور المسوأة بعد کمال تعدیلها و تبیهها الله بد الک
 العقم ای صورت ماسأه من قوله فی ای صورت ماسأه و کند
 انتهی تا جمله چه نعوس مسخره هماریه و چه قوای وی
 که نعوس مطبوعه ارضیه اند هر جسمی را بود و هر یکی
 ازیں نعوس هماریه و ارضیه چنانست از دریای نفس کلده

و میگذرد و عمر را نایل و حمر نخل بپیر از همین قسم اند و امور
عظام مانند بعم صومر و تقدیر ارزاق و احوال و هبوب ریاح
و بشو سحاب و انزال باران و امانت برك و انزال افات و
فحص ارواح و انزال وحی و فتح و شكست دادن و غیره
بتوسط همین ملائکه در عالم صورت صورت میگردد و انكه در
صفت اول نفوس رئیس ارواح الواج و سلطان ملائكه بدانند
سبب را باعتبار كلمت نفس كل و باعتبار ظهور اشیا
در وی معصلا كفتاب مدین و باعتبار عدم تعدیر و تبدیل لوح
مكتوب حواری در زمین ارواح ملكوتیه از احوالی را كه در علویات
منصرف اند ملكوت اعلی گویند نفس كل و نفوس حرثیه
ملكه طی اختلاف طبقاتها و صعوباتها و درجاتها در همین
مقام ملكوت اعلی مقام دارند حاملان عرش و حازان كرسی
و دارو عهده ای بهشت و دوزخ و ساكنان صدرة المدهی و محاوران
یسیب المعمور و كشدندگان كواكب و محرران سموات و دربانان
انها كه تعلق با حجاب علوی دارند ازین قسم ناشدند و ارواحی
را كه در سفلیات یعنی عناصر منصرف اند ملكوت اسفل
و ادنی گویند نفوس حرثیه عدسریه نسیطه و مركبه طی
اختلاف طبقاتها و صعوباتها و درجاتها در همین مقام ملكوت
اسفل مقام دارند ملائكه ابرو باد و قطار امطار و بحار و جمال
و ارزاق و اشجار و مجامع انبی آدم و كاتمان اعمال و معارفان

حذري لأدول وإيدام وإيدسي فهو حفظ الموحديات المحذرة
واصطفا لما علمه الله من صروب العلم ونكادتها كلفه امسطورة
في المرح السحوط عن التبديل والتحريف وما كتبت منه

یا تمثالی است از شمع نعس کلبه یا مردیست ار کلبی یا
حصه ایست از حقیقی هر یکی ازین امثله بوجه من
الوحدۃ منطبق می‌توان شد اکنون محملی از اعیان خلق
عمل کل و نعس کل آنچه در کتب محققین مذکور است
مضطرب میگردند قال صاحب الفتوحات ان اول صورة من
نعس الرحمان صورة العبد الذي كان فيه رندا من ان يحقق
الحق فهو نهار رحمانی ویه الرحمة بل هو عين الرحمة
وكان ذلك اهل طرف منة وحرور الحق وکل الحق له كالقلب
للانسان كما انه تعالى لقلب للانسان العارف المؤمن كالقلب
للانسان فهو قلب القلب ثم اوجد العالم وفتح صورته فی جوهر
ذلك العماء و ذلك الجوهر من صور الارواح المهیمة ولم تعرف
غير الجوهر الذي ظهر فيه و هو اصلها بهامی فی انفسها
ثم اید واحد من هذه الصور الروحیه بتجل حاص علمی
انقش ویه علم ما يكون الی يوم القیامة مما لا تعلمه الارواح
المهیمة موحد فی هباته قوة امتاز بها عن سائر الارواح مشاهد هم
و هم لا يشهدونه و لا يشهد بعضهم بعضا و الی نفسه مرکبا
منه و من القوة التي رحدها علم لها صورة کیف کان و هو
العقل الاول الذي اطعاه الله و قدمه و واه علی دیوان اتحاد
العالم كله و مله النظر فی مصالحه و جعل ذلك عبادة
التي تقر به من الله فماله نظر الای ذک و جعله بساطا

معنوی گویند و ظهور عقول و نفوس مجردة حرثیه بلکه ظهور
طنیب کل و جهر هباء و شکل کل و عالم احسام اربن هر دو
مثل ظهور ذکور و ادات عالم ست ار آدم و حوای صوری و
نکاح و ارواح در میان عقل کل و نفس کل عبارت از رابطه
معنویست که میان روحین یعنی موثر و متأثر معقول بودن
معنی النکاح الساری فی جمیع الدارای اربکا توان در ادات
الحاصل نفس کل را بدان حدت قلب عالم کثیر گویند که
مبدء ظهور جمله عالم نفوس و احسام است مانند قلب که
مبدء حیات حسد میباشد و بجز مدبر و تصرف در حسد
کلیت مانند تدبیر و تصرف نفس داطعه در حسد انسان
و بدر دایک دانست که عالم در ادعالم جمع و عالم تقریق عالم
جمع عالم صعیر است که مسی سب انسان صعیر و عالم
تفصیل و تقریق عالم کثیر و انسان کثیر را گویند پس در
حقیقت نسب انسان کثیر و عالم کثیر همدن عالم صعیر و
انسان صعیر است زیرا که اول مخلوقات نامت و مبدء و
مرئی جمله ممکنات اوستار نامت و مرئی بودنش مرحله
مخلوقات را در سابق بیان نموده ایم اصابت اول مخلوقات
بودنش پس ندانکه علما اختلاف نموده اند در آنکه اول
مخلوقات کیست و اصل موجودات چیست نزد فریقی
اول مخلوقات نور افسرور است و گروهی ناولیم عقل رفته

الطیغ الخبیر نفسا و هو اللوح المحفوظ و هذا الملك اول
 موجود و حد من سم و هو العقل الاول و العقل الاول و حد
 عن الامر الیهی بلا سم و النفس الكلية هی الموحود عن الامر
 الیهی و السم کذا فی الفتوحات پس انداع عقل اول نامر
 الیهی اسم بی توسط چندی و النفس الكلية حد اندعت
 بتوسط العقل اندعات الصورة فی المراقاة و العالم الحسمانی
 قد طهرت بتوسط النفس الكلية کذا فی اصل الاصول
 بالحملة نفس کل مدر و منصرف در حسم کل سم
 همچو تدبر و تعرف نفس ناطق در حسم انسان و اندعات
 که ابرو نفس کل و دلت عالم کبیر گهنه اند و بدر ناعت
 عقل سمت بر ایجاد اشیا و حق جل مجدده پس ارتسونه
 صور اشیا و کمال تعدیل انها بفتح صورت خاص از وی مرماید
 باید دانست که حمله عقل و نفوس از بهم آمدن عقل کل و
 نفس کل پیدا شده اند و طبعیت کل و جوهر هدا یعنی
 هیولی دبر از عقل کل و نفس کل پیدا شده اند و شکل کل
 و جسم کل از بهم آمدن طبع کل و جوهر هدا پیدا شده اند
 قال الشیخ فی الفتوحات النفس الكلية اول منکوح لنا کح
 کونی مکل مادونها مہوس عالم التواد العقل انو و النفس امه
 و ظهور نفس کل از عقل کل همچو ظهور حواصت از آدم
 علیهما السلام عقل کل را آدم معدومی و نفس کل را حواء

در ذات مقدس نموی از مددچون توسط وی واقع شده
 اسرا دور گفته چون اصوات در موه و باعتبار اینکه نقاش علوم سب
 بر لوح محفوظ یا بر صفحات نفوس معبر بقلم گشت و ازین
 حیث که مخترع حویس و ذات حویتن و سایر اشیا را تعقل
 نموده موهوم تعقل شد و بواسطه آنکه محل نفوس اعیان نمانده
 سب لوحش گویند و ازین حیثیست که حی الدان و صحتی
 غیر سب روحش خوانند و این معنی از اجالی ندیده است
 میدماید که تمدن اسما موحث اختلاف مسمی نیست انتهی
 پس بدانکه اگرچه سب عالم تعصیل همین عالم جمع است
 که مسمی سب نامسان لیکن در صورت تعصیلیه عالم تقریبی
 بپر بعضی چیزها در صفت قلب نهاده اند زیرا که مجموع
 ما فی الاجمال را در هیئت تقریبی تعصیلی داده اند عرض
 اعظم و ملک رابع و شمس و یسب المعمور و کعبه مکرم همه
 بر صفت سب رابع گردیده اند چون اول حاصل مطهریست
 اسما و صفات و قابل تکلیفات ذات در عالم احسام عرض سب
 و واسطه انامه سب دیگر جمله احسام علویه و سفلیه را لهذا
 بحکم قلب و صفت فلنیه رابع شده سب و ملک رابع که
 سموات قلب در وسط سموات سعده حا دارند بحکم قلب از
 است که تصرف و تاثیرش در تمام این عالم جاری و ساریست
 مانند تصرف و تاثیر سب در حسد زیرا که کوکب این

و جمعی علم را اول محابوات گفته و مدشأ احتلاف و رزق
 احادیث مختلفه است درین باب حینما جائی الاحبار اول
 ما خلق الله نوری او روحی و اول ما خلق الله العقل و قال له
 اقبل ما عدلی و قال له ادبر ما ادبر و اول ما خلق الله العلم و حه
 جمع مابین این احادیث بعضی چنان گفته اند که اول
 حقیقی نور محمدیست صلی الله علیه و سلم و اولیست
 عقل و قلم اماییست یعنی اول مخلوق از مخلوقات عقل و
 از احسام قلم است و بعضی گویند که اول انوار نور الحسرت است
 علیه الصلوة والسلام و اول عقول عقل اولست و اول اقلام قلم
 اول اما اهل تحقیق برانند که مراد از این عبارات ثلثه یک
 چیز است که باعتبارات مختلفه و تعدیلات متعدده مذکور
 گردیده است باعتبار اینکه کمالات محمدی از پرتوان نور است
 نور محمدی گویند علیه الصلوات والتسلیمات و باعتبار اینکه
 ذات خود مدد خود و سایر اشیا را تعقل کند عقل گویند و
 باعتبار اینکه بقوس نلمیم در سائر مصدوعات یا در لوح محفوظ
 متوسط است قلم خوانند کدایی رزقه الاحباب قدرة المحققین
 مولانا عبد الله بن احمد الیمنی الذیاعی در کتاب نوادر المعانی
 آورده که بر تقدیر صحت احادیث مذکوره مراد حسرت
 رسالت صلی الله علیه و سلم از این عبارات یک جوهر است
 بنام آن که جوهر لحدیط اهریما و مطهر غیر ربیضان کمالات

هذا الدرر الحلى قائمون في هذا المقام العلى الهى بدانك
 نزل هموز عرس عذرات ارفلك اطلس اسب يص نفاير قول
 سار معدى قلب بوق ايس ملكا راسدكة ايس ملك متصرف
 ومقلب مسار زالم احرب ما بدت صرف تقلب الملك رابع در
 عالم ديا كما قال صاحب العرايا وهذا الهلك هو سقف
 الحكة وعن حرثته يتكون فى الحكة المتكون وهو لا يحرم
 رطوبه والحكة لانها ابداء ولا لتحلل نعمة الم
 ولا يتنص طبايع اسما هذه الهلك صالحة وما احلف
 الا لكون الطبعة بوقه فحكمت عليه وما تعطيه من حرارة
 و برودة و رطوبة و يموسه الا انه لما كان مركبا ولم يكن بسطا
 لم يطهر منه حكم الطبعة الا بالتركيب فتركبت النارى من هذه
 الاقسام من حرارة و يموسه و تركب النارى منها من اودة
 و يموسه و تركب الهوائى منها من حرارة و رطوبة و تركب
 المائى منها من برودة و رطوبة فظهر على اربع مراتب
 لان الطبعة لا يقبل منها الا اربع تركيبات بمصداة وغير
 مصداة على السواء وكذلك يقبل الا اربع تركيبات كما ترى عيها
 على اربع لا غير ايضا قال اعلم ان الله خلق فى حرف هذا
 الكرسى النبى ذكراه حساسا فما مسدودا فسمه على اندى
 عسر قسما سمى الاقسام بروجها اسكن كل بروج منها ملكا هم
 اهل الحكة كالعداء و هم من المائى رترائى و المائى

ذلك سمس ست كة حدوث أكثر موجودات عدسرية
 وادستة اوست شمص را دير بهمين سنت فلب عالم كهفة
 اذ قال صاحب الانسان الكامل الشمس اصل لسائر
 المحلوقات العدسرية كما ان اسم الله تعالى اصل لسائر المراتب
 العلية بل ادريس عليه السلام هذا المعام العيس لعلمه
 بالحق القلدية وتمتر عن عدرة في مربة الرينة جعل الله
 هذه السماء مهبط الوارد معدن الاسرار ثم ان الملك الحليل
 المسمى ناسرا دل و احكام على الملائكة هذه السماء وهو ر حانية
 الشمس ذات السناء لا يروع في الوجود حفض ولا تحدث فيه
 وسط ولا ينص الا تنصرف هذا الملك الذي جعل الله محتدة
 هذا العلك وهو اعظم الملائكة هدنة و اكثرهم سعا و ادواهم
 هية له من حدة المدهى التي ما تحت الثرى نصرف
 في جميعها و يتمكن من شريفها و صيعها مدنته عند الكرمي
 و محتدة العلك الشمسي و عالمه السموات و الارض و ما فيها
 من على و حسي و اضا قال اعلم ان الله تعالى جعل
 الوجود دارة مرموزا في رص الشمس تمرزة العوي الطبعية
 في الوجود شدة شيئا ناصر الله تعالى و الشمس نقطة
 الاسرار و دائرة الابرار اكثر الابداء من اهل التمكين في هذا
 العلك كمن مثل عدسي و سليمان و ادريس و داود و
 حرجيس و غيرهم مما ينقر عدوة و بطول امدته كلهم نارون في

واطفه بروز و صدور جسمانیست و روحانیت قلب انسانی و
 حقیقت وحدانی او هستند رحیده و هر یکی ازین هر دو که
 در حقیقت متحدند ماصف نصفت مذکور گردیده است یعنی ●
 بعد از انقلابات بسیار در اواخر انداز بغیض الهی انجمنان
 تهنیدی نماده حاصل سد و قبول عسی گرد که ادرب
 و اومنی سب نقلاب انسانی و از مدادی و معدنات قریده
 حقیقت وحدانی اوسب و مسمی احد نگنده و نسا
 المعمور کعبه نجهت انکه منشاء جسمانیت انما سب در عالم
 معلی ظلمانی رابع سده و بیت المعمور نسبت انکه منشاء
 روحانیت انسانست بعالم علوی نورانی مخصوص آمده و
 مجموع انهر دو مانند یک حقیقت فایده انسانی شخص
 گدیر چنانکه مجموع روحانیت و جسمانیت یک حقیقت
 فایده بود در شخص معیر چون نرد یک محققین هر یکی را
 از مخلوقات روحی حدروتی و عسی ملکوتی ناساست
 کویا بیت المعمور مکمل روح حدروتی و کعبه مکرمه مدول
 نفس ملکوتی این حقیقت واحده است و مادد قلب و
 دماغ که مقوم حقیقت انسانی در عالم جسمانی هستند
 کعبه و بیت المعمور نجامی قلب و دماغ این حقیقت واحده
 رابع سده اند پس قنده شخص و احدانست مرکب از ان
 هر دو که نجامی قلب در انسان گدیر و رابع سده است چنانکه

زانی و عن هؤلاء یذکون فی الحدیث ما ینکون و ینسجیل
 مدھا ما ینسجیل و یفسد و ینسجیل ما یفسد و معدی یفسد ینعبر
 بنظامه الی امر اخر ما هو العسان المدعوم المستحکم فی العرف
 انتهی پس اطلاق عرس درو و ملک کرده می شود یکی بر
 عرش عظم که مستوی الرحمان است دوم بر ملک اطلس
 قال الحاکم قدس سره السامی فی شرح العصوص اثنت
 رصی الله عنہ هدیین العلکن ای الکرسی الکریم و العرش
 العظیم انما فی الدن الحامس و التسعین و مائتین من
 العتوحات و ذکر ان الاطلس هو عرس التکوین ای عنده
 طهر الکوین و العسان بواسطه الطنایح الاربع و مستوی الرحمان
 هو العرش العظم الادی ما یوفه حیم و مستوی الرحیم هو
 الکرسی الکریم انتهی اما لیب المعمور و کعبه ازان عند
 حکم قلب اند که بعب المعمور و کعبه مدشاء و حادیب و
 حسانیت انسان صعب واقع شده اند و قلب انسان
 که حقیقت او صفت از همین دو محل مخلوق شده است
 و روحانیتش از لیب المعمور است و مصعبیت و جسمانیتش
 از کعبه کما قال الشیخ الاکبر رحمه الله علیه فالقلوب کلها
 من هذ الکتب خلقه پس فانلیت صعب فلیده انسانیة
 که عبارت از حامعیت اسما و صفاتش عدل از ظهور هینت
 باهوئی انسان اول نگعبه و نبات المعمور که مدشاء ظهور و

ان المسمى بالاحسان والامان عدد ذاب به ارواح وتدمت حشر
 ادراك اهل الكشف اياها في العدة بالاحسان بها من ما يخص
 بها من الحيوان فالكل عند اهل الكشف حيوان ناطق بل
 حي ناطق غير ان هذا المراح الخاص يسمى انسان الاغتر وايضا
 قال حيث وجد الامل حده جميع لوازمه فحده كل الوجود كان
 العلم والعقل لكن المطهر ان له مبلغ الاسو والادساتية اعنى الاعتدال
 الموحى لطهور العقل، الادراك - قى الحدوة و الادراك في
 الداطن و ام يظهر على المحل ولا حشر له ولا شعور كالمحكوب و
 المعنى عليه والاحسان و الامان در حدوة و ادراك في الداطن
 لا في الظاهر اي في حصة انتهى صدر اي شيرازي در رساله
 نصا و در گوشت اعلم ان انعام الشعور و الادراك لجميع
 الموجودات حتى الاحياء و ال، ثاب على ما يلزم من القران
 و الاحاديث مما دلت عليه المناقب الدرهيته و تدييات
 العلوم الدويده و انداء المقامات الكشيه و هـ: مذهب كثر
 من المحققين كصاحب الاسراق و الحقيق الطوسي و العلامة
 الرازي و صاحب المحاكمات راس كدمونه و ابو التريكن البغدادي
 و ذوق حرم عشر من المكاشفين ما هم السليج العازب و الحقيق
 المكشوف مسمى الدين بن العزلي و متابعوه الاحامل هر
 مخلوق را از خواهر و اعراض روحى سب حذر تى كه ابرا
 عقل گويدند؛ نفسى سب مملووتى كه ابرا نفس محرر حواند

انسان صغیر نحای قلب واقع شده است لیکن انسان قلب
 حقیقی عالمست چه بعض انسان کامل اصغری و اعقل و الطف
 و اعدالست از ۵۰ سن قبله خلاصه اینکه افرق چیزهایی که در
 انسان کبیر بصفت قلندة واقع شده اند نسبت دانسان صغیر
 کعبه مکرمه است لهذا و اسطه افاضه فلرب انسانیة اوتانہ سب
 نسبت ما است و چندیست و استفاضة فلرب از کعبه ما ان
 استفاضة فلرب سب از فلرب دیگر زیرا که همه قصای القلب
 یهدی الی القلب چنانکه در میان دل‌های عالم صغیر راهی
 نهاده اند همچنان دل‌های عالم صغیر را نظیر کعبه مکرمه
 که بصفت قلب در عالم کبیر سب راه استفاضة گشاده اند و
 از آن راه نظیر اصل و اصل الاصلین بروحی داده و چو فائل
 ثنوب روح و بعض برای کعبه مکرمه سندییم مدعوع گشت اعتراض
 اینکه تا بلذت ظهور حمله احوال و صفات در کعبه مکرمه که ارحمان
 سب و اصلا سائمه از روحانیت و عقل و ادراک ندارند چگونه
 منصور باشد ازی صحفة قان برای حمله موجودان روحانیت
 و ادراک و صدور ثابت نموده اند و حیات و علم و تدبر و ارادة
 و سمع و نصر و غیره صفات دائمات را دیده اند بلکه من حیث
 الشرع معنی این آیات و ان من شیء الا یسبح بحمده و ان
 لا یقرعون تسبیحهم و کل شیء یسبح بحمده و ان ان شاهد اربد
 قال الشیخ الاکبر رضى الله عنه فی الداع الثامن من العتوبات

ارواح مذکوره محسوب و مستور سده و در قرب عناصر
 این تعلق بدر قرب بنوام و سریان خواهد کشید چنانچه
 در احادیث اسراط سابع احضار این چیزها بسیار وارد است
 و اما در عالم آخرت ظهور آثار این ارواح در اندان خود دائمی
 خواهد گردید لهذا متکلم خواهد بود و ادای شهادت خواهد داد
 نمود و اعصاب و اسکار حدت ندای بهشتیان را با جاد
 خواهد پرداخت کذا فی حواهر الحقایق و فتح العریبر چون
 روح حدروئی و نفس ملکوتی برای کعبه مکرمه ثابت
 شد معنی حدروئی که ناکهی از انی هریره رضی الله
 عنه در بیان حلقه کعبه مکرمه روایت نموده است نیز
 واضح و لایح کش و هو ان الکعبه حلقه قتل الارض بالعی
 عام قتل و کعبه حلقه قتل الارض و هی من الارض
 و قال انه کان علیها ملک یسبح باللیل و النهار العی
 سنة فلما اراد الله ان یخلق الارض دحها من تحت الکعبه
 و جعل الکعبه وسط الارض یعدی دو ملک که عذاب است
 از روح حدروئی و نفس ملکوتی کعبه در هزار سال پیشتر
 از حلقه حسد کعبه و حلقه زمین پیدا شده بودند زیرا که
 خلق ارواح در هزار سال قبل احسام ثابت است قال العیصری
 فی شرح القصیده القارصیه الروح قتل الجسد موحود ثابت
 عند اهل الحق اقوله تلایه السلام ان الله خلق الارواح قبل

کعبه معظمه بهمین جوهر روحانی در روز بیامب شعاع
 حجاج دزار خواهد کرد کما و زدی الحمر و همچنین شعاع
 مور فرانس و دیگر اعمال صالحه در نرج و روز بیامب و
 گریستن حدانه و آواز دادن گوهی سرگوشی دیگر را هل مرگ
 احد بکفر الله و نیز تکلم احجار و یکی زمین و مساحت مرگ
 مسلمانان بهمین جوهر روحانده فاسد اما تعاریف علاوه
 روحانی حیوانات و سایر مخلوقات است که تعلق روح
 حیوانی دائمی و مشاء حلول سربانی باشد بحال تعلق
 ثانی که غیر دائمی و مماثل حلل طریاتی است یعنی در
 صورت اول روح بجمع فوای حیوانیه و طبعیه و نداده
 دراید همه را تحت حکم حو دلحل نماید و تدبیر و تصرف
 در بدن و تغذیه و تدمیه و احساس حرکت دائما مشمول
 باشد و در صورت ثانی نه تدبیر و تصرف و اراده او را بود
 و نه اثرش و توسط روح حیوانی در بدن رسد ازین باعث تعلق
 ان ارواح باحسام از نظر عوام مخفی ماند و تکلیف شرعی هم
 بر آنها مترتب نگردد و احیاناً اگر در رنگ ارواح ملائکه که
 باندان خودها بدون توسط روح حیوانی تصرف نمایند این ارواح
 نیز پرتو اثر خود بر حسم خود اندازند در انوقت اعمال و حرکت
 احیا و اراداب شعور ان احسام ظهور کند چنانچه تکلم احجار
 و اشجار با انبیا که بیدن همت ایشان جلوه ظهور زده ناز پرتو

را در هر دو طرف واقعیت و عدم واقعیت آن را محال مندود
 لیکن چون تعدد اهل این مشاهده از کونک هم گذشته
 است و باجماع جمله اهل بصیرت ثبوت آن گشته عوام
 بیچاره را از تسلیم چاره ندود . عجب سب از عوام که
 حقیقت فرامیسنی را مسلم دارند و در تسلیم حقیقت
 کعبه ا.ا و انگار نمایان آرند تا آنکه حقیقت فرامیسنی
 که هر آینه کشف آن بر داخل شدن در آن زمرة موقوف
 و منحصر است نسبت عوام از حقیقت کعبه مگر چه محمول
 تراست یعنی حقیقت کعبه هر قدر که بر هم و عبادت گنجینه
 خود در اکثر کتب مسبوته مدین گردیده است بخلاف
 حقیقت مردمیسن که گویا محمول محص است مگر جمله
 عوام قائل اند و هیچ محصس هرگز ندانند از زمرة عوام
 صدها ارباب مهم و مرا - ان محمول را متلفی بقبول دارند
 و تصرف زر خظیر خود را در زمرة فرامیسنان در آرند
 بلکه هر آراں هزار از حارحان آن زمرة بعضی سعادت برای
 فرامیسنان ثابت نمایند و ایشان را بدان ستاندک و این
 عدم انگار با واقعان از حقیقت فرامیسنی محض بنابر
 اثبات که صدها مردم داخل آن ورقه گردیده اند و اتعاق
 دارند تر واقعیت آن حال، آنکه اغلب مردم که داخل آن
 زمرة شده اند بشمار عوام اند نه از حواص عالم مقام زیرا که

الاحسام نالعی عام و ذهب الیه الاشرافیون و ایضا من
 الحكماء انتهی پس ان هر دو مرشده حقیقت قله اند در
 عالم ارواح چنانکه مجموع کعبه و نبت المعمور بلکه من
 در عالم اجسام *

وآئده

و اگر کسی از عوام گوید که ظهور اجسام و معابد در کعبه
 چنانکه در انسان برائی العین مشاهده است هیچ در نمی
 یابیم پس چگونه این معنی را مسلم توانیم کرد حواشی
 است که ظهور تحلیلات الهیه در کعبه مکرره مانند ظهور
 تحلیلی او معجزه بر ظهور محلی تراهل شعور بیست بلکه
 ظهور تحلیلی بر طوارانی بود و این تحلیلی در امیست گو اهل
 ظاهر که مانت التصیرت انداز درک ان مکرره باشد و اما از
 اهل باطن و ارباب علم حقه هر ازان هر از بلکه زیاده ازین
 مشاهده و ادراک مانز شده اند و میشوند و همگنان در ان
 اتعاق دارد و تحلیلی حواص باین مشاهده ان من
 که این مشاهده موقوف بر نظر کشفی است و عوام ناتمام
 از ان نظر عمی بصر دارند عدم مشاهده عوام ناتمام در برابر
 مشاهده حواص عالی مقام هیچ ولایعنا به سهل اگر معدودی
 چند از حواص درین مشاهده تعرد و اختصاص داشتند بی
 بسبب امکان حقایق الکشف مطده و خیال و شک و احتمال

کمال علم و عقل و عنده هیچ ارشراط داخل شدن دران
 رمزه نیست پس هرگاه اتفاق جمعی از عوام بر حقیقت
 مرامیس بانکه علم و اتفاق ان مرفه از مسکنات حدیده
 صب و مانند حقیقت کعبه که بر عظمت و جلال ان
 علاوه اهل اسلام حمله مرفه های اهل ادیان سماویه سائقه
 اتفاق داشته اند از زمان قدیم مثبت و متعلق علیه نگردیده
 موصحت تصلم و تقس با افعال گردد و هرگز ایشان را بر سر
 انکار اران به ارد حقیقت کعبه که واجب التصدیق و مجمع
 علیه ارباب حل و عقد و اصحاب تحقیق و تدقیق است
 و بمر عظم و جلال کعبه قائب از زمان قدیم و موصحت
 کتب سماویه لازم الدسلیم است و علاوه اندای کرام علیه
 السلام نسای از اولیای عالی مقام که تعداد اسمله امرتند
 لکوک هم منجاوز گشته است و اثر مشاهده الحقیقت
 گردیده اند و اتفاق بران دارند عوام را از مواش کجراه برار
 و کدام صورت انکار هیچ عایه مای الیاب ار اهل طواهر
 نسیکه نفهم و راست در اندای حدس چون پندشده می
 داشته باشد الله تحقیق مرامیسی فعل ار کشف ان
 ایقدر گمان خواهد کرد که شاید امری مموه عام مریت
 باشد که ارباب اذهان سطحیه تحقیق و اعبیده ان پی
 نمرده ایقدر شیخته اش سده اند یا انکه از قندل و همیات

تا همه علم و عقل ظاهر از سداخت ان عظمت و خلاق
 طاهره نسبت محروم بودن از صداقت و مذاق عاجزاید
 اندمندی موجب انکار و استعجاب نتواند بود زیرا که بسیار
 کسان تا آنکه انواع مدون و صداعات دستگهی دارند از
 تمیز اکثر اوزان یا بعض ان نالند سخت باشند و لطف وزن
 را بر اثر یک گمن عامی هم نبیناسند اری شعر

- * آنکه از وزن عروضی جاهلست *
- * و زشدهای بحر طبعی کفیل است *
- * حکم نظم و نثر پیش او یکی است *
- * اوچه داند لطف موزون را که چیمب *
- * جر تقلیدی نگوید بیت را *
- * کیدن است موزون و عجب و لطف را *
- * و آنکه دارد بهره از درق سنیم *
- * لطف موزون احشدهش مرع عظیم *
- * از یکی صد میشود لطف کلام *
- * در حقش از خواهی وزن ای همام *
- * بیت موزون در اثر آمد چو می *
- * بهر آن طبعی که دارد درق و بی *
- * وحد و سوزی در دلس پیدا کند *
- * مردانش را واله و سیدا کند *

شایسته عظیم که در هیچ مکان ظهوران شان یافته نمی شود
 پس درک عظمت و حلال کعبه که اهل راه سهل مرتبه از
 مراتب ادراک حقیقت کعبه است موقوف در نظر کشفی
 نیست بلکه از احادی مظاهر و مشهود و مدرک بهمین عین
 ظاهر است ما ما از اهل طواهر بعضی اثر را در یادند و بعضی
 محروم از آن مانده اند و اگر کسی از قبول ایده معنی انگار رزق
 و گوید که تخصیص ادراک امری است نهی بعضی دون بعض
 خلاف عقل است گویم از امور بدیهه طاهره است امور است
 که ادراکش مختص بعضی دون بعضی نیست و نمی بینی وزن
 بیست که از امور بدیهه طاهره است و درک آن بهمین حواس
 تعلق دارد اما هر کس می تواند در نمی یابد یعنی بعضی جمله
 اقسام او را را مهم کردن تواند و بعضی هیچ وزنی را ندانند
 و مهم بعضی بد ریاضت بعضی او را مناسب بود و در بااست
 بعضی غیر مناسب خلاصه اینکه چنانکه درک وزن عمرمی
 را آنکه از قلیل بدیهه است موقوف است بر ذوقی خاص
 که هر کسی را آن ذوق میسر نبود همچنان درک عظمت و
 حلال کعبه که نیز از بدیهه است امریست ذوقی که
 مناسب است و مذاق خاص مدرک میگردند پس اگر از اهل
 قیله یک شخص عامی عظمت و حلال طاهره کعبه را
 نمنامست و مذاق ادراک نماید و از اهل خلاف شخصی

مقامف كعده مكبره يعنى در وقت پريدن چون مقابل
 بيد رسد نچسب و راحت منحرف شويد و از بالا گذشته
 هرگز نروند و از انجمله حوسيدن و تا آب چاه رسيدن
 اب زمزم هم در ايام الدرات و ازان جمله سير شدن
 مرد مست ارباب زمزم مانند سيري ايشان از طعام و از انجمله
 عدم حقوق مرض حذام است با حذني از متوطنان و محاذران
 ان مقام و از انجمله حصول حقيقت و صحت صحت بازيان
 اين مرض بعد فايبر شدن درين باده مداركه ثبوت اينهمه
 ايات ازان بقره مداركه تحديت كه شك و شبهه را دران
 دهلي نيمب اگرچه از بقره شخص و يك احبانا گذستن
 بعضي كنوتوران از نالاي كعده بنظر بعضي ار ابراه مردم
 رسيده و بوعش نظرون در ان جمله اعاجيب منقول گرديده
 است صاحب تقي العريز قدس سره كه قتل شده شخص و يك
 بوده در بيان نگذستن طنور از نالاي كعده معظه ميبر مايد
 قوله و اين آيت هميشه در نظر مردم هلووه گرم است انقبی
 فقير را تم محاله كه از او احرسده هفتاد و چهار ناتمامي
 شده هفتاد و شش حاضر حرمين شريفين بود تا زمان
 حضور فقير نير اين است با حسن وجه نمردي و شهودي
 داشت يعنى با ايك كوك كنوتوران در صاي حرم پروزش
 ميدادند و حقوق حوق مي پورند اما اين قسم گذستن كنوتوران

- * بیت تک نیت است و در فهمش دوسو *
- * میسر و اند اهل سمور ایی نیک خو *
- * بیت اصوات و حروف ایی نیکدام *
- * می نگردن مدبرک هر خاص و عام *
- * چون نود نیت هوائی اینچنین *
- * چون نود نیت خدائی ایی مهند *
- * نیت شاعر را نود این گونه حال *
- * پس نکن نیت مشاعر را حدال *
- * نیت لعطاب و نداند هر کسی *
- * نیت معنی را چه داند هر کسی *

فائده

و علاوه عظام و جلال که نظر حسی در کعبه مکرمه
 مرئی و مشاهده است دیگر بعضی ایات عظام است که
 ظهورش در آن بقعه عالیة مشاهده میدی هر خاص و عام
 رسیده و بالنداره مرئی و محسوس گردیده از جمله ناز
 ماندن درندگانست از شکار جانواران یعنی چون جانور
 داخل حد حرم شود درنده از تعامش بار گشته مدرون
 و اصل داخل حد حرم نمیشود و از آن جمله استنداس و
 اختلاط سب میل اهوان و سماع درنده در حدون حرم
 محترم و از آنجمله نگذشتن طائران پرنده سب از بالای

مرحوم بوده و نعم خود کاهی گذشتن طیور را بر حقیقت
 کعبه معارفه ندموده احوایا بدیدن این امر حدید که در زمان
 عینتش بوحادث شده بود خبلی بوالعجب ماند و بخدمت
 مولانا عند الله مرعی رحمه الله علیه که در ان عهد معنی مکه
 معطاء و از احراز ناس بود و کمال و رع و تقوی احضاص
 داشت رفقه از وحه حدیث این امر حدید مستعسر گردید
 مولانا عند الله مرعی فرمود که این همه از آثار قرب
 قیامت است و هدیج گونه استعجاب را نمی خواهد در آن
 عهد که شما کمال مراتب ادب و تعظیم بصدت این خانه
 از طیور معاينه مکتوبید در نوع ادبیار آنچه مرتبه تعظیم
 و تکریمش مرعی میشد یعنی احدی را در ان زمان محال
 ان نبود که در مسجد حرم رفع صوت میان کلام کردن نماید
 یا سخن دنیا از زبان احدی بر آید و درین زمان چون خود
 ان میان بحدی بی ادب گردیده اند که بحرم محترم از
 صیاح و صخب و عیط و عصب و محاصمه و مشانمه و مص
 و حکایات دنیا و کلمات حار و بسجا باکی ندارند و ادب و
 تعظیمش مطلقا نجا نمی آزند از طیور چه گنده آید
 بر آن که بی ادب گردیدن ان زمان از بی ادب گردیدن طائران
 محجب تر می نماید همان اشعاب زمانی که در نوع ادبانی
 تعدیکر کرده در نوع طیور در تأثیر کرده اند فرمود که ای شریف

بارصف گرامی و بعضی بسیار حر یک دو نار بهمانند
 فقیر نریمیده و اراحمپ ایاتی که فقیر دران نعهه مبارکه
 دیده است که روزی از روزها فقیر بر حمل ابو قدیس
 برآمد و در یارب سقف کعبه مکرمه که از آنجا جنوبی تمام
 مرئی میگردد مشرب شد باو چون کثرت گدیزان که از حد کعبه
 گذشته است دره از روک آنها بر سقف کعبه مکرمه پیدا نمود
 سقف کعبه حذلی تطیف و مصفا بنظر در آمد معلوم میشود
 که همین وقت حاروب کشیده اند حال آنکه احدی بر
 سقف کعبه نرمدی آید الا کمال صورت در ساهی یکبار من
 کندسه یا اولی الانصار الحاصل بدل از سه شخصت رنگ گذشتن
 ظیور ندین قسم هرگز بطور ندرب هم نوقوع نرسیده بود و
 احدی ابرای ندیده هزاران مردم انوقت نزمان حضوری
 فقیر بحرمین مکرمدین موهون بودند بلکه تا این زمان
 هم موهون اند که هر علم وقوع تحلف درین ایه بنده کاهی
 بطریق ندرب هم اتفاق ایشان علی سیدل الاحماع و
 التواتر ثابت شده چنانکه نقل است که شریف مخرج
 عند المطالب بعد بست و پنجسال که بحمس در قحططنبند
 گزرا ندیده بود چون در سده شخصت و هعب اران ندربهای
 یافته بحرم مکرمد رسد اراحمپ که ارض طینه مکه
 معظمه را د نوم و مسکن و موطن ندیم حصر سرفی

حالات مصالح اینطام باشد حکم کند تا تعلقات خاصه دار
 الملطفت و مستقیم در امت را بندد و بی بردارد یعنی یکمرتبه
 بدرداشتن ده مرتبه دوم ندقل و نحویدل حرارت و ذرات
 امر نماید و همچنین در مرتبه سیوم و چهارم نوسک خانه
 و دیگر لوازم شاهانه را حکم جدا کردن از اسباب و سایر همچنین
 حمله لوازم و خصوصیات خاصه از اسباب سیدنا و مشینا بر آید
 و باحر امکان بود برای گرانک تا اینجا که گفته شد تشریح
 جواب مولانا عبد الله مرعشی رحمه الله علیه بود اکنون
 بعضی وجوه دیگر و رایجی که مولانا عبد الله رحمه الله
 اناده فرموده میان نمونه منسوخ در اول بدانکه طبر
 حوارق و تاثیرات کعبه و قران و دیگر سایر ایات الهیه بحسب
 قوت اعتقاد و کمال ایمان عماد میدانند و اینست که
 ظهور هرگونه تاثیرات اسما و ایات که از انصرت علیه السلام
 و صحابه و اولیای کرام نثارند مدقول گردیده دل در حقه
 مشاهده و مبداهه سب عشر عشیران از زمان دیگر مومنان بدان
 یانست بلکه از زمان منکران و ارباب مستحق و محورشانده ارتقا اثرات
 هیچ اسمی و ایذنی ظهور ندهاید و اصلا مانده از ان بدوچ نده آید
 لهذا وارد شده امت هذنا قوم یقرءون القرآن و لا یعاوز
 حنا حرهم ارنده اند که ملک زاده زنجور شد پادشاه از عالمی
 سوال کرد که اگر حدیث سور المومنین شده صحیح است باید

چون از سخنانه تعالی را تحریر دیندا منظور افتاد و انار و اعلام آن
 قرب ساعت را باین عالم برستاد استندای انهمه انار و تحریر
 بیت مکرّم خود در مورد و شروع از هنگ حرمت این بیت معظم نمود
 حدوت این عجب ازین معنی است تمام شد خلاصه جواب
 مولانا عبد الله رحمه الله پس اگر کسی پرسد که استندای
 تحریر از بیت کدام علم است و چه نسبت است که این
 تحریر بسبیل تدبیر محیی روداده دعوی نه اوداده حواش
 است که وجود بیت در دنیا باعث حفظ و بقا و زینت
 و آبادی دنیاست پس تا اول بیت تحریری نگراید تحریر
 دنیا هرگز نمودن نه آید و اما این تحریر اگر دوعه واحده
 رودادی عالم دنیا دوعه واحده رو بکنتم علم نهادی پس
 چون تحریر دعوی دنیا خلاف مشیت و مصلحت بود
 تحریر بیت مکرّم هم بیک مرتبه زر نه نمود و این
 استندای تحریر از بیت نمذابه ایست که پادشاهی
 در شهری طرح دینا السلطنت افکند یا بمیدانی حیمه زند
 و آن شهر و میدان نسبت آن رونق و آبادی گیرد نازا اگر ویران
 کردنش حواهد تا دار السلطنت و حیمه را اراحتا نمودارند
 رونق و آبادی از مکن هرگز رو با حفظ نه آرد پس اگر برداشتن
 حیمه و موقوف کردن دار السلطنت ارا مقام بیک مرتبه
 موحس تحریر دعوی آن مقام و حدوت بر همی تمام و

که داشت بازماند و چه دیم چون کعبه قلمه عالم هست و
 از خلفای الهی ست درین عالم پس بعد از عیادت تری
 و عروج لطیفه قلند و کمال استعراش در مشاهده الهیه
 روحانیت کعبه نهایت بی مناسبتی و کم توحهی ارس
 عالم بهم رساننده است لهذا ظهور بعضی خوارق و معجزات
 یا هرات کعبه درین عالم که مشاهده آن نوحه و مناسبتش
 داین عالم بود شیئا فشیئا محتملی و معدوم گردیده و ازین
 دلیل است آنچه بعضی محققین نفس الله تعالی اسرارهم
 درین زمان احقر بی مناسبتی و کم توحهی روحانیت
 اسرار را علیه الصلوات و القلیمات ازین عالم نسبت کمال
 استعراق در مشاهده الهیه بیان فرموده اند و حدیث اکثر
 حوادث و متن را درین آخر زمان نسبت بان نموده و چه
 سلیم فوت و ضعف روحانیت و کمی و زیادتی طلسم و
 نورانیت کعبه و قلوب انسان معین که از یک حدس اند باهم دیگر
 وابسته است در یکدیگر اثر می نماید و بتأثیر یکدیگر کم
 میشود و می آید سیاه گردیدن حجر نطلمات قلوب بشر در
 روشن شدن قلوب بزیارت کعبه و تعمیل حجر چنانکه ایدیه
 موصلا مذکور خواهد شد برین معنی دلالتی صریح دارد پس
 درین زمان چنانکه مرکب و تأثیرات قلوب نسبت ضعف
 و انحطاط ایمان گشته همچنان مرکب و تأثیرات کعبه نیز

که پسر مرا از صور مسلمانان شعا حاصل آید عالم فرمود
 که در صحت این حدیث شکی نیست و اما برای استکمال
 اثر صور بهم رسیدن مومنی ضرور است مسلمانان در کور
 و مسلمانی در کفایت مثل مشهور است و الحاق مال صاحب الحاصل
 ظهور حواری و تاثیرات که در صورت مومنان و کمال ایمان
 عبادت و چون ایمان و اعتقاد مسلمانان این زمان بنهاییست
 درجه کاهیده و معدوم گردیده است و در اکثر امراک چنانچه
 از این باقی نمانده لهذا حواری و تاثیرات کعبه مانند حواری و
 و تاثیرات مران مستتر گردیده و در کلمات احقفا کشیده و اما
 در بعضی امراک خاصه اولیا و معریان حداد کو درین زمان
 مستور و نامعلوم و بحکم الدنار کامل معلوم است اندرین زمان هم
 همان حواری و تاثیرات حلوه گر و هر دم پیش نظر است
 معون بن عبد الوهاب در عهد سلطنت خود عمارت صریحه
 مکه را از بام کعبه بلند تر دیده میدیدم و پست کردن
 خرابیست و اهل مکه نتوانید این حنر خدایی پریشان و مضطر
 شدند یکی از صحابیه که در آن وقت صحار حرم محترم
 بودی معون را باحده با خود برده فرمود که بطرک نظر
 کعبه مکره چون نظر کرد بام کعبه را نهایت بلند نام
 ملک ممان کشته بلکه از آن هم بالاتر گذشته پامت خطره
 بلدنی بیوت از کعبه از دلس بیرون رفت و از صدی

كما قال القونوي في كتاب العكوك . اكدت بالاكبرير بيريد في
 الارض من يقبل الله قولا حقيقيا اذ اراد من يقول كلمة الله
 لم يؤكد بالذكورية ولاسك ان لا يذكر الله ذكر احقيقيا و خصوصا
 بهذا الاسم الجامع للاعط الماعرب 'جامع الامماء الا انى يعرب
 الحق والمعروف التامة و تم اعلمى معروفه بالله في كل عصر
 حليقة الله وهو كامل ذاك العدم وكما قال عليه السلام لا تقوم
 الساعة . في الارض انسان كامل و ايضا قال القونوي في كتاب
 العكوك الانسان الكامل الحقيقى هو العرّج بين الوجود و
 الامكان والمراد الجامعة بين مهات التقدم و احكامه و امن
 صعب الحدوث وهو الواسطة بين الحق والخلق و به ومن
 مرتبة يصل و يصل الحق . المذن الذى هو سد بقاء ماسوى
 الحق ابي العالم كله علوا و سفلا ولولا من حنك نزهيته
 التى لا يعاثر الطرد من ان نقدر شئ من العالم المذن الالهى
 الواحدانى اعدم الناسه و الارتباط و ام يصل اليه وكان يعنى
 انتهى پس چون كعبه مكرمه هم از خلقى الهى سب و
 واسطه ويمس و ممد او سبحانه در يد عالم سب لهذا ارتعاى بقرب
 سمعت معد مشر كردن خواسته اربى سب آيات و تاثيرات
 كعبه سدنا و شيئا اربى ام بر حاشته • رحه هتم قوامت
 عبارتمت از صوت اله صلى الله عليه و سلم من صاب وعد
 قاص له القياضه پس صوت انسان كثير را قاصت كبرى كوسد

ارس جهان برحاسته و ده چهارم کعبه مکرمه همراه ادم
 و نسبت ادم درین عالم آمده بود یعنی حجراشود که اعظم احزا
 واصل ماده نقای کعبه است بمعیت ادم درین عالم درود آمد
 و نیاز بنس المعمور هم صرف نیاس خاطر ادم ناین عالم بازل شد
 لهذا بمعیت همین نوع انسانی رفع گردنش هم از عالم
 خواستند پس چنانکه کمالات نوع انسانی یومما دیوما رو
 بمنقص و ززل است همچنان برکات و تاثیرات کعبه
 ازین جهان شد تا مشینا اماده اختفا و اعتزال است و ده پنجم
 چون رفع گردیدن حمله ایات هدایت و انار برکت ازین
 عالم قتل قیام قیامت ضرور است حتی که العاظ و حرور
 قران از صفحات کتب، الواح قلوب محو و مسلوب خواهد
 گردید و یک کس الله الله گوینده هم باقی نخواهد ماند
 پس بعد از قیامت که انگری از علامتاش هویدا
 گردیده است رفع برکات و تاثیرات کعبه مکرمه را بمرار فذیل
 محو حرور قران از حمله علامت ان توان گفت وجه ششم
 قیام قیامت نخواهد شد تا آنکه هدج خلدغه از خلای الهی
 در جهان است زیرا که خلای الهی واسطه وصول عیض حق
 به عالم و مدد نقای عالم باشد و اینست که حصرات
 محققین در حدیث لائقوم الساعة فی الارض من نقول
 الله الله ان الله الله گوینده و حوک خایمه الله مراد گوینده اند

بودند درین عهد نام مروجی اند و سلسله خاص ولایت اوراق

حاری است •

• هدوران امر نسیان در مشایخ •

• می و سکنه نام و مسامت •

اصلا چون عالم را زمان پذیردست در هر چیزی و کمالی دست

از زمانه سابعه انحطاطی و روایی راه یافته است و آن انحطاط

دوما دوما رو بر یادت دارد نمی نهدند مردم این زمان را

نه آن دور نام و موت و حسام است که مردم زمانه سابعه

را چون دال تعالی و نمودن الدن حانوا العکر بالواد نه در

علوم و حکم مانند علما و حکمای آنروز کاراند و نه سعین و

و اعمار مقل پیشیدمان دارند کثرت پنداس و ارزانی

هرچند چنانکه در سابعه زمان نه و خود زیادت و برکتی

که در هر چیز مایمون از انبوه کثرت و برکت درین زمانه

حر اوسانه نمانده است پس هرگاه در عالم هر حر و کل رو

بناحاط و تخیل ساقرب و ولایت هم موافق مراجع عالم تواند بود

الحق درویش حوس دگنه گفته و محبت در مصومون سفته

لیکن بعضی بران سخن اعتراض کرده اند گویند که ظهور انحطاط

در جمله امور دهی نیستم بلکه در بعضی اسناد و روایها پیدا است

هوسناران فرنگ مصاعدهای که امکان نموده اند آن همه

ایجادات در عهد سابعه کجا بود و بیژن نظام و نسبی خاصه

و موت انسان صغیر را فداست صغیری و موت انسان اوسط را
 که عبارت از معدوم گردیدن مرنمی و پیدایشش مرنمی دیگرست
 قیامت وسطی خوانند چون قیامت کبری موت انسان کبیرست
 لهذا در مرتب قیامت کبری قلب انسان کبیر را که که نسبت
 ضعیف ساختند و اثراتش را در کانس پر داشتند چنانکه
 در انسان صغیر مرنمی موت موت قلب و نرا که سلطان
 جسدست معدوم سازد در آثار کجاست و ضعف نور جسد و
 قلب بواسطه اینکه گراندارند از الحاک که فایده رئیس جمله اعضا
 و منبع حیات بود و حکم حی بر انسان تا آن زمان باشد که
 رمقی از حدان در قلب وی نماند و تا موت و پدید آمدن
 ماند انسان را هیچ آمدنی و مصرتی هلاک کردن نتواند
 بالجملة انحطاط موت قلب و دیگر سائرتقریب در سده هز اول
 صورت است پس از الحاک که این زمانه اخیر سده هز اول انسان
 کبیرست هر چه بر او در این زمان عالم انحطاطی پدیداست
 لهذا انحطاط موت و پدید آمدن عالم نیز از همین سبب هویداست
 در پیش را رسیدند که هر قدر فوت زائده است و امور خوارق
 عادات از او لایمی پدید می آید زمان ظاهر و عیان میشود سبب
 چنانکه در این زمان نمی بینیم ایا زمانه او و هر اولیا
 خانی شده با هر دو و هر دو اولیا هر روز ازل مدامت عالی
 شده بحساب فرمود که ارادا چنانکه در زمان سابق

امور تجریدیه و کمالات حسیه و غیر در مابین مدعی آسیا که
 متوسط در کثرت مشایب بود، نسل را در عهد زوال ترقی
 و کمال دست دهد لیکن ظهور ترقی این قسم کمالات در عهد
 پیری نه دلیل بر ثبوت عدم تدرول دیگر سائنزالات و حالات
 در ان عهد باشد چه عهد پیری عهد تدرول است اگرچه ترقی
 بعضی مدون تحریده در پیری حاصل آید بلکه در حقیقت
 زمان امروزی و ترقی و تحصیل و تکمیل حمله کمالات ابتدایی
 عمر است تا کثرت و طمیب و هر امتداد مدعت عربیست که مال من
 خود را در ابتدا حاصل کرده و کمال رسوخ، ملکه مشافیش را
 تا اتمام سینه و دوی که گویا واسطه در میان عهد ندری و جوانیست
 بدست آورده همین ما هر ص که در عهد پیری علم مدقت
 می امرارد اگر در ابتدای عمر تحصیل و تکمیل من خود
 نمیدرند احب بلکه در اخر عمر خود را آماده تحصیل و تکمیلش
 میساخت تحصیل و تکمیل این من او را هرگز ممکن ندیگرند
 زیرا که در عمر اخیر قوت ذهن و حافظه هرگز مساعدت
 تحصیل و تکمیل مدون و کمالات نماید اگرچه مهات رمایی
 بقدر تحصیل و تکمیل حاصل هم آید پس عهد پیری بعد
 این همه مراتب تحصیل و تکمیل است چون در ان عهد
 انسان جامع تجارب و معانی صاف ذمیره بود و او هم قهار
 کثیره، ا کما از دنا است مدعیه و در تالیفات مدعیه و ترقی تحصیل

طرق و شوارع و بید و نصب دالک و ایجاد آلات رصد
 کواکب و درستی و انضباط مواعید حرب و اسلحه و اسباب
 ان و ذکر اکثر امور چنانکه درین زمان ظهور نموده در
 ازمدت ساله هرگز ندیده حوادثش انصب که ظهور ترفیات
 درین قسم امور عین مقتضای زمان اخیر و شایان
 شان پیروی انسان کدیرست زیرا که در عهد پیروی انحطاط
 جمله امور به بطریق کلیت بود بلکه در بعضی امور درین
 عهد پیروی ترقی رو نماید و امرا و پادشاهان ظهور آید و ارباب
 که سر پیرو را درونی دانش و تجربه ستوده اند و نکمال
 صیانت تدبیر متصف نموده بیادش است که اگرچه کمال
 هدایت ذهن و حودت طبع و امرونی و ترقی در جمله معارف
 و کمالات نوعیکه در عهد شداد بود در عهد پیروی هرگز نبرد
 بلکه چنانکه معارف و کمالات حسامی و روحانی را در عهد
 شداد ترقی پدید آید همچنان هر صفتی در عهد شیب
 نازل نماید ماما علوم و کمالاتی که ترقی ان مدوط بر ندادت
 مشوق و تجربه بود البته در عین عهد پیروی سرید ترقی
 گیرد و امرونی پدید بر آن که مشوق و تجربه پیران از حوادث
 و محاله اکثر و زیاده تر باشد و ازین سمت که در من طبابت
 طبیب پیرانه سال را بر طبیب نوعی ترقی دهد بلکه
 تجربه کار صرف را بر طبیب مصلی بزند خلاصه اینکه در

مقلدانست علم این هردو: حر را علاوه علاحدۀ ازان هردو
 محقق حاصل کرد پس اگر این مقلد جمع و ترکیب این
 هردو حر صنعت فصیح از احساس قادر کردن تا آنکه این قدرت
 که با استعداد و امتعای تحقیق ازان هردو محقق باین مقلد
 حاصل شده چندان مشکل نبود بلکه مرتبۀ اشکال همان
 بود که ازان هردو ظهور نموده تا ما نسبت آژمه این مقلد
 جامع علم هردو محقق آمد و این مرج و ترکیب حدید
 دان و مانده مرج ترکیب در مانده آن هردو تحقیق ماثور
 امتداد این معاد ازان هردو محقق اعقل و اکمل نماید و اشرف
 و اصل نظر ببندد کل در آید پس کمال استاد کاری
 هوشیاران فردگ در صنعت های عمیده و حرفتهای عربده
 و امور حسیه و بدون تحریر که در این زمان ظهور کرده
 مقتضای همین عهد احترامان پندراس چه درین عهد
 اخیر در هردوی صنعتی تحقیق و تدقیقات کثیر از حکما
 و محققان گذشته جمع گشته است چون عقلی فردگ شوق
 جمع و انکسار علوم و بدون دارند لهذا این همه منابع خطیره
 ازان بر می دارند و استاد زمانه و افراد یگانه شده اند تا
 اعمال و حرف و صنایع که از محققان پیشین زمان کاهی
 ظهور نموده از عملی فردگ یا درهنگ بدولت همین
 جامعیت و استعداد عوام انبیین ظاهر گردیده و با انضامی

و تکمیلش پرداخته بود بعمل درآرد و نفعها دهد و بردارد
و باظهار و امتحان تجاری که در اول جمع کرده بود پردازد
و چنانکه خود حاصل کرده بود دیگرانرا تعلم سازد گویا از
ابتدای سده شعور تا انتهای سده و فواید زمان علم و تحقیق
و بعد از آن تا آخر عمر زمان عمل و تقلید باشد و شک نیست
که مرتبه اول از ثانی اصل است لیکن بسبب ظهور روح
فوت حدس در امور تجریدی و کمال ملکه مشاغلی نمودن
عملیه در عهد پیری و نیز بسبب اینکه از کثرت تجارت
و معلومات و کمال حصول فوت مشاغل در حکمت عملیه
در سن عهد ویرانند اهلنی در احتراعات و تراکیب حدیده
محبوبه و طرق صدایع و تدابیر عربده پیدا شوند و بعد حاصل
و ملکه را همه ذهنش در فائق تجریدی و حکم عملیه را
صحوست در یاد لهذا در عهد پیری ابلع و اکمل نماید و با
و صف بودن به مرتبه دوم از مرتبه اول اشرف و اصل نظر
درآید تعصیلش بدین تمثیل خاطر نشان توان کرد که مثلا
محققی بقدرت تحقیق و تعقیبش چنان دوا را دریابد
که طرح آن بر نحاس نحاس را برنگ صند صند صند گرداند
اما محنتی قوام نحاس را در رنگ برمی صند صند و
محققی دیگر دوا را دیگر عکس این دوا در آرد ریامت نمود
و یک شخص علوم که رنگ تحقیق ندارد بلکه از جمله

در زمان احدی گویا علمه آصعاب سمت نور عالم پیری یعنی چون
 علمه هر معنی را از صفات تقلیدی عهدی از عمر معدن بود پس
 صفت مدامت عالم پیری در رسال آخر علمه کرده از سمت
 که دوم بصاری اکثر ایلان را بقبضه در آورده و غیر دافنصای
 عهد پیری جهانست کدغای ایسان تکمیل و تکمیل
 علومه صفا اء اص و کارهای دنیا بدان متعلق باشد
 و تکمیل و تکمیل و توپد این جهان نگار آید و اعانت نماید
 و دیگر علوم منطق و حکمت و عمده را فصل و نگار دانسته
 گذاشتن و اصلاح اعتقادات ندانستن زیرا که هر چند انسان در عهد
 شباب حد بسیاری از مدس و علوم ضروری و غیر ضروری
 آموخته و از هر حدی که الای مایه اندوخته باشد و اما
 در عهد پیری هر علوم ضروری که در دین حواله در دنیا
 نگار آید صرف اوداف بذكر اسعالم حصول کمتر نماید پس
 روتس مرد عاقل در عهد پیری از در شوق بیرون نمود اگر طالع
 حداسب همه اوقات خود را بعبادات و تکمیل سعادات
 اخرویة مصروف سازد و اگر از اهل دنیاست جز باشد حال
 دندوده بپردازد و از بی سب که کمالیت این هر دو شان
 درین جهان باخر زمان ظهور کرده یعنی ظهور تکمیل توجه
 معروضه صرف حصص حق بعد حمله ایسا بمنعوت شدن
 حصرت حیرت الوری حواله گر شده و ظهور تکمیل توجه معروضه

همان عهد پیرری مهادست حلم و تحمل و بردباری و باهم
 اتعاف داشتن ایشان و کارها را بنامل و تحمل و تدبیر کردن
 و عجلت و غصه و بی صبری و تلوی طبع را نمدل نه آوزن
 و برای حمله مشاعل و کارها حکم عملیه ساختن و تسهیل
 حمله امور و کارها برداشتن و ساطات را ناشتی و انعاغ
 مقصود بودن داران مشاعل ابو و اعب که خلاف مقصود
 و صدافی حکمت ناسد گران نمودن و نایهای عهد کونیدن
 و مال کار را. مدل ارحالها سال دیدن و صلح را بر حرب
 مقدم داشتن و هم را بر ترقی قوم خود گذاشتن و کمال
 حراص بودن در تحصیل دنیا و تسخیر ممالکها و مصلح
 گردیدن در میان سلاطین و ملوک و ناهر یکی اظهار حسن
 سلوک و دیگر ناهر یکی اظهار نرهمی مزاج و بدگو نگاهداشتن
 پاس خاطر از راج ظهور این حمله امور که هر یکی از آن مقتضای
 پیرری و نکرده کاری بود اقتضای عهد اخیرا نسان کبیر صا
 سر معنی اهل صدر و اهل لآخر الدهر اینکا مدکشف گردن
 یعنی چون نوع انسان صغیر انسان کبیر را بجای ماست و
 چنانکه قلب مجمع انواع صفات و حالات بود همچنان در نوع
 انسان انواع صفات و حالات مهادت اند و هر صفی و مردی را
 از آن نوع صفتی و مزاجی خاص داده پس صفات مهادت
 عهدا حیرت عالم پیر چون در نصابی زیاده بود غلبه این صنف

که عایب خروج آن نموده‌های حواری که سنده رفوف انسانی
 سب صورت ندادن و ازینکاست که اکثر ادبیا مدعوت پیش
 از چهل سانگی شده اند و همچنین کمال دنیوی از صرائف
 کمالات طاهریه عملده سب که شتاب آن در علم عهد پیری
 انسان ظهور پیونده و چون نقطه نهایت سنده رفوف و
 کمال نا نقطه ندایت سده پاری و زوال عیب اتصال دارند
 و پس و پیش یکدیگر واقع سب لهذا ظهور هر دو شان در
 عهد احیر انسان کثیر گفته شده و تدریجی موقوف آمده که
 که اول تکمیل صرائف دینی که عبارت از ظهور و بعثت
 حضرت حاتم الرسالت سب علیه الصلوات و التسلیمات
 نموده‌های سنده رفوف انسان کثیر مزرب بسته و بعد ازان
 در عهد زوال تکمیل صرائف دنیوی یطهور پیوسته و بسب
 همین اتصال کمال عهد آنسروز کون و مکان نامده زوال
 و زوال انتقال هب' وارد شده سب کان یقول صلی الله
 علیه و سلم بعثت انا و الساعة کهاتس و یجمع بین السنادة
 و الحصر و ازینکاست توان در تمام معنی آنچه گفته اند
 که اول علامت پیامت ظهور آن سرور سمت چه هرگاه
 ظهور آنسروز عالم را عایب کمال حاصل شد بعد از کمال
 هر زوال نمود لهذا عایب کمال دلیل زوال آمد کریمه
 صدیق اکثر سرور د اینه کریمه الیوم اکملت لکم دینکم

درستی انتظام دنیا به دست سلاطین همه قومها نه تسلط حکام
 قوم نصاری بود و پس اعقل الاموم من حیث الدونا
 قوم نصاری است و اعقل الناس من حیث العفنی امران
 کاملان است حیر الدری حضرت شیخ یحیی اندلی
 رحمة الله علیه که در ترکستان مرتضی حکیمت و منصب
 پاشائی داشت و دارها ناروس جنگیده و در بسیاری ارباب
 یورب نظریه می داشت گردیده و تاخر عمر بربک دنیا گفته
 دلمه معطمه بشسته بگوشه عمارت بروی گشته بود روزی
 بر سبیل تذکرة نا دقیقیر رام بحاله مرصود که من در تمام
 دنیا دو کوه عجب تر دیده ام را هر دو را از حمله جهانبان
 در چیده یکی قوم نصاری دره طایفه صومعه رضی الله عنهم
 مدار سارک این هر دو و بق برانست که بی طلب مقصود
 در می آرند و همت را در طلب کمال درجه ترک دارند
 و از تاخیر حصول مامل نعم یاس و هراس را اصلا ندانند
 نگارند و سوای مقصود بی هیچ چیزی سری و کاری ندارند
 پس مسلک واحد است و عایان مختلف روی توجه یکی
 نه دنیا است و دیده از روی دیگری جدا تر بود رحمة الله علیه
 لیکن صحفی نماید که مراد از وقوع نعمت آن حضرت
 تاخر زمان نه وقوع آن در وقت زوال و نقصان این جهان
 است زیرا که کمال دینی از مراتب کمالات ناطیقه علمده است

و قید جسمانی را نگذارند و ربیع‌العالی دیگر آید مال تعالی
 و لا نقولو لمن یقتل فی سبیل اللہ اصوات دل احیاء پس
 انتقال آن حصرت را ازینجهاں بمدرله صوت ریهانی حقیقی
 جهاں توان گفت که عالم از مسائل و کمالات محسوس و محسوس
 افتاده و آنچه مسائل و کمالات اربعماء در امتداد پس عالم بعد
 آن سرر زنده نماید و رنده این بقول حواری مگر کجیات حسدی
 و ظهور نمی کند دردی مگر کمالات حسدی که ابعاد
 آن حیات و احتتام آن کمالات در پیام ساعت منحصر
 داشته اند پس هرگاه ساعت نماید عالم را صوت حسدی رو
 نه بد تطویل مقال تا چند از اصل مراد دور نماید امتداد
 این همه نظم و نسق و زین و ترقی که از خوشیازان درنگ
 رنگ ظهور گرفته نه دلیل ترقی حالات جهاں و عدم الحفظ
 آنست در اندازی زمان ترقی و عهد شباب اسلام که نه کند
 احادیث و عقده مدرن گردیده بود و نه این همه نواین و قواعد
 اصولیه و انصاف رسیده در ریاست و استقامت ادبی مسئله
 چه قدر مشکل می افتاد مسئله که درین زمان در عامه موصوفان
 سهل و عیاض است در تحقیق و تدوین آن محققان پیشین زمان
 را چه قدر کوششها رو مددک آنچه در حضرات محققان آن
 زمان مشکل بود درین عهد دادنی استعدادی حل آن
 توان نمود تا ایفاتی که متاخر را رسب از متقدمان کجاست

که دیگران را موحش محسوس بود ازین جهت بود علامه
 اینکه ظهور دعوت آنحضرت نه در عهد نقصان و سدّ انحصاط
 جهان ظهور رسیده بلکه بدعوتِ نهایت کمال رافع گردیده
 لیکن چون ثواب آنسرور اوقات کمال عالم روز بروزان جهان
 و عهد شدانتش بمعروض انقراض افتاد یعنی زمان نبود که
 مرتبهٔ نهایت کمال است منقطع کردند و بویست ناستندایی
 عهد ولایت که نسبت دل نقصان و روال است رحید پس
 هرگاه عهد شدانت جهان ثواب سرور کون و مکل ختم شد
 کونا حمله جهان ختم شد چه هرگاه حوائی نماید همانا که
 زندگانی نماید برزاقه خلاصهٔ زندگی همین عهد حوائیست
 چنانکه گفته اند *

* حوائی سد و زندگانی نماید *

* جهان کو ممان چون حوائی نماید *

لہذا یک مرتبه موت این جهان و مات آنسرور کون و مکل
 است و در حقیقت میباید کسری همان است زیرا که موت بر
 دروسم بود موت حقیقی روحانی و موت مجازی جسمانی
 موت حقیقی روحانی آن درک که قلب و نفس ناطقه
 انسانی از کمالات انسانی و مضائل روحانی بی بهره گردند
 و نمیرند و حرمان و حسران پذیرند و موت مجازی جسمانی
 عبارت از انتقال مکانی بود یعنی نفس تعلقن جهان مانی

با ابران محققین در مورد آنند که آدم علیه السلام مراد آنده
مسجون ایینه آن محدوده بود نه معنوی و مسجون یعنی خداوند
هر در عالم کاهی بواسطه کهنه عالم صعیر پرستنده شد و
کاهی بواسطه کهنه عالم کبیر مسجون و معنوی آمده شعر

• کهنه هر چندی که خانه نیاز است •

• فلان آدم بدر خانه سر آید •

و نادر بشود که زکرم مکه مکرمه بر حمله نای مچو تکریم
حسد آدم است بر حمله احسان و تعظیم حرم محترم و صورت
نذبی کهنه مکرمه مراد آن تعظیم صورت مصعده قلب آدم است
چه پندک مصری ره نکل طاهری انسان که عقلا و نفعا بر احسان
سایر حیوانات بلکه در احرام سموات مگر آمده اس تکریم
نه بواسطه صورت طاهری و یس که حر گوشت و پوست
و استخوان انسانی و آن حمله حیوانات را بود بلکه تکریم حسد
عنصری وی بنا بر آنست که انسان مدرك است مرقه ایست
معقول را و جامع است صفات ملائوتیه و خدوتیه را
و این قوه و همتیست که در وی یافته میشود نه حره حسی
ریست بلکه لطیفه ایست معنوی که تعلق قلب محروطنی
دارد و مدبر است بحقیقه القلب پس چون پندک مصری انسان
مشتمل است بر قلب محروطنی و آن مشتمل است بر لطیفه
معنوی لذا حساری بر حمله حیوانات و سایر مخلوقات

پس ظهور ترفیبات این قسم نظم و انضباط درین عهد تنزل
و انحطاط نه دلیل ترقی احلام فرد اولی الیهیم تواند بود
و اگر کسی گوید که در عهد سیدنا مهدی رضی الله عنه
و عن آیاتہ چه قدر ظهور ترقیات بائذبات مدرسه انسان
کنند را در عهد اخیر اینچنین ترقی کثیر چگونه حاصل
خواهد شد گوئیم آن معجزه از معجزات الهیه است که از
زمان پذیر احوال حوامی بلکه از مرده آثار زندگیانی ظهور
خواهد آورد یا آنکه از قنیل امامه الموف است چنانکه در
انسان صغیر که از علیہ اصراف کمال صغیر گردیده
و بوسلسل طاعت و تقوان حس و حرکت رسیده باشد
تقریب وقت موت دوعه کمال موتی پدید آید و آن
صغیر لیجان یک دو ساعت موی داذاب و نوان نماید

فائده

و چون دریافته که قلمه عالم صغیر فلک انسانیست که
در حقیقت حقیقتاً وی همانست پس اکنون دریاب روبر
سجده ملائکه کرام بطرف آدم علیه السلام چه هرگاه هتند
آدم فلک وی برونه که بدان مکرم آمد و قلم کعبه عالم صغیر
ست لهذا آدم علیه السلام جهت سجده ملائکه واقع شد
پس چنانکه کعبه که فلک انسان کبیرست مسجود الیه آمد
همچنان فلک آدم که کعبه عالم صغیرست مسجود الیه آمد

محلوفات آنرا مطیع و ماقون آمده همچنان صورت کعبه
 و اسطهٔ تکریم حقیقت وی واقع شده که حمله صورتها
 نطاعت و حضور پندش وی را مورد گشتند *

سوال

هرگاه قلب و کعبه هر دو در حدیث و از آنک عالم اند و
 مظهر اند همان یکدات را با اسما و صفات کعبهٔ مکرم چرا
 مسجون الله عالم برای در آن فرار یافت و آدم از مسجون الیه
 بودن چرا معدوم شد *

جواب

اگرچه ظهور دات و اسما و صفات چنانکه در صورت کعبه
 هست همچنان در صورت انسانیه اسما نیکن هر دو ظهور نام
 در عین از احتیاج هم دارد چه در صورت انسانیه ظهور دات
 با اسما و صفات و علیهٔ الهیه و صفات کونیهٔ مدعوله هر دو دست
 لهذا اسما مظهر اتم است بحال کعبه که در وی ظهور
 جمیع صفات مدعولهٔ کونیهٔ بیست و بیست ظاهر در وی
 مگر دات با اسما و صفات الهیهٔ کونیهٔ هم امیر شی سکونیت
 دارد و از آنکه اسما اما ظهور صفات کونیهٔ در وی بمعنای
 انسان کالبدی است پس کعبه شریفهٔ صفت عالمهٔ ظهور
 اسما و صفات الهیهٔ محلی الله است لهذا دلهٔ گردید
 نه انسان *

این عالم مکرم افتاده و ندای ولعذ کرمنا می آید در تمامی
 اکناف عالم حشر از حشر و کرمش در داده جمله امران این
 عالم را باطاعت و حد متکرامی و بی حکم فرمودند و پیش
 و بی دلیل ساختند و مطیع و مدقان بی نمودند همچو
 تکرمه و تعظیم مکه مکرمه و صورت کعبه معظمه نه بواسطه
 آنست که این بلد مکرم و بیست معظم از دیگر اراضی و بیوت
 و ددان امتیازی و تعرفه داشته باشد چه ظاهر صورت آن ارض
 طینه و آن حیدر البیوت و آن اصل الدلائل و الا مضار همین
 شکل زمین و هیئت ترکندی صافه ما وطن مندی از مقع
 حصار و لکن و احرار و احجار است که جمله اراضی و بیوت و
 ددان را چون بلکه مسکون و مکرم آمدن مکه معظمه بواسطه
 آنست که مشتمل است بر حرم و آن در کعبه و کعبه در حقیقتی
 عظمی که بیانش کرشت و آن حقیقت در ظاهر معرب
 و اضاف کعبه دار سجاده و قد ذکرنا فی الکتاب ان الکعبه لعه
 بمعنی الحبه و عربی ما یصلی الی نحوها من الارض الساعه
 الی السماء الساعه مما یحاذی الکعبه و هی ای الکعبه
 قنله لاهل حرم و الحرم لاهل مکه و مکه لاهل طی ما قال بعض
 المشایخ توسعه علی الناس کما فی المغایب پس در حقیقت
 این همه وساطت اند و مقصود مسکون دیگر است و چنانکه
 حمد انسان واسطه تکرم حقیقت وی و اقصیه و دیگر

باشد لهذا صورت طاهر کعبه مندی از حالت و احجار که
 ناظر حق و انس حقیر بدون مخلوقات سب قبله حق و
 انس مقرر گردید و حکم سجده نظریه آن شد و همین سر
 است در حکمی که ملائکه را شده بود برای سجده بطرف
 ادم عیبه السلام زیرا که ادم ناظر ملائکه در عیبت بعد از آنکه
 بود و بعدتر مخلوق شده لهذا خود را از آدم بهتر تصور کرده
 بودند و زیرا ناظر حقیر دیده فالوا ان جعل منها من یفسد و منها
 و یسک السماء و یحیی و یمیت و یحیی و یمیت و یحیی و یمیت
 یعنی که پدید آورنده عالم الملوئی و نیز شده بود گفت الملقانی
 من نار و خلقته من طین پس همگنان با او شدند سجده
 طرف ادم و ادم در انوقت جمله ملائکه دراز پاهای لیکن قبله
 بودن آدم موقت بود و بعد از آن کعبه مکرم موندند و نیز
 و این بود ادم مخصوص بود در حق ملائکه و قبله بود کعبه
 مکرمه عامه حق و انس و ملائکه را قبله ساختن اول چون
 بعد از حامییب ادم لهذا مشرف شد قطاب خلدنی و
 قبله ساختن درم چون بطرف حقیقیت است لهذا مکرر گردید
 قطاب بدنی چون ملائکه بدنگال و حد متکبران و کار
 گدان و فرمان برداران حضرت حقیق اذ ما مورسند سجده
 طرف خلدنی یعنی فائده مقام و خود آن خلدنی ما مورسند
 سجده طرف نیست یعنی مقام و این مقامه باشد که مساکر

جواب دوم

الهیة از تفسیر عربی و اصح میگردد آنست که قبله
ساحن مخلوقات دیگر بعضی مخلوقات را در حکمت الهی
مشروط بدو چنانست اول آنکه ان قبله هم محسوس خون نماید
بلکه می باید که غیر محسوس خون باشد زیرا که در صورتیکه
قبله هم محسوس خون باشد توهم اشتراک و اعتقاد استقلال
پیدا میشود مانند سجود برای تصاویر صلحا که از حدس آدم
و جن گذشته اند و آدم و جن درین امر یک محسوس اند زیرا که
در احکام تکلیفی هر دو شریک اند دوم آنکه این قبله صاحبان
نامر الهی ناسدیده باشند کسان عقلی و سراسر که چیرگی را و سینه
تعرف الی الله گردانیدن موقوف بر تصور شان الهی است دران
وقت ناس طور خاص و علم تطورات متکذبه از ان مدخل نیست
که عمل هیچ مخلوقی بخودی خود ابرا تواند دریابد *

جواب سوم

چون سجده عبادت برای اظهار کمال تدلل باشد و
حدارند احکام الهی فادر و مختارست بر آنکه هر جهت
و چیرگی را که خواهد قبله یعنی طرف ان سجده مقدر
فرماید و بواسطه اشی معصیت معبود است و مسجودیت خود
را ظاهر سازد لیکن برای اظهار کمال تدلل می باید که
مسجود الیه بدطر ظاهر ساجد نمرند عایب احتیاط اقتداء

اکمل رجوة تعظیم سنت مسکون الیه یا مسکون له ان بیکر اکمل
 در استحقاق تعظیم و احترامی بالکفریم می باشد و ان در آدم بهنگام
 مسکون بیدی حرز و زور انصر و اوداه علیهما الصلوات والتسلیمات
 و نیز چون سند مسنده حقیقت انسانیه واقع شده دون و
 حقیقت انسانیه که حقیقت جامعده است چنانکه عارح
 معارج وصل و کمال است همچنان در ارج مدارج انقص و زوال است
 و از اینجا است که اصل و اکمل و انقص و اول زیاده تراز
 انسان نتوان یافت بعضی امرانش تعایب درجه وصل و علو
 رسیده اند و بعضی با تعایب مرتبه تسفل و اول و ملحق گردیده
 پس حقیقت انسانیه مسکون الیه نباشد مگر با اعتبار
 خصوصیت امری و چون مسکون الیه یا مسکون له شدن
 اکمل و رجوة تعظیم است لایفون دان نمود مگر اکمل امران که
 تعایب نقطه وصل رسیده نباشد و ان اکمل امران حضرت
 خیرالعباد است تلذذ الصاوة والسلام الی نوم القیامه *

سوال

ادم علیه السلام را بعد از دور انحضرت مسکون ساختند
 و چون ذات ان حضرت را علیه الصلوات مسکون نمودند
 سر چه بود *

جواب

چون مصلحت الهی مقتضی ان شده بود که بعد از ان

و حدام تعظیم مخصوصه حضرت سلطان دطرب و ربر سلطان
 و موجب امر سلطانی لجا ازند و خورد ان و زیر نکت سلطانرا
 تعظیم کند و نوسه دهد و سر به پندش نهاد ازین حامی باید
 در یاد تعارب مراتب کعبه و ادم و ملائکه را *

سوال

اگر مسجود الیه شدن ادم نسبت تکریم حقیقت انسانی
 بود اکمل امر او ان حقیقت کلید را که ذات حضرت سرور
 کائنات معجز موجود است چرا مسجود الیه بساختند *

جواب

مقصود از سجده کداندن دطرب ادم اظهار تکریم نوع
 انسانی بوده نهاد اول امر ان نوع را که منتهی حمله امر ان
 نوعیه بود مسجود الیه بر سر بودند *

جواب دوم

سجده که دطرب ادم واقع شده در حقیقت تطویل حضرت
 واقع شده علیهما الصلوات و التسلیمات زیرا که ادم علیه السلام
 حامل نور انور در بود صلی الله علیه و سلم و نسبت ان
 نور برکات ظهور مسجود الیه ملائکه گرد نهاد انقرب از محققین
 نور انسرور را که در آدم ردیعت بوده مسجود له یا مسجود الیه
 ان سجده که تطویل عبادت یا از سر تکمیل طی اختلاف
 الاقوال واقع شده بود گویند و خود ظاهرست که چون سجده

بارمترتده خود رسددر ادم ذایل اطهار ایلمعدنی هم شد
 پس ارا نجاهه بدین مصالح تکریم ادم را توفهدنی در عقب
 بود چیدین تکریم را که باحره مصمم نه توفهدنی باشد بسبب
 انحصرت نخواستند اهدا نطعیل نور انحصرت که مودع در
 آدم بود ادم را بدین شرف نواختند پس اذن شرف
 مسجودیت که نام حاصل شده بمطابقه شرف شهادت است
 که نجات منطین مکروهین حصرت حسن و خدات حسین
 رسی الله عنهما ده بدایب انحصرت صلی الله علیه و سلم
 حاصل شده چنانچه محققین علمای اهل سنت و جماعت
 شکر الله تعالی سعیهم دسران رسیده ائذ روحه و جیه شهادت
 حصرت را رسی الله عنهما در روز الشهادتین و عذره کتبت
 خود منتشریح و تصریح بیان فرموده یعنی فرموده اند که
 چون ذات انحصرت علیه الصلوات جامع جمله کمالات بود
 و یکی از جمله کمالات شهادت است لیکن حصول شهادت
 کامله با ضرورت مستلزم نوعی ارا هالت و ضرورت در دین صفت بوده
 لهذا حصرت حکیم علیه السلام قدرته هر دو فرزند دلدند ان
 ضرورت را نائب مداد ذات معجزاناس برای تکمیل جامعیت
 و تحصیل منصب هر دو رسم شهادت مقرر فرموده اری
 حوش گفته اند *

* اگر پدر نخواست پس تمام کند *

تکریم آدم را معدوب فرمایند و نمائند از حدت بیرون سازند
 و بر همین بر اندازند و سردر توهین بعد از نقد تکریم او بوده
 که انسان حق تعالی جامعه ست مرتبه مظاهر جمال و
 حلال و هدایت و اصلاح را لهذا اظهار غایت تکریم و توهین
 هر دو که انتصابی جامعیت می بوده در ابوالدشکره مدینه
 و مجمع جملة امراء مکرمه و اشخاص مہونه آن نوع کلی بود
 منظور افتاد بود آنکه چون آدم با امر حضرت حق مسحور
 شد و مسکودیت خاصه حضرت حق است چه فعل صحت
 از اخص عدالت است که حریرای حضرت حق لایق نبود
 لهذا بعد از آن تکریم تحقیری نسبت می خواستند تا گمان
 معدوبیت می و حلول حق در وی چنانکه مذهب بعضی
 اهل نظائس در حدیث و معام گوند که این همه تعظم و
 تحقیر آدم علیه السلام در حضرت صاحب عالم و اوج سده
 بود و حضرت حق قادر است بر آنکه هر کرا خواهد در مرتبه
 اعلی سر بلند سازد و باز قدرت بر آنکه از روح علو تکلیف
 و نور بردارد بیوم آنکه اگر چه از رانده شدن شدگان یقین
 بر سر امر حاصل گردیده که طاعت موجب قرب و عزت است
 و معصیت باعث طرد و مذمت لیکن علم آنکه باز اگر
 معدوب تائب گردد خطای می امرزیده می شود یانه
 در پرتو احتیاط ماده بود لهذا معتوب گردیدن و تائب شده

چندین فصائل و هدیه پدر هم دانتس پسر میتواند شد ممکن
ست که تعظیم پدر کند بواسطه ثمره که ظهورس از روی مرحو
بوده باشد و این بمقتضای خدمت و محاطت و تکریم و محبت
اصل و شکر بمراد ثمر بود مثلا درختی را که اندک است
عمده و بهتر باشد و محبت و تکریم تر دارند و خدایی خدمت
و محبت پس بجا آرند پس مقصود از خدمت و محاطت
و تکریم و محبت ثمره بود نه شجره اما شکر بواسطه آنکه
ماده ثمر در روی کل من است نه دانتس ثمر خدمت و
محاطت کرده بود *

جواب دوم

مرتبه نمودن اکمل مراتب امانت و امان مرور
کائنات مخصوص دانتس است هیچ یکی از مقرران در مرتبه
عمودیت بان مرور نرسیده لهذا عدده و رسوله از صفات
مختصه ان حضرت مقرر گردیده یعنی چنانکه ان حضرت
در مرتبه رسالت همتای خود ندارد همچنان در مرتبه
عمودیت بی بدیل و واحد المثل و العدیل است پس از الحاق
مسعودیت حلاف کمال عمودیت بود انحصاری کمال
عمودیت ان حضرت راضی نمسعودیت علانیه نگردیده این
شرف نظیر ان حضرت آنم را عدله السلام رسیده
خلاصه اینکه چون مسعودیت علانیه را حلاف مرصی مبارک

همه چیزین میخوان گفت که چون مسعودیت اعظم رحمة
 تعظیم و اکرم انجای تکریم بود ولیکن حصولش مانند
 شهادت مستلزم نوعی از اهدات بوده چنانچه بیانش
 گذشت حد آن حضرت را در وقتیکه حامل بود
 آن حضرت بود برای اعطای این شرف خلعه از
 طرف لازم الشرف آن حضرت مقرر فرمودند و اگر کسی
 گردد که پسر فایم مقام پدر می تواند شد نه عکس این
 گویم در امور اکتسابیه مثل منصب شهادت و غیره پدر را
 نائب پسر گردیدن و نسبت حلافت پسران شرف رسدن
 خلافت چه تصدی امور اکتسابیه بر نفس داب شخص
 لازم بود مگر در صورتیکه آن شخص از تحصیل بنفس خود
 معذور و محذور باشد آن وقت بحکم ضرورت پسر و نرا که
 حرثی از اجزای پدر و بر عریضت و بحکم و رعیت تابع
 اصل است منصوب بجای وی سازند پس آن منصب
 حاصل کردن پسر که تابع پدر است بحکم حاصل کردن پدر که
 مستنوع پسر است بود و نسبت بر رعیت و بیانت در صفات اصل
 و مدب و محسوب شود اما مکرم و مشرف گردیدن بعضائل
 غیر اکتسابیه که خارج از ندرت نائب و مدب شد و باشد
 و بعضی وقت الهی حاصل آید مانند شرف مسعودیت
 که بمحض امر او سبحانه حاصل گردیده پس برای حصول

که چون در حقیقت انسان معارف عالم (کواکب و میوه و تعلقات
 آن عالم) تر امدان سب نبطه سوند ای قلب انسانی که
 مرکز همان خط طالعانی سب در اصل خلقت سیاه آمد
 بحال جمعیت معینه که در این ظهور ذات دالسمار معارف
 عالم ترمب پس نورانی الاصل بودن حکم ازین رهگذر
 سب و چدن قلب انسان صغیر حقیقت جامعه سب مر
 معارف کوبه و لهنه را الهدا چه خط نفسی و چه شیطانی و
 چه ملکی و چه رحمانی همه دراز و موحود سب و لهنین
 سب محققان خطرات قلبی را منقسم فرموده اند به ملکی
 و رحمانی و نفسی و شیطانی كما قالوا ان الحواطر اربعة
 خاطر من الحی و هو علم بقدره الله تعالی من العیب فی
 قلوب اهل القرب و الحضور من غیر واسطه و خاطر من
 الملك و هو الذی یبحث علی الطاعة و یرعی فی الحذر
 و یحترز من المعاصی و المكارة و یلوم علی ارتکاب المعاصی و
 و المحالعات و علی التکامل من المواقف و خاطر من النفس
 و هو الذی یتعاصی الحظوظ العاجلة و ینظر الدعای و
 خاطر من الشیطان و ینسب بحاظر العد و اذا الشیطان عد
 المسلم و هو الذی یندعو الی المعاصی و المعاصی و المكارة پس
 در احوال قلب اقوال مختلفه وارد است حای بودن سب
 قلب محل ترمب و حصه شیطان و حای بودن نام

دیدند در پرده آدم آر حضرت را مسحون کذا دیدند .

فائده

در بعضی لطائف و اسرار متعلقه حقیقت قلب و فله
 بدانکه چنانکه انسان صغیر قلب انسان کبیرست و مصغه
 قلب انسان صغیر همچنان کعبه دتر لحکم قلب در انسان
 کبیرست و حجر اسود لحکم قلب کعبه دانکه در مصغه قلب
 انسان صغیر چنانکه سویدای نهاده اند همچنان قلب انسان
 کبیر را که کعبه سمت حجر اسود سویدای دانه اند سیداهی
 قلب مومنان است و همچنان سیداهی حجر اسود
 معاصی و خطای بی آدم بودن چنانکه ابراحادیت
 ثابت است حقیقتش از بیخامی توان در ثابت قال
 صلی الله علیه و سلم بول الحجر الاسود لئلا یمن الله
 و صوته خطا یابسی آدم چه از آنجا که قلب و کعبه هر دو از
 یک جنس اند و حجر اسود قلب کعبه است معنی قلب
 القلب است با سوید است از آنقلب لهذا اثر قلب اهل
 معاصی حجر اسود را ظلمت در گرفته و نورانیت
 از وی بیرون رفته زیرا که قلب را در یکدیگر تاثیرها بود و
 نسبت قلب با همدیگر مانند ائنه های متعابله باشد که
 آنچه در یکی از آن از صفا و کدورت و نور و طمست پیدا آید
 انعکاس آن در دیگر ظاهر گردد و بعدد نماید صحیحی نمائند

و چه طی عناد و اشتراک سیدنا طی کرم الله و چه درین
 شرف با کعبه مکرمه ازینجا دریاوندیست یعنی ۵ گاه
 حقیقت کعبه و دل از یک عالم است و بدین مناسب هر دو
 صله توحه الی الله واقع شده اند لهذا چنانکه بطرسوی
 کعبه عنادتست همچنان نظر بر وی علی کرم الله و چه
 که سرآمد اهل دل و در عالم ولایت طبعی مبدء سلاسل
 است عنادت آمد چه دیدن وی رومی الله عنه دیدن
 حقیقت کعبه عالم معبر است چنانچه حصار صوفیه
 صادره قدس الله تعالی اسرار هم اس حدیث را دلیل
 اثبات ذکر رابطه کعبه اند و سر تخصیص سیدنا طی
 کرم الله و عهد بدین و صلب همین بیان کنند که
 چون عالیا شیوع و نبض دل و شروع اکثر سلاسل از باب
 مرتصوی است رومی الله عنه لهذا دیدن و پیرا که ذکر
 رابطه است عنادت فرمودند چه ذکر رابطه مثل دیگر
 عنادات موصل الی الله بود و همین ذکر رابطه در حصرات
 مشایخ کرام معمولست که صورت خارجیه یا فهدیه شیخ
 را پدش خود ملحوظ نموده مشغول بتذکر الله شوند و اس
 طریق را موصلترین طرق گفته اند و نیز دانگه نسبت قامت
 بودن کعبه است و نوع آن در محل حار و نقرانگه همان نماد
 چنانکه در عالم صدر اخر مواضع قلب بود که در حصار

بدین دو اصبع از اصابع رحمان بحال قلب انسان کنیز یعنی
 کعبه مکرمه که محالی الهه است و ظهور صفات الهیه در آن
 عالم نبر افشاده است و نفس و شیطان را در آن دحالی
 نیست لهذا حجر آمون که بحکم هریداسه انقلب یا قلب
 افعال است مختص آمد بصفت ملکیت زبیر که کعبه مطهر
 صفت معدودیم و مقور طاعت است پس ملکیت که حفا
 و ترعدت حذر و طاعت از مقتضیات و بیست اختصاصی
 بان یادته است و بیز از سبب محانست قلب و کعبه است
 آنچه مروی شده که حجر آمون شاهد است بر اعمال
 حاجیان و طایعان و مستملمان چه شهادت هم از صفات و
 خصوصیات قلب بود که آن را لا تکتموا الشهادة و من نکتمها لانه
 اثم ولده و بدر ادا که تخصیص میداد ابراهیم علیه اصل
 الصلوة و التسلیم با مریدانی کعبه مکرمه و تطهیرش و بیز
 تخصیص بنی ما علیه اکمل الصلوة و اصل التسلیمات
 نامر حیح طواف کعبه مکرمه بنابر است که کعبه مکرمه بحکم
 دل است و دل موطن خاص و ممکن با اختصاص حالت و
 محبت باشد پس حد او در حکیم علیم حضرت حللیل و حبیب
 حلیل حرد را بدین خصوصیت خامه مشرف ساخته و
 بدین فصل و شرف بدو احده و بدر سر مدامت مابین
 حدیثین احدهما العطر الی الکعبه عمارة و ثانیهما نظیر الی

استخوان گهته ابد و گهته اند که آنچه از انکوئی و ندی
 در قلب انسان مسخفی و مدطن می باشد بعد رسیدن
 کعبه مسخفی نمی ماند بلکه کمال طهوری و استحالی میگیرد
 دیگر در معدنی مسخک استخوان نودن کعبه و ظهور نمودن
 صغات منطبه مردم نذ ثبیر کعبه کلامی است طویل حدیث
 در خاتمه الکتاب نباید چهارم آنکه چون کعبه برای هدایت
 قلوب اسب و مرجع و سرگرسب مرفلوب اهل ایمان را
 و مقصد اهم از حضوری در حرم تهنس و تصعیه قلوب
 و بواطن است لهذا هر خطره قلندره گروه شود در استحا و
 مدنه اثار منقل امور خارجیه گردن و اثر بدانکه حکم طهر ندای
 للظالمین الحج منادی بر قلب نودن کعبه مگر مه ست زیراکه
 مراد از طهارت در استحا طهارت از احساس شرک است بعد
 از احساس بدن و الواث اوقال نه از احساس مصطلحه و عهده
 چه احساس مصطلحه و عهده در کعبه نودن تا حکم تطهیر
 ازان می فرمودند چون کادران دران زمان دنان را در کعبه
 نهاده بودند و کعبه بحکم قلب و ارهتس قلب ست نسبت
 آنکه بدان را در قلب حکم احساس نودن که نار احساس شرک
 متاطح میگرداند حکم تطهیر کعبه مگر مه ازان احساس فرمودند
 معنی چنانکه تطهیر قلب از الواث و احساس آلهه اعمی و اوقالی
 لازم باشد همچنین تطهیر کعبه از معابد ناطله لازم ساختند

اسرار و اسرار الهیه بود و داشتن سخن بمحل معنا و
 دشار گزار می ناید و ندر کمال حرارت و طپش از لوازم
 صحبت باشد و ندر ندانکه وقوع موآخذة در سر زمین حرم
 محترم بر حطرات و ارادات فلییه منوط است لچند سبب
 اول انکه هرگاه کعبه قلب عالم کندر است که دران سر زمین
 ظهوری گرفته است پس حائیکه قلب خون حکم ظهور
 داشته باشد امور قلبیه را در انجا حکم امور ظاهریه بود دوم
 انکه چون زمین حرم محل خاص قلب عالم و احکم قلب
 عالم است امور قلبیه را در قلب حکم ظاهریه بود زیراچه
 نهنیاب را حکم معا نسبت بطرف خارج است نه نسبت
 بهفص طرف زمین زیراچه آنچه در ذهن است نسبت بهذهن
 ظاهر است لهذا گوید ظهر فی القاب و انکشاف سیوم انکه
 چون کعبه قلب عالم است امور قلبیه بحکم القاب مرآة
 القلب از قلب عالم صغریه قلب عالم کنیر مدعکس گردند و
 صورت ظهور گیرند و از انجاست که ظلمات معاصی نندگان که
 ظلمات قلبیه است در حرم اسون ندر حسی محسوس
 و معاین گردیده از خلوت کده بطون معرصه طهر رسیده
 است و نراز همین حامت که کعبه را بعضی کسان محکم

و احلال پس بظهور دلیل کامل اله حق یعنی ذات
 معجزایان آن سرور علیه الصلوات و التسلیمات آن همه
 معابد ناطله بگو نثار گشتند و بعد از در پیوسته هر معبدی
 جاء الحق ، زهق الداغل ان الداغل کان رهوما را از نثار
 توان در نامت یعنی ناطل در حقیقت از اول ناطل بوده
 و دخل و مرور نثار در کعبه واقع شده بود مگر در صورت
 نفی و ابطال اینها به واسطه استحقاق نثار داین مکل پس اگر
 کسی گوید که مرور نثار در کعبه بنظر حق و ابطال لازم
 در اول حال بود در زمان وسط بطریق احلال یعنی
 این قسم ظهور و مرور در عهد آدم علیه السلام میباشد گویم
 وقت این قسم مرور و حضور اله ناطله بعلوب اهل سعور
 نه در اول بود بلکه ندای حالت اولی حر در تصدیق اذنان
 اله حق نباشد و هرگز در انکالب سری و کاری و اعتدالی
 و اعتمادی از اله ناطله نبود و اینک است که فرموده اند کل
 مولود یولد علی الفطریة پس زمان آدم علیه السلام که زمان
 طریقت و معصومیت عالم بود این قسم مرور اله ناطله در
 دست عالم چگونه در آن عهد ظهور می نمود و از جهت
 طریقت و معصومیت آن عهد بوده که دست اعمور از املاک
 نزهتس فرود آمد یعنی قدام ملائکة معصومین و نسله نوع
 انسان در آن زمان متحد شد سر دیگر مرور ظهور نثار

زیرا که در خانه هدای یگانه الهه ناطله را داخل دادن شرک
 است بحسب اطهارات جمع نه آید و اتفاق دومست با دشمن
 بشاید اما سرانگه اصنام را در زمان جاهلیت نگهده مکرمه چرا
 گذر افتاده بود پس ندانکه چون حقیقت کعبه و قلب از
 یک عالم است و گزر الهه انعسی و امانی در قلب برای نبی و
 ابطال آلهه باطله و اثبات واسطه دل الیه حق ضروری بود چنانکه
 خود معنی کلمه طینه برین معنی گواه است و اول جزء کلمه
 لاله است تا تصور آلهه ناطله را برای نبی و ابطال در قلب
 حاصل دهد از گرفتاری آنها برهد پس اول قلب متوجه الهه
 ناطله میشود تا آنها را نبی بداید بعد نبی آنها را داله
 حق و معبود حقیقی آرد و قدم بعرضه اثبات بگرداند چه
 نوع مصرت در حالت معرفت مقدم باید و بدون نوع
 موافق رسیدن بمطلوب حاصل نه آید چنانچه بعضی
 محققان صوبه صادیه در تفسیر این راهی الهدایه ولما رای
 الشمس ارضه حقیقت این معنی بوصاحت و صراحت
 او کله مرصوده اند پس دخل و مرور الهه ناطله در قلب
 برای مرید اثبات و تحقیق و اذعان و تصدیق الیه حق
 باشد فان حقائق الاسماء تعرف باصدادها تا حقیقت ظلمت
 ندانی مرز را از ظلمت تعرفه کردن بتوانی الحاصل مرز و نشان
 در قلب عالم کمبیرار سر نبی و ابطال بود نه از رهگذر اعزاز

که قلب عالم سمت در وسط زمین واقع شده لهذا بحساب
 نام زمین و نام عالم مخاطب آمده اما ظاهر اینست معنی حساب
 مندرج اینست چه اگر مکه معطه در وسط کره ارض بودی بالسرور
 بوسط حقیقی خط استوا افتادی و اگر اطراف این اسم نروی
 باعتبار و فرعی در وسط ربع مسکون می بود در اقلیم چهارم
 واقع شدی حال آنکه از خط استوا سب درجه بطرف شمال
 واقع سی و بدر در اقلیم دهم واقع است چهارم پس معنی
 نام عالم و نام زمین بودن آن باشد که از نام کعبه تأیید
 المعمور بلکه تا عرش اعظم نوربست مملو که را بطاعت میان
 آسمان و زمین و چنانچه حدین را در رحم مادر عدا بواسطه
 نام مبرسده همچنان دیوس و پرکات سماویه از کعبه ناطراف
 و اکناف زمین میوسند لهذا کعبه را نام زمین گفتند و محازا
 در مکه معطه هم اطاق این اسم مسجور گردید و اگر گوی که
 هرگاه کعبه قلب عالم است چرا بوسط واقع نگردید کونم و توج
 قلب نه در وسط سرور بود چه هویدا است که قلب انعام
 موضوع در جانب ایسر است نه در وسط *

و نداء

در وجوه بنامی کعبه در چهار رکن رجه اول ندانکه حد اعظم
 کذب اسمانی چهار سمت لهذا بنامی کعبه
 نهادند تا دلیل بودن ندانکه این است

کعبه مکرمه آن بوده تا معلوم گردید که حکم سجده بطرف کعبه
 به نسبت تطمیع ذائبه نیست بلکه لمخص امر او سبحانه
 جهت سجده واقع شده است و الا در صورتی که جهت
 بودن چنانکه قلمه عبادات حقه است منتهی عبادات باطله هم
 میتواند شد و نیز تا واضح گردید که کعبه مکرمه عقلاً صلاحیت
 معبودیت و مسحودیت بالذات ندارد بلکه منشأ از بیعتی
 نیست و وجود بیعت نهی باشد مگر از توابع و معاملات
 صاحب بیعت و برای منافع و کارهایی ذائبه وی است آنکه خودی
 مستقل مقصود بالذات داشته باشد و اینجا است که کفار
 اشرار نیز هرگاه کعبه را قبله عبادت خود گرفتند مسحود له
 نمائند بلکه صورت اصرام را مسحود له خود قرار دادند
 و صاحب خانه مرص کرده اند و کعبه مکرمه بنهادند پس
 هرگاه کفار اشرار با همه علمه شرک سجده و عبادت برای
 کعبه مکرمه نکردند و بدست از جهتش گمان نندردند
 مسلمانان که تدعیر و انامی کلی از شرک دارند گمان ممکن
 است که کعبه را معبود خود انگارند تا انقی و ا همه مسحود
 الیه بودنش لحاظ در آرند .

فائده

بدانکه چون یکی از اقطاب مکه معظمه ذرف عالم و ناب
 زمین مشهور است بعضی گمان کردند که مکه معظمه بیعت مکرم

ابتدای کعبه بارگاز اربعه اشاره - با لطیف نرائکه کعبه مصدر
 و بیض هر چهار مصایل سبب یا نکه اهل این جمله احو و اسبوی
 اند، مصایل چهارگانه رحه ششم کعبه بحیث آنکه عالمه بنی
 آدم سب و حقیقتس با حقیقت آدم بزرگ اندازه مستمل
 آمد در چهار رکن صدک (اشتمال هیئت حسدیبه آدم در چهار
 اطراف که زمین و یسار و فدام و حلف بود و ده هفتم حقیقت
 کعبه طهر اسم او سماع حلالی و حمالی و تدریسی و نشینسی سب
 لهذا برای صورتس بتر چهار رکن تهاد شده و ده هشتم
 کعبه مکرمه نایب صفت عترت اسطمت است درین عالم پس
 چون حاملان عترت چهار اند دعائم کعبه بتر چهار مقرر
 شده امارحه استمال کعبه نردود پس بدانکه چون حقیقت
 کعبه و ملک از یک عالم سب یعنی ذر حینتین اندازه امت
 لهذا با سننار هر دو جهت چنانکه دل را در در صفت همچنان
 برای کعبه نیر دو در مقرر شد صاحب فتح العزیز و موده که
 نزد اهل طریقت ملک را دو در درازه است یکدیگر واره آن که
 نسبت نفس است مسمی سب مصدر و دروازه دریم که اسم
 روح است بسیار کشاده و جامع سب و صدر دست بان دراره
 بسیار تنگ واقع شده و بعضی مشابه دیگر فرموده اند که
 در جانب فوقانی ملک مرفوف بر ذکر چهار باشد و فتحات
 تحتانی مرفوف بر ذکر حقی حاصل آنکه کعبه مکرمه را

اهل هر چهار ملت کافی است یا آنکه معظم سبب در هر چهار
 ملت یا آنکه جمله دیدنی است که حار و مست هر چهار ابدان
 را یعنی چنانکه متضمن احکام مستقلة خود است همچنان
 در اصول احکام کتب سه گانه دیگر هم اشتمال دارد و چه
 دوم چون دین اسلام مشتمل است بر چهار رکن که صوم
 و صلوة و حج و رکوة باشد لهذا اساس جمله اهل اسلام بر چهار
 رکن نهاده شده و سه سیوم چون اساعف و ترویج این دین
 منین کتبی اربعه آمده که در آن با برکت آن هر چهار
 حصرات چار حشیح مزاج اسلام و چار دیوار ندای شرع
 نبوی علیه الصلوة و السلام است لهذا جمله اسلامیان
 نیز بر چهار رکن مندی گردیده تا مشعر بود که این جمله
 دیدنی است که ترویج آن در چار سوی جهان و چار اراک صوب
 گرفته است و ندای دین منین بر روی زمین مهمن چهار
 رکن زکین پیام پذیرفته و چه چهارم از آنجا که شریعت برای
 این ملت نصان ائمه و منقسم شده است اربعه حقه بود فایم
 کردن ندای جمله این بر چهار رکن مناسب نمود کویا هر رکنی
 و طریقی از انقله حصه منهدمی از مدهای اربعه اعتدال است
 لهذا می بینی هر چهار مصلی را بچار سوی کعبه مکرره
 محیط گردیده و چه پنجم چنانکه مصالح نوع انسان چهار است
 همچنان ابتدای کعبه بر چهار دعایم استوار است کویا در

منثور تبرک سطحه مستویه نظار در آید و شناخت قرب و
 بعد و مزیت یکی بر دیگری خیلی مشکل بود همچنانکه
 حال اصحاب اولیای عالم که نظریه عقلی در ادراک مرق
 مراتب ایشان گهایب بنماید و شناخت نرسد و تفهیم
 نمی بردی گوی حر بعینک دور نمایی حدیث و کتاب حاصل
 نه اند و این است که او سبحانه در حدیث قدسی ارشاد فرموده
 اولدائی تحت فدائی لایعرفهم سوائی فخر المتأخرین حضرت
 بطب الافطاب مقبول رب الارباب برگزیده خداوند محمد مولانا و
 سیدنا سیدنا مظهر حان حان شهید رحمه الله علیه سوال کرده
 شدار تفاوت مدارج حضرت غوث الثقلین امام الحاقین
 محمد بن اسماعیل مولانا و مرشدنا الشیخ محی الدین سید
 عبد القادر جدایی و حضرت امام ربانی غوث صمدانی
 مولانا و مرشدنا الشیخ احمد السمرهدی الملقب بمحمد
 الالف الثانی رومی الله عندهما که هر دو بزرگان از پیران
 طریقت حضرت ایشان شهید بوده اند فرمود اینقدر دانم
 که این هر دو امر مطهر بر سر فقیر دارند و تشریح بدین کشت
 مراد قدر را سر بردارند اما دانم که کدام یک ازین هر دو
 بسمت بود یکدیگرست ولیچون ما احاب مولانا المستطاب الحرف
 سخن در تفاوت مراتب همچو بزرگان که هو یکی از ایشان
 بنقطه نهایت و مول رسیده است و بغایت رحمت و مروت

مانند ملک دودر معرر شده ساروی یکی از آن هر در معال
 ناموت سب زروی دوم نظرف عوالم ملکوت و جنسرت و
 ازیں حا توان دریاوت و حه فرار بودن دانوم یعنی چون
 ان داب سخعی و راه معوی سب لهند از چشم اهل طواهر
 مصد و دس داشته اند *

فائده

دراکه ملک انسان کامل که خاندقه الله در هر عصر
 باشد مانند شمس مایر سب و ملک عالم گذر که کعبه
 مکرمه سب در مقال ممر مستندو چنانکه حرم ممر اقدس
 نور از شمس نماید همچنان کعبه را از ملک خلیفه عصر که
 مردی تمام عالم سب استقامه برکات و تحلیات حاصل آید
 و اما قلوب دیگر مقربین و انداز پس بر مقال دیگر نجوم
 ثواب و سیارات ملک هر چند بدور کواکب مدور است اما
 زمین بدور زمین کعبه الله و قلوب اولیاء الله از ملک هم
 روشتر است و ازین حاست که انحصرت مرمود در حق
 اصحاب خود اصحابی کالنجوم نایبم اهدک یتیم و عده
 تروجوی که بتشبدده اصحاب و مقربان حضرت رب الارباب
 بالنجوم سب است که اگرچه نجوم را باهمه کفر تغاوت در
 عظیم و نورانیست ثابت باشد اما کنارش تصد کمال روعه
 و غایت بلندی باصعار در اندر نمایند و جمله کواکب مانند لآبی

استعداد خود رساند و اما فلوت اهل صلال نسبت ظالمات
 که هر که مانند زنگ امر آئینده فلوت ایشان عالی بوده و
 بوزنیت و طبری آنها را در و مستور نموده است ازین
 افتداس و انعکاس محروم باشند لهذا عظمت و جلالت
 قدره را هیچ نشناسند راست گفته اند * شعر

* گریه دهد روز - پیره چشم *

* چشمه افتاب را حه گداه *

پس چنانکه یک افتاب در تمام جهان است همچنان
 یک قندله در تمام آن است و چنانکه فیض افتاب در تمام
 جهان یک است همچنان نسبت قندله با حوائج ساجدان و
 مستقیلان یک است ام ترالی یک کیف مد اطل را ازینجا
 است که تمام روی زمین مسکون است برای مسلمانان و هیچ
 حاجر جسمانی و بعد مکانی مانع سجده طرف منه مکرمه
 و عاثنی باستعاضه از برکات کعبه معطومه نگردد و بالعرض اگر
 حکام جسمانی را مقدری میدان بود پیش از جلالت
 سبحان پرروی افتاب عالمات ندانند *

فائده

در بیان وجوه تخصص کثیر و مجاورت حمام بحوالی
 بیابان کرام بدانکه مجاورت حمام با بیت قبل ظهور و بعقب
 آن حضرت علیه الصلوة والسلام ثالث است بلکه نطن

ما بزگردیده خیلی دشوار و موحب دست بسیار آنچه ضرورت
 همین قدرست که حسن عقیدت ناخامله نزرگان دارند و هر
 یکی را ارایشان موصل بخدا پندارند لهذا فرموده اند بلایم
 اقتدیتم اهتدیتم و بدر بدانکه نمائیل قبله باقمر و تشبیه
 دلوب اولیا و صلحا با کواکب ذکر نیان نفس عظم و
 نورانیست قبله و قلوب صبا و اما بدستی که دلوب را با قبله
 باغندار اکتساب و استعاضه دلوب از قبله ثابت است کعبه
 مکرمه با عنساران دست مایه حورشید است چهاندا و
 و حرم محترم در رنگ حله خطوط شعاعیه است لحوالی
 ان و حصار موافق ماندد اثره محیط ان حلقه است که
 در استدارت و استصاف از مایه و این بود و بعد از ان تمام
 زمی رسن بدلیل این افتاب درگرمه شده است لیکن چنانکه
 از نور آفتاب جز احسام لطیفه و مواد فایده مثل حواهر و
 آنکنفه ها و اجزای صائده و زحاحنه معتمس نگردن
 همچنین از انوار و نور کعبه مکرمه مستصی و مستبیر
 و مکنت و اثر پذیر نمی شوند مگر دلوب فایده اولیا و
 اصقیا و ذکر صاحبین عدل طی قدر انعامیه و الاستعداد
 پس قلوب اهل طواهر از عوام مومنین در رنگ درات پندش
 آفتاب بود یعنی هر فلکی ادنی پرتوی از آفتاب جمال
 کعبه مکرمه در دوره نماید و اندک معانی بقدر حوصله و

نذل علیه علمة الطل درین صورت اول کارنگه مشتب حکیم
 مطلق بحسب عالم اسباب از مجاورت حمام دراندمقام گرفته
 ملاقی شدن دوم حرهم بود تا اسمعایل و ام اسمعیل که
 بقرنده پریدن همین طیور سرور ان قوم بعد تفحص در اینجا
 واقع شد و استندای بنای تمدن و انادی در اینجا از همان
 وقت ظهور آمد و بعهد احدیر یعنی در زمان دعوت آن سرور
 علیه الصلوة و التمسلمات اعظم منافع و کارها که از حمام
 صورت ظهور گرفت وقوع حمام بود روز هجرت آن سرور بروی
 غار درای نوع مئده که غار اشرار اما کثرت و درک نسل حمام
 دریندمقام پس ثمره دعای انحصرت سب علیه الصلوة والسلام
 و نیز ثمره حسن حدیثی است که ازین نوع روز هجرت بوقوع
 رسیدة روی ابن وهب ان حمام صکه اطلت اللدی صلی الله
 علیه و سلم نوم فتحها و دعی لها بالدركة و روی المرزفی
 مسنده ان الله تبارک و تعالی امر العنکبوت فمسح علی
 وجه العار و ارسل حمامتین وحشیتین و وقعنا علی وجه العار
 و ان ذلک مما صد المشرکین عنده صلی الله علیه و سلم ان
 حمام الحرم من نسل تلك الحما منین دیگر و حیدکه در قیام
 حمام درین مقام است آنست که چون کعبه معظمه دلکه تمام
 بد مکة مکرمه مطهر هدیب و محلال الهی است اهدا نسل
 حمام را در اینجا خالق مرمودید و مقیم ساختند تا درای

هالك ابن نوعار عهد اسمعيل على ندينا و عليه السلام مجاور
 ابن معام معلوم ميگردن ذكر ابو الوليد محمد بن عبد الله
 بن احمد الازرقى فى تاريخه قال حدثني جدي عن
 مسلم بن خالد الرنحي عن ابن حريج عن كثير ابن كثير
 عن سعيد ابن منير عن ابن عباس رضي الله عنه
 قال لما اخرج الله ماء زمزم لام اسمعيل فدينا هى على ذلك
 ادمبرك من حرهم فاولين من الشام فى الطريق السفلى
 فرأى الركب الطرطلى الماء فقال بعضهم ماكن بهذا الرادى
 من ماء ولا ادس فعول ابن عباس فارسلوا حريين لهم
 حتى اتيا ام اسمعيل فكلماهما ثم رجعا الي ركنهما فاحدراهم
 بمكانها قال فرجع الركب فلهم حتى حيوها فمدت عليهم
 وقالوا لمن هذا الماء قالت ام اسمعيل هولى قالوا لها
 اتأذنين لنا ان ندخل معك عليه قالت نعم يقول ابن
 عباس قال ابو القاسم صلي الله عليه وسلم القى ذلك ام
 اسمعيل وقد احبب الادمس فذروها و دعوا الى اهلديهم
 فقدموا اليهم و سكندوا تحت الدوح و اعتشوا عليها العرش
 فكانت معهم هى و ايتها حتى ترعرع العلام و نغسوا منه و
 اعجبهم و تودت له اسمعيل و طعمهم الصيد يحرحون
 من الحرم و كرج معهم اسمعيل فيصيد فلما نبع انكسوة
 حارية منهم انتهى پس اگر مراد از طير حمامت كما

مردم طواف این بیت مکرمه میدهند تا تعظیم این دست
 را بدو عی نگاه دارند که پاس ادب از الی سقیش هرگز
 نگردد تا دیدن این آیه عجبانه و معجزه عریده عظیم و
 حالات کرمه مکرمه بدل مردم و ثرق تمام گیرد و شکی و
 شبهتی دران دائمی دماند و چه دیگر ای که کثیر کنو ثقل و
 دانند بگر ملامت و نازی کردن ز جبهای شاه اهل دل را
 سبب مشعورای بیان حضرت حقی بود و محرک و حد و شوق
 و محبت و ذوق باشد *

ذکر بعضی صفات و خصوصیات نوع حمام

ذکر الثمانی و عارة عن وهب ابن منبه فی قوله
 تعالی و رنگ یخلق منشا و یختر مال احتار من العدم
 الصان و من الطیر احمام و روی ابن القانع و الطدرانی
 عن حر بن عبد الله بن کثیفة عن ابنه عن حده ان
 العدی صلی الله علیه و سلم کل یعمده النظر الی الانرج
 و الحمام الاحمر کان فی منراه صلی الله علیه و سلم حمام
 احمر اسمه ابو ذر بان روی فی ترجمة محمد بن زیاد الطحان
 عن میمون بن مهران عن ابن عباس رضی الله عنه قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم اتحدوا الحمام المتواضعا فی
 یدوتکم و انما دلهی الحسن عن صلیکم قال صاحب حدیث
 الحواصن علیه السلام و الرضوان فی بیان طبع الحمام و خصوصیات

ملوب و دنگان که از دودیه و حلال امقام هدیمت زده می
 باشد ندیدن حمام اسی و دبع وحشتی پدید آید و تماشای
 این طپور نوعی تسکین حواطر ایشان نماید زو را که محاورب
 و تماشای حمام دافع و حشمت و لذت حصول انس بود
 کما هو ظاهر بد روی ابن السدی فی عمل الیوم و اللیله عن
 خالد بن معدان عن معاذ بن حمل رضی الله عنهما قال ان
 علیا رضی الله عنه شکى الى النبی صلی الله علیه و سلم
 الوحشة و مرة ان یتحد روح حمام و ان تذکر الله تعالی عند
 هدیره و ایضا روی ابن عدی فی الکامل فی ترجمه مبمون
 ابن مرسی عن علی رضی الله عنه انه شکى الى النبی صلی
 الله علیه و سلم الوحشة و قال اتحد زوحب من حمام
 یونسک و تصیب من مراحه و یونسک للصلوة بمعردها
 و اتحد نکا یونسک و یونسک للصلوة و قال عنادة ابن
 الصامت رضی الله عنه شکى رحل الی رسول الله صلی
 الله علیه و سلم الوحشة و قال له النبی صلی الله علیه و سلم
 اتحد زوحا من حمام رواه الطبرانی رحمه دیگر اندک اوسدحانه
 نوع حمام را بوضعی حلق درموده که اثر پریشش بطریق
 دور طواف یونسک عظم کعبه را برزوی ظاهر ساهب و کمال
 محبتش بدل وی انداخت و طریق ادب و طواف کردن این
 بدیت مکرر اموصح ازین سب که حقوق کدوتران مانند

یسعد الاثني اخرج نراحة عن الوكروند الهم هذا النوع ان
مراحة دا حرحب من البيص بان يصع الذكرترا ما حار
يطعمها اناه ليسهل به سنبل المطعم مستحان اللطيف
الكثير الذي اتي كل نرس هداها و چون در نباتي
که به مقتصاي *

سعر

* هر کسی که در مورد ماده از اصل خویش *

* نار جوید روزگار دم — ل خویش *

رجوع بالطبع نظرب منزل اصل و رامونس نگرددس در هدیچ
رونی و حالی ده همچین اتصاب ندیگر صفات و خصوصیات
انسانی چنانکه تعصیلش گذشته ار لوامر دایده نوع حمامت
پس ندانکه محصص نمردن این نوع از سایر انواع حیوانات
بشرف محاررب دنت مکرم برای ادست تا معلوم کنی که
هرگاه حیوان را بشرحیبت ادراک شرف محاررب این دیت
اتصاب بصغات انسانیه لازم افتاده ست انسان را ناید که
برای تحصیل ادن مرتبب از نوع حمام بلذت ترپرد و خود را
متصف بصغات ملکه کرده گوی محقق از حیوانات نرد
و اگر ایدهم ممکن نگرددن لا اهل متصف بودن انسان بصغات
انسانیه شرطست و ربه از علاب صورت انسانی که مملو بحشو
صغات حیوانی باشد ادای سرانف ادب این بدیت مکرم
دستوار و حارج از حیز عقل و اعتدال است *

الحامصة وردما اصطدك وغاب عن وطنه عشر حجج واكثر
 ثم هو طلي ثبات عقله وبرة حفته وسرورته الي وطنه حتى
 يحد فرمة و يسير اليه ومن عجيب الطبيعة فيه ما حكاه
 ابن قدامة في عاون الاحبار عن المثنى ابن زهير انه قال
 لم ارسيدناط من رحل وامرأة الا وقد رأته في الحمام رأيت
 حمامة لا ترد الا ذكرها و ذكر الا يريد الا انثاء الي ان يهلك
 احدهما او يعقد و رأيت حمامة تفتنن للذكر حين يريها
 و رأيت حمامة لهاروج وهي تمكن احرمها تعدرة و رأيت
 حمامة تقمط حمامة ويقال انها تنص عمر ذلك ولكن لا يكون
 المالك البيض اراج انتهى و رأيت ذكرا يقمط كرا و رأيت
 ذكرا يقمط كل من لقي ولا يراج و انثى يقمطها كل من
 رها من الذكور لا تراج و ليس من الحيوان من يستعمل
 التقيد عند السقاء الا الانسان من الذكر و لا يحاور الحمام
 و هو عفيف في السقاء بخر ذبذبة للبعثى اثر الاثى و
 يجتهد في احداثة و قد يصعد لتمام مئة اشهر و الانثى تحمل
 اربعة عشر يوما تبيض بصتين يخرج من الاولى ذكر و من
 الثانية انثى و بين الاولى والثانية يوم و ليلة و الذكر يخلص
 على البيض و يسجنه حررا من النهار و الانثى يقين النهار
 و كذلك في الليل اذا ناهت الانثى و ارب الدحول على
 بيصها لامر ما ضربها الذكر واضطرها للدحول و اذا اراد الذكر ان

کثیر را مئلا بسیاری از عوام کالعام مرتکب امور وسق و محور از مدلل زباکاری و مکتواری میباشد و احدی نسبت بحال آنها اعتنا ندارد و احدانا اگر از عالمی با درونشی و متعددی ادبی امر حلال سرع و زورع بطهور آند نظر هرکس بران اندک و موحد هیرب و استعجاب کثیر کرده پس ابتدای اس تعجب و تحیر در حقیقت بر معرفتات و خیالات خود بود *

جواب دوم

حج هر دو دهم است مبرور و غیر مبرور حج مبرور حج مقبول را گویند و حکم نیست که نشان قبولیت آن وند که منقلب گردن ماهیت انسان در آن و بر هیر از معاصی و منہیات لازم احوال او شود و هواهای نفسانیه از سرش بیرون رود و ان حجر نه خواص بندگی بصیبت نگرند اما حج غیر مبرور پس چر انتقالی ازان در انسان نطهورند اید و حالش اصلا تا انقلاب نگراند لهذا صدور اعمال وند که پس از گزاردن حج غیر مبرور دور و مکتور نبود *

جواب سوم

بعضی گویند که چون اکثر حجاج را در سفر خرمین شریعین رادهما الله شرفا تعطیفا مصائب تکالیف بیس از بدش پیشت می آید لهذا نکشدن تکلیفها حکم دای *

خاتمة الكتاب

در بیان اینکه شکایب طایفه حجاج که اکثر نربان عوام
 مدگدن علم ان چوسب ددانکه شکایب امریکه دستب
 بحجاج لب احرام زبان، عوام میشود منشاء آن درسو وطن
 محض و معسطة نحت بدونه لب لیکن اصل علت حدوتش
 است که چون عمل حج هجرت الی الله و ههان ناعس
 گمراه لب و ترک حمله مقصدیان بعد ایدسب و تشرف احصو
 حضرت رحمانی لهدانانی الرأی حکم مدگد که هر مرد حجاج
 ار حمله نقائص و عیوب نساننی پاک سنده لب و شائده
 از بشریت درری نمانده پس از انجا که و موع معصبت از
 حاجیان نه محال و خارج ار حیر امکل و محال لب هرگاه
 امری خلاف معروض ار حجاج بنظر درسی آنا، حیل
 تحیر و محبت می امراید زیراچه دستور لب که نظر انسان
 برخلاف معروضات و مطبوعات بیشتر اتمد و تعجب و تحیر
 دران اکثر لاحق گردن پس ایدمعنی تصرف طایفه حجاج
 مختص بدوده لب بلکه هرا برخلاف معروض و مستعد ار
 هم از هر مرفه که بوقوع اید موجب ناشد حیرت و محبت

شده است که در ایام سلطنت نومی علیه السلام چون قحط
سالی پدید آمده بود وی علیه السلام هرگز حیرت خوردی
تا گرسنگان را براموش نکند .

جواب چهارم

حقیقکه اینا گرانند و نسبیکه نمخص اظهار بر مردم
نحارند ظهور محبت دلی هواه دیگر انواع مناهی از اردن
ان مستبعد فتاوان ناشب چه هر کلا مرد حاج در همچون قناع
منترکه و موافق خاصه رسیده منلقی لقنول ویوس و برکات
و منافع دشمول انوار هدایای نگرندند یعنی ربارا در اسحاهم
نکرشته در عین حصولی در پی داشته دیگر از امید
ظهور حیرت و نکو ثنها کنجا .

- * هر که اندر حصول بی نصراست
- * در اگر روت دانکه کور تر است

جواب پنجم

حواپدیس است که در عوام مشهور است و این اینکه حقیق چارک
بر تعالی حج را حرمه محک امرینده است و چنانکه زر قاب
و حالص بر معیار رسیده اصل حقیقت خون را ظاهر می
سازد همچونین هر که حج نابر کردن حقیقت مستورا و ظهور
نماید و فوئش بمرتبه فعل دراید و ظاهر تقریر این حواب
مفاد است موم امانه حج را بلکه در حق بعضی صرتش

در ایشان پیدا میگردد و این گوید اگر مراد از پیدا کردن دل
 محبت دلی نکشیدن صعوبات است که انسان نکشیدن
 صعوبات محبت دل یعنی عادی و متحمل آن میگردد و
 بر صبی احساس و ناز پروردگاری از وی دور منصرف و باطین
 اگر مراد است که کشیدن سختیها باعث حدیث سخت دلی
 و بیرحمی در انسان میداشند این خود خلاف اداعت عقل است
 چه هویدا است که گمانه محنتی مصدب خواهد کشید از
 کیف صعوبات آن خوب آگاه خواهد گردید و بر دیگری از
 اندامی حس خود هرگز ابر خواهد پسنندید خلاف کسیکه
 از لذت مصدب هیچ واقفیت نداشته باشد مثل مشهور است
 ما للعرب هوا العرب اندس بلکه مدح در عاقبت هم
 بر ذوق لذت مصدب موقوف بود *

• مصدبها تبیین الاشیاء •

معنی گوید قدر عاقبت کسی داد که مصدب نمی گرفتار آید
 عمر که در باب نذر مصدب زندگان را درک ذایقه مصدب
 در کار است چون کعبت کسی که گفت

- تدبرهنا نرا نباشد درک ریش •
- هر لبم دردی بگویم نذر هویش •
- گفتن از زنبور بی حاصل بود •
- نایکی در عمر خود با خوردن نیش •

تعالیٰ ان المندرجین کانوا احوال الشیاطین ، همچنین شخصی
 صوم و صلوة و غنچه حسنا و عدالت را فعل حج کردن
 منحصر سمعه و ربا و مریب ندگال جدا سما اوزای و ندک
 حج صفت ربا از در گرد نه امان سرته در : تقوی
 و مراعت احکام شرع هدا حاصل نگردنه ست که الغرام عدالت
 بوحشی نماید که گاهی ترک نکند پس بیهر ارتضاع علم
 ربا مستلزم گردید ارتضاع معلول را نه الغرام عدالت و حسدات
 ریائیة بود اهل طواهران را بطور حقیقت اصله ، در زما
 کان فی القوة صوحه سلخته حج را اذن اعتداز معیار قرار
 دهند و تهمب رفع الغرام حسنا دوی دند حال آنکه
 حج در اینجا علم شده است مگر رفع صعب ربا و اعمال
 ریائی را که در رب محض بوده بالکمله استادی از احوال
 ست که شبیه بود بعضائل و در حقیقت از مسائل بدانند
 چنانچه دانش در کتاب حکمت و اخلاق در وسط زمام مذکور
 است و انمود حی اران از کتاب اخلاق ناصری در رب حا
 نقل کرده می آید و هر هدا عمل اعماد رشود از کسانیکه
 عقیف النفس استند ما ندحما یعنی که از سهوات و اداب
 دنیاوی اعراض نمایند یا نسبت انتظار چذری هم اران
 حسد در صافیت و ربانہ اران در مقدار هم یا نسبت آنکه
 از احساس بعضی ازل احساس نبی نصب بوده باشند

اثبات میرسد که کلاماً یعنی اما تحقیق کلام در این مقام است
 که مراد از محکمات اکتان و ظاهر گردیدن حقیقت اصلیه
 انسان نه آن باشد که از حج کردن در بعضی حوئی و نکوئیها
 می آید و بعضی را زشتیهای مخفیة منطقیه منتهی ظهور
 و اکتلا در می آید بلکه عرض است که بسیاری از آنها که
 در بعضی بی پدران طرفین ناروایا در بعضی هو و روشان
 کلام نما بصورت نکوئیها در نظر مردم حلوه گرمی باشد
 در است حج معدوم و منتهی گردیده حقیقت اصلیه آنها ظاهر
 و ناهرمی شود یعنی نیندک کل بار در است آن نه حررت
 و سرانی را چشمه ای گمان کردند لیکن ظاهر بیدان حقیقت
 شناس روح ان زشتیهای حوئی نما را در حقیقت
 مقدان و روح حوئیها تصویریده فائل ظهور و حدوث
 نگویندگی و زشتی در بعضی مردم نسبت حج کردن کردند
 و حج را محک عمارت ان امدان قرار دهند مثلاً شخصی
 قبل حج کردن منبهر بود و درکت حج صعب تعدیر ارزی
 مندمع گردید ظاهر بیدان در نادبی نظر عدم ظهور تبدیرا
 که تحقیق صعب بلکه بود تعدیر نمایند نوع صعبت
 حصد سخا و حدوث فبلکه لعل و هوید است که این حر
 نادانی و علط مهمی نماید زیرا چه تعدیر در حقیقت
 نکوئی نیست بلکه بدترین بدیها است عقلاً و شرعاً قال

بطبیعت زنج طلبدین و تجارت گروهی نیز باشد که بذل
 ایشان در سبیل تدبیر بود و حسب آن طب معرب بود
 و قدر مال و این حال بیشتر ارفاق را افک و پاکسانی را که از
 تعب کسب و معونت جمع نمیشد چاره مال را مدخل
 صعب بود و مخرج سهل و حکما در تمثیل این معنی
 حدیث مردیکه سنگی گران بر کوهی تند بلند بود و از آنجا
 فروگردد و استشهاده آورده اند چه کسب در دشواری چون
 بردن سنگی گرانست در برابر کوه و خرج در آسانی چون
 فروگراشتن آن سنگ بسوی شیب و احتیاج به مال
 ضروریست در تدبیر عدت و باع در اظهار حکمت و نصیحت
 و انکساف آن از حیره ستوده منعذر چه مکلف حبیله
 اندک است و سلوک طریق آن در احراز دشوار اما در غیر
 احراز که مبالغه کنند بکفایت انکساف آسان و ندین صفت
 بیشتر کسانی که تحریر منجلی باشد در مال باص
 حظ افتد و از نعمت و روزگار شکایت نمایند و اصداق ایشان
 که از حیره حیوانات و طرق نامتوده جمع مال کنند و راج
 حسب و خوش عیش و معبوط و معهود عوام باشد تم عذارت
 و ارسن بیان دیگر ناند در ریاضت که فصائله که از عمل نا
 ستوده یا از موانع عمر محسوده خرید کو بظاهر ما انصائل
 دون اما در حقیقت از روزانی بود پس باز تعاقب اینچنین عمل

و درق آن در پیافته و ارصا رسب و تحریه عامل ماده مانند
 بعضی اهالی صحرا و کوهها و بنا بناها و روستائیهای که از
 شهرها دورتر افتاده باشند و با نسب انکه از توانر تعاول
 و ادمان عروق و اوعیه ایشان نامنلا مدنلا گشته باشد و ملال
 و کلالت لحاسه و الت راه یافته و یا نسب خمود شهوت
 و نقصان حلققی که در مده فطرت یا از جهت احتلال
 ترکیب نایه حادث شده باشد و یا نسب احتشعار حوی
 که از تعاول توقع نازند مانند حوی الام و امراض که از
 لواحق امراط و مداوم بود یا از جهت مانعی دیگر از موانع
 و همچنین عمل اسخیا صادر شود از کسانیکه سخاوت
 حقیقی از ایشان مندمی باشد مانند کسانیکه مال بدل
 کنند در طلب تمتع از شهوات با جهت مراد و نا و یا
 بطمع مرید جاه و قرب پادشاه و یا در طریق دفع ضرر از
 نفس و مال و عرض و حرور یا ایثار کنند در کسانیکه نسب
 استحقاق موسوم بدانند چون اهل شرنا کسانیکه دمخور
 و مصاحک و انواع ملهیات مشهور باشند یا بدل از جهت
 بوقع زیاده کنند و این فعل مانند افعال تحار و اهل مراجه
 بود و حسب بدل اسوال در امثال این طایفه و صدور اعمال
 اسخیا از ایشان آه بود که بعضی بطدبعیت حرص و شرم
 مدنلا باشند و جمعی بطدبعیت لاف زدن دریا و برهی

بیخچ کردن این معتمد روی امروده باشد مگر عدم بهاحسب
 ناممال سرعده درانرمان ازان بود که انکشاف حسن و
 خوبی اعمال شرعیه حاصل بداشت و سرمایه اشخارین
 دهی انکاس *

حواب ششم

اگرچه علمه شوق مردم دربارت کعده مکرمه شرفها الله
 بعدی در حالک دوری اروی زیاده ناسد ارحد و اندام
 اسر علمه شوق اردروحه بیرون بود امرحی را لمخص
 انداع امرالهی و طایه لرمضانه سبحانه این شوق و نما
 پندا آید و لرحی چنان نسد که در اصل علم حدوت
 این سوق در آنها سیر محائب سحر و تفریح عرائف
 نلاک و از حدس انسانی نلافی اسلام افراد بود خاصه بدیدن
 کعده زیاده تر سعی دانسته داشتند است کمال تعجب
 و تحسری که از نسبت و اصوات خاصه ری بدات
 او سبحانه نایشان لاحق گردید پس بعد موزنان مقام
 مدبرک ازم طابعه هرکه لچشم انعال دیدند بصورتس
 دیده وواله و سینه عظم و حالبتش گردنده دهمداله
 و اگر از سلوک نفس و تصور هم از تعمدر - اپا
 نلودر را دای اره بدوب نکمان در آرد و در سوق و
 کعدی که همراه ایده بود حللی و نقصای پده کرد

دستوده و مواضع غیر محسوسه عام است از آنکه بدرکت حج
 باشد یا بسندی دیگر اگر روال و صائلی رود دهد یا رانلی
 از ممکن خفا بعرضه شهود عهد حج را علم آن بداید انکشاف
 چه حج در حقیقت علم نتواند گردید الا نوع علل نا
 ستوده و مواضع غیر محسوسه و ذنایح شدایح و نگوهید گیهارا
 رعیند نسبت که توحید ظهور بعضی قنایح از بعضی حجاج
 بعد حج گزاردن بدین بهج کرده آید که حصول بعضی صواب
 حسنه از حج بعضی اوقات ممکن که مستلزم گردن ظهور
 بعضی ذنایح را تبعاً چنانکه از ذنایح تابع الذات تبعاً حدیث
 بعضی مصرات لازم آید مثلاً شخصی قبل حج گردن حوی
 اعمال شرعیه و قدر و منزلت آنرا نمیدانست لهذا گاهی
 تعاهربان نمیکرد چه انسان تعاهر نمیکند مگر بصعنی و
 کمالی که آنرا معتقد اند و بعد حج کردن چون انکشاف
 حوی و قدر و منزلت اعمال و افعال شرعیه درو گردیده و
 او را بعد تعاهربان کشیده توان گفت که حج در حق اینکس
 علم حدیث صعب و بار افتخار شده است لیکن اگر بطور
 تحقیق معانده زد در نگاهم حج علم نشده است مگر صعنی
 را که انکشاف حسن و حوی اعمال شرعیه و شناخت
 قدر و منزلت احکام الهیه باشد به حدیث صفت تعاهربان
 زیرا که ماده و صعب تعاهر درینکس از حال بوده نه آنکه

